



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# شهریار جاده ها

سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات



به کوشش

مهندس رضا عباسی و پرویز بدیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شهریار جاده‌ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات

نویسنده:

محمد رضا عباسی

ناشر چاپی:

سازمان اسناد ملی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	شهریار جاده‌ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	فهرست مندرجات
۱۹	مقدمه ناشر
۲۰	پیشگفتار
۲۵	روز جمعه بیستم [شهر جمادی الثانی]
۲۹	روز پنجشنبه بیست و ششم [جمادی الثانی]
۲۹	روز جمعه بیست و هفتم [جمادی الثانی]
۳۰	روز شنبه بیست و هشتم [جمادی الثانی]
۳۰	روز یکشنبه بیست و نهم [جمادی الثانی]
۳۲	روز دوشنبه سلخ [جمادی الثانی]
۳۲	روز سه‌شنبه غره رجب
۳۳	روز چهارشنبه دوّم [رجب]
۳۴	روز پنجشنبه سوّم [رجب]
۳۵	روز جمعه چهارم [رجب]
۳۶	روز شنبه پنجم [رجب]
۳۷	روز یکشنبه ششم [رجب]
۳۸	روز دوشنبه هفتم [رجب]
۳۸	روز سه‌شنبه هشتم [رجب]
۳۹	روز چهارشنبه نهم [رجب]
۴۰	روز پنجشنبه دهم [رجب]
۴۰	روز جمعه یازدهم [رجب]

- ۴۱ ..... روز شنبه دوازدهم [رجب]
- ۴۲ ..... روز یکشنبه سیزدهم [رجب]
- ۴۳ ..... روز سه‌شنبه پانزدهم [شهر رجب]
- ۴۴ ..... روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب]
- ۴۶ ..... روز جمعه هجدهم [شهر رجب]
- ۴۶ ..... روز شنبه نوزدهم [شهر رجب]
- ۴۸ ..... روز یکشنبه بیستم [شهر رجب]
- ۴۸ ..... روز دوشنبه بیست و یکم [شهر رجب]
- ۴۹ ..... روز سه‌شنبه بیست و دوم [شهر رجب]
- ۵۰ ..... روز چهارشنبه بیست و سوم [رجب]
- ۵۳ ..... روز جمعه بیست و پنجم [شهر رجب]
- ۵۵ ..... روز شنبه بیست و ششم [شهر رجب]
- ۵۶ ..... روز یکشنبه بیست و هفتم [شهر رجب]
- ۵۷ ..... روز چهارشنبه بیست و هشتم [شهر رجب]
- ۵۹ ..... روز سه‌شنبه بیست و نهم [شهر رجب]
- ۵۹ ..... روز چهارشنبه غره شعبان المعظم
- ۶۱ ..... روز پنجشنبه دوم [شهر شعبان]
- ۶۱ ..... روز جمعه سوم [شهر شعبان]
- ۶۱ ..... روز شنبه چهارم [شهر شعبان]
- ۶۲ ..... روز یکشنبه پنجم [شهر شعبان]
- ۶۵ ..... روز دوشنبه [ششم شهر شعبان]
- ۶۵ ..... روز سه‌شنبه [هفتم شهر شعبان]
- ۶۶ ..... روز چهارشنبه [هشتم شهر شعبان]
- ۶۶ ..... روز پنجشنبه نهم [شهر شعبان]

- ۶۸ ..... روز جمعه دهم [شعبان]
- ۷۰ ..... روز شنبه یازدهم [شهر شعبان]
- ۷۱ ..... روز یکشنبه دوازدهم [شهر شعبان]
- ۷۲ ..... روز دوشنبه سیزدهم [شهر شعبان]
- ۷۳ ..... روز سه‌شنبه چهاردهم [شهر شعبان]
- ۷۴ ..... روز چهارشنبه پانزدهم [شهر شعبان]
- ۷۵ ..... روز پنجشنبه شانزدهم [شهر شعبان]
- ۷۷ ..... روز جمعه هفدهم [شهر شعبان]
- ۷۸ ..... روز شنبه هجدهم [شعبان]
- ۷۹ ..... روز یکشنبه نوزدهم [شهر شعبان]
- ۷۹ ..... روز دوشنبه بیستم (شهر شعبان)
- ۸۰ ..... روز سه‌شنبه بیست و یکم [شهر شعبان]
- ۸۱ ..... روز چهارشنبه بیست و دوم [شهر شعبان]
- ۸۳ ..... روز جمعه بیست و چهارم [شهر شعبان]
- ۸۴ ..... روز بیست و پنجم [شهر شعبان]
- ۸۶ ..... روز یکشنبه بیست و ششم [شهر شعبان]
- ۸۷ ..... روز دوشنبه بیست و هفتم [شهر شعبان]
- ۸۷ ..... روز سه‌شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان]
- ۹۳ ..... روز پنجشنبه سلخ شعبان،
- ۹۶ ..... روز جمعه غره رمضان
- ۹۶ ..... روز شنبه دوم رمضان
- ۹۸ ..... روز یکشنبه سوم [شهر رمضان]
- ۹۹ ..... روز دوشنبه چهارم [شهر رمضان]
- ۱۰۱ ..... روز سه‌شنبه پنجم [شهر رمضان]

- ۱۰۲ ..... روز چهارشنبه ششم [شهر رمضان]
- ۱۰۳ ..... روز پنجشنبه هفتم [شهر رمضان]
- ۱۰۵ ..... روز جمعه هشتم [شهر رمضان]
- ۱۰۶ ..... روز شنبه نهم [شهر رمضان]
- ۱۰۷ ..... روز یکشنبه دهم [شهر رمضان]
- ۱۰۹ ..... روز دوشنبه یازدهم [شهر رمضان]
- ۱۱۰ ..... روز سه‌شنبه دوازدهم [شهر رمضان]
- ۱۱۱ ..... روز سیزدهم [شهر رمضان]
- ۱۱۳ ..... روز پنجشنبه چهاردهم [شهر رمضان]
- ۱۱۴ ..... روز جمعه پانزدهم [شهر رمضان]
- ۱۱۶ ..... روز شنبه شانزدهم [شهر رمضان]
- ۱۱۸ ..... روز یکشنبه هفدهم [شهر رمضان]
- ۱۱۹ ..... روز دوشنبه هجدهم [شهر رمضان]
- ۱۲۱ ..... روز نوزدهم [شهر رمضان]
- ۱۲۲ ..... روز بیستم [شهر رمضان]
- ۱۲۳ ..... روز پنجشنبه بیست و یکم [شهر رمضان]
- ۱۲۴ ..... روز جمعه بیست و دوم [شهر رمضان]
- ۱۲۵ ..... روز شنبه بیست و سوم [شهر رمضان]
- ۱۲۵ ..... روز یکشنبه بیست و چهارم [شهر رمضان]
- ۱۲۷ ..... روز دوشنبه بیست و پنجم [شهر رمضان]
- ۱۲۷ ..... روز سه‌شنبه بیست و ششم [شهر رمضان]
- ۱۲۹ ..... روز چهارشنبه بیست و هفتم [شهر رمضان]
- ۱۲۹ ..... روز پنجشنبه بیست و هشتم [شهر رمضان]
- ۱۳۰ ..... روزنامه خواند میوه [و]



- ۱۳۱ ..... روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان]
- ۱۳۳ ..... روز یکشنبه دوم شهر شوال
- ۱۳۵ ..... روز سه‌شنبه چهارم [شهر شوال]
- ۱۳۷ ..... روز چهارشنبه پنجم [شهر شوال]
- ۱۳۹ ..... روز پنجشنبه ششم [شهر شوال]
- ۱۴۳ ..... روز شنبه هشتم [شهر شوال]
- ۱۴۴ ..... روز یکشنبه نهم [شهر شوال]
- ۱۴۵ ..... روز دوشنبه دهم [شهر شوال]
- ۱۴۶ ..... روز سه‌شنبه یازدهم [شهر شوال]
- ۱۴۷ ..... روز چهارشنبه دوازدهم [شهر شوال]
- ۱۴۸ ..... روز پنجشنبه سیزدهم [شهر شوال]
- ۱۵۰ ..... روز یکشنبه شانزدهم [شهر شوال]
- ۱۵۰ ..... روز دوشنبه هفدهم [شهر شوال]
- ۱۵۱ ..... روز سه‌شنبه هجدهم [شهر شوال]
- ۱۵۲ ..... روز چهارشنبه نوزدهم [شهر شوال]
- ۱۵۳ ..... روز پنجشنبه بیستم [شهر شوال]
- ۱۵۳ ..... روز جمعه بیست و یکم [شهر شوال]
- ۱۵۴ ..... روز شنبه بیست و دوم [شهر شوال]
- ۱۵۴ ..... روز یکشنبه بیست و سوم [شهر شوال]
- ۱۵۴ ..... روز دوشنبه بیست و چهارم [شهر شوال]
- ۱۵۶ ..... روز چهارشنبه بیست و ششم [شهر شوال]
- ۱۵۸ ..... روز پنجشنبه بیست و هفتم [شهر شوال]
- ۱۵۸ ..... روز جمعه بیست و هشتم [شهر شوال]
- ۱۵۹ ..... روز شنبه بیست و نهم [شهر شوال]

- ۱۶۰ ..... روز یکشنبه سلخ شوال
- ۱۶۰ ..... روز دوشنبه غره ذیقعه
- ۱۶۱ ..... روز سه‌شنبه دوم [شهر ذیقعه]
- ۱۶۲ ..... روز چهارشنبه سوم [شهر ذیقعه]
- ۱۶۳ ..... روز پنجشنبه چهارم [شهر ذیقعه]
- ۱۶۴ ..... روز جمعه پنجم [شهر ذیقعه]
- ۱۶۶ ..... روز شنبه [ششم ذیقعه]
- ۱۶۷ ..... روز یکشنبه هفتم [ذیقعه]
- ۱۶۹ ..... روز دوشنبه هشتم [شهر ذیقعه]
- ۱۶۹ ..... روز سه‌شنبه نهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۰ ..... روز چهارشنبه دهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۱ ..... روز پنجشنبه یازدهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۱ ..... روز جمعه دوازدهم (ذیقعه)
- ۱۷۳ ..... روز شنبه سیزدهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۴ ..... روز یکشنبه چهاردهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۵ ..... روز دوشنبه پانزدهم (شهر ذیقعه)
- ۱۷۶ ..... روز چهارشنبه هفدهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۸ ..... روز جمعه نوزدهم [شهر ذیقعه]
- ۱۷۹ ..... روز شنبه بیستم [شهر ذیقعه]
- ۱۸۰ ..... روز دوشنبه بیست و دوم [شهر ذیقعه]
- ۱۸۲ ..... روز سه‌شنبه بیست و سوم [شهر ذیقعه]
- ۱۸۲ ..... روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعه]
- ۱۸۳ ..... روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه]
- ۱۸۴ ..... روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه]

- ۱۸۴ ..... [ذیقعه] روز شنبه بیست و هفتم
- ۱۸۵ ..... [شهر ذیقعه] روز یکشنبه بیست و هشتم
- ۱۸۵ ..... [شهر ذیقعه] روز دوشنبه بیست و نهم
- ۱۸۶ ..... «۱» روز سه‌شنبه غره ذی حجه
- ۱۸۷ ..... وقایع بعد از ورود به تهران
- ۱۸۹ ..... پیوست
- ۱۸۹ ..... فهرست اعلام
- ۲۴۶ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## شهریار جاده‌ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات

### مشخصات کتاب

- شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۵-۷۲
- عنوان و نام پدیدآور : شهریار جاده‌ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات / به کوشش محمدرضا عباسی و پرویز بدیعی
- مشخصات نشر : تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.
- مشخصات ظاهری : ی، ص ۳۰۳
- عنوان دیگر : سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات
- موضوع : عراق -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۹
- موضوع : ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۳۱۳ - ۱۲۴۷ق -- خاطرات
- موضوع : سفرنامه‌ها
- رده بندی دیویی : ۹۱۵/۶۷۰۴۳
- رده بندی کنگره : DS۷۰/۶/۲ش ۹ ۱۳۷۲
- سرشناسه : ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ق ۱۳۱۳ - ۱۲۴۷
- شناسه افزوده : عباسی، محمدرضا، مصحح
- شناسه افزوده : بدیعی، پرویز، مصحح
- شناسه افزوده : سازمان اسناد ملی ایران
- وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

### فهرست مندرجات

- مقدمه ناشر - ب
- پیشگفتار ج - ی
- اسامی همراهان (۱)
- بیستم شهر جمادی الثانی: حرکت به دوشان تپه، تدارک سفر کربلا، (۲) شکار، توقف در قصر فیروزه، ناخوشی اهل حرم.
- بیست و یکم جمادی الثانی: توقف در منزل و دیدن نمونه‌های لباس / (۴) طبقات مختلف.
- بیست و دوم جمادی الثانی: آماده شدن مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه) / (۴) برای سفر.
- بیست و سوم جمادی الثانی: دیدن سان از سپاه. / (۵)
- بیست و چهارم جمادی الثانی: رفتن به دوشان تپه، شکار، آتش بازی. / (۶)
- بیست و پنجم جمادی الثانی: حرکت به سوی چشمه علی. / (۶)
- بیست و ششم جمادی الثانی: بی نظمی اردو، زیارت حضرت / (۷) عبد العظیم.
- بیست و هفتم جمادی الثانی: مجازات مقصرین و چوب خوردن آن‌ها، / (۷) رفتن حرم به زیارت حضرت عبد العظیم.
- بیست و هشتم جمادی الثانی: توقف، آمادگی و تدارک سفر. / (۸)
- بیست و نهم جمادی الثانی: حرکت به سمت رباط کریم، «آدران»، / (۹) توقف در رباط کریم، اسامی دهات محل گذر اردو.

سلخ جمادی الثانی: اطراق در رباط کریم، چوب زدن کدخدای (۱۱)

غره رجب: حرکت از رباط کریم، کاروانسرا سنگی، (۱۱) ناهارگاه حرم و توصیف وضعیت راه.

دوم رجب: حرکت به طرف امیرآباد، تجمع مردم برای (۱۳) تماشا در بین راه، شکارهای مختلف.

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۶

سوم رجب: ادامه راه و حرکت به سمت ساوه، صحبت با (۱۴) وزیر در مورد امور گیلان و شکار، دعوی زن‌های حرم.

چهارم رجب: رفتن به حمام، تنبیه و چوب خوردن بعضی (۱۶) همراهان، جریمه کردن فراش باشی.

پنجم رجب: منزل شاهسون کندی، بیماری یکی از اهل (۱۷) حرم.

ششم رجب: تشریح هیئت ارضی راه، نوبران و شرح آن، (۱۸) شکار آهو، نام کوه‌های بین راه، خبر تولد فرزند ظل السلطان.

هفتم رجب: بیماری اکثر همراهان. (۲۰)

هشتم رجب: گفتگو با پسر خارکن، شوخی با سربازان (۲۰) مازندرانی.

نهم رجب: طوفان و باد در راه، آمدن حاکم لرستان. (۲۱)

دهم رجب: حرکت به سمت بویوک آباد، ملاقات با (۲۲) فرهاد میرزا حاکم لرستان، دیدار خوانین، اسامی دهات بین راه.

یازدهم رجب: دیدار از والده شاه، روضه خوانی در (۲۳) اندرون، تماشای کنیزان و حرکات افراد همراه از پشت پرده‌ها.

دوازدهم رجب: شکار و بیان وضعیت بین راه، رسیدن به (۲۴) سرخ آباد، ادامه بیماری اهل حرم.

سیزدهم رجب: حرکت به همدان، شرح و توصیف همدان و (۲۵) مردم آن، شکار و دعوا بر سر تصاحب شکار.

چهاردهم رجب: ادامه بیماری اهل حرم، خبر حمله ترکمانان (۲۷) و کشته و اسیر شدن سواران خراسانی.

پانزدهم رجب: به حضور آمدن شاهزادگان و خوانین و اعیان (۲۷)

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۷

همدان، دادن القاب به افراد.

شانزدهم رجب: دیدن سنگ نبشته قدیمی به خط میخی و (۲۸) معرفی کوه‌ها و دهات، شکایت از جهانگیر خان یاغی متواری، در

جستجوی طلا.

هفدهم رجب: توقف در همدان و پذیرفتن افراد و دیدار (۳۰) آن‌ها، طلاشویی و پیدا کردن یک انگشتری طلا.

هجدهم رجب: حرکت به مریانج، پیدا کردن یک گربه در (۳۱) راه.

نوزدهم رجب: رفتن به اسدآباد، طوفان و باد در راه، (۳۲) ناخوشی همراهان.

بیستم رجب: آوردن اسب و قوش به عنوان پیشکش، (۳۴) ترس از بیماری وبا.

بیست و یکم رجب: حرکت به سمت کنگاور، شکار درنا، مبتلا (۳۴) شدن به زکام و مردن بعضی از همراهان به علت بیماری.

بیست و دوم رجب: اطراق در کنگاور، روضه خوانی. (۳۶)

بیست و سوم رجب: حرکت به طرف صحنه، اهداء شمشیر به (۳۷) فرهاد میرزا، تماشای قصر النسوس، کوچه‌های کثیف و

خانه‌های خراب کنگاور، مردن یکی دیگر از همراهان.

بیست و چهارم رجب: شکار در بین راه، دیدار از دخمه (۴۰) کیکاووس، رسیدن خبر بروز بیماری وبا در تهران، حرکت به طرف

بیستون.

بیست و پنجم رجب: دیدار همراهان از دخمه کیکاووس، شرح (۴۲) دخمه کیکاووس، شکار کبک.

بیست و ششم رجب: احضار حکام و شرح حضور آن‌ها، (۴۴)

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۸

شکار کبک.

بیست و هفتم رجب: بست نشستن عارضین برای رسیدگی به / (۴۶) شکایت، مردن بعضی همراهان، خبر ناخوشی وبا در تهران.

بیست و هشتم رجب: شرح نقش‌های بیستون، شکایت مردم از / (۴۷) عماد الدوله حاکم کرمانشاهان.

بیست و نهم رجب: احضار همراهان، شور و مشورت در کار / (۴۹) کرمانشاهان.

غزّه شعبان المعظم: توقف در عمادیه و شرح عمارات آن، / (۵۰) روستاها و طوایف ساکن در آن جا.

دوم شعبان: بیماری و کسالت. / (۵۲)

سوم شعبان: ادامه بیماری و خوردن دارو. / (۵۲)

چهارم شعبان: توقف در عمادیه، به حضور آمدن وزرا. / (۵۳)

پنجم شعبان: رفتن به طاق بستان، شرح نقوش طاق بستان / (۵۳) و حجاری‌ها و ترجمه لوح‌های منقوش در سنگ نبشته‌ها.

ششم شعبان: مشق افواج در حضور شاه، آتش گرفتن / (۵۸) خانه‌های عماد الدوله و خراب کردن خانه‌ها.

هفتم شعبان: ماندن در منزل، شکار در شکارگاه‌ها. / (۵۸)

هشتم شعبان: توقف در عمادیه، آوردن اشیا مخصوص / (۵۹) کرمانشاهان و انتخاب بعضی از آن‌ها.

نهم شعبان: خواندن نامه و جواب آن‌ها، دستگاه یخ‌بندی / (۶۰) عماد الدوله و درست کردن یخ در حضور شاه، شرح وضعیت

شهری و جغرافیائی کرمانشاهان.

دهم شعبان: حرکت به طرف ماهی‌دشت، معرفی / (۶۲) وضعیت راه و روستاهای آن.

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۹

یازدهم شعبان: حرکت به سمت هارون‌آباد، شرح آبادی‌ها / (۶۵) و صاحبان ملک‌ها، شکار کبک، تنبیه و کتک زدن

آفتابگردانچی.

دوازدهم شعبان: توقف در هارون‌آباد، رسیدن خبر تسلیم / (۶۷) فرانسه در جنگ با پروس، بیماری وزیر خارجه، شرح جغرافیائی

هارون‌آباد.

سیزدهم شعبان: رفتن به طرف کرند، شرح وضعیت میان / (۶۸) راه، خواندن و نوشتن بعضی از احکام.

چهاردهم شعبان: اطراق در کرند، وضعیت شهر کرند. / (۶۹)

پانزدهم شعبان: دیدار از طاق کسری و شرح آن. / (۷۱)

شانزدهم شعبان: حرکت به طرف سر پل ذهاب، وضعیت / (۷۳) ارضی بین راه، دیدار از دخمه داوود، دهات بین راه، اسامی کوه‌ها.

هفدهم شعبان: شکار دراج، بیماری شدید. / (۷۵)

هجدهم شعبان: حرکت به سمت قصر شیرین، ادامه بیماری، / (۷۶) دیدن آثار قصر شیرین.

نوزدهم شعبان: اطراق در منزل قصر شیرین، ادامه بیماری، / (۷۸) پیوستن عده‌ای تازه به همراهان.

بیستم شعبان: نزدیک شدن به اردوی عثمانی‌ها، وصف / (۷۸) شکارهای آن حدود.

بیست و یکم شعبان: حرکت به سوی خانقین، شرح وضعیت / (۷۹) راه، آماده شدن برای ورود به خاک عثمانی، رسیدن مستقبلین

عثمانی، وصف استقبال.

بیست و دوم شعبان: اطراق در خانقین، به حضور آمدن پاشایان / (۸۲) عثمانی و توصیف آن‌ها.

بیست و سوم شعبان: حرکت به طرف قزل‌رباط، ادامه بیماری، / (۸۳) مذهب اهالی، منازل بین راه.

بیست و چهارم شعبان: شهبان، نگرانی پاشایان از نقض عهدنامه / (۸۴)

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۰

پاریس توسط دولت روس.

بیست و پنجم شعبان: حرکت به سمت یعقوبیه، زیارت مقبره / (۸۶) مقدار و دستور تعمیر آن.

بیست و ششم شعبان: ادامه راه و تشریح وضعیت بین راه. / (۸۸)

بیست و هفتم شعبان: حرکت به طرف مشیریه، گذر از محل / (۸۹) نهروان.

بیست و هشتم شعبان: حرکت به سمت بغداد، پوشیدن لباس / (۹۰) رسمی، استقبال، پیدا شدن سواد شهر کاظمین (ع).

بیست و نهم شعبان: توقف در بغداد و کاظمین، دزدی در / (۹۵) چادرهای همراهان، دیدار قبر معروف کرخی و دیدار مسجد

براسا، قصر خورتق، زیارت امامین کاظمین علیهما السلام، دیدار از مقبره امام اعظم ابوحنیفه.

سلخ شعبان: تماشای کاخ کسری و زیارت حضرت / (۹۹) سلمان و بازگشت به بغداد، به گل نشستن کشتی و تشویش سرنشینان.

غره رمضان: معرفی قونسول کشورهای خارجی در / (۱۰۲) بغداد، رفتن به زیارت کاظمین.

دوم رمضان: دیدار از مزار شیخ عبدالقادر گیلانی، وصف / (۱۰۳) قلعه بغداد، قبر شیخ شهاب الدین سهروردی، خبر فتح در

طوایف ترکمن.

سوم رمضان: گردش با کشتی در روی آب. / (۱۰۶)

چهارم رمضان: دیدار از آثار قصر نمرو، حرکت به سمت / (۱۰۷) کربلا.

پنجم رمضان: حرکت به مسیب. / (۱۱۰)

ششم رمضان: اطراق در مسیب، معرفی علما، زیارت / (۱۱۲) طفلان مسلم، گم کردن راه تا رسیدن به

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۱

کربلا.

هفتم رمضان: پیدا شدن سواد شهر کربلا، زیارت «عون» / (۱۱۳) پسر حضرت زینب، آمدن خدام حسینی به استقبال، زیارت حرم

حضرت امام حسین و اصحاب.

هشتم رمضان: زیارت مجدد، دیدار از قبور رجال ایران / (۱۱۵) مدفون در کربلا، رفتن به قتلگاه حضرت، گم شدن ببری خان.

نهم رمضان: زیارت حر بن یزید ریاحی، شرح قبایل بین / (۱۱۷) راه.

دهم رمضان: به حضور رسیدن علمای کربلا، زیارت / (۱۱۹) حضرت سید الشهداء، زیارت حضرت عباس، دیدار از سرداب ضریح

حضرت عباس بن علی.

یازدهم رمضان: زیارت مجدد حضرت ابا عبد الله الحسین، / (۱۲۱) رفتن به سرداب مقبره حضرت سید الشهداء، برداشتن تربت اصل

از روی مرقد مطهر حضرت ابا عبد الله، روضه خوانی در صحن مطهر.

دوازدهم رمضان: حرکت به سمت نجف اشرف، شرح قبایل / (۱۲۲) بین راه کربلا تا نجف.

سیزدهم رمضان: شکار در بین راه تا رسیدن به نجف اشرف، / (۱۲۴) آمدن علمای نجف به استقبال، پیدا شدن گنبد و مناره‌های

حضرت علی ابن ابی طالب.

چهاردهم رمضان: زیارت قبر مطهر حضرت علی بن ابی طالب / (۱۲۷) و همچنین جای دو انگشت حضرت در ضریح.

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۲

پانزدهم رمضان: دیدار از مسجد کوفه، مسجد سهله، قبر / (۱۲۹) مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، زیارت مقامات اولیاء و انبیاء و

امامان در مسجد کوفه، مقبره حضرت یونس، زیارت مقبره کمیل بن زیاد.

شانزدهم رمضان: قرق حرم‌های مبارک حضرت برای ورود/ (۱۳۱) حرم خانه شاه، علمائی که به حضور رفته‌اند، گذاشتن شمشیر جهانگشا برای تبرک در ضریح، دیدار و صورت‌برداری از خزانه حضرت علی، شرح بناها و مقامات مسجد کوفه.

هفدهم رمضان: رفتن حرم شاه به مسجد کوفه، طوفان و باران/ (۱۳۵) شدید، دیدن جواهرات نفیس نادر شاه، بیماری یکی از همراهان.

هجدهم رمضان: زیارت مجدد، دیدار از ضریح و زیارت/ (۱۳۶) دعای صباح به خط شریف حضرت علی (ع)، دیدار از جواهرات حضرت و شرح آن‌ها.

نوزدهم رمضان: بازگشت از نجف و رفتن مجدد به کربلا،/ (۱۳۸) دیدار میرزای شیرازی در صحن حضرت و ادامه طوفان.

بیستم رمضان: حرکت از منزل به سمت کربلا، نقض عهد/ (۱۴۰) دولت روسیه و شکستن پیمان «سواستپول» و نگرانی دولت عثمانی.

بیست و یکم رمضان: ادامه درد دندان، فرستادن دوقوش و پانصد/ (۱۴۱) تومان از کرمان توسط وکیل الملک، دیدار شاهزاده هندی و خندیدن تمام مدت به او، مردن یکی از همراهان.

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۳

بیست و دوم رمضان: به حضور آمدن شاهزاده‌های کربلائی،/ (۱۴۲) زیارت مجدد.

بیست و سوم رمضان: رفتن به حرم برای زیارت، درد شدید/ (۱۴۴) دندان، پرداخت پول برای کمک به فقرا، رفتن به زیارت قتلگاه، زیارت حضرت عباس بن علی.

بیست و چهارم رمضان: مراجعت از کربلا به مسیب، درخواست/ (۱۴۵) اجازه بعضی همراهان جهت رفتن به زیارت مکه معظمه، دزدی در اردو، شکار در بین راه.

بیست و پنجم رمضان: اطراق در مسیب، سوار شدن بر/ (۱۴۷) کشتی بخار.

بیست و ششم رمضان: حرکت به طرف بغداد، ورود به بغداد،/ (۱۴۷) افتادن بعضی از افراد با بار در شط، دیوانه شدن یکی از همراهان.

بیست و هفتم رمضان: زیارت مجدد کاظمین، دیدار از بازار./ (۱۴۹)

بیست و هشتم رمضان: حرکت به سمت «سلمان» و طاق کسری،/ (۱۵۰) دعوی حکیم طولوزون و عکاس باشی، شکار در بین راه. بیست و نهم رمضان: زیارت «حضرت سلمان فارسی»، اندازه‌های/ (۱۵۲) طاق کسری، درخواست پسر آقا خان محلاتی و خواستگاری از دختران شاه.

غزه شوال: مرخص شدن تعداد دیگری از اطرافیان و/ (۱۵۴) همراهان، برگزاری سلام عید فطر و شرح آن، زیارت و دادن انعام به خدام حرم.

دوم شوال: حرکت از بغداد به سمت سامره./ (۱۵۶)

سوم شوال: منزل غازانیه، دعوی زنان حرم با یکدیگر،/ (۱۵۸) مردن یکی از خواجه‌هایی که در سفر همراه

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۴

بوده است.

چهارم شوال: حرکت به سمت «خان نجار»، شکار در بین/ (۱۵۹) راه، انتخاب اشعار سعدی در بین راه، ایلات عرب بین راه.

پنجم شوال: آبادی‌های بین راه، شکار در راه، به گل/ (۱۶۱) نشستن کشتی و معطل شدن بین راه، گرانی آذوقه در منازل بین راه.



ششم شوال: دیدار از خرابه‌های شهر قدیم سامرا،/ (۱۶۴) زیارت مقام غیبت حضرت صاحب الزمان، کتیبه اطراف در چوبی حرم مطهر، دیدار از محل چاه غیبت، قلعه سامره، مناره متوکل، دیدار اطرافیان از مناره و بالا رفتن از پله‌های پیچ در پیچ آن.

هفتم شوال: شرح خرابه قدیمی اطراف شهر سامره،/ (۱۶۸) انداختن عکس توسط عکاس باشی، رسیدن اهل حرم.

هشتم شوال: حرکت به سمت «خان نجار»، شکار در بین / (۱۶۹) راه.

نهم شوال: ادامه حرکت به سمت غازانیه، شکار / (۱۷۱) خوک، گرفتن عکس از سر خوک شکار شده.

دهم شوال: حرکت به سمت یعقوبیه. / (۱۷۳)

یازدهم شوال: اطراق در یعقوبیه، وصف شاهزاده هندی. / (۱۷۴)

دوازدهم شوال: حرکت از یعقوبیه به سمت شهبان،/ (۱۷۵) رسیدن خبر طغیان بعضی اعراب علیه عثمانی‌ها در چند نقطه و کشتن بعضی از نظامیان عثمانی به دست اعراب.

سیزدهم شوال: توقف در شهر «وان»، دادن انعام و خلعت به / (۱۷۶) مأمورین عثمانی که از اسلامبول آمده بودند، شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۵

تصحیح مسوده سفرنامه که در تهران باید چاپ شود.

چهاردهم شوال: منزل قزل رباط، رسیدن خبر بارندگی در / (۱۷۷) تهران و پائین آمدن نرخ اجناس در تهران، رذالت و هرزگی خانه شاگردهای همراه.

پانزدهم شوال: حرکت به سمت خانقین، خرید اسب از / (۱۷۸) کردهای جاف، درخواست برگرداندن یکی از مقصرین فراری به خاک عثمانی از پاشاهای عثمانی، خبر شورش اسرای اعراب به والی یمن.

شانزدهم شوال: گفتگو با پاشایان عثمانی و اظهار دوستی، / (۱۷۹) مهمانی معیر الممالک به جهت عثمانی‌ها، دادن انعام و هدایا به عثمانی‌ها.

هفدهم شوال: ورود به خاک ایران، وداع با همراهان و / (۱۷۹) بدرقه کنندگان دولت عثمانی.

هجدهم شوال: حرکت به سمت «سر پل ذهاب»، دستور / (۱۸۱) ساختن باغی در قصر شیرین.

نوزدهم شوال: رفتن به «پای طاق»، شکار در بین راه، دیدن / (۱۸۲) دخمه داوود و درویش متوقف در آن.

نوزدهم شوال: رفتن به «پای طاق»، رسیدن خبر مرگ / (۱۸۳) عزیز خان سردار کل.

بیست و یکم شوال: حرکت به سوی کرد، سردی هوا. / (۱۸۳)

بیست و دوم شوال: اطراق در کرد، ادامه سردی هوا، مردن / (۱۸۴) یکی از همراهان سفر.

بیست و سوم شوال: رفتن به هارون آباد، رسیدن به اول خاک / (۱۸۵) کلهر، آمدن رؤسای کلهری به استقبال.

بیست و چهارم شوال: ادامه سردی هوا، حرکت به سمت / (۱۸۵) ماهی دشت، دلتنگ بودن حکیم طولوزون

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۶

از برقراری جنگ میان پروس و فرانسه.

بیست و پنجم شوال: اطراق در ماهی دشت، استخاره جهت / (۱۸۷) انتخاب حکمران کرمانشاهان، انتخاب غزل‌های شیخ سعدی، مشاعره همراهان و شرطبندی.

بیست و ششم شوال: حرکت به سمت کرمانشاهان، مراسم / (۱۸۸) استقبال در کرمانشاه، تعریف از مراسم عروسی یکی از همراهان با دختر حاکم کرمانشاهان.

بیست و هفتم شوال: توقف در عمادیه. تعریف از کارهای امین / (۱۹۰) السلطان.

بیست و هشتم شوال: مرخص کردن افواج و اعزام به آذربایجان. / (۱۹۱)

بیست و نهم شوال: مهمانی مهد علیا در کرمانشاه، وصف / (۱۹۱) کوچه‌ها و محلات کرمانشاه در هنگام عبور.

سلخ شوال: رفتن حکیم طولوزون به تهران، رؤیت / (۱۹۳) هلال ماه ذی‌قعدة.

عزّه ذی‌قعدة: طاق بستان، رسیدگی به عریض و ناراحتی / (۱۹۳) از شکایات فراوان، اعتراض مردم به حاکم شهر و به مجازات رساندن چند نفر از عارضین.

دوم ذی‌قعدة: حرکت به سمت بیستون، مورد عفو قرار / (۱۹۵) دادن تعدادی از مقصرین.

سوم ذی‌قعدة: حرکت به طرف «صحنه»، شکار در بین / (۱۹۵) راه، لیز خوردن اسب و به زمین افتادن، ایلات در بین راه.

چهارم ذی‌قعدة: کنگاور، سردی شدید هوا، ورود به کنگاور / (۱۹۷) و اقامت در عمارت محمد شاهی، وصف

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۷

عمارت، وضعیت مغشوش اندرون و جای زن‌ها، آتش گرفتن سقف خانه.

پنجم ذی‌قعدة: حرکت به سمت تویسرکان، پاسخ دادن به / (۱۹۹) نامه‌های رسیده، سردی هوا و گذاشتن کرسی.

ششم ذی‌قعدة: ادامه حرکت، وضعیت راه و کوه‌های / (۲۰۱) اطراف راه، دهات و روستاهای بین راه.

هفتم ذی‌قعدة: ادامه حرکت به سمت تویسرکان، وضعیت / (۲۰۲) شهر «توی» و شرح آثاری که از قدیم در «توی» و «سرکان» باقی

مانده است، سردی هوا، وجه تسمیه یکی از کوه‌های بین راه.

هشتم ذی‌قعدة: منزل جمیل آباد، دهات بین راه. / (۲۰۵)

نهم ذی‌قعدة: حرکت به سمت حسین آباد، سردی شدید / (۲۰۶) هوا و بارش برف.

دهم ذی‌قعدة: حرکت به سمت دولت آباد ملایر، گزارشی / (۲۰۶) از وضعیت اصفهان، علمای بروجرد و ملایر، اسامی دهات بین راه.

یازدهم ذی‌قعدة: ادامه بارش شدید برف، اطراق در منزل. / (۲۰۸)

دوازدهم ذی‌قعدة: شرح روستاها و دهات بین راه، اسامی / (۲۰۸) مالکان دهات، غاری که قند از آن به دست می‌آید!

سیزدهم ذی‌قعدة: منزل «فره حصار»، ادامه برف و باران و گل / (۲۱۰) شدن راه‌ها و ایجاد مزاحمت و به گل فرورفتن وسایل نقلیه، اسامی دهات بین راه.

چهاردهم ذی‌قعدة: ادامه بارش برف و باران و یخ بستن راه‌ها و / (۲۱۲) صعوبت حرکت، سردی شدید هوا، رسیدن اخبار پاریس و

شکست فرانسوی‌ها از قشون پروس و تسلیم شهر پاریس، خبر

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۸

جنگ قشون روس با ترکمان‌ها و اسیر و مقتول شدن قشون روسیه.

پانزدهم ذی‌قعدة: حرکت به سمت سلطان آباد، دهات و قراء / (۲۱۳) بین راه، شدت سردی هوا.

شانزدهم ذی‌قعدة: اطراق در سلطان آباد، آوردن پیشکش‌های / (۲۱۴) مختلف، آتش گرفتن سقف خانه.

هفدهم ذی‌قعدة: اقامت در سلطان آباد و سردی بی‌اندازه هوا، / (۲۱۵) دیدن شهر از پشت بام خانه با دوربین.

هجدهم ذی‌قعدة: حرکت به منزل «مصلح آباد»، دهات بین راه / (۲۱۶) و نام مالکان آن‌ها.

نوزدهم ذی‌قعدة: حرکت به سمت «آشتیان»، خبر خشکسالی / (۲۱۷) در عراق عرب، توقف در آشتیان، هدایای مستوفی الممالک.

بیستم ذی‌قعدة: اطراق در آشتیان، رفتن به حمام، خواندن / (۲۱۹) کتاب جغرافیا و فرانسه و استراحت.

بیست و یکم ذی‌قعدة: حرکت از آشتیان به سمت «دستجرد»، به / (۲۲۰) حضور آمدن رؤسای آشتیان، پیدا شدن کوه‌های البرز و

دماوند، شرح ده عامره، رسیدن چاپار تهران و خواندن نامه‌ها و پاسخ دادن و بازگشت دادن چاپار.

بیست و دوم ذیقعه: حرکت به سمت «قاضی»، دهات بین راه و (۲۲۱) مالکان آن‌ها، رسیدن یکی از همراهان که از قافله عقب مانده بود.

بیست و سوم ذیقعه: حرکت به سمت شهر قم، آمدن مردم برای (۲۲۳) تماشا و استقبال در نزدیکی قم.

بیست و چهارم ذیقعه: توقف در قم و زیارت حضرت / (۲۲۴) فاطمه معصومه (ع)، رفتن بر سر قبور پادشاهان و رجال قاجار که در قم مدفون

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۱۹

هستند، رفتن تعدادی از همراهان با بارهای قافله به تهران.

بیست و پنجم ذیقعه: توقف در قم و زیارت حضرت معصومه / (۲۲۵) علیها سلام، قرار دادن پخش مقداری نان بین فقرای قم.

بیست و ششم ذیقعه: گم شدن یکی از گربه‌ها، دیدن تعداد زیادی / (۲۲۶) از مردم که به علت فقر به تهران مهاجرت می‌کردند.

بیست و هفتم ذیقعه: حرکت به سمت «حوض سلطان»، ادامه / (۲۲۷) بارش باران، ورود به «حوض سلطان» و اقامت در کاروانسرای «صدرآباد».

بیست و هشتم ذیقعه: اظهار خستگی از منزل امروز. / (۲۲۸)

بیست و نهم ذیقعه: حرکت به سمت «حضرت عبد العظیم» (ع)، / (۲۲۸) صدور احکام و مهر کردن آن‌ها، رسیدن بعضی از مستقبلین از تهران، شکوه و شکایت مردم از گرانی.

غزّه ذی حجه: ورود به تهران، بعضی خبرهای تازه، / (۲۲۹) شلوغی و سر و صدای مردم و شکایت از گرانی نان و فریاد از دست وزیر تهران، دیدار افراد، خستگی راه و کسالت، پایان سفر عتبات عالیات.

وقایع بعد از ورود به تهران: / (۲۳۲)

پیوست: متن صورت قسمتی از جواهرات خزانه / (۲۳۵) حضرت امیر المؤمنین علی (ع).

اسناد ضمیمه: بخشی از متن پیوست، / (۲۵۲)

فهرست اعلام: / (۲۵۷)

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۰

## مقدمه ناشر

استقبال شایان توجه پژوهشگران و علاقمندان به تاریخ معاصر کشور، از نشریات و تألیفاتی که تاکنون توسط سازمان اسناد ملی ایران به چاپ رسیده و منتشر شده است از یک سو نشانگر رشد روحیه تحقیق و علاقمندی محققین به استفاده از منابع دست اول برای تاریخ نگاری است و از سوی دیگر نشانه اشتیاق آحاد مردم به آگاهی از پیشینه جامعه و رخدادها و حوادثی است که بر جامعه و مردم رفته است. این استقبال کم‌نظیر، یگانه مشوق اصلی ما در ادامه راهی است که آغاز کرده‌ایم.

سعی ما بر این است که تعهدات اصلی آرشیو یعنی حفظ اسناد آرشیوی و آماده دسترسی ساختن آنها برای دولت، جامعه علمی و عامه مردم با موفقیت تحقق یابد. در این رابطه لازم است مختصری در خصوص سازمان و عملکرد آن توضیح داده شود. در سال ۱۳۴۹ قانون تأسیس سازمان اسناد ملی ایران به منظور جمع‌آوری و حفظ اسناد ملی کشور در سازمان واحد و فراهم آوردن شرایط و امکانات مناسب برای دسترسی عموم به اسناد و همچنین صرفه‌جویی در هزینه‌های اداری و استخدامی از طریق تمرکز پرونده‌های راکد و امحای اوراق زائد به تصویب رسید. پس از شروع به کار با توجه به تأخیر حداقل یک صد ساله در تأسیس آرشیو ملی

کشور و انباشته شدن اسناد در طول این سالها ابتدا لازم بود تا اسناد شناسایی شوند. پس از آن می‌بایست اسناد شناسایی شده ارزشیابی شوند و سپس اسناد دارای ارزش تاریخی به آرشیو انتقال یافته و قابل بهره‌برداری گردند. تا پایان سال ۱۳۷۰ بیش از ۲۰۰ میلیون برگ سند با ارزش شناسایی و به سازمان منتقل شده‌اند اسناد جهت بهره‌برداری، در ابتدا ضد عفونی و

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۱

سپس توسط کارشناسان سازمان، طبقه‌بندی و فهرست نویسی می‌شوند که تاکنون کار فهرست نویسی و طبقه‌بندی اسناد وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، کشور، نخست‌وزیری و شهرداری تهران به اتمام رسیده و اسناد آنها قابل بهره‌برداری است. در مقابل حفظ و نگهداری و آماده بهره‌برداری ساختن اسناد یک کار مفید دیگر که ما در باب آن اصرار می‌ورزیم طبع و نشر اسناد است. زیرا احیای آنها علاوه بر آنکه از محو یک مقدار ذخایر و نفایس ما جلوگیری می‌کند، از لحاظ معارف عمومی و خصوصا تاریخ از جنبه‌های گوناگون آن مفید است، علاوه بر این انتشار مدارک مستند نیز نوعی گسترش ارائه خدمات به مراجعین است، زیرا بخشی از موجودی آرشیو را به شکل چاپی منتشر می‌سازد.

امر مزبور به صورت انتشار مجموعه‌هایی از اسناد تاریخ معاصر ایران از سال ۱۳۶۹ تداوم یافته که کتاب حاضر نیز یکی از مجموعه‌های مزبور را در بر می‌گیرد.

اعتقاد ما بر آن است که انتشار این اسناد کمک گرانبهائی به مورخین و پژوهشگران تاریخ معاصر کشور در هرچه پربار کردن تحقیقات و پژوهشهای مربوط خواهد بود.

امید آنکه با یاری خداوند سایر مجموعه‌های اسناد نیز به زیور طبع آراسته گردد.

مدیریت پژوهش، انتشارات و آموزش

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۲

## پیشگفتار

سفرنامه و نوشتن ماجراهای دیده شده و اتفاق افتاده در سفر، در میان ایرانیان در گذشته‌های دور رواج داشته است. از قرون اولیه اسلامی، آن‌ها که با توجه به تأکید دین مبین اسلام در سیر و سیاحت به جهت پیروی از این آیین پسندیده، دنیای متمدن آن روزگاران را سیر و سیاحت کردند، پس از پایان سفر تعدادی از آنان، نوشته‌هایی مبنی بر گزارش سفر خود و آنچه از شگفتی‌ها دیده بودند و به نظرشان جزو عجایب بود همه را به صورت سفرنامه نوشته و از خود به یادگار گذاشتند. هر کدام از این سفرنامه‌ها می‌تواند دریچه‌ای به دنیای گذشته برای ما و نسل‌های آینده باشد.

در این میان می‌توان به سفرنامه «ابن بطوطه» سیاح معروف اشاره کرد و همچنین باید از حکیم بزرگوار «ناصر خسرو قبادیانی» یاد کرد، که سفر خویش را برای برگزاری فریضه حج آغاز کرد و سفرنامه‌ای پرمحتوا و شیرین از خویش به یادگار گذاشت.

در میان پادشاهان و فرمانروایان گذشته ایران، نویسندگان خاطرات و سفرنامه‌نویس کم پیدا می‌شود و شاید بتوان گفت تنها «ناصر الدین شاه قاجار» است که در سفر و حضر، خود قلم به دست گرفته و یا کسانی را مأمور این کار می‌کرده است، تا وقایع زندگی و اتفاقات روزانه را یادداشت و تنظیم نمایند. البته این سفرنامه بیشتر به خط خود اوست.

این پادشاه قاجار حتی اتفاقات روزانه خود را به طور روز به روز یادداشت کرده که این یادداشت‌ها نیز می‌تواند راهنمایی برای اوضاع اجتماعی آن روزگار باشد.

روزنامه سفر به عتبات عالیات که از جمله نسخه‌های دستنویس موجود در خزانه اسناد سازمان ملی ایران می‌باشد «۱» و اکنون به یاری خداوند قادر منان در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، به خوبی می‌تواند روشنگر نقاط تاریکی از تاریخ پنجاه سال

پادشاهی و وضعیت اجتماعی دوران سلطنت مطلقه این پادشاه باشد. پادشاهی که حتی درباره او اطرافیانش به قصه گوئی و افسانه پردازی نیز پرداخته‌اند. این سفرنامه گزارش روزانه سفر در رفتن به آن عتبه مقدسه و بازگشت از آن روضه شریفه است. سفری بسیار پرخرج و با

(۱). این مجموعه با شماره ۹۵ در خزانه سازمان ثبت شده است.

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۳

تشریفات فراوان آن روزگار. این سفر در زمان خود، بسیار مورد توجه و گفتگوی مردم بوده است. رفتن شاه به کربلا خود وجهه‌ای دیگر به این پادشاه می‌داده است، که مردم درباره او گفتگوی بیشتری داشته باشند. در زیارت شاه از حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام چنین شهرت یافته بود که وقتی او به صحن مطهر وارد می‌شود، از روضه‌خوانی دعوت می‌کنند که برای پادشاه ذکر مصیبت کند و مجلس روضه‌ای بخواند. این شخص برای این که به اصطلاح مجلس خود را گرم کند با توجه به نام ناصر و جمله معروف حضرت ابا عبد الله در زمان شهادت، اشاره به ضریح مقدس می‌نماید و حضرت حسین بن علی را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای حسین در روز عاشورا فریاد زدی: «هل من ناصر ینصرنی»، اکنون «ناصر» برای یاری تو آمده، اما افسوس که دیر رسیده است. و چنین شهرت یافته بود که با شنیدن این جملات ناصر الدین شاه از شدت گریه به حالت اغما افتاده و اطرفیان او را به حال می‌آوردند. اما در سرتاسر این سفرنامه سخن از چنین مجلسی نیست و این نشان می‌دهد که این داستان ساخته و پرداخته ذهن اطرفیان بوده است که شدت علاقه او را به مذهب در بین مردم شایع سازند. همچنین در مقدمه‌ای که بر سفرنامه چاپی نوشته شده، آمده است:

«در بغداد حدود صد هزار تومان به تزیینات مرقد امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی خرج کرد» ولی در این سفرنامه از این مطلب سخنی به میان نیامده است و حتی وقتی یکی از اطرفیان او را برای رفتن به زیارت مقبره ابو حنیفه تشویق می‌نماید و به شاه تذکر می‌دهد که نسبت به مردمی که برای استقبال آمده‌اند جواب سلام آن‌ها را بدهد، پیشنهاد دهنده را فردی سفیه می‌خواند. این نکته در کتاب حاضر چنین آمده است: «اقبال الدوله آمد، صحبت شد.

اقبال بسیار سفیه است، می‌گفت به مردم استقبالچی بغدادی که سلام می‌کنند، جواب سلام بدهیم و فردا به زیارت امام اعظم ابو حنیفه و شیخ عبد القادر بروید، کاظمین نرفته، یعنی به این صراحت نمی‌گفت اما از ارشادی که می‌کرد این معنی مفهوم شد.» او قبر ابو حنیفه را زیارت می‌کند اما از پرداخت وجه خبری نیست.

در مقدمه سفرنامه چاپی چنین آمده است: «در حین ورود کربلا، بعد از غسل زیارت، تشریف به حرم حضرت ابو الفضل (ع) را تصمیم داد، اطرفیان جسارتا به عرض رسانیدند که معمولا تشریف به حرم حسینی را مقدم می‌دارند. در جواب فرمودند که این دستگاه سلطنت

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۴

است و به اصول آن من آشناتر از شما هستم، کسی که بخواهد به حضور شاهنشاه برود باید نخست، وزیر دربار را دیده و استجازه نماید.»

در حالی که در این سفرنامه که وقایع تمام روزها به جز یکی دو مورد که به خط دیگری است، همه به خط خود اوست، اصلا چنین مطلبی وجود ندارد و مطابق معمول اول به زیارت حرم حضرت امام حسین (ع) می‌رود و سپس حضرت عباس بن علی (ع) را زیارت می‌نماید و این نشان می‌دهد که این داستان نیز ساخته و پرداخته اطرفیان است.

شاعر بودن ناصر الدین شاه نیز بسیار معروف است، البته او طبع شعری داشته و گاهی بر سبیل تفتن شعری می‌سروده است و

نمونه‌هایی از آن در میانه دستخطهای او یافت می‌شود.

غرض از بیان این عنوان آن است که شعری در میان مرثیه‌خوانان و مردم رایج بوده و هست که آن را به ناصرالدین شاه نسبت می‌دهند:

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

هریک شهید مرقد او چهار گوشه داشت شش گوشه یک ضریح در این هفت کشور است

پرسیدم از کسی سببش را به گریه گفت پائین پای قبر حسین قبر اکبر است اما در این سفرنامه چنین شعری عنوان نشده است، او حتی در این کتاب از شاعری خود نیز سخنی به میان نیاورده است تنها در یکی دو جا بیان می‌کند که غزل‌هایی از میان غزل‌های شیخ سعدی شیرازی را «منتخب» کرده است و در هنگامی که سفر تقریباً به انتها می‌رسد و هر یک از همراهان به عزم سفری به مکه یا مدینه به راه دیگری می‌روند، این بیت از سعدی را مناسب حال آورده است:

هریک از دایره جمع به جایی رفتند ما بماندیم و خیال تو به یک جای مقیم

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۵

با این توضیحات روشن می‌شود که آن شعرهای مرثیه نیز از ناصرالدین شاه نباید باشد و کسی آن را ساخته و به نام او رواج داده است.

رفتن به این سفر علاوه بر مخارج فراوانی که داشته است، زحمت و رنج و مشقت آن نیز در بین راه برای مردم و رعیت بیچاره بوده است و چنان‌که در همین اوراق ملاحظه خواهید کرد در چند جا نیز عکس‌العمل‌هایی از مردم در قبال کارهای همراهان شاه انجام شده است و گاه این مردم چنان متأذی و پریشان می‌شدند که فرستاده شاه را به باد کتک می‌گرفتند:

«برای جزئی حرفی میانه آدم عرفانچی و کدخدا جنگ می‌شود، یکباره نصف شب هزار نفر رعیت با چوب و چماق ریخته فحش زیاد به عرفانچی داده بلکه کتک هم زده بودند و رفته بودند بالای بام، که خانه را بر سر عرفانچی خراب کنند. عرفانچی بیرون آمده با هزار زحمت و التماس آنها را از سر، باز کرده است»

از نظر فرهنگ اجتماع در این سفرنامه می‌توان دریافت که رفته‌رفته با نفوذ «فرنگیان» در دربارهای ایران و «عثمانی» آداب و رسوم و سنت ایرانی و اسلامی که تا این زمان‌ها کاملاً رعایت می‌شده و اگر هم انجام نمی‌گردیده در خفا و دور از چشم دیگران بوده است، گاه به‌گاه نادیده گرفته می‌شود و منکرات رفته‌رفته علنی و آشکارا می‌گردد. آداب و رسوم «فرنگی» باب روز می‌شود استعمال مشروبات الکلی به طور علنی کم‌کم انجام می‌شود و «معیر الممالک» به خاطر مهمانان عثمانی «شام میز فرنگی» می‌دهد. خوب توجه کنید:

«امشب معیر الممالک، پاشا و عثمانی‌ها را مهمانی میز فرنگی کرده است» و در این مهمانی بیان شده است که میهمانان مسلمان در یک کشور اسلامی و در یک شهر کاملاً مذهبی علناً در مجلس شراب نوشیده و ناصرالدین شاه به آن چنین اشاره می‌کند «پاشا بعد از شام نطقی در اتحاد دولتین کرده تواس زده بود، یعنی شراب خورده بود.» (صفحه ۱۷۹)

برای این سفر اردوی بسیار مفصل و سنگینی از هر جهت فراهم شده بود و برای این مسافرت هر نوع تشریفاتی را تدارک دیده بودند به طوری که خود شاه از این که در مدت مسافرت هیچ‌گونه بارانی نیامده و مزاحمتی برای اردو فراهم نشده است و اردو با راحتی توانسته است این سفر را انجام دهد بسیار شادمان است: («گل و فلان عیبی ندارد. لازم شد

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۶

در این مقام شکر باری تعالی را به جا بیاورم که الی امروز بر سر چادرها و اردوی ما چه در خاک ایران و چه در خاک روم ابدا باران و برفی نیامده بود، اما اوقاتی که در خاک روم بودیم در خاک ایران همه‌جا باران‌های نافع و برف آمده بود و اگر خدا نکرده

یک باران شدیدی در سمت «سَرمن رای» یا کربلا- [یا] نجف یا در مراجعت از حضرت صاحب در راه‌ها، بخصوص یعقوبیه و شهبان و زهاب و ... می‌بارید، اردوی به این سنگینی چه می‌شد، که یک کالسکه و یک عراده و یک شتر در این راه‌های طولانی و پست و بلند و زمین‌های نرم که تا گوش اسب به گل می‌رفت، بیرون نمی‌رفت و همه تلف می‌شدند و یک بار به منزل نمی‌رسید.» (صفحه ۱۸۷)

از اوضاع و احوال اطرافیان و رفتار و حرکات آنها کاملاً آگاه می‌شویم و خواننده، به خوبی از طمع و مال‌اندوزی و اخلاق و حرکات آنها باخبر می‌شود، خود شاه ازدواج «اعتماد السلطنه» با دختر «عماد الدوله» حاکم کرمانشاهان را شرح می‌دهد، شرح این عروسی بسیار جالب است، پرخوری، خست و پول‌دوستی «اعتماد السلطنه» کاملاً تشریح شده است:

«در جائی که همه شام خوردند او را هم برده بودند، آتش‌بازی می‌کردند، پاچه خیزک می‌انداختند [که] به کلاه و گردن مردم می‌رفت. پدر و مادر عرفانچی و عماد الدوله را فحش می‌دادند مردم. به عرفانچی گفته بودند شام نخور [او که] گرسنه بوده است، یک نان بزرگ را لوله کرده با پنیر خورده بود بعد [که] برده بودند اندرون شیرین‌پلو آورده بودند که با عروس بخورد، یک قاب شیرین‌پلو خورده بود. ینگه‌ها، گیس سفیدها، گفته بودند:

این گاو است یا داماد، این چه چیز است.» (صفحه ۱۹۰)

وقایعی در این سفر بازگو شده است که نشان می‌دهد، شکایات و اعتراضات مردم نسبت به حکومت نه تنها به چیزی گرفته نمی‌شد بلکه اگر اعتراضات وسیعی هم بود به توسط خود شاه و اطرافیان سرکوب می‌گردید. به یکی از گوشه‌ها توجه کنید:

[رعایا] بنا به خبث طبیعت و هرزگی عارض بودند که ما فلان حاکم را نمی‌خواهیم.

دیگر [ی] را می‌خواهیم بعد از این احقاق حق، این عرض و جسارت خارج از تکلیف رعیت و نوکر است، حکم شد مفسدین عارضین را بگیرند و به محبس دولتی بیاورند، جمعی را

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۷

گرفته و به حبس انداختند.»

در حالی که مردم در نهایت فقر و عسرت به سر می‌بردند و بیماری و گرسنگی در کشور بیداد می‌کرد، چنین می‌خوانیم که در این سفر، همه گربه‌ها به همراه شاه به مسافرت می‌روند و تعدادی از افراد وظیفه دارند که گربه‌ها را حفظ و نگهداری کنند که مبادا آسیبی ببینند و در آن حال که گربه‌ای پایش می‌شکند، گربه را در تخت روان می‌گذارند و به همراه می‌آورند:

«پای گربه «چیتی کوچکه» را لگد کرده‌اند. می‌لنگید، ناخوش هم بود توی تخت گذاشته می‌آوردند.»

غارها و هجوم پیاپی اقوام مختلف، مردم این مرز و بوم را اندکی آرام نمی‌گذاشت، این مردم همواره مورد هجوم و غارت اقوام گوناگون بودند: «مختصر اخبار چاپار خراسان را هم با تلگراف، مستوفی الممالک عرض کرده بود که سواره ترکمان به تاخت مابین مشهد و جام آمده، گوسفند زیادی با چوپان از تیمور می‌برده، از سوار خراسانی هم در مدافعه شصت نفر اسیر و کشته شده، مزید بر کسالت شد» به واسطه قحطی و سختی معشیت مهاجرت‌ها آغاز شده و همه روی به دار الخلافه آورده‌اند و از سختی معشیت در فریاد و فغان هستند، روستاها ویران و مردمان ساکن در آن رفته‌رفته پراکنده شده‌اند. «طرفین راه همه کوه و دره و ماهور است. صحرای کثیف بدی است. «طرف دست چپ ده مخروبه به نظر آمد بسیار، از قدیم مخروبه شده است ... آب دارد زراعت هم می‌کنند اما رعیتش جای دیگر رفته است.» (صفحه ۲۱)

از نکته‌های جالب در این کتاب آن است که در چند جا از خلیج فارس با نام «دریای فارس» یاد شده است که این خود می‌تواند سند و گواهی باشد بر این که نام «فارس» به تازگی بر این خلیج گذاشته نشده است و همواره در تاریخ با نام «خلیج فارس» و «دریای فارس» مشهور و معروف بوده است.

در مقایسه‌ای که از این نسخه با نسخه چاپی این سفرنامه به عمل آمد، کاملاً معلوم و مشهود است که با این نسخه که با دستخط خود نویسنده است بسیار متفاوت است و در نسخه چاپ شده در زمان خود نویسنده در بیشتر جاها، بسیاری از مطالب حذف شده است، از

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۸

همراه بردن گریه‌ها چیزی ذکر نشده است. نام بسیاری از افراد در سفرنامه چاپی حذف گردیده است. به عنوان نمونه روز آخر سفر و ورود به تهران را از متن سفرنامه چاپی که ظاهراً در سال ۱۳۳۵ شمسی در تهران تجدید چاپ شده است می‌آوریم تا خوانندگان خودشان آن را با متن اصلی که به قلم خود نویسنده آمده است مقایسه کنند:

«روز سه‌شنبه غره ذیحجه الحرام» الحمد لله تعالی خاتمه ایام سفر و انتهای زحمت است به تهران وارد می‌شویم. صبح حمام رفتم، بیرون آمده، رخت پوشیدم، پیشخدمت‌ها حاضر بودند هوا اگرچه صاف بود، باد سردی می‌وزید که در تابش آفتاب حرارتی نبود، به الاچیق رفته ناهار خوردیم، بعضی احکام هم که به دبیر الملک گفته بودم صادر کند، فرستاده به مهر رسید ...» (صفحه ۲۷۱ متن چاپ سنگی در تهران)

اما با مقایسه این دو متن به خوبی معلوم می‌شود که در آن روز چه غوغا و سروصدائی از گرانی و قحطی در تهران بلند بوده است، همه زنها و مردها برای اعتراض آمده بودند، حال به گزارش این روز از زبان ناصرالدین شاه توجه کنید:

«از حضرت عبد العظیم الی میدان عالی‌قاپوی دیوانخانه طهران آدم بود، از طرفین راه، هیچوقت همچو جمعیتی ندیده بودم. زن و مرد زیاد. گدای زیاد از حد، چه مال خود طهران چه از اطراف که قحطی بود، آمده این جا ریخته‌اند، محشری بود و فریاد قال و مقال زیاد بود، زنهای گدای سلیطه زیاد است. از گرانی نان و از دست وزیر فریادی می‌کردند.

الی دیوانخانه به همین اوضاع مبتلا بودیم.»

باملاحظه در این سطور معلوم می‌شود، اوضاع آن‌چنان که در سفرنامه چاپی خیلی آرام و بی‌سروصدا بیان شده است، نبوده بلکه قحطی کاملاً رواج داشته و نان هم به دست مردم نمی‌رسیده و همگان فریادشان از گرسنگی و قحطی بلند بوده است. پس از بازگشت از این سفر آن‌چنان که معلوم است اوضاع کشور در غیاب سلطان کاملاً درهم ریخته بود که شاه مجبور می‌شود فوراً به عزل و نصب‌هایی در کل اطرافیان خود بپردازد و میرزا عیسی وزیر تهران معزول می‌گردد و به حبس انداخته می‌شود. از همین نظر برای اطلاع بیشتر خوانندگان در حدود دو صفحه از وقایع بعد از سفر عتبات را که به همین متن

شهریار جاده‌ها، فهرست، ص: ۲۹

مربوط می‌شد، جداگانه در آخر کتاب آوردیم و در آن‌جا هم به طوری که خود شاه اشاره کرده است حتی اوضاع و احوال تهران خوب نبوده است: «اغلب ولایات از جهت گرانی و خشک‌سالی، فارس، خراسان، یزد، اصفهان و ... و ... حالتشان بسیار بسیار بد است.

از این جهت متصل اوقات تلخ است، بخصوص خراسان و همه‌جا. طهران هم حالش بد است. گرانی کمال زحمت را می‌دهد.» کتاب در بیشتر جاها با نسخه چاپی مقایسه شد و در جاهایی که امکان داشت، کلماتی را که در نسخه دستنویس اشتباه نوشته شده باشد، صحیح آن از نسخه چاپی گرفته شد، و از آن جمله متن کتیبه حرم کاظمین علیهما السلام که متن کامل آن از نسخه چاپی آورده شد.

کلیه کلماتی که «واوهای معدوله» در آن به صورت «الف» نوشته شده بود به همان صورت صحیح در متن آورده شد مثل: خواب، خواهر و ... و کلماتی که اشتباه و سهو القلم بود در متن به صورت صحیح نوشته و در پاورقی نیز آورده شده است. کلمات اضافه شده در متن را در میان [] آوردیم که مفهوم عبارت و جمله بهتر درک شود. هیچ جمله و کلامی از متن اصلی حذف نگردید، مگر



در جاهایی که آن کلام یا جمله خلاف ادب و یا زشت و آوردن آن معقول نبود که در جای خود در متن تذکر داده شده است. امید است که نشر این کتاب قدمی در راه روشنگری بیشتر تاریخ ایران باشد و اگر در این راه تنها یک نقطه تاریک هم روشن شود، موجب تشکر و رضا است.

محمد رضا عباسی - پرویز بدیعی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم خواجه‌ها که در رکاب هستند: جمادی الثانیه سنه ۱۲۸۷ یونت نیل

آقا سلیمان خواجه باشی - آقا حسن - آقا محراب - حاجی فیروز - حاجی مهدی - حاجی بلال - آقا علی - حاجی غلام علی - آقا جوهر - سید اسمعیل سفیر - خواجه هشتاد نفر زن - آقا ابراهیم کوچک - بشیر خان - حاجی کلبعلی - آقا سلیم - غلام بچه‌ها.

باشی غلام بچه باشی - دولچه - کوچولو - مردک - ولی خان - برادر معصومه - سنقری تازه.

میرزا ابو الفضل - حاجی آقا بابای - ناظم افندی شارژ دافر عثمانی، و نایب سفارت روسیه هم همراه است ... حکیم کاشی که آمده است.

عمله خلوت:

معیر الممالک - امین خلوت - یحیی خان - امین الملک - آقا علی آشتیانی - امین حضور - پسر امین حضور - پسر امین الدوله - عضد الملک - محمد علی خان - موجول خان - میرزا علی خان - شاهزاده پسر پرویز میرزا - نور محمد خان - برادرهای انیس الدوله هردو - حکیم الممالک - عکاس باشی - محمد حسن خان عرفانچی - آقا وجیه - سیاچی - پسر ادیب - آقا حسن رخت‌دار - چرتی‌ها - دکتر - افشار بیگ - پسر والی گیلان - قسوه الممالک.

امین السلطان - قهوه‌چی باشی - حسن قهوه‌چی - آقا یوسف سقا باشی - آقا دائی - دهباشی رضا - خلیلی - یوسف سرایدار - حاجی علی نقی - ملیجک - میرزا عبد الله - حسن خان باشماقچی - نقیب باشی - حاجی آقا پسر حاجی میرزا بیگ - قوجه پیرمرد هم آمده است که همیشه کشک و مرغ می‌آورد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعین روزنامه سفر از تهران «۱» الی کربلا و نجف اشرف و سایر زیارت‌گاه‌ها و مراقد متبرکه. امام‌ها و شهدا علیه التحیه و السلام در سنه ۱۲۸۷ یونت نیل ترکی.

## روز جمعه بیستم [شهر جمادی الثانی]

«۲» اواخر سنبله، از باغ سلطنت آباد من توابع بلوک شمیران، به عزم زیارت کربلا و توقف پنج‌شنبه دوشان تپه به دوشان تپه رفتیم. امسال چندان بیلاقات نرفتم. یک ماهی در اوایل تابستان به شهرستانک رفتیم. از نیاوران - باز معاودت به نیاوران شد ده روز مانده، رفتیم گل اندوک پنج شب مانده مراجعت به سلطنت آباد - یک ماه در سلطنت آباد مانده، این است که عازم عراق عرب «۳» هستم انشا الله تعالی و امسال بواسطه نرفتن بیلاق و خوردن گرمای زیاد، در سلطنت آباد و نیاوران و گل اندونک و تدارک سفر کربلا و خشک‌سالی در کل فلات ایران و قحطی در بلدان، خاصه اصفهان - یزد - خراسان - کاشان - قم - قزوین - و تهران و وبای کرمان و حرف زدن زیادی از حد و کار کردن شب و روز و تخفیف پول مالیات دادن، و مردم را - به نوید و تهدید و تنبیه و سیاست التفات و ... آرام نمودن و به کارهای مختلفه رسیدن، در این بین تدارک سفر و خیال و قصد باین بزرگی را کردن و و ... بسیار بسیار بسیار تلخ و بد گذشت. اما الحمد لله تعالی مزاج صحیح بود و هست، و همه این تلخی‌ها و زحمت را به خیال زیارت و مشرف شدن به اماکن مشرفه متحمل شده، بلکه بسیار سهل و آسان می‌شمردیم. خاصه در این اواخر به تواتر از تلگراف و ... گفتند

ناخوشی در کرمانشاهان بروز کرده است. بسیار اوقات ما را تلخ کرده [۲۵۱] اما الحمد لله این هم دروغ بود. چندان اعتنائی نشد و عجب اصراری مردم داشتند، و دارند به سفر نرویم. خلاصه بعد از فضل خدا تکیه به توکل خدا کرده و به لطف ائمه هدی، در کمال خوبی به سفر خواهیم رفت. و اعتنا به قول احدی نخواهیم داشت.

از سلطنت آباد به قدر هیجده گربه از گربه‌های کوچک و بزرگ همه را دادیم آقا

(۱). اصل: طهران

(۲). روز جمعه جمادی الثانی ۱۲۸۷ برابر بوده است با ۲۴ شهریور ماه ۱۲۴۹ هجری شمسی.

(۳). اصل: عراق و عرب

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳

یوسف سقاباشی بردشهر، به سلطان سوادکوهی سپرد. پنجاه تومان هم پول گوشت آنها را دادم. الله «۱» باشی و دخترهای پیانوزن با خان سلطان ترکمان، کنیز ما که در اقدسیه بودند رفتند، در عمارت سرچشمه، تهران «۲» با آقا عبد الله خواجه رفتند با کنیزهای زیادی ما و سایر زن‌ها، گربه فقیری را با بچه‌اش که یک چشم بچه‌اش کور شد، بردند به الله باشی سپردند.

باشی، غلام بچه برد. ببری خان را دو بچه‌اش که یک ماهه هستند و بسیار خوشگل، با گربه صدفی که نر است و بچه کهنه همین ببری خان است، همراه خود بردیم. صدفی هم چهار بچه زائیده است. شکوه السلطنه متوجه «۳» می‌شود. اما به تهران خواهد برد. والده شاه شهر است. به نظامیه نقل مکان کرده است، خلاصه روز جمعه که آمدم دوشان تپه، یک راست رفتیم سر در پائین ناهار «۴» خورده. شاهزاده اعتضاد- نصرت الدوله- حسام السلطنه هم آمدند.

عرفانچی، میرزا علی خان و ... بودند. حکیم الممالک کج خلق بود. پول نداشت. دستخط هزار تومان انعام نوشتم، دادم. مردم همه در شهر مشغول تدارک هستند. آقا عنبر در شهر است. از سلطنت آباد بردند شهر بسیار ناخوش است. حکیم کاشی معالجه می‌کرد. مشکل چیزی بشود. خلاصه میر شکار را فرستاده بودم، آهو ببیند خبر آمد، که در سه تپه آهو هست سه ساعت و نیم به غروب مانده سوار کالسکه شده، راندم. سیاچی- ملیجک- میرزا عبد الله- عرفانچی- چرتی‌ها- ابراهیم خان و ... بودند زن‌ها رفتند، سرقات ما رفتیم سر تپه، میر شکار گفت آهو هست باید در کمه «۵» بنشینم بروند سر بزنند. من و میر شکار سیاچی نشستیم کمه، رحمت الله، آئی و ... رفتند سر زدند کمه خیلی گرم بود. خاک خشک، ما جلو را نگاه می‌کردیم. آهو از دامنه کوه می‌آمد میر شکار دید، نشان داد. خیلی دور بود با چهار پاره انداختم، در رفتند. میر شکار دورین انداخت گفت پایش شکسته است.

اسب انداختند نزدیک باغ دوشان تپه. میرزا عبد الله. سیاچی. میر شکار. ملیجک رسیده

(۱). اصل: لهه

(۲). اصل: طهران

(۳). یعنی سرپرستی خواهد کرد

(۴). اصل: نهان

(۵). کمینگاه شکار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴

بودند و گرفته بودند. من رفتم قصر فیروزه بسیار باصفا بود. اما آب کم بود عرفانچی روزنامه خواند. سیاچی آهو را آورد. [۲۵۲]

آهوی بره، امساله نر بسیار بسیار خوشکلی بود بسیار ذوق کرده، به فال نیک گرفتیم عصری رفتیم منزل. همه حرم آمده بودند، در

سلطنت آباد. اغلب حرم ناخوش شدند معصومه تب و نوبه و ... و زاغی گلودرد شدید.

شمس الدوله تب و نوبه، باز هم ناخوش شدند. حاجی مهدی خواجه هم مدتی است ناخوش است. اما معصومه نقاقت و ناخوشی را حالا هم در دوشان‌تپه دارد. انشا الله خوب می‌شود.

همه «۱» و بگیربگیر غربی است. امین السلطان - محمد علی خان و ... هنوز نیامده‌اند شهر هستند. ۲- NOUCHAFRIN -

شنبه بیست و یکم [شهر جمادی الثانی] در منزل بودیم مشغول امور.

عصری مستوفی الممالک و شاهزاده گان [و] وزراء ... همه آمدند بالا. به حضور ناصر الملک نمونه‌های ملبوس طبقات مردم را دوخته آورد. دیدیم خیلی ملبوس‌های خوب [و] عالی قشنگ دوخته بودند. شب شد خوابیدیم.

یکشنبه بیست و دوم [جمادی الثانی] در منزل ماندیم امین حضور و ... بودند عرفانچی آمد. می‌گفت مهدعلیا امروز با چاووش و غیره، و چاووش هم زینب خوان «۳» تکیه بود. آمدند، به نظامیه عصمت الدوله زن معیر، پسر معیر هم با کالسکه و یدک [و] چاووش و بیرق «۴» سرخ غلام بچه‌ها سوار خرهای خوب، خوش لباس [بودند]. و دستگاه زیاد خواجه سیاه زغال از شهر می‌آمدند به اردوی خودشان که در سر نهر قنات است.

با دوربین تماشا کردم زیاد خنده و گریه داشت امروز سان ملتزمین رکاب قشون را نایب السلطنه و حسام السلطنه و نصرت الدوله در اردوی نظامی می‌کنند که در سر آسیاب دولاب است. مادر نایب السلطنه هنوز در شهر است. کل حرم در این سفر هستند. با والده شاه، عزت الدوله و ... جنگ فرنگستان هنوز تمام نیست. شهر پاریس الان در

(۱). اصل: هم همه

(۲). نام بانوان حرم است که در اکثر صفحات با لاتین نوشته شده است.

(۳). اصل: خان

(۴). اصل: بیدق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵

محاصره قشون پروس است. حکیم طولوزون اوقاتی دارد مثل سگ. فخر الملک با نه‌نه تلخه قدیمی امروز آمدند که در حرم خانه به سفر بیایند.

دوشنبه بیست و سوم [جمادی الثانی] امروز سان ملتزمین رکاب [است] که خودم باید بینم صبح رفتم بیرون، صحرا جنجال و معرکه غربی بود. از شهر می‌آمدند [و] میرفتند از اردوی دولاب و ... آمد [و] رفت غربی بود. هر طبقه نوکر به یک رنگ لباسی راه میرفت.

تماشاچی و ... زیادی جمع بود. مستوفی الممالک و سایر وزرا و ... آمده بود [ند] در سر در کوچک نشسته بودند پشخدمتها و ... همه بودند. بعد از نهار «۱» کار زیادی داشتم.

میرزا عبد الوهاب مستوفی گیلانی هم آمده بود. ملاحظه شد. میرزا معصوم خان و میرزا اشرف مهندس، که باید برای تعیین سرحدات سیستان و بلوچستان بروند آمدند. بعد بودیم، الی سه ساعت بغروب مانده، رفتم سردری که وزرا و ... بودند نشستیم. همه بودند صاحب منصب زیاد با لباس و ... [۲۵۳]

نایب السلطنه، شاهزاده‌ها، مستوفی الممالک، هم جبه شمس‌داری خلعت پوشیده بود. اول قاطر و شتر دیوان را آوردند، گذراندند همه قاطرها و شترها مثل نداشتند.

بسیار بسیار خوب بودند. انسان از دیدنش لذت میبرد. همه قاطرچی، ساربان، با لباس مخصوص معین. هزار و پانصد قاطر دو هزار

نفر شتر بودند. بعد کالسکه‌ها و تخت‌ها، عراده مریم‌خانه، معیر الممالک، پسرش با لباس نظام سواره آمدند بسیار خنده داشت. معیر شمشیری طلا هم با حمایل انداخته بود. بعد تفنگدار و ... شیر و بیرق «۲» مرصع انداخته ... میرزا یحیی خان پسر امین خلوت با تفنگ براق مرصع. بعد توپخانه و فوج قزوین [فوج] دوم نصرت [فوج] سوادکوهی و ... آمدند همه با لباس و اسلحه خوب بعد شاطر.

یساول- فراش- فراش سوار- فراش احتساب- غلامان- سواره‌ها و ... و ... همه با لباس‌های خوب گذشته. زن‌ها هم از بالای کوه دوشان‌تپه تماشا می‌کردند. الی وقت اذان مغرب طول کشید. حاجی صفر علی خان شاهسون که مکه رفته بود، با آقا کثیر خان پیشکشی، دارند دیده شد. یعنی حاجی صفر علی خان امروز دیده شد. آقا کثیر خان را مدتی

(۱). اصل: نهار

(۲). اصل: بیدق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶

است دیده‌ام.

دهن آقا کثیر خان هم کج شده است. [در] تبریز ناخوش شده است. خلاصه غروبی، تاریکی آمدیم بالا رفتیم اندرون ... علی برادر زاده زهرا سلطان آمده بودند الله باشی امروز آمده بود شب خوابیدیم ... سه‌شنبه بیست و چهارم [جمادی الثانی] صبح سوار شده رفتیم دوشان‌تپه.

هیچ کس امروز صبح نبود. معیر الممالک بود. نصر الله خان، نظام العلما پیدا شد او را هم گفتم سوار بشود. خان نایب آقا وجیه، ملیجک، شوهری، الله قلی خان، میرزا علی خان، پیدا شدند. رفتیم قصر فیروزه نهار خوردیم. بعد از نهار محمد آمد، که رحمت الله قوچ پیدا کرده است. سوار کالسکه شده رفتیم. در چشمه‌علی آفتاب زیادی خوردیم. شکارها را گریزانده بودند. هیچ چیز نبود. سواره برگشتم. الی قصر فیروزه، آفتاب اذیت کرد. الی عصری آنجا بودیم شوهری آمد گفت: کالسکه‌چی را اسب لگد زده است. خون همچه سرسر «۱» می‌آید. معلوم شد اسب‌ها جنگ می‌کردند، محمد تقی بیگ نایب کالسکه‌خانه رفته بود، سوا کند اسب چنان لگدی به رو و بینی و دهنش زده که افتاده بود.

سرش هم شکسته بود. بی حال شده بود. کم مانده بود، بمیرد، بعد خوب شد، تخت آوردند ببرند. کربلا علی العجالة نمی‌تواند بیاید. لباس قشنگ تازه را هم خونی کرده، ضایع کرد.

عصری رفتم منزل. شب رفتم بیرون. عرفانچی و میرزا علی خان بودند. آتش‌بازی زیادی در صحرا کردند بعد آمده خوابیدیم. عرفانچی می‌گفت آشپز و آدم‌هایم گریخته‌اند.

چهارشنبه بیست و پنجم [جمادی الثانی] رفتم چشمه‌علی. صبح آمدم بیرون.

امام جمعه آمده به گوش دعائی خواند معیر و ... بودند بعد سوار شده از توی باغ رفتیم.

حسام السلطنه، نصرت الدوله، محمد امین میرزا، والی اسبق گیلان و ... بودند الی آخر سر در پائین پیاده آمدند. بعد سوار کالسکه شده رانیدیم. نایب السلطنه هم آمد یحیی خان و ... بودند رفتیم هاشم آباد. نهار خوردیم حوض خانه هاشم [آباد] آب کهنه جمع شده بود، گند غریبی می‌کرد. خیلی متعفن آب «۲» ... کم کم خوب شد. غروبی رفتم منزل. اردو در چشمه‌علی

(۱). مقصود همان شرشر است گوینده حرف «ش» را نمی‌توانسته است ادا کند.

(۲). یک کلمه ناخوانا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷

افتاده است. چادر ترمه که تازه تمام [۲۵۴] شده است زده بودند. بسیار بسیار خوب چادری است. خیلی خوش طرح، شال‌های سنگین، دیرک‌ها نقره. الحمد لله در کمال فرح و انبساط وارد شدیم. ابو القاسم بیگ تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز صبح مرده است. شب بعد از شام مردانه شد. همان عرفانچی تنها بود. روزنامه پطر خواند.

### روز پنجشنبه بیست و ششم [جمادی الثانی]

توقف شد. برخی از شهر آمده بودند از سفری‌ها و ... حاجی آقا اسمعیل یوغورت و ... حاجی رحیم خان، امین السلطان اسبابی که ساخته بود، طلا و نقره توی دو جعبه بزرگ که استاد حیدر علی ساخته است، آورد. ملاحظه شد. حاجی غلام علی می‌گفت: اسباب حاجی کلبعلی خواجه را که در آخر اردو افتاده بود، دزدیده‌اند. اردو بی‌نظم افتاده است. پسر حکیم الممالک، سرداری «۱» کرمانی لاک‌ی تازه و لباس تازه پوشیده بود. میرزا عبد الله اوراتوی نهر آب گود انداخته، بالمره ترسیده بود. میرزا عبد الله خودش هم توی آب افتاده بود. سیاچی - باشی که دیروز شهر رفته بودند امروز آمدند. آقا سلیمان برای چند شتر بنه خودش که می‌خواست، این قدر اصرار کرد و ابرام، که هم خنده داشت، هم آدم جر می‌آمد. آخر داده شد. عصری رفتم زیارت حضرت عبد العظیم (ع) گرد و خاک، گرما، گدا عرضه چی «۲» و ... و ... اذیت می‌کرد. برگشتن رفتم باغ شاهزاده اعتضاد. عصرانه چای خوردیم. دل قدری پیچ میزد. کسالت داشتم آمدیم منزل. شب باز بعد از شام مردانه شد عرفانچی، سیاچی آمدند. بعد خوابیدیم.

### روز جمعه بیست و هفتم [جمادی الثانی]

دل پیچ می‌زد. ناهار کمی خوردم. این جا بسیار بسیار بد هوا و کتیف است. امروز مستوفی الممالک، نایب السلطنه و همه وزراء و ... و ... و ... آمده بودند. حاجی ملا علی و شیخ حمزه بارفروشی «۳»، آمدند. گفتگو و حرف زیاد شد بعد، چهار به غروب مانده رفتم حسن آباد دبیر. باغ پرگرد و خاک، درخت‌ها هم شته زده، اما آب زیاد داشت عمارتی ساخته بود، بد نبود میز و صندلی داشت دبیر خودش

(۱). نوعی لباس مردانه

(۲). کسانی که نامه و عریضه شکایتی داشتند.

(۳). نام قدیم شهر بابل

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸

[و] میرزا نصر الله برادرش بودند. عرفانچی روزنامه می‌خواند. گرد و خاک غریبی بود.

اسد الله خان پیشخدمت تجریشی خر هم بود. آقا محسن پیشخدمت پسر آقا رجب هم ایستاده بود. دم در به آقا محسن اشاره کردم از دم در برو عقب. او همچو خیال کرد که می‌گویم به ... «۱» اسد الله خان را انگشت کن. انگشتی به خان رساند. خان سرخ و سفید شد.

گفتم منظور این نبود که انگشت برساند. اما اگر برساند هم چه عیب دارد. خان گفت:

عیبی ندارد، اما رعیت را به روی آقا کشیدن خوب نیست. زیاد خنده کردیم. خان بسیار خر است. چون قریه تجریش شمیران تیول خان است، آقا رجب مرحوم هم در قریه جعفرآباد، نزدیکی تجریش باغی و عمارتی دارد. خان خیال می‌کند که پسر آقا رجب

بواسطه علاقه در جعفر آباد، نزدیکی تجریش باغی و عمارتی داد، خان خیال می‌کند که پسر آقا رجب به واسطه علاقه در جعفر آباد باید رعیت خان بشود. زیاد خنده داشت. خلاصه غروبی رفتن منزل، دیرک‌های نقره را می‌زدند به چادر ترمه، خیلی خوب بود. نور الله اصائلو را آورده بودند. ساری اصلائن هم بود چوب زیادی خورد. بازبازی رفت [پشت] سرش می‌گفت: «۲» - بزن بمیرد [۲۵۵] قبل از این که به حسین آباد برویم سی و شش نفر از مقصرین اوصائلو را حسینقلی خان آورده بود. همه چوب زیادی خوردند. بازی معرکه می‌کرد، هی می‌گفت: «ور، ور، بزن بمیرد، اولدر کوپک اوغلی وراولسون» (۳). متصل باشی فریاد می‌کرد و می‌زدند. حرم رفت زیارت چنان گردی بلند شد، که حساب نداشت وقتی که من از حسین آباد برگشتم حرم هم برگشت. گردوغبار غریبی شد. نظاره افشار بیگ، محمد علی خان امروز آمده‌اند چمن آرا کنیز انیس الدوله که شوهر نرفته است، آمده بود. باز رفت تهران شب بعد از شام مردانه شد. محمد علی خان جعبه [ای] برای یراق‌های الماس و جقه اسب ساخته بود. آورد تماشا کردیم. خوب ساخته بود. عرفانچی روزنامه خواند بعد خوابیدیم ...

### روز شنبه بیست و هشتم [جمادی الثانی]

صبح سوار شده ... سواره رانندیم، برای

(۱). یک کلمه حذف شد.  
 (۲). یک کلمه ترکی است به معنی بزن  
 (۳). بزن - بزن - این تخم سگ را بکش. بزن تا بمیرد.  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹  
 قاسم آباد خالصه، راه کالسکه از توی کوچه‌های شاهزاده عبد العظیم بود. خراب شده بود.  
 نرفتیم. رفتیم در سر در، ده و باغ قلعه نو آقا موسی پسر حاجی علی مرحوم. ناهار خوردیم. باغ تازه خوبی انداخته است. سرو زیادی کاشته است پلادین ده هما خانم بالاتر است.  
 معیر و ... میرزا علی خان افشار بیگ و یحیی خان بودند. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، را ندیم. راه کالسکه بسیار بسیار بد بود. زمین زراعت نهر و ... سرایدار باشی هم بود امشب قاسم آباد است. رانندیم رسیدیم به دینار آباد حاجی اسمعیل کدخدای ارگ تهران از دینار آباد، جعفر آباد فرهاد میرزا از آنجا چشمه آباد شاهی، موچولو میرزا از آنجا دینارم وقفی، بعد سمیون حشمت الدوله و ده زن مجبعلی خان، بعد قاسم آباد. منزل حسام السلطنه در قاسم آباد دیده شد. تازه آمده است. آقا وجیه آمده بود. آب گوستی برای خودمان بار کردیم. امشب بعد از شام مردانه شد عرفانچی و ... آمدند. روزنامه خواند. موچول خان، دکتر، از شهر آمده بودند. باشی رفت از اندرون روغن بینی بیاورد، دوید، تا رفت اندرون صدای گریه‌اش بلند شد. زمین خورده بود. زیر چشم راستش به میخ خورده خدا رحم کرده بود. بد زمینی خورده بود. بعد خوابیدیم امشب [و] امروز قال و مقال غریبی بود الی صبح، آدم، شتر، قاطر، خر، فریاد کردند. ببری خان، گربه‌ها، خوب بازی می‌کردند.

### روز یکشنبه بیست و نهم [جمادی الثانی]

باید رفت به رباط کریم، خالصه. صبح برخاسته «۱» سوار کالسکه شده رانندیم. با وزیر خارجه. حسام السلطنه و ... صحبت کنان، قدری رفتیم حکیم طولوزون آمده بود. صحبت شد. تیمور میرزا با قوش‌ها و دستگاه آمده بود. میر شکار با اتباع آمده بود. آئی مائی، اما خیلی کسالت داشت. یک پسر ده ساله داشت که امسال هم شهرستانک آورده بود. روزها در کوه‌ها به شکار می‌آمد.

تفنگ دوش می گرفت. ناخوش شد. و مرده است میر شکار اوقات سگ داشت. کشیکچی باشی و ... آمده‌اند. خلاصه راندم. از پلی گذشتیم که حاجی عبد الکریم در روی رود کرج ساخته بود. بعد از دره کالسکه خواست بگذرد بد بود پیاده شدم، رفتم. آن دست جاده «۲» افتادیم که بادی آمد گرد و خاک شد و ... از راه رفتند. ما، راندم برای آدران خالصه که دست ابراهیم خان

(۱). اصل: برخواست

(۲). اصل: جعه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰

نایب است. وارد شدیم همه عمارت سر درها باغ دیوار و ... همه را در کمال خوبی تعمیر کرده بودند. بسیار خوشم آمد. در باغ زیر نارون نهار خوردیم. طولوزون روزنامه خواند «۱» بسیار کسل بود. از شکست فرانسه‌ها بعد آمده در حوض خانه [ای] که تازه ساخته است، ابراهیم خان، قدری [۲۵۶] دراز کشیدم. عرفانچی روزنامه خواند موجهول خان، عکاس باشی، آقا وجیه، سیاچی میاچی، محمد علی خان بودند انگور خوبی داشت. آدران، خوردیم. آقا دائی، امین السلطان و ... بودند. امروز روی بار سیاه «۲» کوچکی روی بار قاطر بود. بسیار بامزه بود. گفتم آوردند. اسمش سنقر است کوچک است. مال یحیی خان بود. گفتیم «۳» پیش ما باشد. مادیان کره که اینجا بود آوردند دیدیم. بسیار خوب بودند. در باغ موها غوره هم بود. دو ساعت به غروب مانده، سوار کالسکه شده رو به جنوب راندم. از آدران الی رباط کریم یک فرسنگ است. آدران در دست مراد است. مراد جولان بازی غریبی می کرد. خلاصه وارد رباط کریم شدیم. باغات زیاد دارد کالسکه داخل کوچه باغ کثیف ده و آبادی شد. چنان گردوخاکی شد که آدم خفه می شد. بسیار بد گذشت تا وارد شدیم. به صحرا [ی] چسبیده به ده اردو تنگ هم افتاده بود. مال و آدم معرکه بود. چادرها را توی باغی، انگورستان ده زده بودند. بی حرف نبود. امروز به رباط نرسیده، علی کچل آمده بود. ملاحظه شد. خلاصه قرق شد. زنها آمدند. گربه‌ها بازی کردند. شب بعد از شام قرق شد پیشخدمت‌ها آمدند. از شهری‌ها هنوز اینجا هستند مثل امین حسین، ادیب الملک فریدون آقا، خان نایب هم امروز در این جا بود از این جا رفت شهر. اما عنبر خواجه در شهر مانده است. ناخوش است بعد شب خوابیدیم «۴» شب و صبح بسیار سرد است. روز خیلی گرم.

دهاتی که امروز دیده شد، دست راست و چپ خیابان آباد [متعلق به] داماد حاجی علی آقا محمد حسین، سالو ایضا سلطان آباد خالصه، خیر آباد آقا محمد ابراهیم تاجر، اسماعیل آباد،

(۱). اصل: خاند

(۲). اصل: سیاهی

(۳). اصل: گوشتیم

(۴). خوابیدیم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱

ناظم میزان حصار چوپان خالصه علی آباد طپانچه خالصه نصرآباد اسد الله میرزا و شکر الله خان قاجار همدانگ آقا محمد ابراهیم سعیدآباد آقا محمد حسین داماد. میمون آباد محمد رحیم خان قاجار. سهل آباد مال قاجار است. امامزاده باقر حاجی سید ابراهیم لاریجانی و حاجی عبد العظیم قزوینی. اصغرآباد خالصه، ایرین خالصه، پزندک، چیچک‌لو، خالصه.

چهارطاقی «۱» رضا قلی خان، دهات معیر الممالک عصمتیه و ... و ... سفیددار تیول آقا سلیم خواه [۲۵۷]

### روز دوشنبه سلخ [جمادی الثانی]

در رباط اطراق شد. دو نفر کدخدای اینجا خوب خوردند. معیر از عصمتیه آمده بود. شمشیر الماس و لعل ساخته بود. توی جعبه با بند، بسیار خوب شمشیری بود. می‌گفت: پانزده هزار تومان تمام کرده‌ام. تماشا کردیم خیال فروش به ما را دارد. دیگر الی غروب به روزنامه‌خوانی و صحبت و ... گذشت. امین خلوت، میرزا محمد خان، پسرش، پسر امین الدوله حسنخان آمده بودند. وزیر لشکر آمده است، دبیر الملک آمده است. امین الملک آمده است و ... شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان آمد. تازه آمده است. صحبت شد چون راه فردا دور است، صبح زود باید رفت مردم «۲» دست پاچه هستند. فوج ما شبانه رفتند. قال و مقال غریبی است. الی صبح فریاد میکردند. بعد خوابیدیم. [هلال] ماه را امشب دیدیم امروز عصری ... توی موها یک زنبور خورزدم.

### روز سه‌شنبه غره رجب

صبح آفتاب نزده، برخاستم «۳» رفتم حمام. رخت پوشیده سوار شدیم امروز باید رفت، به رحیم آباد زند ده ملکی مراد خان سرتیپ [است] خیلی سواره رفتیم با وزیر خارجه، میرزا عبد الوهاب گیلانی، حسام السلطنه، محمد الملک، ظهیر الدوله، صحبت کنان رفتیم مجد الدوله هم پیدا شد. او هم قدری با میرزا عبد الوهاب در باب طلبش حرف زد و بعد رحمت الله خان. امین نظام حسن خان ... پایاق، حبیب الله خان تکابنی دیده شدند. تازه آمده‌اند. قدری که از کنار راه رانندیم بعد سوار کالسکه شده

(۱). اصل ۴ طاقی

(۲). مقصود از مردم افراد همراه اعم از وزرا و نوکرها می‌باشد.

(۳). اصل: خواستم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲

به جاده «۱» افتادیم. بسیار جای مهیب دزدگاهی است. همیشه این‌جا دزد پیدا می‌شود.

از کاروانسرا که قدری رد می‌شود، به رودخانه شور میرسد. اما هیچ آب نداشت به قدر قنات قصر فیروزه آب داشت. دره ماهور زیادی بود. اینجا هم دزدگاه است. از رباط که بیرون می‌آیی الی کاروانسرا سنگی دست راست کوه سیاه رنگ پستی، به فاصله نیم فرسنگ هست. از رباط به آنطرف کوه‌ها بسیار دور شده، همه جلگه می‌شود. از رودخانه شور هم که می‌گذری، قدری دره ماهور هست، بعد صحرا و صاف است. راه کالسکه بسیار خوبی است خیلی راه رفتند. کنار راه به نهار افتادیم عکاس باشی دو سه شیشه عکس خوب انداخت. [۲۵۸]

حکیم طولوزون امین الملک و پیشخدمت‌ها همه بودند. عکاس باشی یک کالسکه از دیوان دارد. اطاق تاریک عکس کرده است. اسباب عکس هم توی آن است بعد از انداختن عکس خودش با عرفانچی توی کالسکه می‌نشیند. خان پیرمرد هم آمده بود. بعد سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم. حرم در طرف دست راست به نهار افتاده بود. سوار اسب شده، رفتم. نهارگاه حرم ملاحظه شد. زیاد جنجال بود همه نهار می‌خوردند. تماشای غریبی داشت. قدری ایستاده رفتیم باز سوار کالسکه شدیم رانندیم. خیلی رانندیم. تا از یک ماهور کوچکی مثل گردنه رد شدیم. جلگه پست «۲» وسیعی بنظر آمد اردو نمایان شد. دهات و قلعات «۳» که از آن جمله ده پیک است طرف دست چپ بودند خلاصه رانندیم تا رسیدیم منزل. اردو به طور هندسه اما تنگ و نزدیک به سرا



پرده افتاده بود احکام صادر شد به حسام السلطنه که از فردا درست بیفتد «۴». چهار ساعت به غروب مانده رسیدیم. امروز شش فرسنگ راه بود. در بین راه جانمحمد خان سرتیپ، دائی انیس الدوله ... فتحعلی خان سرکرده شاهسون بغدادی و ... آمدند قدری دراز کشیدیم گربه‌ها را خوب آورده بودند.

یک گربه شیرخور کوچکی، فخرالملک در ورود به رباط کریم در صحرا پیدا کرده بود. یعنی

(۱). اصل: جعه

(۲). اصل: پستی

(۳). اصل: قلعه‌جات

(۴). مقصود این است که جای خوب و درست آماده کند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳

حاجی بلال پیدا کرده بود. به حاجی بلال امروز صبح سپرده بودم، حالا عصری آورده بود با گربه‌های «۱» ما بازی می‌کرد. میرزا عبد الله ناخوش شده است. آقا سید صادق مجتهد با پنج نفر پسرش آمده است. امروز وارد شد. با چادرش و تخت و ... سید ابو طالب روضه‌خوان هم آمده است. زن عموی انیس الدوله و مریمی هم آمده‌اند. ناظم افندی شارژ دفر عثمانی همراه است. نایب اول دولت روس هم همراه است. هر روزه آبگوشت در حضور بار می‌کنیم. نظاره هم آمده است، با انیس الدوله. امین الملک می‌گفت: زن من هم آمده است. با کجاوه و غیره. اغلب نوکرها زن آورده‌اند. یعنی پیش و پس فرستاده و می‌ورند. شب بعد از شام قرق شد معیر، ظهیر الدوله، حسام السلطنه، یحیی خان و ... آمدند. قرار نرخ اردو گذاشته شد. بعد خوابیدیم.

### روز چهارشنبه دوم [رجب]

. سه ساعت از دسته گذشته، سوار کالسکه شدم.

وزیر خارجه و ... بودند. امروز باید به امیرآباد رفت. منزل دو فرسنگ و نیم است. رانندیم.

دهات زیاد طرفین راه هست. دست چپ و راست به فاصله دو فرسنگ کوه‌های سیاه رنگ سنگ دار پستی پیدا بود. راه کالسکه خوبی بود. یک فرسنگ که رانندیم، از توی ده اسفرجان گذشتیم. خانه دهات زند اغلب شبیه به ده ترکمان‌های قرق ... است درخت در ده ندارد. [۲۵۹] مگر بسیار کم اما باغات در خارج ده دارند. طرف دست چپ در دامنه کوهی باغی پیدا بود. به نظر خوب می‌آمد. سوار اسب شدم. رانندیم به آن طرف که ناهار بخوریم.

راه بد بود. تا رسیدیم به باغ، این باغ و چند خانوار، گویا اسمش اسمعیل آباد بود. مال هادی خان زرنندی است. توی باغ رفتیم. بسیار باغ خفه کثیف «۲» بی‌آبی بود. بیرون آمدم.

سوار شده رانندیم. روی تپه که مشرف به جلگه بود با دوربین حرم و ... می‌رفتند، تماشا کردیم. چادرهای منزل هم پیدا بود. دهی در جلو پیدا بود بسیار آباد، بزرگ قلعه محکم و عمارات عالی داشت. اسمش زاویه است خانه محمد مراد خان سرتیپ زرنندی است. محمد مراد خان و فوج زرنندی در خراسان است. ده خانی آباد زرنند هم زیر تپه بود. یعنی به فاصله یک میدان اسب که زوار و کاروان که از رباط کریم برمی‌گردند باید به خانی آباد آمده، منزل

(۱). اصل: گربه‌ها

(۲). اصل: کثیفی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴

کنند. خلاصه در سر ناهار معیر و ... بودند عرفانچی، روزنامه خواند «۱» بعد از ناهار سوار شده رفتیم. سر راه به کالسکه نشسته رانندیم ده معظمی قاسم آباد اسمش بود، دست راست دیده شد.

دست چپ دم راه ده معظمی بود دستجرد اسمش بود. قلعه خرابه [ای] روی تپه داشت.

جمعیت زیادی از زن و مرد روی تپه بودند بعد وارد منزل شدیم امروز اردو را با نظم زده‌اند.

هوا بسیار گرم بود. امروز صبح‌باشی گفته بود «بی‌خود» «۲» و مردک و گوزو پسر ادیب را زده بودند. غلام بچه‌ها «۳» را زدم. کاغذ شاطرباشی بزرگ از تهران به یحیی خان نوشته بود، که علی خان پسرش که مدتی مدید ناخوش بود فوت شده است. بسیار جوان خوبی بود. عاقل بود اما قلیان و افری می کشید. تریاک زیادی می خورد. چای زیادی از حد می خورد. خلاصه بعد از شام مردانه شد. یحیی خان، محمد علی خان، عرفانچی و ... آمدند. من نشستیم محمد علی خان پای ما را می مالید، عرفانچی، یحیی خان، میرزا علی خان نشسته بودند.

یحیی خان روزنامه فرانسه می خواند. من ترجمه می کردم یک دفعه محمد علی خان، گفت:

نترسید جانور است. تا من شنیدم برخاستم «۴» خودم را قایم تکان دادم جستم. افتادم. بعد معلوم شد، عقربی روی پای ما بود. محمد علی خان با کلاه گرفت. کشتند بسیار ترسیدیم بعد خوابیدیم ... Enis...

### روز پنجشنبه سوم [رجب]

امروز باید رفت به ساوه و عبدالآباد. ۶ فرسنگ راه است صبح زود برخاستم سوار اسب شده از قریه آیین مرک که سر راه بود گذشتیم. رانندیم با وزیر خارجه حسام السلطنه، مجد الدوله، میرزا عبد الوهاب گیلانی قرمساق که تا اینجا آمده است. حرف زده شد به قدر مسافت زیادی، با وزیر تنها الی یک فرسنگ صحبت شد، در امور گیلان. بعد سوار کالسکه شدیم رانندیم. رسیدیم [۲۶۰] به ده شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبد الحسین، که اسم ده پنجد است و آخر خاک زرنده است. از این ده که می گذری دیگر آبادی سر راه نیست. همه جا جلگه است و صحرا، و بوته گون دارد و اطراف صحرا، به فاصله

(۱). اصل: خاند

(۲). کلمات «بی‌خود»، «مردک» و «گوزو» عناوینی هستند که ناصر الدین شاه به اطرافیانش می داده است.

(۳). اصل: غلام بچه‌ها

(۴). اصل: برخواستم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵

پنج فرسنگ چهار فرسنگ کوه‌های کوچک نمایان است. و در دامنه دست راست جلگه از دور، یک دهی با باغات نمایان بود. خیلی دور بود به راه. اسمش را از یحیی خان پرسیدم، تحقیق کرد «ورده» است رانندیم. در این صحرا آهو هست. اما کم، یک بره آهو را نایب ناظر دیده بوده است خیلی رانندیم تا رسیدیم به ماهور و دره، تپه که این ماهورها و دره و تپه‌ها جلگه زرنده را از جلگه ساوه، سوا می کند این طرف جلگه زرنده است، آن طرف جلگه ساوه است.

روی تپه به ناهار افتادیم. همه پیشخدمتها و طولوزون و ... بودند اشخاص متفرقه، در اردو زیاد است. از آنجمله زنبورکچی باشی، محمد خان حاکم سابق یزد، سید مصطفی آخوند، میرزا علیخان، محمد قربان خان، سرتیپ، چنگیز میرزا، خانلر خان سرهنگ

افشار، آقا مهدی ساعت‌ساز، کربلائی کاظم خان خلاصه بسیار است. حاجی حکیم، حکیم ریاضی، بعد از نهار سوار شده، باز قدری با وزیر، مجد الدوله میرزا عبد الوهاب حرف می‌زدیم. سوار کالسکه شده راندم قدری که رفتم حاجی، پسر موسی از طرف دست راست آمد که آهو هست.

سوار شده خیلی راه رفتیم. گرم بود رسیدیم به میرشکار کلاه می‌کرد «۱» که به تعجیل برویم رانندیم. روی تپه پیاده شدیم. آهوها زیر بودند با تعجیل تفنگی از دور انداختیم. نخورد دو تگه «۲» دو سه ماده بودند. بعد سواره خیلی آمدیم. داخل جلگه ساوه شدیم. خیلی رفتیم، تا کالسکه را آوردند سوار شده رانندیم. چهار به غروب مانده به عبدل‌آباد ساوه رسیدیم. چند نفر آخوند و ... عبد الله خان خلج صاحب عبدل‌آباد و ... بودند بسیار جلگه گرمی است اما خوب جلگه‌ای است. اطراف دهات زیاد است. صحرا بوته گون دارد. صحرای وسیعی به عبدل‌آباد نرسید باغات زیادی بود. تازه‌آباد کرده بودند اسمش رضی‌آباد است. رسیدیم توی باغ نه آب داشت نه صفا. باغ بزرگ جنگلی انار و انجیر، انجیرش ضایع بود. انار زیادی داشت نرسیده، بعضی رسیده [بود] رفتم اندرون. دیدم چادرهای متفرقه زده‌اند باغ وسیع خفه، دیوارهای باغ خراب و پست. سرباز، فراش و ... زیر درختها پرانار. [مقدار] زیادی هم فراش و ... چیده و خورده بودند. حمام زنانه را دم چادر انیس الدوله زده بودند. گربه‌ها توی قفس

(۱). کلاه کردن: با کلاه علامت دادن - اشاره کردن

(۲). تگه: آهوی پیش آهنگ گله آهوان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶

له‌له می‌زدند و حالا هم حرم می‌آید. بسیار بسیار جر «۱» آمدم، کج خلق شدم. آقا ابراهیم، یحیی خان، سیاحی، ملیجک، میرزا عبد الله دهباشی، فراشباشی همه را انداختیم توی باغ تجیر «۲» زیاد بزنند مردم را بیرون کنند. قراول دور دیوار بگذارند. حمام اندرون را بکنند.

متصل راه می‌رفتیم، حرف می‌زدیم، الی غروب. فی الجمله [۲۶۱] نظمی داده شد.

حرم آمد. از اندرون صدای قال و مقال زن‌ها می‌آمد دعوا می‌کردند. باز جر آمدم. عصری زن‌ها آمدند. در فقره کالسکه و تخت حرف داشتند. آقا سلیمان را آوردم سؤال کنم هیچ زبان او را نمی‌شود فهمید. هی می‌گوید چیزه چیزه. باز جر آمدم. شب هم مردانه نشد. بعد از شام، آب افتاده بود توی مبرز «۳» همه را پر کرده بود. کم ماند زیر آلاچیق بریزد، آمدم توی آلاچیق بروم، سرم به در آلاچیق خورد. خیلی درد کرد به کوچولو غلام بچه می‌گفتم آب را برگردان خواب «۴» آلود بود لاله را شکست. باز جر آمدم. حسام السلطنه نوشته بود قاطرچی، مهتر و ... در سیورسات خانه هرزگی زیادی کرده‌اند. بالاخره همه را گرفته تنبیه شدند.

خلاصه به کسالت خوابیدیم... Lakeri

## روز جمعه چهارم [رجب]

صبح حمام سر و تن شوری رفتیم. حاجی حیدر، ملک محمد بودند. امروز این‌جا اطراق است. حمام بسیار خفه و گرم بود. بعد آمدم بیرون.

حسام السلطنه ایشک آقاسی‌باشی معیر الملک مجد الدوله صاحب جمع آمدند. حرف زیادی زده شد. نایب فراشخانه چوب خورد. قاطرچی‌ها فراش‌ها چوب خوردند. پنجاه تومان، جریمه از فراشباشی گرفته شد. خلاصه می‌خواستم قدری دراز بکشم، صدای داد و فریاد زنی، از اندرون آمد. غلام بچه‌ها و ... را فرستادیم اندرون ببیند «۵»، چه خبر است خودم هم رفتم دم در اندرون. معلوم شد کنیز خانم ... «۶» است که خانمش [او را] می‌زده است بسیار

(۱). جر آمدن: خشمگین شدن

(۲). تجیر: پرده

(۳). مبرز: آبریزگاه، مستراح

(۴). اصل: خاب آلود

(۵). اصل: به بیند

(۶). یک کلمه ناخوانا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷

کج خلق شد. قدری دراز کشیدم یک ارقالی قوچ بزرگ فتحعلی خان بغدادی فرستاده بود. در مزلقان چای زده بودند. خلاصه شب شد سرشام هم کج خلق شدم بعد خوابیدم «۱».

امروز زن جان محمد خان و زن دائی انیس الدوله اندرون آمده بودند. زن جان محمد خان زن ترک بیمزه بدگلی بود.

### روز شنبه پنجم [رجب]

امروز باید به شاهسون کندی رفت چهار فرسنگ سنگین است. صبح زود سوار کالسکه شده، راندم علمای شهر ساوه را آورده بودند. با عبد الله خان خلیج و غیره ملاحظه شدند. بعد راندم. امروزه دو راه است، یکی از نزدیکی شهر ساوه دست چپ که بنه و مردم همه از آن راه می‌روند. راه کالسکه از بالا، دست راست بود راه خلوتی بود، صحرا. راه کالسکه هم خوب بود. قدری راه رفتند از محاذی رحمان آباد گذشته، یعنی یک فرسنگ بیشتر دهی دست راست سر راه پیدا شد. اسمش تحقیق شد «نور علی بیگ» بود تیول فخر الدوله است. در این بین سواری عجیب از دست چپ پیدا شد.

معلوم شد حکیم الممالک است، آمد، قدری صحبت شد فرستادم، بالای نور علی بیگ سرفقات را [۲۶۲]. ببیند «۲» که آب چطور است. آمد گفت بی عیب است.

رفتیم سرفقات به ناهار افتادیم یحیی خان و ... بودند آب به قدر یک سنگ بیشتر می‌آمد.

صاف، گوارا این آب به شهر ساوه می‌رود. آسیاب زیادی سر راه قنات ساخته بودند. بعد سوار شده راندم از سوعانلق گذشتیم دهی است. این هم تیول فخر الدوله است. هیئت ارضی:

صحرای صاف بوته‌زاری است، گاهی پست و بلند است. اما راه کالسکه بسیار خوب است.

دست راست کوه‌های کوچک هست. به فاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر، طرف دست چپ هم هرده هورده و ... می‌رسد به فاصله دو فرسنگ یک فرسنگ، دهات که در دامنه دست راست دبه شد سلیم‌جرد، باغ شاه، خلاصه راندم، رسیدیم به کالسکه‌های حرم ازباشی غلام‌بچه گفتم، پرسیدند که حرم ناهار نخورده‌اند گفت: خیر. معلوم شد که آفتاب گردان‌چی از این راه نیامده، از راه بنه «۳» رفته ناهار حرم را، هم برده‌اند، آن‌جا به آقا ابراهیم گفتم حرم را ببرد،

(۱). خوابیدم

(۲). اصل: به بیند

(۳). اصل: بنهار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸

در دهی که من نمی‌دیدم آقا ابراهیم که رفته بود جلو، تفحص آفتاب‌گردان حرم را بکند دیده بود. عرض کرد: اسمش حسن آباد بوده است حرم را بردند آن‌جا آبی نانی بدهند و بردند ما، راندم برای منزل رسیدیم، شاهسون کندی است. دره تپه است. هوایش گرم بود. قنات خوبی داشت. اما از بالا، دست می‌زدند، آب گل‌آلودی توی سراپرده می‌آمد. قدری دراز کشیدم. بسیار گرم بود. خفه، گربه‌ها عصری آمدند بازی کردند. شب بعد از شام مردانه شد.

زن‌ها از حسن آباد چغندرهای بسیار بزرگ خوبی آورده بودند. تاج گل تب کرده است.

خلاصه شب خوابیدیم «۱». Esfehani peti

## روز یکشنبه ششم [رجب]

امروز باید رفت به نوبران که آخر خاک ساوه است، و اول خاک همدان اما نوبران جزو ساوه است. امروز می‌گفتند چهار فرسنگ راه است. اما درست هفت فرسنگ راه سنگینی بود. صبح به خیال نزدیکی راه، دیر سوار شدیم. در سواری قدری سواره رفتیم. با وزیر خارجه صحبت کردیم.

بعد سوار کالسکه شده راندم، هیئت ارضی الی نوبران: ابتدا صحرای صافی است و جلگه وسیعی، گون‌زار و بوته دارد. دست راست کوههای خاکی مرتفع و دره تپه دارد.

به فاصله دو فرسنگ کمتر، بیشتر دست چپ، کوه‌های مرتفع سنگ دارد، شبیه به کوه‌های دره طارم، الی دو فرسنگ همین طور است طرف دست چپ رودخانه مزلقان چائی است، که در دره می‌آید و پیدا نیست یعنی [۲۶۳] در راهی که ما می‌رفتیم پیدا نبود و طرفین این رودخانه، همه دهات و باغات است، که طایفه بیگدلی و خلج می‌نشیند الی نوبران و بالاتر هم اول دهی که در وسط راه بعد از طی سه فرسنگ مسافت بنظر آمد، ده غرق‌آباد است که مال جان محمد خان سرتیپ است. این‌جا کوه‌های دست چپ نزدیک می‌شود، کوه‌های دست راست هم خیلی نزدیک می‌شود. دره وسیعی در حقیقت مجسم می‌شود. باز قدری که بروند کوه‌های دست راست قدری دور می‌شود، باز جلگه می‌شود و دهات [و] باغات در صحرا نمایان می‌شود. دو سه ده و مزرعه هم در دامنه کوه‌های دست راست خیلی دور، دیده شد. آبادی غرق‌آباد خیلی است، جمعیت زیادی دارد، باغات انگور دارد، بعد همه‌جا از نزدیک آبادی و ده و باغ می‌رود الی نوبران، ده نوبران خیلی معظم است. جمیع خانوار ده

(۱). اصل: خوابیدیم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹

در روی تپه واقع است. پانصد ششصد خانوار «۱» دارد. تلگرافخانه در این‌جا هست که با همه‌جا حرف می‌زند. تلگرافچی دارد معتمد الملک این حرف [را] می‌زد. پیش از اینکه به غرق‌آباد برسیم در صحرا به ناهار افتادیم. حرم هم آمد، گذشت. میرشکار جهانگیر را فرستاده بود که آهو هست. بعد زن‌ها آمدند. گفتند آهوها رفته‌اند. ما هم به کالسکه نشسته راندم هی راندم، مگر به منزل می‌رسیم، گردوخاک به طوری بود که آدم را خفه می‌کرد. باد هم از پشت می‌وزید. خلاصه همه مردم امروز خسته و لکنته «۲» شدند. یک فرسنگ به منزل مانده سوار اسب شدم. از توی دهات و باغات راندم. کنار رودخانه مزلقان بسیار باصفاست. رودخانه وسیعی دره وسیعی، اطراف، ده و باغ و کوه، در بهار باید خیلی خوب جائی باشد. حالا آبش کم بود خلاصه دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم.

اردو، نیم فرسنگ هم از ده نوبران بالاتر افتاده است حرم هم غروبی آمدند. بسیار دیر.

گربه‌ها «۳» را آورده بودند. اما خسته بودند بنای اطراق فردا را گذاشتیم، که بسیار لازم بود.

شب بعد از شام عرفانچی آمد. قدری روزنامه خواند بعد خوابیدیم. هوای این جا ییلاق و سرد است. اسم کوه‌های دست چپ ساری‌قبه، دوزلاخ، چون معدن نمک دارد، دوزلاخ می‌گویند. پشت این کوه بلوک مژه است، که جزء ساوه است، و این کوه راهی است [که] به تفرش عراق «۴» می‌رود. دهاتی که در دست راست و کنار رودخانه مزلقان چای است، سوسن نقی، قیطانیه، امام زاده، رازیان، وندهلقان، خیاجیک صفی‌آباد، پلنگ‌آباد، چل‌گری، در بالای کوه واقع است. ییلاق است. آق‌رود، نور‌الدین، قازلی‌آباد، در توی کوه است. محمد رحیم خان قاجار، شامبیاتی و محمد حسن خان قاجار، امروز دیده شدند. [۲۶۴]

کَهک که الی اینجا، طایفه بیگدلی می‌نشیند. دهات خلج نشین کنار رودخانه: سیل‌آباد،

(۱). اصل خانه‌وار

(۲). خسته و درمانده و از کار افتاده

(۳). اصل: گربها

(۴). اراک کنونی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰

ارجه‌رط، مال حاجی علی رضای کور است. غرق‌آباد، مزلقان که سه ده است، همه را مزلقان می‌گویند. مزارع طرف دست راست: غازیاه، دوولو، آفچه مشهد، منبع رودخانه مزلقان چای، از کوه شمالی و سامان و خلیفه کندی است. در اینجا خبر تلگرافی رسید از فارس که در غره رجب، پسری خداوند عالم از دختر عزت الدوله به ظل السلطان داده است.

### روز دوشنبه هفتم [رجب]

در نوبران اطراق شد. روز، به روزنامه خواندن و استراحت گذشت. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان، عرفانچی آمدند عرفانچی روزنامه خواند، امین‌الملک چند روز است، گلودرد و ناخوش است. دبیر‌الملک هم ناخوش است. اندرون، دلبر، تارچی، تاج‌گل، اصفهانی کوچک، زن‌عمو، ناخوش هستند. اما الحمد لله سلامت است. شب خوابیدم، امروز علی آمده بود. در همدان بوده است سوار اسبی بود چماق بلندی در دست [داشت] حاجی سیف الدوله تلخ آمده است.

### روز سه‌شنبه هشتم [رجب]

امروز باید رفت قره‌دائی ملکی حسین خان سرتیپ پسر علی خان. شش فرسنگ راه بود. صبح برخاسته، سوار اسب شدم. از رودخانه قازان چای گذشته، با وجود خشک‌سالی پنج شش سنگ آب داشت. رودخانه معتبری است. این رودخانه از مغرب می‌آید. پلی به نظر آمد. بسیار خوب و قشنگ ساخته بودند. شش چشمه داشت. پل تازه خوبی بود. گفتند زن همدانی ساخته است. زن نساخته تاجر همدانی بهاری ساخته است. دهات معظم، باغات آن طرف پل پیدا شد، دم رودخانه از دهات عاشق‌قلوی همدان است و از این قرار اسامی دارد: متعلق به حسین خان سرتیپ پسر مرحوم علی خان، پستا در بند، قلعه، بعد قدری با وزیر خارجه صحبت کرده، بعد به کالسکه نشستم. گردو خاک زیاد است ... هیئت ارضی، از پل و رودخانه که رد می‌شوی، همه‌جا هرده‌هورده «۱» است.

دست چپ و راست کوه است. کوچک بزرگ از هر جور. خاکی، سنگی، زمین بسیار خشک و پرگردو خاک است. راه کالسکه هم خوب نیست. گاهی سنگ دارد [۲۶۵] گاهی پست بلند و ... رانندیم الی دو فرسنگ به همین طور خیلی گردو خاک توی کالسکه شد. سوار شدم طرف دست راست، کوهی سنگی بود. آن جا رفته، در بالای آن جا به نهار افتادیم. حرم هم نهار گاهشان

جلو ما آن طرف جاده، دور بود. حرم هم آمد گذشت، رفت به ناهارگاه،

(۱). پست و بلندی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱

جاده مملو از آدم و بارو ... و ... بود. پسری، خری داشت. خارکنی می کرد. آورده قدری صحبت کردم. پولش دادم. محمد علی خان می خرید. پیش خدمت‌ها بودند. این پسر از اهل بی‌چینگ است. بی‌چینگ دهی است مال محمد مراد خان زرنندی. جزء بیات است. پشت همین کوهی که به ناهار افتادیم واقع است. پسر مثل ترکی عثمانی بعینها حرف میزد. زبان بیات‌ها و اهالی این جا مثل ترکی عثمانی است. بعد از ناهار قدری راه رفتم. بعد توی جاده افتاده سوار کالسکه شده راندم. زمین امروز پست و بلند است. راه کالسکه خوب بود.

طرفین راه همه کوه و هرده‌ماهور است. صحرای کثیف بدی است. طرف دست چپ ده مخروطه [ای] به نظر آمد. بسیار از قدیم مخروطه شده است. اسمش دخان مال محمد سلطان خان زرنندی است. آب دارد زراعت هم می کند. اما رعیتش جای دیگر رفته است. از کالسکه باز درآمده از دست راست راندم. خیلی راندم. از کنار، چون گردوخاک زیادی، بود رسیدیم به مرک بارخانه هم این جا گویا باشد. بسیار ده کثیفی است. آب کمی دارد. چند خانواری هست. کوه بلندی سنگ‌دار، در مقابل دارد. برج گلی تازه در روی کوه ساخته‌اند. برای قراولی. گویا این جاها دزدگاه و مخوف است. بعد آمده باز سوار کالسکه شده راندم. از والده شاه گذشتیم. سلیم، سیاه والده شاه، اسب کوچکی سوار بود. گفتم قدری اسب دواند، سیاه تلخی است. زمین، همه جا پست [و] بلند بود تا رسیدیم به یک سرازیری پائین که آمدیم جلگه تغییر کرد. طور دیگر شد صحرا شد. اما باز پست بلند داشت.

کوه‌های دست چپ و راست، دور شدند، ده قره‌دای پیدا شد. دهات اینجاها بی‌درخت و کثیف است. آمدیم منزل در چمن چادر زده‌اند. اما علف کمی داشت. بطور استمرار شب شد. گربه‌ها بازی خوبی می کردند عصری هما خانم می گفت حاجی کلبعلی، به تنبانش خرابی کرده است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. بعد زنانه شد.

مهتاب خوبی بود. اما زیاد سرد بود. باشی غلام‌پچه‌ها را فرستادم با سربازهای مازندرانی شوخی کردند. بعد آمده خوابیدیم Meleke. آجودان باشی از شهر آمده است. [۲۶۶]

## روز چهارشنبه نهم [رجب]

صبح در رختخواب بودم. اقل بگه گفت:

حاجی کلبعلی خشکیده «۱» است یعنی مرده است. بسیار تعجب حاصل شد. و مردم واهمه

(۱). اصل: خوشکیده

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲

کرده بودند. مرد پیری بود قریب نود سال داشت. اما تا دیروز راه میرفت. حرف می زد کار می کرد. امروز باید برویم به «خوش‌ناباد» که از املاک دره جزین است. سه فرسنگ و نیم راه بود. سوار اسب شده راندم. قدری با وزیر خارجه صحبت کرده، بعد به کالسکه نشستیم [و] راندم باد امروز از روبرو می آید. و راه کالسکه بد نیست. صحرا، طرفی راه پست و بلند است. به طوری باد می آمد [و] گردوخاک بود، که آدم بیزار می شد. چشم‌ها را کور کرد.

بعد سوار شده راندم. بعد کالسکه سوار شده راندم. باد زیاد زیاد اذیت کرد. طرف دست چپ زه‌آبی بوده است. مثل زاینده‌رود.

گفتند اردک، حقار، هویره، داشته است.

ده زره سرراه بود. ده معتبری بود. اما اشجار ندارند. کثیف هستند. رانندیم از ده خوش‌ناباد که خیلی معتبر است. گذشته، رفتیم منزل، قبل از زره از ده امیرآباد گذشتیم. مال محمد مراد خان زرنندی و غلام علی خان سرتیپ دره جزینی است. امروز گفتند فرهاد میرزا که حاکم لرستان است، آمده است. اما هنوز ندیده‌ام، او را. منزل هم باد متصل می‌آمد و گردوخاک بد کثیف، شب شد موافق استمرار خوابیدیم.

### روز پنجشنبه دهم [رجب]

امروز باید رفت به بوبوک آباد صبح برخاسته، سوار کالسکه شدم امروز چهار فرسنگ راه است. فرهاد میرزا آمد دم کالسکه، با مصطفی قلی خان قزاق‌گوزلو صحبت شد. مصطفی قلی خان خیلی چاق و سرخ شده است. صاحب منصبان و خوانین بلوک حاجی لو آمدند. قدری صحبت شد. باد امروز بسیار شدید و از روبرو میوزد.

گردوخاک معرکه است. چشم‌ها را کور می‌کند. راه کالسکه چندان خوب نبود. صحرا جلگه و وسیع است. دهات زیاد سر راه و دست چپ و راست بنظر آمد [۲۶۷] بعضی از دهات درخت و باغات دارد. کوه‌های دست چپ، به فاصله سه فرسنگ چهار فرسنگ است. کوه بزرگی هم از دور طرف دست چپ پیدا بود. رمه هم بالایش بود، گفتند قانلی داغ است. کوه‌های طرف دست راست خیلی دور بود. به فاصله ده فرسنگ پنج فرسنگ. این جاها ... حاجی لو و عاشقلو است.

دهاتی که سر راه بود. در دست راست از این قرار است: امیرآباد، زرقان، جهان‌آباد، نگارخاتون نیم فرسنگی از راه خارج تر بود. فیض‌آباد، قارمین‌آباد از راه دور بود دیده نشد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳

دست چپ. نصرآباد نزدیک جاده «۱» ملکی فضل الله خان یاور، «همه کس»، ده معتبری است به فاصله یک فرسنگ کنار راه بود. «سرای» ده معتبری است سر راه است. ملک اعتماد السلطنه [است] قشلاق، بزینه جرد نوزده قراباغی‌ها، ملاگرد، سماوک خلاصه وارد منزل شدیم. امروز ناهار توی کالسکه خوردیم، از دست باد. سیاهی، آقا وجیه از صحرا آمدند. از طرف دست چپ می‌گفتند، گرزار «۲» زیادی است. صحرا، خرگوش، روباه، هویره، یورقه‌جه، درنا داشت. نزدیک جهان‌آباد، پلی سه‌چشمه بنظر آمد. سوال شد، نگارخانم عمه ساخته است. اما خشک بود آبی، چیزی به هیچ وجه از زیرش نمی‌آمد. خلاصه چهار به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادر را بیرونی، اندرونی، در باغی زده‌اند. در سر نهرها همه درخت سیب کاشته‌اند. باقی مانده همه انگور است. دور هم تبریزی دارد. خیابان وسط بسیار عریض است، و یونجه‌زار، اما چیده بودند. حرم والده شاه همه در این باغ افتاده‌اند. تارچی، دلبر خیلی ناخوش هستند. انشا الله خوب می‌شوند مطبوعه «۳» سخت دارند. عایشه هم امروز تب کرده است. لرز می‌کند. معصومه، عروس هم ناخوش شده است. خلاصه گربه‌ها همه بودند. بازی کردند. شب شد. بسیار سرد بود ابو السیف میرزا خواهرزاده «۴» تیمور که در همدان است، آهوی تگه بزرگی امروز زده بود. معلوم می‌شود.

اینجاها آهو هست. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت‌ها آمدند. عرفانچی آمد و روزنامه خواند. حاجی رحیم خان، خسرو میرزا امروز وارد شد [ند] میگفت حاجی میرزا علی هم می‌آید. در راه است. [۲۶۸] آمد. روزنامه خواند. بعد رفتند. خوابیدیم Lakeri . بوبوک‌آباد مال حاجی میرزا علی نقی عارف است.

### روز جمعه یازدهم [رجب]

در این جا اطراق شد. بعد از ناهار دیدن والده شاه رفتیم.



فرهاد میرزا، تیمور، مجد الدوله، کشیکچی باشی، بودند قدری نشسته، صحبت شد.

(۱). اصل: جعه

(۲). محل روئیدن گیاه گز

(۳). تب دموی لازم است و بر دو نوع است. یکی آن که از عفونت خون در عروق و خارج آن‌ها پدید آید و دیگری به غیر عفونت خون را گرم کند و به غلیان آرد. بعضی آن را حصبه دانسته‌اند. «فرهنگ معین»

(۴). اصل: خاهر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۴

برگشتم منزل. مجد الدوله اذن گرفت [به] محال «بزینه» رود خمسه، که املاک دارد برود.

نزدیک است به محال همدان، سید ابو طالب روضه‌خوان با یک پسر چاووش آمدند اندرون روضه خواندند. زیاد گریه شد. آقا یعقوب ملاحظه شد. تازه آمده است. می‌گفت محقق هم در راه است. می‌آید. حاجی آقا بابای حکیم هم می‌گفت در راه است، می‌آید. خلاصه شب شد بعد از شام با انیس الدوله رفتیم پشت تجیر که زیر باغ کشیده‌اند و در اندرون است. ایستادیم کنیزها می‌آمدند می‌رفتند داد می‌زدند، بابا قاپوچی را متصل آواز می‌کردند خانه شاگرد می‌خواستند. خانه شاگردان، کنیزها خانم‌های خودشان را می‌خواستند.

محشری بود حیف که خبر شدند من گوش می‌کنم. دیگر نیامدند. قدری نشستیم. مهتاب صافی بود، اما بسیار بسیار سرد بود. با خرقة راه می‌رفتیم. یوسف هم چند فشنگی از پشت دیوار هوا کرد. بعد خوابیدیم. یحیی خان رفت شهر همدان.

### روز شنبه دوازدهم [رجب]

امروز باید از بوبوک آباد، به سرخ آباد برویم. می‌گفتند چهار فرسنگ است اما شش فرسنگ سنگین بود. اما راهی از بالا داشت، که در سرخ آباد امان الله خان گفت: راه کالسکه را هم ساخته بودیم، و چهار فرسنگ بود. نوری هم از آن راه آمده بود. این طور گفت. اما صبح کسی به ما نگفت. خلاصه سوار اسب قزل‌قیر خراسانی، پیشکشی سپهسالار مرحوم در نیشابور شده، رانندیم از پهلوی ده و ... راه‌های بد گذشته، صبح میرزا محمد علی همدانی و صاحب بوبوک آباد که اسمش حاجی میرزا لطف الله، برادر حاجی میرزا علینقی و ... آمده بودند دیده شدند. خلاصه با وزیر خارجه، حسام السلطنه ...

معمد الدوله صحبت کنان رانندیم. بعد سوار کالسکه شدم راه صاف و صحرای وسیعی است. بوته‌زار بی آب و آبادی، اما طرف دست راست و چپ از خیلی راه دور سه فرسنگ چهار فرسنگ آبادی و دهات زیاد پیدا بود. کوه‌ها هم خیلی دور، در این صحرا آهو زیاد بوده است. سوارهائی در پیش رفته‌اند مغشوش کرده‌اند.

رحمت الله یک تگه آهوی بزرگی زده بود. یک ماده آهو هم جهانگیر زده بود. اما در منزل، حاجی غلام علی، شکوه می‌کرد که تازی من گرفته بود. آدم‌های میر شکار به زور از دست آدم‌های ما گرفته‌اند. الی سه فرسنگ که رفتیم همه‌جا صحرا صاف بود.

[۲۶۹]

روی تپه کوچکی به ناهار افتادیم. معیر الممالک و ... بودند. معیر می‌گفت: چند روز

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۵

ناخوش بودم. با دوربین به صحرا نگاه کردیم. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، رانندیم. کم کم راه هرده، ماهور شد، و از طرفین راه کوه و تپه به هم نزدیک شد. یک چاه آبی بود در سر راه گفتند. آبش سرد و شیرین است. قدری که رفتیم مثل برج چیزی سر راه

بود. مردم جمع بودند پرسیدم، سیاهی آمد گفت: چشمه آبی است تلخ است و شور، حرم دست چپ به ناهار افتاده بود. سوار شده رفتم پیش حرم قدری ایستادیم. رفتیم، قدری سواره باز سوار کالسکه شدم. راه همه‌جا هر ده ماهور است سلطان سلیم لال پیدا شد از ملایر، توپسرها آمده بود. قدری صحبت شد خیلی خندیدم، رانیدم، هی رانیدم، آخر هر ده‌هوره تمام شد. به جلگه همدان رسیدیم. کوه الوند جلو، دهات زیاد در صحرا پیدا بود. از ده رباط، گذشته، یک فرسنگ و نیم هم رانیدیم، خلاف جهت، تا رسیدیم به سرخ آباد.

ده معتبری است، مال امان الله خان است. حسین خان، امان الله خان، حاجی حمزه خان، صاحب منصبان و ریش سفیدان عاشقو همه آمده بودند. دو ساعت به غروب مانده. وارد منزل شدیم. گردو خاک زیادی بود. قناتی از توی سراپرده درمی آید، آبش به قدر قصر فیروزه بود. اما صاف بود. گربه‌ها «۱» را آوردیم. رفتیم اندرون، عایشه، تارچی، دلبر، اصفهانی کوچک و ... که ناخوش بودند جلو آمده بودند، احوال پرسیدم. ناخوش بودند. انشا الله خوب شوند. آمدم بیرون. حرم هم رسیدند. شب بعد از شام آتش بازی خوبی یوسف در بالای تپه کرد. بعد خوابیدیم... enis

### روز یکشنبه سیزدهم [رجب]

عید مبارک جناب امیر المومنین اسد الله الغالب صلوات الله علیه و آله بود. امروز باید به شهر همدان برویم. سه فرسنگ راه بود. صبح توی رخت خواب بودم. ببری خان از سرما آمد توی بغل ما خوابید. خیلی خوابید ... بچه‌هایش «۲» را هم آوردند. بعد برخاستم زیاد سرد بود. رفتم حمام رخت پوشیده، آمدم سوار اسب شدیم. امروز کل غلام و سایر پیشخدمتها و همه فراش‌ها شاطر و ... لباس خوب پوشیده‌اند.

بسیار بسیار باشکوه، محمد علی خان چماق مرصع، میرزا محمد خان تفنگک یراق مرصع برداشته بودند. خلاصه سواره همه‌جا رانیدیم. با وزیر، حسام السلطنه، مجد الدوله.

(۱). اصل: گربه‌ها

(۲). اصل: بچه‌هایش

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶

دبیر الملک، معیر و ... صحبت کنان رفتیم. مجد الدوله به دهاتش نرفت. آمدم به قریه و باغ شورین جمعیت زیادی بود. از رعایا وزن زیاد مرد در توی ده شورین، حسنعلی خان گروسی را دیدم. چند روز بود که از گروس آمده بود. شورین بوده است. رفتم باغ بالای سر در نهار «۱» خوردیم. باغ بزرگ خوبی است. وقتی که ۱۲ سال قبل از این ...

سلطانیه و آذربایجان و ... می‌رفتم در شورین منزل کرده بودیم آنوقت‌ها به خاطر آمد [۲۷۰] پیشخدمتها همه سرداری مفتول‌دوزی پوشیده بودند. حاجی میرزا علی مقدس پیدا شد.

می‌گفت: همه‌جا عقب اردو بودم. قدری به حاجی خندیدم. بعد سرداری الماس پوشیده، جقه گذاشته شد. پیاده، از باغ خیلی راه رفتم. تا از دری [که] وسط باغ باز کرده بودند، سوار شدیم. با خسرو میرزای کور. صحبت کنان پیاده در باغ می‌رفتیم. ریش خسرو میرزا بعینها سرهنگ سنجابی شده است.

محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله و ... آمده بودند. خلاصه سوار شده رانیدیم همه‌جا با معیر الممالک یحیی خان، صحبت می‌کردیم مستقبلین زیادی آمده بودند. همدان خیلی جمعیت دارد. بعضی کلاه بلندها دیده می‌شد [ند] خیلی عجیب بودند .. بسیار خنده داشتند. همه‌جا با ازدحام و مردم زیاد. همین‌طور آمدم تا رسیدیم به بالای تپه [ای] که قزل ارسلان از قدیم آنجا ساخته بوده

است. مشرف است به کل شهر همدان. آنجا ایستادیم.

تماشا کردیم. خیلی تپه باصفائی است. جای دوربین است. در راه سالار و اولاد شیخ علی میرزا و اولاد جهانگیر میرزا محمود میرزا و ... علما و ... و ... از باغ شورین که در آمدم شاطرباشی بزرگ، اسحق خان پیشخدمت، میرزا بزرگ خان کارپرداز سابق بغداد، از تهران آمده بودند. ملاحظه شدند. خلاصه بعد از اندکی مکث در روی تپه رفتیم. از کنار شهر همه جا تا رسیدیم، به قلعه محمد علی میرزای مرحوم، که حالا خراب است. چادرهای حرم توی حلقه است. مردم متفرقه، افتاده‌اند، دریاچه بزرگی جلو چادر ما است اما آب نمی‌آید.

گفته‌ایم آب بیندازند. اما حوض پر آب است. در شورین محمد علی خان می‌گفت دیروز خیلی جلو آمدم. در صحرا آهو دواندم، یک آهو را خسته کردم. خوابید. یک سواری، آمد گرفت. بعد سلیم، سیاه والده شاه با سوار زیاد آمدند قمه [و] قداره کشیده، سلیم

(۱). اصل: نهار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷

گریه می‌کرده است که آهو مال من است. دعوا کرده آهو را از محمد علی خان و آن سوار گرفته، زده بودند. محمد علی خان بسیار جر آمده بود. یک آهوی نر، بره امساله هم آورده بود.

می‌گفت یک تفنگدار زده است. تازی‌های میرزا محمد خان هم دو تا دیروز گرفته بودند.

حسینقلی خان، عبد الله خان، امروز دیده شدند. از تهران آمده بودند. خلاصه شب شد.

شام خورده خوابیدیم. Calar

دوشنبه چهاردهم [شهر رجب] در منزل توقف شد. امری رونداد، تیمور پاشا، بهلول پاشای ماکوئی از آذربایجان به تهران، و از آنجا به اردو آمده‌اند. محقق، امروز دیده شد تازه آمده [است]. پای بچه ببری که چیتی کوچکه، باشد نمی‌دانم اندرون، چه کرده‌اند، بیچاره بد می‌لنگد و هیچ دماغی نداشت. ناخوش‌های اندرون اوقات [را] تلخ کرده‌اند. همه ناخوش سنگین هستند. عایشه، معصومه، تارچی، دلبر، اصفهانی کوچک، زهرا سلطان، تاج گل و ... و ... و ... مختصر اخبار چارپار خراسان را هم با تلگراف، مستوفی الممالک عرض کرده بود، که سواره ترکمان به تاخت ما بین مشهد و جام آمده، گوسفند زیادی با چوپان از تیموری برده [است] از سوار خراسانی هم، در مدافعه شصت نفر اسیر و کشته شده. مزید بر کسالت شد. قدری کسل خیالی شده بودم. [۲۷۱] امروز عکس‌هایی که سابق انداخته بودم، در سلطنت آباد و شهرستانک، به مقوای دو چشمی و ... چسباندم. خیلی طول کشید. محقق، میرزا علی خان، روزنامه‌های «۱» قدیم که نوشته بودم می‌خواندند. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان، یحیی خان، میرزا علی خان و ... آمدند بعد رفته خوابیدیم. hems

**روز سه‌شنبه پانزدهم [شهر رجب]**

ناهار خورده شد. بعد از نهار همه شاهزاده‌ها، وزیر خارجه، علمای همدان، خوانین ملایر، تویسرکان، نایب‌الحکومه‌هاشان، خوانین و اعیان همدان و ... و ... تیمور پاشا [و] بهلول پاشای ماکوئی و ... به حضور آمدند. خیلی گفتگو شد. علمای همدان را که معرفی می‌کردند آخوند ریش بلندی را، گفتند: قاضی است. گفتم قاضی همدان است؟ همه علما و ... خندیدند. خودش هم خندید. حکایت قاضی همدان در گلستان سعدی نوشته شده است. به او یس حاکم همدان، لقب احتشام الدوله

(۱). اصل: رونامها و مقصود، یادداشت‌های روزانه است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸

التفات شد. بعد حضرات رفتند. بعضی فرمایشات شد. در باب کم کردن مردم اسباب و آدم خود را و گندم، برای شهر همدان و تعیین منازل. در معاودت همه رفتند که در این فقرات، گفتگو کنند. عصری سوار شده رفتیم، روی تپه مسلماً تماشای شهر حقیقتاً دورنما و چشم اندازی بهتر از این جا نمی‌شود. خیلی با دوربین اطراف را تماشا کردم. خانه عکاس باشی و عرفانچی هم در زیر مسلماً بود. عکاس آمد بالا. شیشه‌های عکس شهر را که از همین جا انداخته بود. آورد دیدم. مجد الدوله، علی رضا خان و سایر پیشخدمتها بودند. چای خوردیم ..

شهر خیلی بزرگ و پرجمعیت است. بعد سوار شده، برگشتیم. غروبی به منزل. احوال ناخوش‌ها هنوز خوب نشده است. انشا الله خوب می‌شوند. شب بعد از شام خوابیدم. Chirasi

### روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب]

صبح برخاسته سوار اسب شده، به بلدی سلیم لال، رانندیم برای درّه عباس آباد. خیلی رانندیم تا به اول دره رسیدیم. دره وسیعی است. آب زیادی، از وسط آب صاف جاری است. طرفین، آب و دره همه اشجار است. حالا که پائیز [۲۷۲] و خشکسالی است باز باصفا بود. بهار بسیار خوب جایی باید باشد.

خلاصه رانندیم، آقا علی، یحیی خان، سیاچی، موچول خان، محقق و ... بودند. یحیی خان برگشت، رفت تلگراف خانه. آمدیم تا رسیدیم به آخر درخت و باغستان. آب دو شعبه شد شعبه [ای] از دره راه تويسرکان می‌آید. شعبه دیگر از دره دیگر می‌آید. بالای این درّه در روی سنگ بزرگی به خط میخی قدیم، دو صفحه شرح مفصلی نوشته‌اند. رفتیم تماشا کردم. خطوطش عیب نکرده است. قلعه خرابه [ای] هم بالای کوهی است که مشرف است به این خطوط، اما آدم دلش تنگ میشد، که نمی‌توانست بخواند. بعد آمدیم، پائین سر آب صاف، آفتاب گردان زدند ناهار خوردیم عرفانچی، میرزا علی خان هم آمدند. بعد از ناهار سوار شده همه‌جا راه را گرفته، رفتیم برای گردنه شهرستانه که می‌رود «تویسرکان» همه‌جا راه مالیده، می‌رود، سربالا هیچ معلوم نیست، در آخر یک دفعه سربالا می‌شود، اما راهش خوب است، تا می‌رود گردنه. رفتیم بالای گردنه، نشستیم. دوربین انداختیم سلیم معرفی دهات و کوه‌ها را می‌کرد. خنده داشت. جلگه تويسرکان پیدا بود. بسیار قشنگ و سبز و بسیار بیلاق است دهات زیاد، بسیار، بسیار مقبول و قشنگ است. شهر «تویسرکان» پیدا نبود.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹

جلو را کوهی گرفته بود. قدری از درخت‌های قصبه پیدا بود کوهی پیدا بود. اسم کوه «خان کورمز» است در وسط صحرا بسیار قشنگ و بالا مسطح «۱» اما اطراف سنگ دارد و کمر زیاد داشت. گفتند تگه، بز، دارد کوه بیستون کرمانشاهان پیدا بود کوه‌های نهاروند لرستان پیدا بود.

جلگه و قصبه کنگاور پیدا بود قدری نشسته تماشا کردم. انار خوردم، چای خورده، نماز کردم. در سر این گردنه از اهالی تويسرکان مراد خان یاور مستحفظ و تفنگچی گذاشته است، برای محافظت عابرین. اگر تفنگچی نباشد دزدی می‌شود. اما می‌گفتند به هیچ وجه کسی چیزی به ما نمی‌دهد. از دیوان مواجی ندارند. سرازیری الوند به طرف تويسرکان بسیار کم است. زمین تويسرکان از زمین همدان خیلی خیلی بلندتر است. البته هزار ذرع «۲» بلندتر است. امروز لرستانی زیادی زغال به گاو بار کرده، از این راه به همدان می‌برند خیلی می‌برند. از جهانگیر خان نام لرستانی که متواری بروجرد و تويسرکان است، شکوه داشتند. این جهانگیر خان حکما باید سیاست بشود و به چنگ بیاید. خلاصه بعضی دهاتی که به نظر آمد.

از تویسرکان نزدیک به دامنه، الوند از این قرار است شهرستانه وقف است تیمیان ملکی مراد خان یاور است. سیستانه ملکی کریم خان و ... استران ملکی مراد خان و ... کرزان ملکی حاجی سعد الدوله [است] وردو ملکی حاجی حسین میرزا و سلیم لال، سلیم متصل می‌گفت:

وردوتین خان کورمز. [۲۷۳]

حاجی میرزا علی هم پیدا شد، آمد. خلاصه، بعد از نماز سوار شده، برگشتیم. شهریار جاده‌ها متن ۲۹ روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب]

لی راه بود. خسته شدم. قدری راهش سنگلاخ است. تا رسیدیم به آخر دره عباس آباد.

نزدیک منزل، معیر پیدا شد. طلا شورها زمین درست کرده بودند. رفتیم پیاده شدم. اسبابی که بود درآوردیم. از هر جور اسباب بود. طلای ریزه، نقره شکسته، پول مسکوک مختلفه طلا [و] نقره قدیم، اسباب طلای ملیله‌سازی، اسباب ساخته از سرب و مس. پول سیاه، میخ زیاد پیکان بسیار بزرگ. خیلی آنجا معطل شدیم. اما حاجی میرزا علی سخت منکر طلاجوری است. بعد آمدیم منزل. هنوز عایشه خوب نشده است. انشا الله خوب می‌شود.

بعد همه شب شد. خسته بودم. امروز عصری رفتیم، اندرون چادر انیس الدوله

(۱). اصل: مستح

(۲). اصل: زرع

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۰

حاجی شاهزاده دختر محمد علی میرزای مرحوم زن خسرو میرزا آنجا بود. دختر او، زن محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله است. دختر کوتاهی بود. اما زرننگ نادرستی بود.

چندان خوشگل نبود. به قدر دو هزار تومان جواهر این دختر را دو ماه قبل دزدیده بودند در ... «۱» پیدا شده بود. در ملایر که همان بازوبند و اشیاء در دستش بود. دختر کوچک ملک آرای مرحوم، که زن پسر خسرو میرزای کور است و این پسر هم معمم است. بسیار بسیار خوشگل بود به این لطافت و خوبی زنی الی حال ندیده‌ام آن هم ایستاده بود. دختر جهانگیر میرزای مرحوم پسر محمد علی میرزا که آنهم زن پسر مؤید الدوله است، که اسم پسر جلال الدین میرزاست. بسیار بسیار خوشگل بود. همه چیز تمام دیگر چه تعریفی بشود. قدری ایستاده صحبت کردم افسوس زیادی خورده رفتیم از اندرون به چادر. امشب خسته بودم. خوابیدم.

امروز که روز پنجشنبه هفدهم [شهر رجب] است در منزل ماندیم. حسام السلطنه و ... شاهزاده‌ها و ... به حضور آمدند میرزا محمد دیوانه، پسر قائم مقام مرحوم، از عراق آمده بود. شکم‌گنده [ای] به هم زده است. میرزا کاظم خان لله «۲» باشی جلال الدوله مرحوم که در ملایر بود، آمده بود، برود تهران آقا یعقوب خواجه مریض شد، رفت تهران. الی غروبی به همین طورها گذشت. عصری رفتیم اندرون. والده شاه آمده بود. در چادر تاج الدوله بودند. مادر حسین خان که دختر فتحعلی شاه مرحوم است، آنجا بود، با زن او پس که دختر حسام السلطنه است. بسیار دختر لاغری بود. شلوار نظامی هم پوشیده بود. مثل عزیز الدوله، نگار خانم هم بود با یک دختر درازش، مثل خودش، بعضی زنهای دیگر هم بودند. زن خسرو میرزا و آن زن‌های [۲۷۴] دیروزی هم بودند. اما زنها پنهان شده بودند.

خسرو میرزای کور، عاشق دختر نصر الله میرزای پسر ملک آرا شده است. شب‌ها یک شیشه شراب جیش می‌گذارد و شب‌روی می‌کند. می‌رود خانه نصر الله میرزا درمی‌زند او را می‌برند پیش دختر می‌رسانند، می‌نشیند الی صبح. عجب قرمساقتی «۳» است.

(۱). یک کلمه ناخوانا

(۲). اصل: لهله باشی

(۳). اصل: قرمصاق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۱

خلاصه حاجی آقا بابای حکیم امروز دیده شده با زنش و ... آمده است. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند عرفانچی روزنامه خواند. امروز هم طلاشوری کردند، من نرفتم. باد می‌آمد گردو خاک بود. محقق، میرزا علی خان، آقا علی را فرستادیم، رفتند. طلا [و] نقره [و] اسباب در آوردند. یک انگشتر طلای کلفت بالایش شکل گاوی شاخ‌دار پشتش هم دو سوراخ داشت. مثل عطردان پیدا شده بود. خوب انگشتری است و این انگشتر را به فال میمون گرفتیم خلاصه خوابیدیم. Esfehanigrand.

### روز جمعه هجدهم [شهر رجب]

امروز باید از همدان برویم، به زاغه، سه فرسنگ سبک است. صبح سوار شده، راندم. خیلی راه با اسب. تیمور پاشا، بهلول پاشا خلعت پوشیده بودند، سر اسب آمده، مرخص شدند. از راه گروس به آذربایجان می‌روند. بعد با امین الملک، معیر، یحیی خان صحبت کنان راندم. از باغات و ده منوچهری گذشتیم. از کنار راه می‌راندم طرف دست چپ هم ده حیدره بود. در دامنه کوه افتاده است. بعد رسیدیم بمریانج ده خیلی معظمی است. ششصد خانوار است. قاطر زیاد دارد. چارواداری می‌کنند.

مال امام جمعه همدان و بیست و هفت نفر دیگر است. پائین مریانج بیدستانی بود. به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده، راندم. به کالسکه نشستیم، راه کالسکه پست و بلند بود. [از] زاغه راه کالسکه بد شد. سوار شده رفتیم منزل. طرف دست راست. ده و آبادی زیادی بود قریه بهار، مال ناصر الملک، خیلی بزرگ است. دژ مال میرزا محمد علی، سنگی آباد نگار خانم. لعلی مال حسین خان. از دور سواد زیادی داشت. خیلی معتبر است. ظروف بدل چینی برنجی. کاشی بسیار بسیار خوب در آنجا می‌سازند. به همه جا از این ظروف می‌برند.

سردسیر و ... از مریانج که می‌گذری، ده چشمه قصابان مال ملا ولی الله درویش است.

زاغه ملک امان الله خان است باد، و گردو خاک در منزل بود. یک مار بسیار بزرگی قراول‌ها گرفته بودند. گربه‌ها زیاد بازی کردند. عایشه را صبح زود بشیر خان و پدر و برادرش آورده بودند. [۲۷۵] احوالش بهتر است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. امروز اسب سیاچی کله به دهن سیاچی زده بود که دندان‌هایش، لُق شده بود.

گربه کوچکی که فخر الملک در ایوانکیف پیدا کرده بود، دست حاجی بلال بود. در نوبران حاجی بلال گم کرده بود، عکاس باشی پیدا کرده بود. نگاه داشته است. امروز آورد

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۲

دیدم شب خوابیدیم. ferengi.

### روز شنبه نوزدهم [شهر رجب]

امروز [باید] برویم به اسدآباد شش فرسنگ راه بود.

صبح برخاستم سوار شدیم به کالسکه. از این جا به اسدآباد دو راه است، یکی راه قافله و زواری است از گردنه اسدآباد می‌رود به منزل دو فرسنگ نزدیکتر است. می‌گویند راه دیگر از پائین تر است، که برای کالسکه ساخته‌اند. ما از راه کالسکه راندم. قدری رو

به عقب رفته، دوباره رو به اسدآباد کرده. رانندیم. با وزیر حسام السلطنه و ... قدری صحبت شد. اویس و خوانین قراگوزلو و ... خلعت پوشیده بودند. ملاحظه شده، رفتند. باد شدید پر گردوخاکی از پیش رو می‌وزد. به طوری که آدم را می‌برد. زمین خاک، بنه و مردم جلو خاک را به هوا می‌کنند. چنان می‌آید که چشم‌ها را کور می‌کند. بسیار اذیت کرد. هیئت زمین. دست چپ همان آخر کوه الوند است، که ارتفاعی اینجاها ندارد. دست راست کوه الاقولاق و غیره است زمین بسیار بلند است. راه کالسکه چندان خوب نیست. رانندیم تا به یک سرازیری زیادی رسیدیم. از کالسکه پیاده شدم. بعد باز سوار کالسکه شدم. رانندیم بعد سوار اسب شده برای ناهار رفتیم. باد به طوری تند می‌آمد [که] حساب نداشت. یک دست به کلاه می‌رانندیم در دره [ای] که فی الجمله آبی داشت، درخت داشت به ناهار افتادیم. حکیم و ... بودند.

یحیی خان برادر حکیم از فرانسه کاغذی به حکیم نوشته بود، می‌خواند. اینجا که ناهار خوردیم، زیر تاج‌آباد ملک حاجی میرزا علی نقی پسر حاجی ملا رضا است. کاروانسرای خیلی معتبر خوبی، مدور بسیار قشنگ، والده حسام الملک می‌سازد. بنا [و] عمله کار می‌کردند. همانجا کوره آجرپزی راه انداخته بودند. [۲۷۶] ناتمام است. بعد از ناهار رانندیم. باد شدیدتر شده بود. رفتم خود را به کالسکه رسانده. رانندیم کلاه عرفانچی را باد برد. قریب یک ربع سر برهنه بود. راه کالسکه این‌جا پست و بلند زیاد شد. می‌رسید به زیر گردنه، اگرچه راه صاف بود. کالسکه می‌رفت اما من سوار شدم. خانلر خان افشار با چند سوار پیاده آمده بود. دست چپ زیر دامنه دهی بود. تاجی‌آباد مال ناصر خان بود بی درخت [و] خشک. باد معرکه می‌کرد. گردوخاک غریبی بود. امکان نداشت بتوان از راه رفت. راه را کج کرده، با علی رضا خان، آقا علی، سیاچی، محمد علی خان، محقق، عرفانچی و ... رانندیم به دست راست همه‌جا کوه و دره بود. سواره‌ها بخصوص قهرمان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۳

خان متصل جلو می‌رفتند. پهلو می‌رفتند. گردوخاک می‌شد. من جر می‌آمدم. از ضرب باد کلاه شکاری خز را سرم گذاشته بودم. راهی و دهی پیدا شد. راه را گرفته رفتیم. ده خوبی [و] پرآبی [و] آبادی بود. اسمش مرهم دره ملکی بیوک خان افشار است آن هم باغات انگور زیادی داشت. از آن ده می‌گذرد به طرخون‌آباد می‌رسد آن هم ده معظمی است. ملک نجف قلی خان افشار است. آن هم باغات انگور زیادی داشت. از طرخون‌آباد که می‌گذرد به جلگه اسدآباد می‌رسد. قصبه اسدآباد دست چپ بود. ما از بالاتر رانندیم. اما با گردوخاک نمی‌گذاشت، جانی را کسی ببیند. بسیار بد هوا و کثیف [است]. دست راست در دامنه، ده خوبی [و] قلعه خوبی بود. اسمش بیاج بود. از آنجا رو به طرف اردو رفتیم. از گردوخاک معلوم نبود منزل کجاست تیمور میرزائی پیدا شد. یک روز پیش آمده بود. مثل سگ شده بود.

ریش سفید، روسیاه، از گردوخاک دماغ دور چشم و ... را نمی‌شد شناخت، این کیست.

می‌گفت درنای زیادی دارد. شکار هم کرده بود. کبک هم، می‌گفت در صحرا خیلی بوده است. خان بابا خان پسر سلیمان خان، با ریش سفیدان و خوانین افشار آمده بودند. سواره افشار سواره چهار دولی [هم آمده بودند]. حرم هم امروز قدری سواره آمده بودند. نزدیک منزل، دهی روی کوه پیدا بود. یعنی روی تپه، که دستی گویا ریخته‌اند. اسم ده هم خاک‌ریز است. باغی که خان بابا خان خودش تازه آباد کرده است. منزل ما است رسیدیم. دو ساعت به غروب مانده. گردوخاک و باد امروز خیلی اذیت کرد. همه را کشت، رفتیم اندرون چادرهای مطولی زده بودند. باغ بزرگ خوبی است آباد [و] قشنگ آخر باغ اتاقی بود. عایشه آنجا بود. ناخوش بود. حالا قدری بهتر است. بعد آمدم، باز بیرون دولچه را فرستادم، برو اندرون بین حرم آمده است [یا نه] رفت و آمد گفت: کنیزها آمده‌اند. همه ناخوش، یکی بد احوال است. نگارستان کنیز زبیده بوده است. معلوم شد ناخوشی «۱» گرفته است.

بسیار اسباب وحشت شد خلاصه حرم و ... آمدند. [۲۷۷]

گره‌ها هم همه ویلان [و] سرگردان بودند. زبیده آمد. گریه می‌کرد. حکیم فلاخن بردند، آوردند. شب را بسیار به وحشت

خواهیدیم. اما انشا الله خوب میشود. اما فوت شد.

نزدیک چادر ما اطاقی است گربه‌ها را شب آن‌جا خواباندند. خان بابا خان می‌گفت: در تنگه

(۱). منظور بیماری وبا است

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۴

و درّه که از سمت اسفندآباد است، قدیم سدی بسته بودند، که آب جمع می‌شد، به جلگه اسدآباد می‌آمد. و خط میخی قدیم هم در بالای کوه نوشته‌اند، که سیاحان فرنگی خیلی آنجا می‌روند. به تماشا.

### روز یکشنبه بیستم [شهر رجب]

در این جا اطراق شد. به تنبلی گذشت و کسالت دماغی نداشتم. تیمور میرزا دو سه درنا گرفته بود، آورد. حمام سرتن شوری [و] بدی رفتیم. گرم بی‌مزه. خانلر خان و خان بابا خان اسب و قوش پیشکش آوردند. اسب خان بابا خان به عرفانچی داده شد. کهر تخم مکری بود خوب اسبی بود. چند نیزه و عصای نی سیاچی آورده بود. می‌گفت: محمد رفیع بیگ آدم من ساخته است. امروز بسیار بد گذشت. خدا انشا الله تعالی رفع جمیع بلیات، خاصه این ناخوشی را بکنند. به حرمت سید الشهدا علیه السلام انشاء الله تعالی. امروز صبح گربه چیتی بزرگه یک گنجشک زنده گرفته بود. آورد پیش من، از دهنش تا زمین انداخت پرید رفت. دو پسر بچه که [دو] قلوهای «۱» خان بابا خان است تیمور میرزا آورد. کوچک بودند. یک ترکیب، یک قد و شبیه هم بودند، با مزه بودند. یک سال و نیمه بودند. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند.

دماغ نداشتم. بسیار کسل خیالی بودم. حکیم الممالک مدتی است ناخوش است.

خیلی ناخوش است. شب خوابیدیم. عکاس باشی عکس قصبه اسدآباد را انداخته بود.

آورد دیدم. نوش آفرین هم واهمه کرده، مثل وبائی [ها] شده بود. اما خوب شد.

### روز دوشنبه بیست و یکم [شهر رجب]

امروز باید برویم به کنگاور، پنج فرسنگ سنگین است. صبح سوار کالسکه شده رانندیم حسام السلطنه، دبیر، فرهاد میرزا، مجد الدوله، وزیر خارجه [بودند]. صحبت کنان می‌رفتیم. امروز الحمد الله باد نیست هوا آرام و خوب است. جلگه اسدآباد بسیار جلگه خوبی است. دور تا دور کوه است، وسط صحرا، دهات در دامنه کوه‌هاست، و در وسط جلگه هم ده بود. دست چپ و خالصه است اسمش بادخور است. جلگه اغلب چمن است. زراعت شلتوک «۲» هم داشت. اغلب دهات دامنه و غیره ملک خانلر خان است. خیلی ملک دارد. در دست راست ده چنار خالصه پیدا بود. درخت

(۱). اصل: دوغولی

(۲). زراعت شلتوک: کشت برنج

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۵

زیادی هم داشت. در دره خوبی افتاده است. امامزاده هم در نزدیک او در دامنه بود. پیدا بود.

درخت خود روی زیادی داشت. ده حسام‌آباد که خانه خانلر خان آن‌جاست. [۲۷۸] هم در دست راست بود. قلعه [ای] در روی تپه است. ده پائین است دور تپه [است] اما درخت نداشت. در این صحرا شکار صحرائی بسیار است. اما من باز کسل خیالی بودم.



دماغی نداشتم. خرگوش، قل قویروق، باقرقره، قره قوش، سار بزرگ، سار کوچک، قازالاق زیاد، درنای زیاد، میش مرغ که توی تخی میگویند. اردک مرغ آبی اقسام مختلف. خلاصه از کالسکه درآمده تپ و ... را از راه فرستادیم. ما و حسام السلطنه، وزیر، دبیر، مجدی، تیمور، فرهاد، یحیی خان، پیشخدمت‌ها و ... از صحرا رانندیم، برای شکار درنا باقوش سیاه چشم تیموری. خیلی رفتیم. دسته درنایی نشسته بودند. تیمور چرخ را انداخت.

چرخ دور کرد، به آسمان برخلاف درناها، ما گفتیم غلط می‌رود. یک بار از بالا مثل گلوله سرازیر شد، برای درناها که نشسته بودند. یکی را زد انداخت. سیاهی میرشکار و ... اسب انداخته، به کمک بروند درنا را گرفته، اگر سوار رود به کمک نرود درناهای دیگر آمده چرخ را می‌کشند. و درنا را خلاص می‌کنند. رسیدیم درنا را گرفته، همانجا به ناهار افتادیم. بعد از ناهار دیگر درناها نشسته، ما هم رفتیم، به سمت راه، کالسکه آوردند، نشستیم.

راهش چمن و پست و بلند و نهر بود. بد بود دوباره سوار شدم. حرم در کنار راه، دور به ناهار افتاده بودند. رانده رفتیم به ناهارگاه دسته انیس الدوله تازه رفته بودند سائرین بودند. قدری ایستاده، رفته به راه افتاده به کالسکه نشستیم طرف دست راست کوه بزرگ سنگی است. از دور پیدا است مشهور به کوه امروله که اصل اسمش امرالله است. این کوه می‌گفتند شکار دارد و چشمه‌های خوبی، دارد علف زیاد دارد در بهار پشت این کوه، بلوک افشار [و] طایفه ورمزیار است بیلاق خوبی است. کوه دیگر پشت این کوه بود. آن هم کوه بزرگ سنگ‌دار مشهور به کوه «دال خانی پشت» یعنی دماغه دال خانی قصبه سنقور کلیائی است که جزء کرمانشاهان است. طرف دست چپ کوه خان کورمز تويسرکان است. همه جا بود. الی اول جلگه کنگاور. شبیه است به کوه سه پایه تهران اما از سه پایه بزرگتر است. رانندیم خیلی تا جلگه آخر شد. به پل سه چشمه خرابی رسیدیم زه آب کثیفی می‌آمد. اما در [فصل] بهار گویا آب زیاد باشد. [۲۷۹]

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۶

از پل که می‌گذری جلگه کوچک می‌شود. کوه‌ها از دست چپ و راست نزدیک می‌شود. خیلی رانندیم ده کثیفی، بی‌درختی سر راه بود. گفتند رحمت آباد مال ساری اصلان است. همین طور رفتیم تا سرازیری شد. پائین رفتیم. جلگه کنگاور پیدا شد. امین نظام، عباد الله خان، حاجی محمد علی خان، غلام علی خان برادر ساری اصلان که حاکم کنگاور است با جمعی از افشاره «۱» کنگاور آمدند غلام علی خان مادرش دده «۲» سیاه است.

خودش هم سیاه بود. برادری هم دارد سیاه است. خلاصه دست چپ دوده بزرگ پردرختی بود در دامنه، خالصه بودند. طاهرآباد، حسین آباد دورتادور جلگه کنگاور کوه است جلگه خوبی دارد چمن و ... شبیه است به جلگه اسدآباد، بی تفاوت. اما این جمع تر [و] کوچک تر [و] بهتر است دهات زیاد دورتادور جلگه است. در دامنه اغلب دهات روی تپه است. اسدآباد هم روی تپه است. دهات [و] شکاری که در جلگه اسدآباد است در کنگاور هم هست.

قصبه کنگاور در دامنه کوچکی است. هزار خانه متجاوز است. ساری اصلان [و] حسین قلی خان دم سراپرده بودند. چادر ما را در صحرا زده‌اند. نزدیک قصبه امروز آثار زکام «۳» داشتم. مزید بر کسالت شد. اما الحمد لله نقلی نیست رفع می‌شود. شب بعد از شام قرق شد عرفانچی و ... آمدند روزنامه خواندند. دو تا توی نقلی «۴» ساری اصلان فرستاده بود گربه‌ها بازی میکردند. شب خوابیدیم. Bakeri.

نوش آفرین [که] از باغ اسدآباد ناخوش شده بود حالا خوب است، واهمه کرده بود. کنیز فاطمه بلنده ناخوش شد. از دست چپ امروز دره و راهی است [که] به نهاروند می‌رود از این جا به نهاروند هشت فرسنگ راه است. گل عذار کنیز فاطمه بلنده کرد بود. اینجا ناخوش شد و مرد.

در کنگاور اطراق شد. الی عصری به بطالت

(۱). به نظر می‌رسد که نویسنده کلمه «افشار» را جمع بسته است. مقصود افشارهای کنگاور است

(۲). اصل: کاکاسیاه. در زمانی که در ایران برده‌داری رایج بود، معمولاً غلامان سیاه را «کاکا سیاه» و کنیزان سیاه را «دده سیاه» می‌گفتند.

(۳). اصل: ذکام

(۴). میش مرغ به شکل «توی تخیلی» هم نوشته است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۷

گذشت. عصری آقا سید حسین روضه‌خوان با ذاکرین خودش سید ابو طالب آمده در اندرون روضه خواندند. صارم الدوله از صحنه آمده بود. به حضور رسید قر می‌داد. امین خلوت مدتی است ناخوش است. چشم‌هایش هم به شدت درد می‌کند. تیمور میرزا یک درنای زنده گرفته بود. آورد شب قورق شد عرفانچی و ... آمده روزنامه خواند بعد خوابیدیم. ۰۸۲ [Fakridjan]

### روز چهارشنبه بیست و سوم [رجب]

امروز باید رفت به صحنه. پنج فرسنگ سنگین است. صبح از خواب برخاسته، سوار شدیم. به فرهاد میرزا شمشیر مرصعی التفات شده بود. از روی سرداری بسته بود. برق و بورق غریبی داشت. رفتیم به ده کنگاور، برای تماشای قصر النسوس که اعراب اسم گذاشته‌اند. کلب حسین خان و ... در جلو بودند.

کوچه‌های کنگاور بسیار کثیف است. خانه‌ها کهنه و خراب است. قلعه ... در بالا عمارت و درخت، در میانش هست حاکم‌نشین است. هفتصد، هشتصد خانوار دارد خیلی از کوچه‌ها رفتیم. قصبه پست و بلند است. تا رسیدیم به جایی که شش ستون داشت و روی این ستون‌ها، حالا مردم خانه ساخته‌اند. ارتفاع ستون‌ها تمام شده است. اما قطر زیاد دارد. خیلی قطر دارند. سه بغل آدم نمی‌آید. اینجا معبدی یا عمارتی بوده است، بسیار قدیم. البته دو هزار سال قبل از این، و این ستون‌ها دورتادور این تپه بوده است. حال همین شش ستون است و پی غریبی دارد. که از سنگ بزرگ و گچ پر کرده‌اند. به طوری با استحکام پی پر کرده‌اند، که به وصف نمی‌آید. اهالی کنگاور متصل این پی‌ها را می‌کنند، و گچ این‌جا را می‌برند، به اطراف، می‌فروشند و کار می‌کنند. گچ این‌جا را در قدیم، از لرستان می‌آورده‌اند، و سنگ ستون‌ها را از معدن شیرمردان (که کردها شل‌مزان می‌گویند).

آورده‌اند، دو کوه کوچک میانه مغرب جنوب قلعه کنگاور است. از بقیه نصف کار ستون‌ها می‌گویند هنوز پای معدن است و آن سنگ شبیه است به همین سنگ‌های ستون «۱» می‌آورده‌اند. که نزدیک کنگاور است. خلاصه بعد از تماشا که تماشایی بد است، رفتم پائین به جلگه راندم. از کنار راه راندم. معیر، امین الملک، آقا علی، صحبت کنان رفتیم. اغلب جلگه چمن است. اما حالا زرد بود راندم تا یک فرسنگ، رسیدیم به رودخانه [ای] که

(۱). قسمت داخل پراوتر در میان سطور متن اصلی اضافه شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۸

از سمت شمال می‌آمد. به طرف جنوب آب صافی داشت سرچشمه‌اش از خاک کنگاور است.

در بهار گویا خیلی آب دارد حالا- با کم آبی امسال هفت هشت سنگ آب داشت. به نهار افتادیم. این رودخانه سرحد کنگاور

است. آنطرف آب خاک خزل نهانند است.

ساری اصلان مرخص شده، امشب را در کنگاور بماند. پلی هم در روی این، آب شش چشمه داشت. بعد از ناهار سوار شده راندم. نزدیک پل به کالسکه نشسته راندم. در این رودخانه، جلگه کنگاور تمام می‌شود. راه هر ده ماهور می‌شود. اما راه کالسکه خوب است.

(محمد علی خان مشهور به مملی از تهران آمده بود. با اسب چاپاری، هیچ ندارد. در منزل سیاجی است. دیده شد.) «۱» [۲۸۱] پربلند و پست نیست. کوه‌های خوب سنگی قشنگ بزرگ در طرفین است. همه‌جا کوه است و زیاد. طرف دست چپ کوه‌های خزل است حیدر خان خزل آمده بود.

امین حضور، سیاجی، از او احوالات می‌پرسیدند. دهات خزل نهانند بسیار خراب و بد است. دوده طرف دست چپ پیدا شد، از خزل نهانند است. خالصه است. ده پیر، ده لر، سراب ماران، از نزدیک ده پیر زیر سنگی بیرون می‌آید، سیاجی را فرستادم رفت سراب را دید، و آمد می‌گفت آب داشت دو سه سنگ، بلکه ده سنگ اما من نرفتم پشت کوه‌های خزل، لرستان است. پشت کوه‌های طرف دست راست کلیائی و خدابنده بوده است خلاصه راندم تا به گردنه بیدسرخ رسیدیم. از کالسکه در آمده سوار اسب شدم. گردنه بزرگی نیست. راه کالسکه را هم مهندسی خوبی ساخته است. گردنه کوچکی است. عماد الدوله و کرمانشاهانی‌ها و سواره زیاد زیر گردنه بیدسرخ بودند. سواره رفتم. یحیی خان، عماد الدوله، پسرهای عماد الدوله حسینقلی خان، والی پشتکوه لرستان مشهور به، ابو قداره هم با لباس رسمی ... شمشیر و ... بود. مردی است، بلند، کربه «۲» منظر، ریش دارد. سیاه چهره، لاغر اندام. می‌گویند خیلی رشید است و در سرحد عثمانی‌ها خیلی از او حساب می‌برند. بعد از دم سواره‌ها گذشتم. پانصد ششصد سوار بودند. از هر طایفه [بودند] کلیائی، پشتکوه لرستانی، نهانندی، خزل کلهر، و ... و ... محمد حسن کلهر سرتیپ،

(۱). قسمتی که در پراوتر آورده شده، در میان سطور متن اصلی اضافه شده است.

(۲). اصل: کریح

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۹

محمد رضا خان زنگنه سرتیپ، برخوردار خان سرکرده فوج لرستان برادر فتح الله خان امرائی، میرزا هادی خان، کارگذار خارجه کرمانشاهان، حاجی زاده‌های کلهر و ... و ... خیلی بودند.

بعد با عماد الدوله سواره، صحبت کنان آمدیم دلتنگ بود. گویا در شهر کرمانشاهان چند روز قبل به او شوریده‌اند. بسیار واهمه داشت، از عرضه‌چی گری «۱» مردم. بعد رفتیم به کالسکه راندم. همه‌جا، باز طرفین راه الی صحنه که منزل است، کوه و کوهستان بود. زیر گردنه بیدسرخ چشمه آبی داشت. خیلی آب گویا در بهار، بیرون بیاید. حال هم یک سنگ [آب] داشت. چشمه و سرآب در این جاها بسیار است. دو ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. چادر را کنار آبی زده و از توی چادر هم، کنار همین آب چشمه‌های علیحده بیرون می‌آید. خوب جائی است. امروز محمد باقر خان پسر ظهیر الدوله، سخته کرده فوت شد.

همه‌ها باز به اردو افتاد خداوند عالم انشا الله تعالی همه را از این بلیات حفظ بفرماید و رفع جمیع امراض روحانی و جسمانی را بکند، انشاء الله تعالی. [۲۸۲]

شب بعد از شام مردانه شد. اما عرفانچی نیامده بود. واهمه کرده، خوابیده است فراشباشی قریب یک ماه است، سفیه شده است. حرف‌های پرت زیاد می‌زند. خنده‌های بی‌معنی می‌کند. خیلی تماشا دارد حالتش. تا بینم چه می‌شود، اما یقیناً حالا سفیه است. صحنه، خالصه است. آبادی زیادی دارد. خانوار پانصد خانه می‌شود. باغات زیاد دارد آب که به صحنه می‌آید از چشمه‌ای است که از درّه بالای ده می‌آید راهش سنگ و بد است دخمه کیکاووس در بغل سنگی است. سوراخ کرده‌اند از قدیم با طنابی «۲» باید

آدم را بلند کرده، بکشند بیرند توی دخمه، من دخمه را از دور با دوربین دیدم. جمع صحنه ۱۵۰۰ تومان نقد، هزار خروار، جنس «۳». اهل صحنه نصیری «۴» هستند، علی الهی «۵» هستند.

(۱). مقصود دادن عریضه و شکایات از طرف مردم است.

(۲). اصل: تنابی

(۳). عدد با رقم سیاق نوشته شده

(۴). نصیری: یا علویه یا علوین. متکلمان شیعه و سنی درباره نصیری و عقاید آنان مطالب متناقض نوشته‌اند.

از نوشته بعضی از قدما و متکلمان چنین برمی آید که این فرقه از پیروان عبد الله بن سبا هستند و بعضی آنان را از فرقه «زیدیه» به شمار می آورند. بعضی نوشته‌اند فرقه‌ای از غلاة شیعه‌اند و معتقدند که حق تعالی در ذات امیر المؤمنین علی (ع) حلول کرد و گویند ظهور روحانی و جسمانی مطلبی است غیر قابل انکار، مانند ظهور جبرئیل به صورت «دحیه کلبی»، و چون علی و اولادش از سایر معاصران برترند و وابسته به اسرار ربانی و مؤید به تأیید الهی می‌باشند حق به صورت علی ظهور کرد. (فرهنگ معین)

(۵). اصل: علی الهی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۰

روز پنجشنبه بیست و چهارم [شهر رجب] امروز صبح سوار شده رفتیم به گردش، اینجا اطراق شد. از در اندرون، سوار شدیم حکیم کاشی در چادر عایشه بود. دیشب عرق صحت کرده بود. احوال عایشه خوب بود. قدری با حکیم صحبت شد. بعد سوار شدم راندم به کوه‌های طرف جنوب. صبح میرشکار هم رفته بود، شکار پیدا کند. فراشباشی مزخرف زیادی گفت. می‌گفت هاشم یعنی پسرش کار بامزه [ای] کرده است. چهارصد چادر قلندری و چند پوش و ... من نفهمیده، به من نگفته، تمام کرده است، پس فردا می‌آورند. عجب کار بامزه [ای] کرده است. گفتم به هاشم، چرا به من نگفتی؟ گفت: اگر می‌گفتم بی‌مزه می‌شد. یک سرداری، که شما بمن خلعت داده بودید ترمه قرمز، به هاشم خلعت دادم. شما هم باید به هاشم یک خلعتی بدهید. حالا این عبارت را به زبان ترکی می‌گویند و می‌خندد، معرکه می‌کرد، قدری سفیه شده است. [۲۸۳]

خدا حفظ کند. خلاصه از دم چادر حرم خانه امین الملک گذشتم. چادر غریبی داشته، پوش یک دیرکی، دراز چرک سیاه، دورتادور چادر تجیربلندی، سیاهی، آبی رنگ پاره، که هیچ فضا و حیاتی به توی چادر نمی‌دهد و یک طرف تجیر، چادر خلا بود. خلای هشت چوب بزرگ آبی رنگ وصله «۱» [ای] و پاره، در حقیقت یک طرف چادر تجیرش مبرز «۲» بود. بسیار بسیار کثیف و با ذلت بود. تعجب از امین الملک شد، که چرا این‌طور زن آورده است. خلاصه راندم. تیمور میرزا و ... از منزل ایشک آقاسی باشی «۳» آمده بودند، به تعزیت رفته بودند این چون پسرش مرده بود، به سکت. بعد تیمور، امین حضور، میرزا علی خان،

(۱). اصل: وسله

(۲). آبریزگاه

(۳). منظور همان ظهیر الدوله است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۱

برگشته رفتند، منزل. من راندم بالای کوه، همه‌جا اسب رو بود علف زیاد داشت قیاق «۱» و ... اما خشک بودند. گوسفند زیادی، چوپان‌های ترکاش‌وند می‌چراندند. پرسیدم چوپان جوانی داشت گفت: از دولت آمدن اردو این‌جاها گوسفند آورده می‌چرانیم والا دزد کاکاوند لرستان نمی‌گذارد این‌جاها کسی بماند. بعد راندم. بالای کمر سنگی، که آنطرفش پرت‌گاه زیادی بود افتادیم به

ناهار. آفتاب گردان زدند. ناهار خوردیم عرفانچی آمد. روزنامه خواند.

عکاس باشی چند شیشه عکس انداخت کبک زیادی این سینک «۲» داشت اما نمی‌شد زد و اگر هم می‌زدند حرام می‌شد کسی نمی‌توانست بیاورد. سیاچی یک قره کبک زد. حرام شده بود.

چشم‌انداز بسیار خوبی این کوه داشت. اردو کلا به طور تشریح پیدا بود. همه چادرها از هر سنخ دیده شد. بالای چادرها ده صحنه بود خانوار، باغات همه پیدا بود. آب این ده از دره بالای صحنه می‌آمد. گفتند آب صاف خوب زیادی می‌آید. آسیاب زیاد دارد، درخت زیاد، دخمه کیکاووس هم بالای دره ده صحنه پیدا بود. مردم می‌رفتند تماشا با دوربین دیدم.

حکیم طولوزون را دیدم آنجا رفته بود. جلو دره بریاج، کوه بیستون، و ... پیدا بود رودخانه گاماساب، که از نهاوند می‌آید، در صحرا می‌پچید و می‌آمد. سبزه، درخت گز اطراف رودخانه زیاد بود. اطراف همه کوه بود. خلاصه خیلی با دوربین نگاه کردم علی رحمان، سیاچی میاچی، بودند. الی عصری آنجا ماندیم. از تهران تلگراف رسیده بود، آقا عنبر خواجه که مدتی ناخوش بوده مرده است. ناخوشی معروف پدر سوخته تازه در تهران بروز کرده است. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند. گفت در سختان بود، نمی‌شد شکار کرد.

نماز کرده؛ چای، هندوانه خوردیم سوار شده رفتم منزل [۲۸۴]

یک کفتار بزرگی دیدم، از پائین می‌دوید. با دوربین دیدم خیلی بزرگ بود راه نبود. رفتم بزنم، بعد غروبی وارد منزل شدم. رفتم بیرون، عماد الدوله، حسام السلطنه، فرهاد میرزا، یحیی خان و ... بودند حکم شد فردا برویم، بیستون، پس فردا اردوی سنگین را این جا گذاشته برویم، برناج به شکار. این طور قرار شد رفتند یک شکار میش یعنی بز شاخ‌دار کوچکی بود. زده آورده بودند، میر شکار می‌گفت با دوربین در نزدیک کوه‌های

(۱). نام گیاهی است

(۲). برآمدگی و بلندی کوه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۲

کنگاور و خزل، قوچ ارقالی دیدم. بعد شب بعد از شام، مردانه شد، بعد خوابیدیم.

### روز جمعه بیست و پنجم [شهر رجب]

امروز باید به بیستون برویم اما آخر به برناج رفتیم. الی بیستون پنج فرسنگ است اما برناج شش یا هفت فرسنگ [است]. صبح سوار شدیم، به اسب با وزیر خارجه، دبیر عماد الدوله صحبت کنان رفتم، تا رسیدیم به رودخانه گاماساب آب بسیار خوب صافی می‌آمد. آب زیادی هم داشت. حالا با این کم‌آبی و این که جاهای دیگر هم آب را می‌گیرند باز، بیست سنگ متجاوز آب داشت. در بهار از این رودخانه با کلک عبور می‌شود. و سرچشمه‌اش از نهاوند است. همه این رودخانه هم به حاصل می‌نشیند و ذره [ای] بی‌مصرف نمی‌شود. از سمت مشرق می‌آید، رو به جنوب طرف بیستون می‌رود ایضا تفصیل منبع رود گاماساب منبع این آب از کوه چهل نابالغان نهاوند است. از آنجا داخل خاک خزل شده آب کنگاور و مزارع افشار داخل او میشود و از طرف خلج‌رود خزل داخل خاک صحنه می‌شود و آبهای صحنه هم داخل او شده، در حوالی بیستون آب‌های چمچال داخل او می‌شود. و پس از آن آب‌های خاوه که رودخانه کیزه‌رود می‌گویند، داخل می‌شود و در هلیلان آب‌های گهواره و هارون‌آباد به او ملحق شده و از جایدر، و صدمره گذشته آب‌های خرم‌آباد و ... داخل او شده. مسما به کرخه می‌شود و از حوالی هویزه «۱» داخل شط العرب می‌شود.

کنار رودخانه و صحرا، شیرین‌بیان زیادی داشت. بوته گز هم زیاد بود. بلدرچین هم زیاد بود. یک بلدرچین روی اسب زدم. حسام السلطنه، فرهاد، عماد، و ... دیدند خوب زدم. عماد الدوله پیشکشی آورد. مجد الدوله، حسام السلطنه، فرهاد میرزا به دخمه کیکاووس رفته بودند آدم بالا کرده بودند باطناب «۲». ایلات شاهسون بغدادی اینانلو خیلی این جاها آمده چادر زده‌اند. از بابت کم‌علفی یورت قدیمشان. اینجاها علف دارد سواره جلیوند از طایفه حاجی سعد الدوله که در دینور می‌نشیند. حاجی سعد الدوله آورده بود، ملاحظه شد. طرف دست راست دره بود. آبادی و دهات زیاد دارد. می‌رود به دینور. دینور در قدیم شهر عظیمی بوده است. حالا بلوکی است. شهر کرمانشاهان حالا،

(۱). اصل: حویزه

(۲). اصل: تناب

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۳

قریه [ای] از قراء دینور بوده است. طرفین راه امروز، همه کوه است، کوه بیستون از جلو پیداست. همچو خیال می‌کنند، که حالا می‌رسند به منزل هرچه می‌روی، نمی‌رسی.

لب رودخانه به ناهار افتادیم. طولوزون و ... بودند. طولوزون هم به دخمه کیکاووس رفته بود. خودش را با طناب کشیده، برده بودند. شغل یکی از اهالی صحنه است، که پیاده از راه سخنان، مثل بزکوهی بالا می‌رود. دم دخمه و ایوان با طناب مردم را می‌کشد بالا. طولوزون می‌گفت: رفتم توی دخمه، گودال‌ها بود، چاهی بود توی او رفتم. یعنی کم عمق دارد. آنجا هم آثار قبر است. می‌گفت لارنس انگلیسی آنجا یادگار نوشته بود. من هم یادگار نوشتم. خلاصه باد شدیدی از روبرو می‌آمد. ناهار را با زحمت خورده سوار شدیم.

رفتیم جاده «۱» به کالسکه نشستیم (حکیم الممالک که مدتی بود ناخوش بود، امروز سر ناهار آمده بود، ضعف زیادی داشت.) «۲» باد و گردوخاک زیادی می‌آمد. خیلی خیلی مردم را اذیت کرد. رانندیم نزدیک بیستون. یحیی خان آمد. گفت: کاغذی عزت الدوله از بیستون نوشته است که سراپرده اینجا نیست و هیچ کس نیست همه رفته‌اند برناج. [۲۸۶] در این حالتی که یحیی خان این عرض را میکرد، کلاهش را باد برده سر برهنه ایستاده بود، حرف می‌زد. معلوم شد فراشبازی بدون این که کسی بگوید این کار را کرده است.

حسام السلطنه هم فرستاده است بنه و مردم، از برناج برگردند. سوار اسب شده، گفتیم مردم برنگردند. می‌رویم برناج. اما اوقاتم زیاد تلخ شد. باد و گردوخاک، خسته، حالا باید از دم بیستون، به برناج برویم. صعوبت داشت. دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ راه هم بود. رانندیم رو بطرف شمال و مغرب. رودخانه دینور می‌آمد، ملحق به گاماساب بشود. آب لجن‌داری بود اسب نمی‌شد زد. فرو می‌رفت به لجن. بالاتر راننده، از پل کوچکی گذشتیم. تپه در جلو بود. عماد الدوله گفت این تپه، سنگر نادر شاه است. بعد رانندیم راه پر از بنه و گردوخاک بود.

راه‌سنگ، رودخانه، نهر، باطلاق‌های غریب داشت. یک دسته زوار گنجه همه سواره بودند. علمی داشتند. ملاحظه شدند. خلاصه هرچه خواستم جائی پیدا کنم ساعتی بیافتیم، پیدا نشد. آب‌ها و باطلاق‌ها مانع بودند، رانندیم. برای برناج خیلی رانندیم. اردو متفرق افتاده

(۱). اصل: جعه

(۲). مطلب داخل پرانتز در میان فاصله دو سطر نوشته شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۴

است. یعنی بنه و مردم برگشته باز بیستون می‌رفتند. بعضی می‌آمدند. شلوغ «۱» بود تا رسیدیم به اول درّه برناج. دره‌ای است سمت مغرب افتاده است. درخت زیادی تبریزی و غیره کاشته‌اند. خیابان دارد به نظام، و درخت‌های گل سرخ و ... زیاد دارد، و باغش هم دیوار ندارد. در روی تپه کوچکی عمارت برناج را ساخته‌اند، به ترکیب قصر قاجار، اما این کوچک است و مرتبه و مرتبه دارد. دور عمارت قلعه دارد. محکم، آباد و آبادی هم توی قلعه است. در قلعه و عمارت منزل ما را قرار نداده بودند چون کثیف بوده است. در توی باغات و درخت‌ها چادر زده بودند بیرونی اندرونی. [۲۸۷] دو ساعت به غروب مانده رسیدیم. بسیار خسته بودم. چتر «۲» مفتول دوزی بزرگ، ناهار خوری با زیره‌پوش‌های مروارید و ... از طهران فرستاده بودند یحیی خان، امین السلطان آوردند دیدم. ببری خان، گربه‌ها، بازی کردند.

دهاتی که امروز از صحنه، الی اینجاها ملاحظه شد، از این قرار است، اغلب و اکثر ملک عماد الدوله است اول مزرعه شاهسون و میر عزیزی که جزء صحنه است. بعد آب باریک مال عماد الدوله است. سمنگان و سچی آباد زردآب، طرف دست چپ: مزرعه خلیف آباد، و کزکند از این جا به نادرآباد الی نزدیک بیستون از این قرار بود. وقتی که رو به برناج رفتیم دست چپ: بخوبران، کاشاتو، مارانتو، دست راست از سمنگان به آن طرف را صحرای چمچه‌مال می‌گویند. خلاصه شب شد. بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد.

روزنامه خواند. میرشکار عصری آمد. رفته بود شکار ببیند می‌گفت رفتن از تنگه دینور رفتم.

شکار زیاد دارد و قرار شده پس فردا جرگه شود، و می‌گفت از دره بالای برناج آمدم.

نیم کرور «۳» کبک دیدم. بنا شد فردا شکار کبک برویم. شب خوابیدیم سیاحتی یک نفتی جل که در مرداب انزلی دیده بودم زده آورده بود.

### روز شنبه بیست و ششم [شهر رجب]

صبح برخاستم. اینجا در برناج اطراق است.

دهن گربه ببری کوچک، مرغ کوچک خوش رنگی بود اقل بگه نشان داد من در رخت خواب بودم. زبیده گفت: ببری خان گرفته، به او داد. باز هم ببری خان یک مرغ سوسک

(۱). اصل: شلوق

(۲). اصل: چطر

(۳). هر کرور برابر با پانصد هزار است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۵

گرفته آورده بود. رخت پوشیده، قبل از سواری دبیر الملک، عماد الدوله وزیر خارجه، یحیی خان احضار شدند. آمده نشستند. قرار عرضه‌چی و مفسدین کرمانشاهان بود.

عماد الدوله گریه غریبی کرد، با طمأنینه «۱» عجیبی دو دست را آرام برد [۲۸۸] به چشم، با انگشت اشک چشم را آرام پاک کرد. هردو انگشت هردو دست را یواش آورد، پائین مالید بروی فرش، و اشک را پاک کرد. خیلی خنده داشت. بعد از در اندرون، سوار شده، همه‌جا از توی باغ و خیابان راندم. اما مردم و عملجات «۲» حرم و ... به توی باغ افتاده‌اند. تا رسیدیم به واشه کوه‌های سنگی

سخت دارد. دره‌ای است آب می‌آید. همه‌جا سر نهر بیده‌های کهن دارد الی سرچشمه، که از چادر ما تا سرچشمه نیم فرسنگ می‌شود. میرشکار و همه صف‌های «۳» شکار، قوش حاضر بودند. تیمور، حبیب‌الله خان- رچه‌رچه- مملی، قوش‌چی باشی، چرتی‌ها، حاجی علی نقی، صاحب جمع، نوری، سیاچی میاچی و ...

بودند از نیم کرور کبک میرشکار، به قدر دویست عدد کبک دیده شد. دیر سوار شدیم. کبک رفته بود. بالا سنگلاخ زیاد است. کوه سخت، بوته، میان بوته‌ها و سنگ‌ها مملو از کبک است. در زمستان واقعا کرور کرور، باید کبک باشد. یک کبک من زدم. تفنگ زیاد انداختند.

قوش‌ها گرفتند. خیلی شکار شد. آفتابش گرم بود. رفتم سرچشمه. ناهار خوردیم.

عرفانچی، علی رضا خان و ... بودند. یک زاغچه روی هوا، مملی خوب زد.

یک مرغ واق هم تیمور آورده زده بودند. چشمه آب صافی دارد به قدر چهار سنگ آب داشت.

ایلات همدانی بالای این چشمه آمده، افتاده‌اند. الی عصری این‌جا مانده بعد، سوار شده قدری بچه‌های ایلات گوسفندها و ... را تماشا کردم. چند روز است، از بواسیر خون می‌آید.

قدری کسل هستم. نقلی نیست. توی بیدها از هر جور مرغی بود. توکا، مرغ‌های کوچک قشنگ. خلاصه آمدیم اندرون. دختر باقر کاشی یک بوف یعنی اوئی زنده بی‌عیب گرفته بود. نخ‌پایش بسته بود. می‌گفت امروز آمد به چادر ما افتاد، گرفتیم.

ببری خان، گربه‌ها می‌ترسیدند. ولش کردم. نمی‌رفت. آخر انداختم بالای چادر

(۱). اصل: تو مأئینه

(۲). اصل: عمله‌جات

(۳). اصل: سفها

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۶

انیس الدوله. امروز به قدر صد کبک شکار شد. شب بعد از شام خوابیدیم [۹۸۲] djemal].

### روز یکشنبه بیست و هفتم [شهر رجب]

صبح سوار شده به عزم جرگه دره دینور.

در راه با دبیر، وزیر، یحیی خان، عماد الدوله در فقره عارضین کرمانشاهان که به بست توپخانه آمده‌اند، صحبت شد. آنها رفتند رو به شمال، راه دره دینور را گرفته رانیدیم. حاجی آمد که پیاده جرگه‌چی بنده کم است، برادرزاده میرشکار هم ناخوش شده است (و فوت شد رحمت الله هم بهم‌چنین) «۱» کسالت و کثافتی میرشکار داشته است. معلوم بود جرگه و فلانی نخواهد شد. همه خواجه‌ها و ... برای جرگه سوار شده بودند. ما و آنها، همه خفیف شدند. رانیدیم. رودخانه می‌آید. از طرف دینور حالا به قدر ده سنگ آب داشت.

اطراف رودخانه همه‌جا دهات عماد الدوله است، و اطراف رودخانه همه جنگل است. از درخت بید و گز و ... خیلی انبوه زیاد این درخت‌های جنگل همه مال عماد الدوله است.

عرض دره هزار زرع می‌شود. کوه‌های سخت سنگی بزرگ در اطراف هست، که نه سواره نه پیاده نمی‌توان گشت. شکار دارد اما نمی‌شود رفت و شکار کرد. رفتیم در کنار رودخانه به ناهار افتادیم. سیاچی میاچی، چرتی‌ها، تیمور پیشخدمتها و ... بودند تیمور و



رفتند شکار کبک. علی رضا خان، محمد علی خان، افشار بیگ، دکتر، شاهزاده، آقا علی، میرزا علی خان، عرفانچی، امین السلطان و ... بودند موجهول خان ناخوش است، عرفانچی هم از بس ترسید. هیچ حال ندارد، بسیار کسل است. پیاده‌ها را میرشکار به جنگل انداخت.

قدری فریاد کردند که خوک در آید. چیزی نشد سوار شده قدری بالاتر رفتیم. باز در کنار رودخانه جای خوبی چادر زده، الی عصری ماندیم. طرف دست چپ در بغل کوه مغاری بود.

سیاچی، میرزا عبد الله، ملیجک، آقا وجیه، رفته بودند آنجا، به زحمت زیاد. پرتگاه غریبی بوده است. پای سیاچی هم زخم شده بود. تعریف می‌کرد اطاق دارد از سنگ تراشیده‌اند. جاهای وسیع دارد حوض آبی دارد که، الان هم آب دارد. در قدیم محکمه بوده است. سیاچی، علی رضا خان را فریفته برد به غار. علی رضا خان هم در شب تعریف می‌کرد که بزحمت زیادی رفته بوده است. [۲۹۰]

حوض آب بوده است. اتاق صفا و ... خیلی تعریف می‌کرد از غرابت آنجا اما راهش

(۱). جملات داخل پرانتز خارج از سطر در متن اصلی اضافه شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۷

بد بوده است. خلاصه نیم فرسنگ بالاتر از اینجا که افتاده بودیم ... واشدی «۱» می‌شود که به دینور کم کم نزدیک می‌شود. قلعه [ای] صارم الدوله آنجا ساخته است، مسمی به تپه گلچه قدری بالاتر از حلقه خانوار سوزمانی هستند که آنجا نشانده‌اند. ابراهیم خان نایب رفته بود تماشای قلعه. می‌گفت اهل اردو متصل آمد و رفت داشته عکاس باشی هم دیروز رفته بوده است، آنجا عکس دوازده نفر سوزمانی، انداخته بود. خان پیرمرد هم پشت سوزمانی‌ها ایستاده است، یک کمانچه‌چی داشت خلاصه عصری سوار شده، برگشتیم. با امین حضور صحبت کردیم غروبی رسیدیم به منزل دو فرسنگ راه رفتیم و آمدیم. این راه دینور زوار کل آذربایجانی از این راه می‌آیند. از راه بیجار گروس خیلی زوار ترک می‌آمد و می‌رفت قراچه‌داغی و ... خوئی، سلماسی و ... ملاحظه شدند. دهات عماد الدوله از این قرار دیده شد: سمت دست راست از آن، اوزان نازلیان، برفت آوردند. باغ هم داشت. دست چپ:

کمیچه، چشمه‌سراب. تلگراف کرده بودند ناخوشی در تهران زیاد است. خداوند عالم خودش ترحم کند انشاء الله. شب بعد از شام مردانه شد. امین حضور مامور شد با فرمان بزرگی که صبح برود در شهر کرمانشاهان، در مسجد بخوانند. بعد خوابیدم درخت‌های برنج، تبریزی، چنار، گیلاس، انار و ... بودند (غلام بیجه گروسی امروز اینجا ملاحظه شد. پسر علی رضا خان گروسی) «۲»

### روز چهارشنبه بیست و هشتم [شهر رجب]

امروز باید برویم به بیستون، سه فرسنگ راه بود. سوار شدیم با فرهاد میرزا، یحیی خان، دبیر وزیر، عماد، حسام السلطنه و ... صحبت کنان می‌رفتیم (نزدیک کوه بیستون از پل بزرگی که چهار چشمه داشت دو چشمه بزرگ کوچک. گذشتیم دست چپ محاذی این بیشه دهی بود در دامنه کوه موسوم به تخت شیرین) «۳»

بعد سوار کالسکه شدم. راندم الی نزدیک بیستون سوار اسب شدیم راندم برای تماشای

(۱). گذرگاه و کوره راهی در میان درّه و کوه

(۲). جمله داخل پراوتر در خارج از سطور اصلی آمده است.

(۳). شرح میان سطور اصلی آمده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۸

آثار «۱» کذا بیستون از این قرار مشاهده شد [۲۹۱] اول نزدیک زمین. یعنی دو سه ذرع در ارتفاع، صفحه بزرگی بوده است. اشکال بزرگ در آورده بودند. اما حالا محو شده، اثر کمی مانده است. وسط این صفحه اشکال را شیخ علی خان زنگنه، سنگ تراشی کرده است.

وقف نامه دو، ده، که وقف تعمیر کاروانسرا [ئی] که در زیر کوه بیستون خودش ساخته است، در آنجا کنده است. که عوام می گویند قباله شیرین است، که فرهاد کنده است.

اسم دو، ده که وقف کرده است، آن طرف رودخانه گاماساب در دامنه، کوهی پیدا بود از این قرار است: فراولی، چمیطان بالاتر از این به قدر بیست ذرع ایوانی در آورده شکل پادشاهی که داریوش می گویند از سنگ در آورده‌اند. روی تخت نشسته است. اما شکل تخت قدری خراب است. نه (۹) نفر اسیر دستها به پشت بسته، زیر تخت ردیف ایستاده‌اند. یک نفر از همه عقب تر است کلاهش بعینها مثل کلاه نمدی لوطی‌ها، بلند ته کلاه کلفت، سرش باریک، معلوم نیست آن یک نفر مختصا چرا کلاهش اینطور است. باقی [با] کلاه‌های کوتاه یا سربرهنه، در مقابل تخت سردار بزرگی ایستاده است به پادشاه نگاه می کند و حرف می زند و یک نفر از اسرا زیر پای سردار است. دو نفر دیگر عقب سر سردار، ایستاده‌اند از بزرگان دولت هستند. سردار، موی زلف زیادی دارد. ریش هم دارد اشکال را به قاعده نقاشی، بسیار بسیار درست و خوب در آورده‌اند. پادشاه هم ریش و زلف زیاد دارد. اندازه اشکال کوچک است. هر شکلی نیم ذرع. با دورین کش نگاه کردم. تا درست دیدم با چشم و عینک درست دیده نمی شود. آفتاب گردان نهارخوری حرم را هم اینجا زده بودند. اما حرم آمده این جا تماشا کرده رفته بودند. چشمه آبی از زیر این کوه بیرون می آید. یک سنگ حالا آب داشت. بهار می گویند خیلی است کاروانسرائی و دهی زیر کوه، در صحرا واقع است.

کاروانسرا همان کاروانسرای شیخعلی خانی است. باغی هم که صارم الدوله در صحرا انداخته است بی دیوار. تبریزی کاشته است. صحرا و چشم انداز اردو و غیره خیلی خوب بود.

عکاس باشی، را در منزل فرستادم آمد. عکس انداخت. بعد سوار شده قدری آنطرف تر رفتم، جایی که می گویند فرهاد سنگ تراشیده است. یک بغل کوه را تراشیده‌اند به ارتفاع زیاد و عرض زیاد ایوان بزرگی می خواسته‌اند در آرند و آنجا اشکال و غیره درست کنند. نیمه تمام

(۱). اصل: آثارهای.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۴۹

مانده است. اما کار یک نفر فرهاد نیست. [۲۹۲] هزار سنگ تراش قابل یقینا کار کرده است.

حال قابل این است اشکال ما را در سلام عام آن جا نقش کنند. انشاء الله باید حکم بشود، بسازند. بته‌های گل‌های خوب با گل از لای سنگ‌ها در آمده بود. اما تماشاچی و مردم ایوان را کثیف کرده بودند. نمی شد، ایستاد. برگشتیم منزل. منزل با روح جایی بود. عصر خوبی داشت کوه بیستون بلند پیدا، موزیکانچی‌ها می زدند. گربه‌ها بازی می کردند.

زن‌ها همه توی سراپرده می چرخیدند. راه می رفتند حرف می زدند، غلام بچه باشی و ...

بازی می کردند. دختر کوچک‌ها طرفی دیگر صحبت می کردند. چلچله زیادی به قدر یک کرور در هوا می پریدند. گویا از ییلاق آمده به قشلاق می خواهند بروند. سینه‌ام قدری گرفته بود. شب امین حضور چاپاری از شهر فرستاده بود که مردم اجماع عامی

کرده، در مسجد داد و فریاد غریبی دارند که عماد الدوله را نمی‌خواهیم. اوقاتم تلخ شده به کسالت خوابیدم enis یوسف هم چند فشنگی در بغل کوه در کرد. امشب بعضی کوه و کمر، روهای بیستون بالای کوه رفته آتش روشن کرده بودند. خیلی مشکل است رفتن به این کوه به غیر از بزکوهی محال است کسی برود. این‌ها رفته بودند. شب هم الی صبح در کوه بودند.

### روز سه‌شنبه بیست و نهم [شهر رجب]

امروز باید برویم به سیاه بید. بعد، پیش‌خانه، که به سیاه بید رفته بود یحیی خان برگردانده بود به حاجی آباد. از بیستون الی آنجا دو فرسنگ راه است. صبح قبل از سواری وزیر، فرهاد میرزا، دبیر، حسام، مجدی، ایشک، عماد، شهاب، سعد، همه را خواستیم. آمدند. نشستند. در کار کرمانشاهان شور شد. دستخطی دبیر به آقا عبد الله، آقا محمد ابراهیم، نوشت بسیار طول داد. وزیر هم ابلاغی، به حاجی میرزا علی نوشت و به آقا علی که از شهر بیایند اردو و آن هم زیاد طول داد تا نوشت، و مهر کرد. بی‌اغراق نیم ساعت طول کشید. (حاجی در شهر گویا فساد کرده است) شهاب، سعد مامور شدند بروند شهر و استمالت بدهند، بعد سوار شدیم فرهاد میرزا مرخص شد، رفت کردستان. محمد رحیم خان زند، ملاحظه شد ده روزه از تهران آمده بود.

می‌گفت دمل زیاد داشتم پسرم ناخوش شد. [۲۹۳]

در راه خلاصه، امروز دیر سوار شدیم. به کالسکه نشسته رانندیم قدری که می‌گذرد، کوه بیستون به همان سختی و ترکیب قدری می‌پیچد، زنجیره‌اش به طرف دست راست است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۰

چپ هم دهات زیاد بود در دامنه رودخانه گاماسب هم قدری که آمدیم در طرف دست چپ پیچید، و از نظر محو شد. داخل دره شده مفقود شد. دهات دست چپ: کوره، بل‌وردی، پشت تپه بل‌وردی، قریه چهر است. مال اولاد میرزا سلیم خان است. ورکر، شاه‌ملکی.

دستگاهی که به سیاه بید برده بودند، دوباره آورده، در جای دیگر می‌زدند، علی رضا خان فرستاده بود در نهار گاه صبر شود تا بزنند. رفتیم، در بالای کوهی، طرف دست چپ به نهار افتادیم. حالم کسل بود. بعد سوار کالسکه شده رانندیم. منزل خیلی نزدیک بود، رسیدیم. سه ساعت به غروب مانده حرم در نهارخوری خودشان بوده‌اند تا چادرشان را زدند طول کشید. بعد آمدند. قناتی از چادرها درمی‌آید، صاف است. اما آبش ماهی دارد خوب نیست. دور آب هم پهن «۱» زیاد بود. خیلی متعفن بود. دادیم قدری پاک کردند، نشد، شام را اندرون، چادر انیس الدوله خوردم. بعد خوابیدیم. بسیار منزل کثیف بدی بود بسیار بد.

### روز چهارشنبه غره شعبان المعظم

باید رفت به عمادیه. چهار فرسنگ سنگین است. عبث از بیستون به عمادیه می‌رفتیم. چندان راهی نبود. تنها پنج فرسنگ خیلی سبک است. خلاصه بی‌جهت در این منزل کثیف نجس به سربردیم. صبح سوار شده به کالسکه رانندیم. همه‌جا کوه بیستون الی عمادیه، طرف دست راست است اشکال و عمارت طاق بستان «۲» هم در زنجیره همین کوه بیستون است، همه‌جا سخت و به یک ترکیب، محاذی، عمادیه دره وسیعی از همین رشته بی‌ستون بازمی‌شود. باغ و عمارتی آنجا عماد الدوله ساخته است، مشهور به کنشت و طاق‌بستان هم آن سمت‌ها است. خلاصه دست چپ از حاجی آباد قدری که می‌روی، کوه و تپه‌های کوچک [و] بزرگ، بسیار نزدیک به جاده «۳» است. بعد یکدفعه این کوه تمام شده، جلگه می‌شود. به مسافت دو فرسنگ کمتر [یا] بیشتر به کوه منتهی می‌شود [۲۹۴]

و دهات این است: حاجی آباد، گاکیه، بوهار، کهریز، کوده، سیاه بیدعلیا و سفلی.

(۱). پهن: سرگین چهار پایان

(۲). اصل: طاق و ستان

(۳). اصل: جعه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۱

سمت دست چپ ایلات زیاد از شاهسون بغدادی افتاده بودند. دست راست دهی، چیزی نیست. جز مرادآباد جفاکلان که قریب به طاق‌بستان است. صحرا هم خاک، و شیرین بیان «۱» است گاهی هم نزدیک عمادیه، چمن خشکی بود. ناهار را کنار جاده خورده، مردم همه رخت پوشیده‌اند. اما اعیان و اشراف قدیر از سواره، و ... چون از حاجی آباد و بیستون یکسر، به قراسو رفته بودند، نظمی نداشت. سواره سنجابی و لرزنگنه و ...

آمده بودند. دیده شدند. پیشخدمت‌ها و ... همه لباس پوشیده بودند احوالم قدری کسل بود.

خلاصه چهار به غروب مانده وارد عمادیه شدیم. فوج زنگنه فوج احمد خان پسر ناصر الملک ایستاده بودند. مردم شهری بودند اما استقبال کثیف بی مزه [ای] کردند. مردمان خری هستند.

زن‌ها همه روبنده، نقاب سیاه دارند. قدری زن آمده بود [ند] شکوه از عماد الدوله می کردند.

گفتم زدند. کج خلق شدم. عماد الدوله هم بود. خلاصه وارد عمادیه شدیم. عمارت عمادیه در کنار رودخانه قره‌سو واقع است. رودخانه بزرگی است. مثل شط است. اما حالا آبش کم است در بهار، امکان عبور ندارد. از جلو عمارت می پیچد و می آید. نفتی جل و مرغ آبی و ...

دارد. آن طرف روخانه، چمن و جلگه است که می رود الی شهر. از این جا به شهر یک فرسنگ سبک است. مثل دوشان‌تپه، الی کنار خندق تهران است. شهر در دامنه کوه واقع است. با دوربین خوب پیدا بود. اردو، در یمین و یسار رودخانه افتاده است، به درازی رودخانه.

رودخانه از سمت شمال آمده به جنوب می رود. منبع از روانسر کردستان است. چشم‌انداز بسیار خوب دارد، طرف شهر. سمت اندرون باغ بسیار بزرگی است. حوض‌های خوب جدول خوب دارد. حوض‌های بزرگ، خیابان عریض خیلی خوب منتهی به سردر می شود. از زیر سردر دالانی است، می رود به اندرون. اندرون خیلی خوبی دارد. جمع و قشنگ، پرورت، خوش ترکیب. حوض خوبی در میان. حمام خوبی دارد. عمارت خواجه‌ها و غیره، خلوت‌های علیحده است رفتم اندرون گشتم. گربه‌ها را دیدم. عایشه خوب شده است.

معصومه هنوز [۲۹۵] خوابیده است، باغ قرق شد. زن‌ها آمدند. شب من در عمادیه خوابیدم عمارتش سه مرتبه «۲» بسیار خوش ترکیب است. پرورت قشنگ، اتاق‌های خواب خوب،

(۱). گیاهی که عصاره ریشه آن مصرف داروئی دارد.

(۲). سه طبقه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۲

تالار، دو رو همه چیزش خوب است. اما چون عمارت رو به مغرب است از چهار ساعت به غروب مانده، الی غروب، آفتاب توی تالار است. آقا یعقوب اینجا برادری داشته است به دیدن او آمده بوده است. ملاحظه شد. کربلا می آید. محمد تقی خان گشاد امروز ملاحظه شد.

به ده سوزمانی‌ها که بالا برنج بود رفته است. هرزگی کرده است. پسرش را هم آورده است. کیومرث میرزا شوهر عزیز الدوله، در سرجنده‌بازی در تهران با زنش حرفش شده، با سه سوار گریخته است. به چارپاری آمده، از اردوی ما گذشته، به عتبات عالیات رفته است.

خیلی عجیب حکایتی است. شب را زن‌ها بودند آنطرف قراسو آتش‌بازی خوبی عماد الدوله کرده بود. اما دودش به عمارت آمد با سینه درد مزید کسالت شد بعد خوابیدم... enis

### روز پنجشنبه دوم [شهر شعبان]

امروز بسیار کسل بودم سرما سرما شد سرم، درد کرد. زبان‌بار داشت. یبوست زیادی بود. قدری دراز کشیدم گربه‌ها پیشم بودند. بازی کردند. اما زیاد به بطالت و کسالت، گذشت. عصری زعفران باجی دو دست اماله «۱» کرد دفعه اول اماله فرنگی ضایع بود آب‌ها ریخت اوقاتم تلخ شد تا بردند آقا ابراهیم، درست کرد آوردند، زیاد کج خلق شدم. خلاصه اماله شد انشاء الله رفع همه کسالات به حرمت سید الشهداء علیه السلام خواهد شد. پیشخدمت‌ها و ... بودند عصری که می‌خواستم اماله کنم ببری خان یک مرغ قشنگی گرفت، آورد به بچه‌هایش داد. شب را بسیار بد خوابیدم از تلگراف تهران به طولوزون نوشته بودند: «بدوان» فرانسوی «۲» باغبان میدان و موسیو هنیره پنانوزن هردو مرده‌اند. دیشب گفتند گلوی شمس الدوله را باد گرفته است [۲۹۶]

### روز جمعه سوم [شهر شعبان]

در منزل ماندیم اماله یا نمک و ... کردیم، محمد علی خان اماله‌ها کرد یک بار صبح، یکی عصر، الحمد الله تعالی احوالم بهتر است. ماء الشعیر «۳» هم خورده شد. پیشخدمت‌ها و ... بودند به بطالت گذشت. هوا ابر خوبی کرد. اما باد نحس زیادی آمد. نگذاشت بیارد. از رودخانه قره‌سو ماهی گرفته آوردند. دیدم بسیار ماهی بدترکیب کثیفی است. بزرگ هم بودند. نباید ماکول باشد. حاجی میرزا علی می‌گفت: از

(۱). اصل عماله: تنقیه با داروهای مختلف برای رفع یبوست مزاج.

(۲). اصل: فرانسه.

(۳). شربتی بود که از خیساندن جو برای بیماران تهیه می‌کردند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۳

شهر کرمانشاهان شب می‌خواستم به اردو بیایم، در دهی افتادم، یک نفر سوزمانی خوشگلی آمد پیش من و اصرار داشت که من او را بکنم. آخر دو نفر آمده، او را بردند، روبروی من می‌گائیدند. خلاصه شب شد احوالم خوب بود. الحمد الله شب ابر شد. آب‌های کرمانشاهان یعنی اطراف طاق بسطام آب رودخانه قره‌سو، همه سنگین و بدآبی است. اشتها را می‌برد، ضایع می‌کند.

### روز شنبه چهارم [شهر شعبان]

در عمادیه توقف شد. الحمد الله تعالی احوالم خوب بود. صبح زود ببری خان آمد توی رخت خواب ما، پاهایش تر بود، فهمیدم باران آمده است. پرسیدم، گفتند دیشب باریده است. برخاستم دیدم، زمین تر است، کله کوه بیستون را هم برف زده بود اما کم، هوا هم مه بود. بسیار خوشحال شدم. امروز از وزرا، علمای کرمانشاهان و ... به حضور آمدند. تیمور میرزا به سراب نیلوفر رفته است بعضی از سوارهای کرمانشاهانی، در چمن جلو عمارت اسب‌بازی می‌کردند تفنگ می‌انداختند.

دویست نفر هم از سرباز قزوینی آمده، گلوله با تفنگ سوزنی به نشانه می‌انداختند. یک تیر هم توپ با گلوله انداختند به نشانه، اما مردم در صحرا زیاد بود، نینداختند. عصری، مشیر الدوله وارد شد از اسلامبول، از راه بغداد و حلب و دیار بکر با وزیر خارجه آمد، به حضور صحبت شد. شب بعد از شام مردانه شد. اما امین السلطان، عرفانچی، علی رضا خان، محمد علی خان، [۲۹۷] همین چهار نفر آمدند. کنیزها رفتند توی اطاق. در را رویشان بستیم.

انیس الدوله امشب تب و گلودرد داشت، کسل بود. رسول بیگ به نایب کالسکه، امین الملک، مجد الدوله، پسر مجد الدوله، حاجی آقا بابای حکیم، عبد القادر خان، حاجی جعفر صاحب جمع، استاد عبد الله خیاط، میرزا زکی وزیر انیس الدوله، آقا سید صادق (زنی در کرمانشاهان گرفت و دارد) عیال همراه آورده‌اند. نصر الله قوشچی سفیه هم آمده است. از اول در اردو بود.

اسد الله قوشچی صاحب هوس هم هست. قوجه پیرمرد [که] در تهران کبک [و] مرغ می‌آورد هست، پهلوان یزدی، چماق طلائی دارد قاپوچی است. جعفر خان بیگ نایب نصیر بیگ نایب از راه آذربایجان در کرمانشاهان آمدند. محمد خان وزیر سیاحی از تهران آمده است.

خلاصه شب را خوابیدیم الحمد لله تعالی.

### روز یکشنبه پنجم [شهر شعبان]

امروز صبح سوار کالسکه شده، به طاق بستان که

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۴

فصیحش طاق بسطام است رفتیم. حاجی محمد حسین معین التجار، امین الرعايا قزوینی، که به عتبات رفته بود، مراجعت کرده بود، دم کالسکه دیده شد. عماد الدوله، حسام السلطنه و ...

نوکرها در کاب بودند. سوار کالسکه شده سمت شمال رانیدیم. برای طاق بسطام، همه جا خیابان است، راه کالسکه خوبی، طرفین خیابان را کاشته‌اند از عمادیه به آنجا یک فرسنگ است. قدری به طاق مانده خیابان تمام می‌شود. باید انشا الله بعد ازین ساخته شود. یک خیابان هم از طاق بسطام الی شهر کرمانشاهان تازه، عماد الدوله ساخته است. خلاصه سوار شده رفتیم. یک دهی که مشهور است به بسطام چسبیده به سرآب است بسیار ده کثیفی است. که در حقیقت طاق بسطام را ضایع کرده است این آبادی را باید از این جا برداشته پائین تر بزنند.

لازم است. عماد الدوله حوض‌های بزرگ ساخته است دریاچه دارد. آبشارها دارد که آب در وقت طغیان که می‌کند در بهار، سیصد سنگ آب دارد، از این آبشارها و ممرها می‌رود می‌ریزد به صحرا. اما حالا بسیار کم بود. واقعا بهار اینجا صفا [۲۹۸] دارد. خلاصه دو طاق حجاری شده است. اولی بزرگ است. سنگ را به طور هلال طولانی کشیده، عقب برده‌اند. ایوانی شده است. ارتفاع پنج شش ذرع می‌شود. عرض و طول هم به همین قدرها [است] خیلی آثار خوبی بوده است. از بناهای خسرو پرویز است. در روبروی ایوان، در قلعه پائین شکل خسرو سواره از سنگ تراشیده‌اند، بسیار بزرگ. هیکل خسرو، اسب خیلی از اسب و آدم متعارف، بزرگ‌تر است. نیزه در دست خسرو است. با لباس حرب، از کلاه‌خود، زره، ترکش تیری دارد. اسب شب‌دیز است. پای راست اسب که برجسته، از سنگ بیرون آورده، خارج کرده و ساخته بوده است. از، ران نمی‌دانم کدام پدر سوخته ولدالزنا شکسته است. اما در قدیم در استیلای خلفای عمر و عثمان این کار شده است. دست راست خسرو هم که نیزه گرفته بود، شکسته‌اند. نصف سر اسب را هم شکسته‌اند. یک سپری هم از خسرو آویزان است. اما به این شکستگی، ارزد به صد هزار درست. واقعا عجب حجاری شده است. چه به تناسب اعضا، مرد که «۱» ساخته است. به قاعده نقاشی درست بی‌عیب، که حالا امکان ندارد احدی بتواند قلمش را بزند. دم اسب را به طوری در آورده، قلم زده است [که] مثل مو شده است. اسب هم زره پوش بوده است. اسباب زین و

برگ اسب، مثل اسباب

(۱). مقصود از «مردکه» حجاج این سنگ‌های باستانی است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۵

اسب فرنگی‌های حالا است. ساغری اسب، باز است پوشیده نیست. منگوله‌های زیادی مثل یراق اسب کردی در سر اسب و گردن و ... دارد. و منگوله بلند، یعنی مثل جاروهای نرم از بغل پشت اسب آویزان است. صفحه بالای این مجلس باز تصویر خسرو است. ایستاده است.

شمشیر راستی بطور قداره‌های قدیم از وسط پایش آویخته، یک دستش در قبضه شمشیر [و] دست دیگرش را به دست موبد موبدان، که در طرف یسار او حجاری شده، داده حلقه را با هم گرفته‌اند. که علامت صلح و، و داد و اتحاد است. [۲۹۹] لباس خسرو تاجی دارد و کلجه کوتاهی که آویزهای جواهر گران بها، دارد و شلوار [و] کفش دارد. با کفش‌های مثل این زمان، بطور کفش فرنگی، موبد موبدان به همین جور لباس‌ها بدون جواهر و تاج طرف دست چپ. و شکل شیرین زن خسرو در طرف دست راست، در یک دستش ابریقی است، دست دیگر را بلند کرده حلقه را گرفته است. لباس شیرین به طور ملکه انگلیس یا فرانسه حالیه، که در لباس سلام هستند، بهمان نحو است.

شنلی «۱» در دوش شیرین است. زیرش پوست است. اما معلوم نشد، چه پوستی است.

لباسش به طور لباس هندی، افغانی، ارمنی، فرنگی، شباهت دارد و هم چنین لباس خسرو و دیگران، مرکب از لباس این چهار طایفه است.

در صفحه دیگر طرف دست راست، خسرو که به زمین نزدیک است، صفحه بزرگی است، صورت شکارگاه جرگه خوک، حجاری شده است. خسرو و بزرگان و مغنی‌ها و اهل طرب در کرجی‌ها نشسته‌اند. نی‌زارها در آورده‌اند «۲» شکل ماهی و مرغ آبی هم در آورده‌اند، خوک زیادی می‌دوانند. خسرو به تیر می‌زند مغنی‌ها همه چنگ می‌زنند و، زن هستند فیل و فیلبان زیادی هم حجاری شده است. چه فیل‌ها جرگه می‌رانند و چه فیل‌ها را بار کرده‌اند، از کشته‌های خوک. و قبان‌ها و می‌برند منزل، فیل‌ها را بسیار بسیار خوب حجاری کرده‌اند. با خوک‌ها و همه اشکال. بالای این شکارگاه خوک، آغا غنی خواجه‌باشی، محمد علی میرزای مرحوم که از اهل طولش گیلان بوده است. با اجداد معیر الممالک هم خویشی داشته، زحمت کشیده حجاری در مقابل این حجاری کرده است. شکل

(۱). اصل: شنیل

(۲). در آورده‌اند در این جا یعنی حجاری کرده‌اند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۶

محمد علی میرزا با ریش بلند، روی تخت حشمت الدوله، پسرش در مقابل ایستاده، یک پسر کوچک دیگر در عقب ایستاده، خود آغا غنی هم با هیئت کربهی در جلو ایستاده، و این اشکال را از بس بد ساخته‌اند، بخصوص در مقابل این نوع حجاری‌ها آدم قی‌اش می‌آید. و از بس بد است، و نمود ندارد روی حجاری را رنگ آمیزی کرده‌اند. رنگ‌های بد، الحق طاق را ضایع کرده است. مقابل این شکارگاه خوک، حجاری دیگر کرده‌اند، جرگه شکارگاه مرال است در اینجا پادشاه سوار ایستاده است چتر «۱» بزرگی بالای سرش نگاه داشته‌اند. [۳۰۰] سایر مردم شکار می‌کنند و مرال می‌دوانند. جرگه‌چی‌ها این جا سوار اسب و شتر هستند. و کشته‌های مرال را به شتر بار کرده‌اند. بعضی از این اشکال ناتمام است، که از قدیم تمام نکرده‌اند.

اطراف این اشکال گل بوته‌های بسیار خوب درآورده‌اند. از هر جور، بخصوص جلو ایوان را منبت کاری بسیار خوبی کرده‌اند. بخصوص گل باز و غنچه گل کوب، درآورده‌اند، بسیار بسیار بسیار اعلا. بالای ایوان این طرف، آنطرف هر طرفی ملائکه‌ای است، درآورده‌اند «۲». یک ملائکه شکسته، خیلی خراب شده است. ملائکه طرف دیگر هست.

عیبی ندارد بسیار بسیار، بسیار خوب حجاری شده است. بالای ایوان هلالی از سنگ درآورده‌اند. علامت و نشانی است که آن زمان بوده است. پله [ای] از سنگ ساخته‌اند، که بالا می‌رود. اما بالای پله رفتن اشکالی دارد. حالا چند نفره کوه کمرو، که در بیستون شب [و] روز بالا آتش روشن کردند. این‌جا آمدند از این پله‌ها و کمرها و جاهای صاف، مثل بزکوهی بلکه بهتر رفتند [و] آمدند بسیار بسیار عجیب بود. بعد از این ایوان، ایوان دیگری است کوچک‌تر از این، شکل دو نفر دیگر آنجا حجاری شده است. نه به خوبی حجاری طاق اول می‌گویند. شاپور و نرسی است. الله اعلم و خطوط پهلوی هم کنده شده است ترجمه کرده بودند پیش عماد الدوله بود. به عینها نقل می‌شود اینجا: این که صورتش این‌جا هست بهترین پرستاران هرمز است. شاه شاهان شاپور، اصل پادشاه ایران و عراق عرب است.

خدای خدایان، پسر پرستاران مذهب هرمز بهترین پادشاهان هرمزبان و از این شاخ آسمانی

(۱). اصل: چطر

(۲). یعنی حجاری کرده‌اند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۷

منتشر شدند خدایان و بهترین پادشاهان پارس. عکاس باشی، عکس همه را برداشت و در کمال خوبی یادگار زیادی که در این حجاری‌ها نوشته‌اند بیشتر آنها را ضایع کرده است. [۳۰۱]

ترجمه لوح دیگر- این که صورتش در این‌جا هست، بهترین پرستاران مذهب هرمز است، و او نرسی شاه، پادشاه ایران و عراق عرب، اصل آسمانی و بهترین جد او طایفه هرمزیه شاه شاهان بود. از این ایوان که می‌گذرد در روی سنگی در کمرکوه، سه صورت دیگر نقش است یکی زردشت است، دیگر شاپور و نرسی است، یک نفر دیگر هم در زیر پای شاپور و نرسی افتاده است، که او را لگد کرده‌اند. معلوم است [که] دشمن بوده است، و دور سر زردشت تیرهای نور از سنگ درآورده‌اند. مثل اشکال ائمه که حالا می‌کشند. بعد می‌رود، حوضخانه [ای] عماد الدوله ساخته است. روی حوضخانه، سردری عالی ساخته شده است.

که در بهار اغلب این حوض‌ها و ... آب دارد، حالا خشک بود این کوه تگه بز زیادی دارد.

یک تگه ... زده آورده بودند. دو سر ستون هم از زیر خاک عماد الدوله درآورده، پهلوی دریاچه گذاشته‌اند، شکل و گل و بوته دارد. یک صورت مجسمه مثل بت‌های قدیم از زیر خاک درآورده اما صورت و کله و ... درست معلوم نیست. هیکل آدمی است بزرگ لب دریاچه واداشته‌اند. می‌گفتند لرها اعتقادی به این شکل دارند. تب و لرز و ناخوشی و ... که می‌شوند نخود کشمیش آورده، روی این بت می‌ریزند. و بعضی نذرشان هم درست می‌شود.

بسیار خرمردمانی هستند. خلاصه امروز هم کسل بودم اشتھائی نداشتم رنگ و روپریده [و] خفه بود. قدری در بالاخانه سردر، دراز کشیدم. علی رضا خان، معیر طولوزون، میرزا علی خان، سیاچی میاچی، محمد علی خان و ... و ... بودند.

عصری سوار شده برگشتیم غروبی منزل شب خوابیدیم. lakeri

قریه بسطام که حالا در میان عوام معروف به طاق بستان است و طاق حجاری معروف در اینجا است، سرآبی دارد که در بهار و اوائل تابستان زیاد بر یک صد سنگ آب دارد. لیکن از اوایل بهار آب او کم می‌شود. زیاده از هفت هشت سنگ باقی نمی‌ماند. و این آب تقسیم در مزارع مشخصه می‌شود. عمادیه، مراد حاصل، و چق‌کود، سرخیجه و گاوبنده و این بلوک را که از این آب مشروب



می‌شود، در دفاتر بلوک بسطام می‌نویسند و قصبه بسطام، که آثار و قلعه و خاکریز او معلوم است قدری دورتر از محلی که حالا دهکده طاق بسطام است،  
شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۸  
واقع است. [۳۰۲]

### روز دوشنبه [ششم شهر شعبان]

در منزل ماندیم نوکرها و ... آمد و رفت زیادی شد. وزیر خارجه، ناظم افندی و فهمی افندی شهیندر «۱» رومی «۲» را که در کرمانشاهان است، حضور آورد با میرزا هادی خان مباشر مهام خارجه این‌جا، و میرزا موسی رشتی سرحددار و آقا حسن پسر حاجی خلیل تاجر عرب این تاجر عرب، بسیار قوی هیکل چشم و ابرو سیاه صاحب ... کلفت، اما می‌گفتند مرد خوبی است. بعد عصری تیراندازی توپ کردند. با توپ‌های کرمانشاهان هر تیر را به نشانه زدند. بسیار بسیار خوب تیراندازی شد. تماشایی از هر قبیل زیاد بود واقعا عجب تیراندازی کردند. آفرین، فوج قزوین هم با کمال شکوه مشق کرده، گلوله با تفنگ سوزنی به نشانه انداختند. تماشایی هم زیاد بود. بسیار بسیار عصر خوبی گذشت. باشکوه و جلوه، شب هم آتش‌بازی خوبی شد. دیشب بخاری خانه بدر السلطنه را آتش کرده بودند اتاق‌های اندرون را آتش زده بودند. مردم ریخته خانه‌ها را خراب کردند.  
نصفه اندرونی عماد الدوله را خراب کردند. بسیار کج خلق شدم. آقا مردک غلام‌بچه، صبح دم جانی «۳» این حرف را عرض کرد. شب را خوابیدم شمس الدوله اصفهانی بزرگ، [اصفهانی] کوچک، شیرازی کوچک، زهرا سلطان، پیش ما بودند اما هیچ کاری نشد. همین طور خوابیدم. باشی، باشی غلام‌بچه تکسر مزاجی داشت نبود.

### روز سه‌شنبه [هفتم شهر شعبان]

امروز صبح سوار شده به کنشت و پرخیر رفتیم. با مجد الدوله، حبیب الله خان، محمد رحیم خان، صحبت می‌کردیم. بعد سوار کالسکه شده راندم رو به شمال. در دامنه سایه کوه سختی به ناهار افتادیم. علی رضا خان، میرزا علی خان، محقق، محمد تقی خان گشاد، آقا علی، [۳۰۳] سیاهی میاچی بودند میرزا محمد خان، چرتی کوچک، این‌جا که ناهار خوردیم. مقابل کوه بلند سخنان غریبی بود. مثل دیوار صاف بود. دو نفر کوه‌رو، که آن روز در طاق بستان بالای کوه رفتند، اینجا هم پابره‌نه، رفتند. بالا، الی آسمان ... رفتند. خیلی کار غریبی بود. سیاهی هم خواست برود نشد.

(۱). شهیندر- نمایندگان دولت عثمانی

(۲). رومی: مقصود عثمانی است.

(۳). مستراح

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۵۹

دو سه قدم رفت ماند. ناهار بی‌اشتهای [ای] خوردیم. بعد دو نفر شاهسون بغدادی یک تگه بز زده بودند، آوردند شاهسون همه‌جا متفرق شده است. از عمادیه تا آنجائی که ناهار خوردیم، جلگه بود بعد همه‌جا اطراف کوه‌های سخت و دره‌تپه است. راه کالسکه قدری سنگلاخ و بد بود در عرض راه الی کنشت یک گردنه کوچکی است که کالسکه می‌رود اما باید سواره رفت. راندم. این دره راهی است، که می‌رود به برناج. خلاصه راندم. درخت و دهی در دامنه کوه سختی پیدا بود گفتند کنشت است. راندم. ده پیر خیر این طرف کنشت است.

کنشت آن طرف باغات و درخت‌ها. در کنشت طایفه پایروند می‌نشیند. که هر دو دهش کثیف است. از دامنه این کوه سراب و چشمه است. همه جا کنار آب‌ها و چشمه را درخت بید و گردو، کاشته‌اند. بهار جای خوبی باید باشد. در بالای درخت سکوی بزرگی علاء الدوله ساخته است. روی سکو حوض بزرگ مربع و طولانی لبه سنگ و با پاشوره حوض خوب صحیحی است. آبش بسیار صاف بود، از صافی کبود شده بود. قدری پرتقال خورده، چای خوردیم، نماز کرده، عصری مراجعت شد. چرتی، ایلدرم را برده بود. یک کبک گرفته قوش را سیر کرده بود. خلاصه غروبی وارد منزل شدیم. شب خوابیدیم انیس الدوله هنوز پیش ما نیامده قدری تکسر داشت شب خوابیدیم.

### روز چهارشنبه [هشتم شهر شعبان]

در عمادیه توقف شد وزرا و ... آمدند. قرار اردو و رفتن بود، و کم کردن اردو، حتی المقدور. همه بودند مشیر الدوله بود بعضی قرارها داده شد. زیاد حرف زدیم. بسیار خسته شدم. امری رو نداد شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان، محمد علی خان، عکاس باشی، عرفانچی، امین السلطان آمدند دختر عماد الدوله زن عرفانچی است امروز عرفانچی را برده بودند شهر اندرون عماد الدوله، با عکاس باشی به حمام برده بودند. که عرفانچی را خفیه ببیند، پسندد امروز اسباب و متاع «۱» کرمانشاهان و چیزی که از متاع خارج در این شهر به هم می‌رسد. [۳۰۴] امین السلطان گفته بودم بیاورد، ببینیم. از همه اسباب همه چیز آورده بود. حتی خوردنی و کوشمش و مویز و پارچه نمد، جاجیم، پارچه فرنگی، صد و چهل تومان اسباب خریدیم.

(۱). صل: مطاع

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۰

همه را عصری لاتاری «۱» گذاشتم به اسم زن‌ها در آمد. به اسم شکوه السلطنه، بدر السلطنه، کرده، فشنندی، دختر سالار، انیس الدوله، تافته تنبانی و ... و ... کلاه نمد بسیار خوب اینجا درست می‌کند. اختراع شب کلاهی کرده ساخته آوردند. زیاد پسندیدم خلاصه شب خوابیدیم.

### روز پنجشنبه نهم [شهر شعبان]

در منزل توقف شد. کاغذ زیادی این چند روزه جمع شده بود همه را یکجا نشسته، تمام کردم. بسیار خسته شدم. آقا سید صادق آمد که پیش برود عتبات، با سه پسر. شیخ محمد حسن، شیخ علی، هم بودند. شیخ علی، همان است که ساعتی در شمیران اختراع کرده بود. عتبات آمده بود. حالا مراجعت می‌کند.

عصری حمام سرتن شوری رفتم.

اسباب یخ‌بندی خوبی عماد الدوله داشت. آقا ابراهیم گرفته است، امروز در حضور یخ خوبی درست کرد. اما دو ساعت طول دارد تا یخ بشود.

حالت شهر کرمانشاهان و بلوکات که در جنوب [و] شمال و ... دارد و اسامی کوه‌ها، شهر کرمانشاهان هفت هزار خانه دارد، و متجاوز از سی حمام عمومی، غیر حمامهائی که در خانه‌ها و شخصی است. کاروانسرای تاجرنشین و معتبر این جا غیر آنچه برای قافله و زوار است، شش کاروانسرا است. و راسته و بازار معتبر کرمانشاهان از میدان توپخانه، ابتدا شده به دروازه سر قبر آقا منتهی می‌شود. آب معتبر این شهر سرابی است که از جهت جنوبی شهر می‌آید. باغات آن سمت را مشروب کرده به شهر می‌رسد و غیر این سراب، سه

قنات دیگر هم شهر را مشروب می‌کند. باغات این شهر غالباً در سمت جنوب و شمال واقع است. اهالی این شهر مرکب از کلهر و زنگنه و قدری کردان و سایر طوایف و شهری قدیمی و غربا است، که تخمیناً هفتاد هزار نفس دارد و در غالب فصول، از صادر وارد و متزدد و جمعیت زیاد می‌شود. مساجد معتبر این شهر مسجد جامع که شبستان آن را حاجی علی خان زنگنه بنا کرده و مسجد تابستانی آنرا محب علیخان ساخته است. مسجد و مدرسه حاجی شهباز خان، مسجد نواب عالیه، همشیره مرحوم محمد علی میرزا زن زین العابدین خان پسر حسین قلی خان قاجار، مسجد عماد الدوله که تازه ساخته و بنای مرتفع دارد و ساعت بزرگ، برای تعیین

(۱). لاتاری- قرعه- بخت آزمایی. اصل: لاطری

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۱

اوقات شبانه‌روزی نصب کرده است. [۳۰۵]

صنایع مختصه این شهر علاوه بر آنچه [که] در سایر بلاد معمول است، صنعت تسیح‌سازی است. که از گل پخته با کمال خوبی و در نهایت امتیاز و بیشتر می‌سازند، دیگر صنعتش، نمدهای کلاه و فرجی که نسبت به سایر بلاد بهتر و بیشتر می‌سازند. قالی‌بافی «۱» جاجیم‌بافی هم در این شهر هست. عمارت دیوانی کرمانشاهان از این قرار است:

عمارت و باغ مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا\* قلعه حاجی کریم مشهور به دلگشا که عمارت آن را عماد الدوله تعمیر کرده است\*\* دیوانخانه بزرگ که در سردر آن به میدان توپخانه نگاه می‌کند.\* عمارت کشکول مقابل به دیوانخانه\* اندرون بزرگ مقابل به عمارت کشکول\* عمارت بیدستان جنب عمارت کشکول\* عمارت کاخ مابین اندرون و عرش آئین\* عمارت عرش آئین پشت دیوانخانه\* طویله\* خلوت فاصله میان عمارت کشکول و دیوانخانه\* قورخانه به سمت جنوبی باغ شاهزاده چارپاخانه پشت باغ واقع است\* میدان سربازخانه سمت جنوبی عمارت دیوانی\* میدان توپخانه که فی الحقیقه جلو خان عمارت دیوانی است\* محبس دیوانی طرف جنوب دیوانخانه\* نقاره‌خانه جنوبی میدان توپخانه.

سمت شرقی کرمانشاهان الی بیستون جلگه حاجی آباد است. قراء و مزارع آن غالباً ملکی اقایان و اعیان کرمانشاهان است. آب مخصوص ندارد. به قنات و چشمه مشروب میشود و بیشتر زراعت این جلگه دیم است. حالیه مختصر هم از پنبه و ... دارند زارع این سمت متفرقه و خوش‌نشین است.

سمت شرقی به ماهی‌دشت منتهی میشود ییلاق کرمانشاهان این سمت است کوه سفید که فاصله جلگه کرمانشاهان و ماهی‌دشت است، از کوههای بزرگ شمرده می‌شود. انتهای سلسله این کوه به فارس و عمان می‌رود و همین سلسله است، که در نهاوند «گرو» در بختیاری زردکوه می‌باشد کوه، قرا، و مزارع زیاد است که رعیت آن متفرقه است. با آب چشمه و قنات زراعت می‌کنند. جهت شمالی میان دربند است، طایفه توللی و احمدوند و بهتوئی و لر و زنگنه زراعت می‌کنند. آب مخصوص دارد و بعد از مصرف زراعت فاضل آن، به قراسو داخل میشود.

(۱). اصل: غالی بافی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۲

سراب نیلوفر هم ابتدا از سمت شمال جاری می‌شود.

جهت جنوبی تا کوه سفید محال درو فرامان است با آب قنات و چشمه زراعت می‌کنند.

رعیت این جا متفرقه است. تخمیناً بیست و دو و سه قریه دارد. غالب زراعتشان گندم و جو فالیز «۱» مختصر است. در انتهای این جلگه طایفه عثمان‌وند ساکنند که به فوج کردی سرباز می‌دهند. و منتهای همین جلگه هیلان است ما بین مشرق و شمال در سلسله

کوه پرو و کنشت طایفه بایروند ساکنند آب این سمت چشمه و قنات و بیشتر زراعتشان دیم است، و این سلسله پرو، بیستون بجائی اتصال ندارد.

مایین شمال و مغرب مزارع سراب نیلوفر و آب آن در چهل قریه دهات خالصه زراعت می‌شود. بیشتر زراعت این سمت شلتوک است برنج نیلوفری محصول این سمت است.

جنوب شرقی گاماسب است و در جلگه چمچه مال و صحرای شرقی شمالی زراعت شلتوک و پنبه و گندم و جو می‌شود. [۳۰۶]

### روز جمعه دهم [شعبان]

از عمادیه برای ماهی دشت حرکت شد از عمادیه به ماهی دشت پنج فرسنگ است. از شهر کرمانشاهان چهار فرسنگ صبح سوار شده از در باغ رو به مشرق بیرون رفتیم، مشیر الدوله، عماد الدوله، یحیی خان بودند صحبت کردیم. خیلی رانده از پل بزرگی که از قدیم، در روی قره‌سو ساخته‌اند، عبور شد. کاروانسرائی و دهی هم آن طرف پل بود کاروانسرا خرابه بود به عماد الدوله حکم شد تعمیر کرده طویله اسبان توپخانه کرمانشاهان بکنند. از آنجا رد شده طرف دست چپ ده خوبی با باغات زیادی داشت موسوم به کهریز از آنجا گذشته به جاده «۲» افتاده رو به طرف شهر رانندیم. هوا [ی] اطراف مه بود. باد سردی از عقب می‌آمد و گردوخاک زیادی می‌کرد. هوا تاریک بود اما آفتاب هم بود.

خلاصه رانندیم روی تپه فتحعلی خان، از آنجا همه شهر پیدا بود. تپه دیگری توی بالای شهر توی باغات بود، معروف به چغاسرخ. اغلب شهر روی تپه بلندی افتاده است. و در توی درّه‌ها هم خانوار هستند. خانه زیادی دارد. شهر و جمعیت و آبادی خوبی، خیلی شهر عظیمی است. عمارات دولتی، عمارات صارم الدوله، خانه‌های نایب الایاله پسر عماد الدوله

(۱). فالیز - پالیز - جالیز

(۲). اصل: جعه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۳

همه پیدا بودند. مسجد، بازارها، چشم‌انداز بسیار بسیار خوب داشت. اما از دست مردم و عرضه‌چی و گدا نمی‌شد ایستاد. مردم را می‌زدند. می‌دواندند. از بالای شهر سرابی است که خیلی دور است. به قدر دو فرسنگ بالاتر از شهر است، که آن آب به شهر و باغات و ...

می‌آید هفت هشت سنگ الان آب می‌آمد متفرق، نهر، نهر که به قسمت‌های خود می‌رفت و همه باغات است. از سراب الی شهر باغات زیاد دارد. درّه‌های وسیع خوب باصفا، خوش منظر، قدری ایستاده، معیر هم بود. صحبت کردیم. قلعه حاجی کریم در جلو بود.

گفتم رفتند اینجا ناهار انداختند. رفتیم، ده کثیفی هم دم قلعه حاجی کریم بود. آب زیادی هم مثل شتر گلو از نهری (کوهی که شهر کرمانشاهان در دامنه اوست. مشهور است به کوه سفید که زنجیره آن می‌گویند الی فارس می‌رود) «۱» [۳۰۷] که از دم قلعه حاجی کریم می‌رفت، می‌جوشید. آب زیادی بود پیاده شده رفتیم توی عمارت. این قلعه حاجی کریم مشهور است، در کرمانشاهان خراب شده بود. عماد الدوله از تازه ساخته است. مال دیوان است. دو دست عمارت است. عمارت اول حوض وسط دارد. یورت زیادی داشت. اما خراب شده است تعمیر کلی لازم دارد. عمارتش هم وضع عجیبی است. از اینجا می‌رود به حیاط باغچه و آنجا سه طرف عمارت دارد حوض در وسط، درخت و میوه گل و ... طرف شمالش باز است و چشم‌انداز بسیار خوبی به باغات و دره و قدری از شهر و سر قیر آقا و ... و ... دارد. سکوی ساخته، پیش برده بودند. که از آن سکو همه‌جا پیدا بود. قدری آنجا نشسته،

دوربین انداختم.

سر راه مردم و زوار که از سر قبر آقا می‌گذرد، پیدا بود. اهل اردو، حرم و ... از آن راه می‌روند. زن و مرد زیادی به تماشا آمده بودند. بعد ناهار خورده عرفانچی و ... پیشخدمتها بودند میرزا یحیی خان امروز زمین خورده بود اما عیبی نداشت. بعد آمده سوار شدیم از راهی که از کوچه باغ و دره و ... می‌گذشت رفتیم بسر راه افتادیم. اسباب‌های زیادی توی این باغات ساخته بودند. برج‌های آجری محکم بلند داشت. خلاصه توی کالسکه نشسته راندم.

یک فرسنگی که راندم، هر ده مهور تمام شد. به ابتدای جلگه ماهی دشت رسیدیم.

راه کالسکه طرف دست راست افتاد، جاده «۲» متعارف دست چپ ماند. اما الی

(۱). سطور بین پرانتز در فاصله بین سطرها در متن اصلی نوشته شده است.

(۲). اصل: جعده

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۴

دو فرسنگ و نیم دهات و صحرا و ... جزء حومه کرمانشاهان محسوب است. بعد ماهی دشت می‌شود. ناهار حرم را باز برده بودند به جاده که راه کالسکه نبود حرم بی‌ناهار ماند بودند.

جلگه ماهی دشت بسیار وسیع است. دهات آباد دارد زراعتش همه در کوه و صحرا دیم است.

دیمش می‌گویند تخمی چهل تخم عمل می‌آید. زمین خارشتر و شیرین بیان و بعضی جاها چمن است. آب‌های سیاه، باتلاق زیاد دارد که پل‌های کوچکی این دفعه ساخته‌اند طرف دست چپ و راست تا چشم کار می‌کند جلگه است. خلاصه دو ساعت به غروب مانده به رباط ماهی دشت که منزل بود رسیدیم. فوج قلعه زنجیری [۳۰۸] گوران به سرتیپی علی مراد خان پسر اسد الله خان مرحوم گوران ایستاده بودند. سوار شده رفتیم. دیدم جوان‌های خوبی داشتند. شکلشان بد بود باید عوض شود. دو ساله مواجیشان هم نرسیده بود.

به حسام السلطنه عصری در چادر گفتم برود، رسیدگی بکند خلاصه وارد منزل شدیم. تجیر و دستگاه تازه خوبی زده بودند. با آلافاپو [ی] بزرگ، بسیار باشکوه، چادرزری، دیرک‌های نقره، خلاصه شب شد بعد از شام مردانه شد عرفانچی و ... آمدند بعد خوابیدیم.

شب بسیار سرد بود.

مابین شهر کرمانشاهان و جلگه ماهی دشت در اوایل راه کرانه‌ای است و چشمه معروف به عین الکش که راه کالسکه از آنجا بود از عمادیه الی ماهی دشت دهاتی که در سمت دست راست و چپ است. از این قرار است:

دست راست: بی‌جانند، سراب جعفر قلی، خالصه معروف به دلگشا سراب همت، سراب سلید، چشمه یاروئی، لوشان، درّکه، چهار مزرعه است مال علما قمشه لرزنگنه: چفابلک، قمشه سید عبد الحسن، پی ریای ملکی آقا محمد تقی، برادر آقا عبد الله عمده فرد بسیار ملاک است صاحب دولت چاله چاله، آقا محمد تقی، علی آباد دو مزرعه است دست چپ: سیاه بید آقا حسین، سوار، بزکدار، باغات زیاد دارد، قرباغستان چشمه مند علی، خمسه، گوشیران گوشان ملکی رستم خان تفنگدار [۳۰۹] سنگ سفید، باغله تیله کش کوده کهریز سرآب ندر خان سراب حاجی عباس چشمه سفید آقا سید ابراهیم طوع اللطیف قمشه سادات جامه شوران بل مانه، رودخانه‌ای که از ماهی دشت می‌گذشت اسمش مرک است منبعش از سر فیروز آباد اول خاک لرستان است و

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۵

می‌رود، به شلووزالو آب، که از اول خاک کردستان است در آنجا بقراسو می‌ریزد.

## روز شنبه یازدهم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به هارون‌آباد «۱» شش فرسنگ سنگین بلکه هفت فرسنگ است. اما پنج فرسنگ می‌گفتند. خلاصه صبح برخاسته، سوار کالسکه شدیم. یحیی خان [به] افواج گوران انعام می‌داد قدری کالسکه حسام السلطنه و ... آمده صحبت شد. اسبی [که] علی مراد خان سرتیپ گوران پیشکش آورده بود، آوردند. بعد رانندیم توی، یعنی دم کاروانسرا و ده کثیفی که نزدیکش بود، عبور شد. به طوری کثیف بود که آدم می‌مرد. پلی کوچک بود، روی آبی است که از سرپرده می‌آمد. کالسکه گذشته به تعجیل رانندیم. صحرا همه جلگه است. طرف دست راست [و] چپ تا چشم کار میکند جلگه است. همان جلگه ماهی‌دشت است. در این جلگه ملامک مختلف است: علماء سادات، زنگنه، کلهر، سنجابی، و ... و ... از منزل دو فرسنگ که رفتیم جلگه منتهی به کوه می‌شود. سوار شده، رفتیم بالای تپه، ناهار افتادیم. دورین به جلگه انداختم، گوسفند و ایل زیادی در صحرا بود. دهات زیادی هم بود. بعد از ناهار سوار شده برای شکار کبک، همین جا ناهار می‌خوردیم دامنه دهی بود مشهور به لاله‌بان، ملکی محمد رضا خان سرتیپ فوج زنگنه. بعد که رانندیم مزرعه کوچک دیگر هم بود مشهور به لاله‌بان.

ملکی خوانین کلهر بود. این جاها درّه و [و] تپه و کوه بود. همه جنگل بلوط اما درخت‌های کوچک، بلند بوده است. کم کم بریده به کرمانشاهان برده‌اند حالا کوچک است.

درخت بادام تلخ هم داشت. همه جا هست. قدری که رفتیم کبک زیادی برخاست. از زیر هر بلوطی کبک برمی‌خاست ساری اصلان امین نظام [۳۱۰] سیاجی میاجی، چرتی‌ها، مملی، قوشچی‌باشی و ... بودند. علی رضا خان، میرشکار. تفنگ زیادی انداختم. اما پنج عدد کبک روی هوا زدم. قوش هم انداختم. قوش انداختن به واسطه جنگل مشکل است. کبک زیادی داشت. همین طور شکارکنان آمدیم، باز رسیدیم به آخر این کوه که طرفین راه بود درّه شده بود. که جاده «۲» بود کالسکه‌ها و مردم و ... همه می‌آمدند. راه افتادیم کالسکه آوردند سوار شدیم. جلگه دیگری بنظر آمد، که طرف دست راست درّه تپه داشت. اما طرف پائین

(۱). نام این محل ابتدا به شاه‌آباد و بعد به اسلام‌آباد تغییر داده شد.

(۲). اصل: جعه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۶

دست چپ جلگه طولانی بود تا چشم کار می‌کرد. در این جلگه آهو هم بوده است. امروز دیده بودند. این جلگه را زیبری می‌گویند طرف دست راست جاده ملک، سامان سنجابی است.

سمت دست چپ جاده سامان کلهر [است] این صحرا بوته و گون زیاد دارد. رانندیم رانندیم، تا نزدیک به گردنه نعل‌شکن شدیم. سوار اسب شده، رفتیم به ناهارگاه حرم تازه آمده بودند به آفتاب گردانچی، کج خلقی شد. به خواجه‌ها گفتم او را زدند. که چرا اینقدر دور آفتاب گردان می‌زند. قدری کج خلقی کرده، رفتیم. در راه دیدم قازالاقی افتاده پرمیزند. اشاره کردم آقا علی، آمد برداشت، به من داد. قدری در دستم بود بعد انداختم دور. می‌دانم ناخوش بود، یا چه بود، بعد از کوه نعل‌شکن بالا رفتیم از بیراهه راه را رفته بودند. کالسکه رفت.

سرگردنه کبک زیادی بود. باز جنگل بلوط، بادام، و بوته زیاد داشت. یک کبک هم این جا زدم. بعد از راه سنگی بدی رفتیم پائین. معیر زیر گردنه، ناهار می‌خورد. سوار کالسکه شده رانندیم. اول، دهی که پیدا شد، کریم‌آباد بود. جزء جلگه هارون‌آباد است. مال محمد حسن خان کلهر است. الی یک فرسنگ هرده ماهور بود. بعد باز جلگه می‌شود اما طرف دست چپ رانندیم تا به دماغه کوهی رسیدیم. که در طرف دست راست بود. از تهران الی این دماغه کوه همه جا رو به جنوب می‌آمدیم. از این رو مابین شمال و

مغرب رفتیم.

همه‌جا از دامنه این کوه رانندیم باقی اطراف جلگه است اما زیاد وسعت ندارد. [۳۱۱]

تا رسیدیم به دهی، که دامنه کوه بود. بی‌آب، اسمش بدرئی [است] از این‌جا می‌رود هارون‌آباد اول کاروانسرای است، بعد هارون‌آباد [است]. بسیار بسیار کثیف بود. بعد عمارت قلعه [ای] محمد حسن خان کلهر ساخته است، به هارون‌آباد نرسیده فوج کلهر و سواره کلهر ایستاده بودند. دیدم، آقا سید صادق را با چاووش در تخت دیدیم. چاووش می‌خواند. بعد از دیدن فوج، همه‌جا دواندم. از بس کثیف بود، ده و ... وقت هم تنگ بود یک ساعت به غروب مانده بود. رودخانه [ای] می‌آید اسمش رودخانه هارون‌آباد [است] منبعش از سراب سر نور نزدیک قلعه زنجیر می‌آید. خلاصه وارد منزل شدیم. چادر را لب رودخانه زده‌اند. زمین چمن است. اما زرد شده، حرم بسیار دیر آمد. قند و پیشکش ...

خرما و ... و ... بود حرم آمد تقسیم کردند. قدری هندوانه به تعجیل خوردم. شب مردانه شد بعد از شام. بعد خوابیدم Bolande. دهاتی که در جلگه ماهی‌دشت بود طرف دست راست

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۷

چاه زرد، ایضا چاه زرد، چاه انگریخته، چاه بلک ملکی آقا محمد تقی، چاه زبر دست چپ ذالکه دیه سید جلیل، لاله‌بان بالای کوه، لاله‌بان سید جعفر، جلگه زیری.

دست راست تهشوان ملک حسن خان سنجابی، حسن‌آباد ملک سنجابی روبروی ایضا سمت دست چپ و شوان ملک محمد حسن خان کلهر و ...

## روز یکشنبه دوازدهم [شهر شعبان]

در هارون‌آباد توقف شد. به علت خستگی دیروز روزنامه «۱» دو روز مانده بود نوشتم. چهار هزار تومان تنخواه به براتدار تقسیم شد.

معیر بود می‌گفت: دیشب تب و لرز کردم. تیمور میرزا آمد، یک درنا، یک حقار، یک بالابان گرفته بود آمد قدری صحبت شد. کار فرانسوی‌ها «۲» خیلی مغشوش است. حکیم طولوزون هیچ [۳۱۲] دماغی ندارد. مارشال «۳» با زن هم با هشتاد هزار قشون فرانسه، و هرچه اسباب حرب بود، در شهر متر، تسلیم پروس شده است. الحمد لله احوال من خیلی خوب است، پریشب وزیر دول خارجه، قولنج شده بود. بسیار بد. خوب شد. شب را مردانه شد.

بعد خوابیدیم. **salar**

تفصیل هارون‌آباد، جلگه هارون‌آباد که هارون‌آباد در او واقع است و حاکم‌نشین ایل کلهر است جلگه‌ای است، طولانی و کم عرض، که طول آن از لرستان تا خاک کردند است، و عرض آن در فاصله دو سلسله کوه اغلب نیم فرسنگ کمتر [است] و در بعضی مواضع بیشتر است. و آن جلگه است بیلاق و چمن‌زار و در آن «۴» قریب ده پارچه بل بیشتر ده و مزرعه است. آنچه در سر راه است قریه هارون‌آباد و محاذی آن سمت جنوب کنار رودخانه برف‌آباد قریه برف‌آباد است. و در این جلگه، دو رودخانه که به طول از شمال می‌آید به سمت مشرق به لرستان می‌رود. آن‌که در دامنه جبال شمالی و از نزدیک ده هارون‌آباد می‌گذرد موسوم به رودخانه سرنور، است. و از تنگ سلیم گذشته داخل لرستان می‌شود. رودخانه دیگر رود برف‌آباد که از کوه‌های شمال مغربی همین جلگه جاری است، زاینده‌رود است. منبعش هم

(۱). مقصود همین یادداشت‌های روزانه است.

(۲). اصل: فرانسه‌ها

(۳). اصل: مرشل

(۴). اصل: و، او

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۸

از هارون‌آباد با رودخانه سرنور متفق می‌شوند. حدود این جلگه از سمت مشرق تا شمال که دست راست جلگه است، سلسله کوهی است که پشت آن ابتدای خاک ماهی دشت بعد جلگه زیری است بعد چنگر که فاصله میان سنجابی و کلهر است. تا گردنه کوله‌بانان که سرحد کردند و کلهر است در حد مشرقی و قدری از مشرق جنوبی لرستان است. و سرحد آن قلعه آخوند مشهور به هرسم حد جنوبی و جنوب مغربی الی، مندلیچ چهار منزل خاک کلهر است، که منزل آن عبارت از کفرآور و گیلان باشد، بیلاق. و یک منزل آن دیژمان و ایوان باشد قشلاق است. و سومار و آب سومار است [۳۱۳]. که به مندلیچ می‌رود اگر این آب قطع شود، مندلیچ خراب می‌شود در این خاک رودخانه، چشمه، مرتع، بسیار است. و شکار زیاد دارد خاصه، کوهی که در سمت چپ و پشت هارون‌آباد است. موسوم به زواره کوه. در ایل کلهر قاطر بسیار است. کلهر ایوان از کلهر هارون‌آباد موضوع «۱» است.

### روز دوشنبه سیزدهم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به کرد، پنج فرسنگ راه است.

صبح برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم، به کالسکه رانندیم رو به مابین مغرب و شمال. طرفین راه کوه است. نه چندان بلند. کوه‌ها اسب‌رو است. و جنگل بلوط است اما نه چندان بلند. راه کالسکه خوب بود اما اغلب راه سنگ بود اما سنگ‌ها را برچیده بودند. کالسکه خوب می‌رفت فاصله دو کوه دست چپ [و] راست نیم فرسنگ کمتر، بیشتر بود. قدری رانندیم. طرف دست چپ رفتیم. بالای کوهی جنگلی به ناهار افتادیم بعد از ناهار سوار شده باز رفتیم به کالسکه نشسته رانندیم. تا رسیدیم به اول خاک کردند که گردنه‌ای است، موسوم به کوله‌بانان از این سرازیری می‌رود اما گردنه بزرگی، چیزی نیست. از کرانه که پیش می‌رود طرفین کوه نزدیک می‌شود. دره تنگ می‌شود. توی دره دهی بود معروف به خسروآباد، مال خسرو خان دائی ملک نیاز خان ده کثیفی بود. در کوله‌بانان ملک نیاز خان با اصحابش آمدند. بعد ده دیگری دیده شد. مال خسرو خان اسمش چشمه سفید است. بعد از خسروآباد دره و عرض جلگه قدری وسیع می‌شود. از منزل الی کردند هیئت ارضی «۲» همین طور است هیچ تفاوتی ندارد طرفین راه کوه است. جنگل بلوط [است] اما از گردنه کوله‌بانان به طرف کرد کم

(۱). یعنی جدا می‌باشد.

(۲). اصل: عرضی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۶۹

کم کوه‌های طرفین سخت‌تر و بلندتر میشود، و درخت بلوط، هم کم می‌شود. ده کردند در کوه دست راست واقع است در میانه دره [ای] که اطرافش کوه سنگی سخت است. نزدیکی کردند، عباس میرزا با اصحابش آمدند. قدری صحبت شد. عباس میرزا نه بلند است نه کوتاه، سفید و سرخ است. لاغر و استخوانش ضعیف است. [۳۱۴]

لباسی میانه رومی، ایرانی، فرنگی [پوشیده بود]، در شمیران می‌گفتم که عباس میرزا، وقتی که به استقبال خواهد آمد، طرف دست



راست جاده «۱» خواهد ایستاد. اسب سفیدی خواهد داشت. با یراق طلا، بعینها همان‌طور شد. اردو و چادرها پائین کردند در جلگه افتاده است. شب بعد از شام مردانه شد. میرزا علی خان و ... بودند. بعضی احکام نوشتجات «۲» بود، خوانده و ملاحظه شد. هوای این‌جا از هارون‌آباد گرم‌تر است. امروز گل نرگس زیادی از ریجآب «۳» آورده بودند. از هارون‌آباد الی کردند پنج فرسنگ است. در ابتدای جلگه کردند، پشت کوه جنوبی کردند، کوهی مرتفع مسّی به کچل، خیلی سخت [و] خشک [است] که خاک کلهر اندک از او گذشته به انتها می‌رسد در مقابل کردند، سمت جنوبی کوهی است معروف به نوآ، از قله این کوه اگر هوا صاف باشد جلگه و شط بغداد پیدا می‌شود.

دست چپ از راه دور، ده طلسم است. ده قدیم است، قلعه و باره داشته است، خراب شده است. بعد زردآبه، کودانه سرچغا، پوکاب، شب خوابیدیم «۴». mauchafrin.

### روز سه‌شنبه چهاردهم [شهر شعبان]

در کردند اطراق شد. خواستیم امروز با تلگراف با تهران حرف بزیم، حرف نزد. حتی [دستگاه] تلگراف را از کردند به سراپرده آوردند، بعد که حرف نزد، اسب آوردند، سوار شده، رفتیم، به تماشای ده کردند تیمور میرزا، عباس میرزا یحیی خان، علی رضا خان، سیاچی، آقا علی، محمد علی خان، میرزا محسن خان و ... طولوزون بودند خلاصه راندم هوا ابر بود اما نبارید. از اردو به ده کردند [۳۱۵] چندان راهی نبود. اول می‌رسند به زراعت و باغستان انگور، اما باغ کم است.

(۱). اصل: جعه

(۲). اصل: نوشته‌جات

(۳). ریگاب

(۴). اصل: خوابیدیم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۰

بعد به کاروانسرائی رسیدیم. از بناهای شیخعلی خانی است، کاروانسرای بزرگی است. اما قدری تعمیر لازم دارد. اطرافش بسیار کثیف بود. مردم اردو و کردی و زوّار و ... و ... و سیورسات چی و ... زیاد بودند گروه [های] مختلف بود از این‌جا گذشته اول کوچه و خانه‌هاست. کوچه‌های کثیف تنگ، خانه‌ها روی هم ساخته شده. آبی که از توی ده می‌آید، لجن و کثیف و بدبو بسیار عفن بود. زن‌های خوشگل که می‌گفتند، کردند دارد، الحق راست است. بسیار خوشگل هستند. اما زیاد نزدیک و [پشت] بام‌ها نیامده بودند سگ زیادی داشت. عوعو می‌کردند خانه‌ها بر روی هم کوه و سنگ‌ها بر روی خانه‌ها بسیار جای مهیبی بود. جمعیت زیاد از اهل اردو و، کردی و ... روی بام‌ها بودند. و در کوچه هر قدر بالاتر می‌رفتیم دره تنگ‌تر می‌شد. خانه ملک نیاز خان بسیار خانه خوبی بود گچ‌بری «۱» دارد خیلی خوب بود. خانه تلگرافچی کردند که خویش ملک نیاز خان است با خانه یاور میرزا محسن خان خوب بودند. خانه‌های خوبی داشت. (این تلگرافچی زبان انگلیسی را بسیار خوب حرف زده و می‌نویسد). «۲» قریب هفتصد هشتصد خانوار می‌شوند بعضی جاهایش شبیه به دربند و پس قلعه [و] اوین و درکه [و] سولقان شمیران است. خلاصه از آبادی رفتیم بالاتر، آبادی تمام شد باغستان بود باغ زیاد سرآب. چشمه، در همین بالاهاست.

توی باغات، که آبش به ده می‌رود. و این آب تا پائین ده که می‌رود، بالمّر خراب و ضایع و بدبو و کثیف می‌شود. به طوری که مثل آب جهنم [است] باغات بالا هم زود تمام شد.

جای چشمه و تخت چادری بود. چشمه خشکیده بود. تیمور میرزا گفت: اول دولت ما که اذن داده بودیم، شاهزاده‌ها از بغداد، به

بیلاق بیابند تیمور و رضا قلی میرزا، برادرش آمده دو ماه، این جا چادر زده مانده بودند. رفتیم قدری بالاتر، بالای تپه به قله کوهی نشسته، چای و انار خوردیم. سار زیادی بود، سیاهی شش، سار روی هوا زد. کوه‌های این جا پر علف و پر بوته و پرسنگ است و مرتع [است] می‌گفتند: ارقالی هم پیدا می‌شود. کبک هم دارد. ملک نیاز خان هم بود. کوه‌ها و وضع این دره بالای کرد [۳۱۶] شبیه به تنگه باغ کموش جاجرود و بالای عمارت قدیم جاجرود و ... شبیه بود. از این جا راهی است به گهواره و قلعه

(۱). یک کلمه ناخوانا.

(۲). این جمله خارج از سطور اصلی متن نوشته شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۱

زنجیر گوران، می‌رود. خلاصه عصری مراجعت شد. دهباشی، یحیی خان و ... را پیش فرستاده قرق کرده بودند بسیار بسیار از کثافت و تعفن آب و ده به مرارت گذشته، به منزل رفتیم شب را بعد از شام قرق شد. پیشخدمت‌ها و ... بودند. و بالای کوه کردند ملک نیاز خان آتش بازی بی‌مزه [ای] می‌کرد. هوا ابر است تا خدا چه خواهد. انشاء الله ببارد. نبارید. بعد خوابیدیم. erus

### روز چهارشنبه پانزدهم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به پای طاق می‌گفتند پنج فرسنگ سبک است، اما هفت فرسنگ راه بود بسیار دور است صبح سوار اسب حسام السلطنه شده رانیدیم. افتادیم دست چپ. امروز هم رو به مابین مغرب و شمال می‌رویم. طرفین راه کوه است [و] جنگل بلوط مسافت مابین دو کوه، دو میدان اسب است.

از طرف دست چپ، که رفتیم رودخانه [ای] می‌آمد آبش حالا کم است. قازلاق زیادی بود.

علف صحرا باز شیرین بیان و ... بود صحرای دلباز «۱» خوبی است طرفین کوه‌های بلند است کوه دست چپ پشتش باز محالات کلهر است، پشت کوه‌های دست راست گهواره و قلعه زنجیر یک قازلاق روی هوا زدیم، بعد محمد علی خان، ابراهیم خان، گفتند مرغی جلو نشسته است. دیدم دور، یک قوش نشسته است. همه تیپ پیشخدمتها مردم عباس میرزا و ...

بودند. اسب را تند تاختم و رسیدم به، مرغ، پرید. خیلی دور شد سرتاخت روی هوا با تیر اول زدیم. افتاد. همه مردم یکدفعه داد زدند. بسیار بسیار خوب زدیم. خودم حظ کردم. بعد رفتیم دو حصار سفید نشسته بود. تیمور میرزا چرخ انداخت نگرفتند. بعد خواستیم به ناهار بیفتیم همه جا زمین [۳۱۷] پشکل بود. رفتیم، از رودخانه گذشته، در دامنه کوه، دست چپ به ناهار افتادیم این کوه‌ها کبک زیادی دارد. بعد از ناهار سوار شده رفتیم دامنه کوه دست راست که جاده «۲» بود سوار کالسکه شده رانیدیم. این جائی که به ناهار افتاده بودیم، دهی در دامنه بود. محقر، بی‌آب اسمش کوکاب بود. آن جائی که به کالسکه نشستیم دهی سر راه بود اسمش حریر بود خلاصه رانیدیم تا رسیدیم به کاروانسرای محقر کوچکی که ملک نیاز خان ساخته است. از این کاروانسرا به بعد راه تنگ می‌شود، و جنگل بلوط زیادی و درخت‌های

(۱). اصل: دلواز

(۲). اصل: جعهده

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۲

بزرگ و همه جا از بعد از کاروانسرا، سرازیر است و طرفین دست چپ و راست کوه‌های بلند پر جنگل سنگلاخ سخت، بسیار شبیه است به دهنه نهر رودبار، کهجور که به دریا می‌ریزد بعینها. سنگ راه‌ها را برچیده و راه تازه ساخته‌اند. برای عبور کالسکه والا امکان

نداشت کالسکه بگذرد مهندس راه بسیار خوب ساخته است. حرم از ما جلو افتاده بود.

کالسکه‌ها، تخت‌ها، راه‌سنگ، ساعت به ساعت ما می‌ایستادیم وسط این راه، دره. رسیدیم به آبادی و ده و کاروانسرای میان طاق بنای کاروانسرا از محمد علی میرزای مرحوم است. خانوار به قدر شش خانه این جا هست. قدری درخت میوه هم کاشته‌اند این آبادی برای زوار و قافله بسیار خوب است. از میان طاق هم گذشته همه جا رانندیم. همه جا سرازیر می‌رود. تا رسیدیم به اول سرازیری پطاق که طاق کسرای معروف باشد. این جا راه قدیم به طوری بد بوده است، که اسب و قاطر نمی‌رفت. تا به تخت و کجاوه چه رسد، و کالسکه. راه همه یک پارچه، سنگ و از بس عبور زوار و ... شده مثل آینه صاف [است] مهندس نمساوی، در همین اوان که ما می‌آمدیم، مامور بود، این راه را بسازد. راهی زیر دست راه قدیم انداخته است. پیچ‌پیچ، چم‌چم، که کالسکه در نهایت خوبی می‌رود. راه عریض خوب. عجب خیرات بزرگی است. ما از کالسکه درآمده سوار شدیم. ایستادیم.

حرم جلو بود. خیلی معطل شدیم. سوار زیاد، تخت، کالسکه، مردم، معرکه بود. دم راه قدیم طاق سنگی که مشهور به طاق کسری است ساخته شده است. پیاده شده خیلی پیاده رفتیم. زیر طاق تماشا کردم. سنگ‌های بزرگ را خوب جفت کاری، و وصالی کرده است.

جلو طاق و سرستون‌ها و ... هم منبت کاری بوده است. طاق، اغلبی خراب شده است.

سنگ‌هایش زمین افتاده است. اما باز هم حالت طاقت باقی است. کسری می‌گویند نوکر خسرو بوده است. مستحفظ این راه بوده است. اما این دره و دهنه و این طاق که آمدیم بسیار محکم و سخت است. در حقیقت قلعه خدا آفرین است. اگر هزار تفنگچی در این جا باشد از طرف صحرای زهاب و ... احدی نمی‌تواند عبور کند. [۳۱۸] [و] به سمت کردند بیاید. بسیار محکم است. از بالای طاق کوره راهی بود، به ریجاب می‌رود. دو فرسنگ است. از این جا الی ریجاب. خلاصه پس از تماشای طاق پیاده رفتیم پائین به راه ساخته افتاده، سوار شدم. بسیار شبیه است، به راه آخرهای، هزارچم مازندران رفتیم خیلی پائین. مثل اینکه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۳

به چاه فرو برویم. هوا تغییر کرد. بسیار گرم شد. احوالم کسل شد. سردرد گرفت. کمر و اعضا درد گرفت. خرد «۱» و کوبیده بودم. به غروب هم چیزی نمانده بود. از طرف دست چپ از تنگه بسیار بسیار سختی، مرتفعی گویا چشمه و سرآب است، که آبش رو به مغرب به اردو می‌رود. پی آب را، الی یک فرسنگ و نیم بید کاشته‌اند. در بهار باید خیلی آب داشته باشد. حالا هم چهار پنج سنگ آب داشت. دم آب عمارت «۲» کوچکی ملک نیاز خان بنا کرده است. تمام نیست. دهی هم هست. بعد رانندیم اردو دور، از آب افتاده است بسیار بد. [هم] تنگ هم کثیف. رفتیم منزل. پیاده شده چادرها را لب همین آب زده‌اند. طرفین اردو همه کوه است. دره تنگ است. با کمال کسالت وارد منزل شدم. بیوست و سرما سرمام شد. شب را زود و بد خوابیدم.

### روز پنجشنبه شانزدهم [شهر شعبان]

امروز باید به سرپل ذهاب برویم دو فرسنگ [و] نیم راه است، الی سرپل. اما اردو گذشته به قره‌بولاغ رفته بود، که از سرپل الی آنجا نیم فرسنگ راه است. صبح با کمال کسالت برخاستم سوار کالسکه شده، رانندیم رو به مغرب طرفین راه همه کوه‌های سخت است و سنگی، که به هیچ وجه عبور ممکن نیست، و عرض دره هم تنگ بود. راه کالسکه همه سنگ بود بسیار بسیار بد. لابد «۳» به کالسکه نشسته بودیم. یک فرسنگ و نیمی رانندیم پیاده شده، دست چپ به ناهار افتادیم. دهی در سمت دست راست پیدا شد «بشیوه» می‌گفتند، نزدیک بود. دهات و مزارع زیاد کوچک [و] محقر بعضی خانه کپری، در طرفین راه خیلی بود ایلات چادر نشین و رمه گوسفند زیادی در صحرا بود. ایلات اغلب سنجابی بودند که می‌خواستند بروند خاک روم. [۳۱۹]

بعد از ناهار برخاستم قدری روزنامه دیروز را نوشتم. اول امروز، چرتی کوچکه، به ابهت کیکاووس هنوز ناهار نیفتاده، دوان، دوان،

آمد. یک دراج توی کیسه آورد. گفت:

باقوش گرفتم. سیاهی میاچی، تیمور و ... و جمیع توپچی‌ها، همراه مملی با دست شکسته و ... و ... صبح، تاریکی، برای دراج رفته بودند. همه‌جا را بهم زده بودند. خیلی دراج بوده

(۱). اصل: خورد

(۲). اصل: عمارتی

(۳). لابد: ناچار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۴

است. شکار کرده‌اند. جر آمدم. تیمور، هم دراج فرستاده بود. پاشا خان، مظفر الدوله، که با صد سوار از آذربایجان، آمده است و حالا در خانقین است، ده‌تا، دراج فرستاده بود.

دراج‌های آنجا را هم خان بهم زده است. خلاصه، راندم تا به تنگه [ای] رسیدیم اسمش تنگه «و اما فه گل» است. کوچک [است] از اینجا گذشته، کوه‌های دست چپ و راست دورتر می‌شود. اما هرده هورده، باز هست. سوار اسب بودم. از طرف دست چپ کوه سنگی سختی کشیده [شده] است. ده کثیفی هم پهلوی آب تنگه بود، در این کوه سخت، معیر گفت دخمه داوود «۱» مقبره سلاطین قدیم عجم است. اما حالا مشهور به دخمه و دکان آهنگری داوود است، کوه افتاده است. زمین، مثل کره و کف صابون که، روی هم چیده باشند، و به این رنگ به این جور. در این نواحی به هیچ وجه سنگ نیست. از دور مثل یک بار پنبه می‌ماند.

می‌گویند: لرها، که این کره مال پیرزنی بوده است. حضرت داوود قدری از آن کره خواسته است. پیرزن نداده. کره‌ها سنگ شده است. بعد رفتم زیر تنگه یک خانه گلی کوچکی درویش، آن زیر ساخته است. مشغول عبادت است. یک درخت هم بود. درویش در توی دخمه ایستاده بود. از سطح زمین سنگ را تراشیده الی پانزده زرع رفته‌اند بالا، خیلی صاف [و] پهن [است] این‌جا دخمه را بسیار خوب حجاری کرده [و] سوراخ کرده‌اند. قبر پادشاه آنجاست از دخمه هم الی بالای قله کوه یک پارچه سنگ صاف است. صارم الدوله یک نفر آدم آورده بود از سنگ رفت بالا، به دخمه. بسیار کار غریبی کرد. درویش هم از دخمه آمد پائین. [۳۲۰] خیلی کار بود. کار هیچ کس دیگر نیست. قدری ایستاده، آمدم. باز سوار کالسکه شدم. میرشکار و صارم الدوله را فرستادم بروند، دراج‌ها را قرق کنند. بعد راندم. راه کالسکه سنگ و بد بود. تا رسیدیم به یک پلی است، سرچشمه کهنه قدیم. قدری خراب است.

اسم رودخانه الفه است. منبعش از کوه‌های بالای ریجاب می‌آید. کاروانسرای خوبی بود.

از بناهای شیخعلی خانی است. محمد حسن خان قراگوزلو تعمیر کلی کرده است. آبی که حالا می‌آمد، آب صاف خوبی [بود]. بقدر شش هفت سنگ آب می‌شد. بعد راندم. نیم فرسنگ بالاتر، از سرپل و ... قره‌بلاغ از دور، افتاده است. دو سه سنگ آب، بلکه پنج شش سنگ آب بود که می‌رود قاطی رودخانه می‌شود. سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

(۱). اصل: داود

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۵

چاپاری به تهران فرستادم. بسیار کسل بودم. سرم درد می‌کرد کمرم [درد می‌کرد] سرما سرمام می‌شد. عصری یک دست اماله «۱» شد. شب را هم به کسالت خوابیدم. به سرپل نرسیده، علی رضا خان در طرف دست راست دامنه کوهی، لب رودخانه الوند را نشان داد. گفت:

وقتی که خشت‌های طلا را می‌بردم شانزده روز، با زن و مادرم و ... اینجا چادر زده، ماندیم. می‌گفت: در سنگ دو صورت هم، کنده‌اند از قدیم. در زیر دخمه داوود که [ای] امروز دیدم یک شکل از سنگ در آورده‌اند اما حجاری خوبی نبود «۲»، شخصی است، رو به آفتاب ایستاده عبادت می‌کند. شکلش هم کوچک است، زیاد بزرگ نیست. دهاتی که در دست راست و چپ امروز واقع بود:

دست چپ دهی نیست، تا «دماغه داوود» از آن به بعد قلعه شاهین و محال آن است، که مال کلهر است. دست راست «بشیوه». چالکه، علی کرده، دولتیار، کدخدا فتاد، جلاله‌مند می‌نشینند. [۳۲۱] جماعت کیخسرو، بایره، سرپل، و این محال و گردنه سرتاق، مشهور است، به حلوان، همان حلوان است که هارون الرشید تقسیم کرده سرحد میانه ملک امین و مأمون قرار داده بود.

اسامی کوه‌های دست راست و چپ، دست راست تا اول جلگه سرپل: زنگالیان، بعد «بان زرده» محال ریجاب، و یاران و زرده، در پشت و حوالی این کوه، بان زرده واقع است.

دست چپ: «کل محرماو» و بعد کل داوود و بعد کل سرپل است. کوهی که قلعه شاهین در دامنه اوست. معروف به دونوشک است. محال دیزه و گیلان پشت کوه، دونوشک است. از آنجا راهی است به ایوان.

### روز جمعه هفدهم [شهر شعبان]

در این منزل اطراق شد. احوالم خوب نبود. باز اماله شد. الحمد لله بهتر شد. عصری سوار شده به سمت مشرق، اردو به شکار دراج رفتیم.

احوالم کسل بود بسیار حیف شد و الا عجب شکارگاهی بود. ساحل رودخانه الفه که از پل زهاب می‌آید، دراج داشت، اما کمتر از مشرق آبی می‌آید محلق به این رودخانه می‌شود سرآب آب گرم می‌گویند. اما آب صاف زیادی خوبی دارد. کنار آب همه نی و درخت خرز

(۱). اصل: عماله

(۲). اصل: نه بود.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۶

هره است. خرزهره‌ها گل هم داشتند، بسیار قشنگ و سبز و خرم [بود]. در صحرا هم نزدیک این رودخانه نی زار کوتاه است. در ساحل آب، در توی نی‌ها، پر از دراج است.

خیلی داشت. با کسالت تمام، پنج عدد روی هوا زدم. تیمور، قوشچی و ... خیلی بودند.

شلوغ «۱» زیاد کردند. تفنگ می‌انداختند دراج متصل می‌پرید. ایل سنجابی هم بند چادر، به بند چادر، کنار این آب افتاده‌اند.

[۳۲۲]

کنار آب افتادم. چای خورده، بنای لرز را گذاشتیم. برگشتم منزل الی شش ساعت لرز کردم. به طور بسیار بسیار بد. شب بسیار، بسیار، بسیار، نحس و بدی به ما گذشت. که از این بدتر نمی‌شود. دراج این منزل آنقدر بود که توی اردو پر بود، و شکار می‌کردند. در اردو یک دراج شب توی اندرون آمده بود. زبیده یک گرمی گرفته بود. دست که می‌زدند، مثل یک حب نشاط «۲» گرد می‌شد. بعینها حب می‌شد. در این منازل سار زیاد است. اغلبی را می‌دوانند. قدری که پرید، خود به خود، می‌افتد. دیگر نمی‌تواند راه برود، و ببرد با دست می‌گیرند.

## روز شنبه هجدهم [شعبان]

امروز باید رفت به قصر شیرین. صبح، بسیار بسیار با کسالت، برخاسته خرقه به خود پیچیده با کمال کسالت، آمده سوار کالسکه، شدیم. راندم رو به مغرب، پنج فرسنگ راه بود. راه کالسکه بسیار بد، بلند و پست همه سنگ [و] خاک سیاه بدرنگ، دل تنگ با حالت کسالت، پناه بر خدا. راندم، راندم، طرفین دست راست و چپ همه کوه و تپه [و] دره و ماهور است. تیهوی بسیار دارد. یک تیهو آمد خورد به اسب کالسکه علی رضا خان با چوب زد افتاد. صادق شاطر گرفت، آورد. خلاصه «نوری» را جلو فرستاده بودم. در صحرا بیاید آتش سفید بیزد. دو فرسنگی که آمدم محل آتش پیدا شد. رفتم آنجا اما گیج بودم. هیچ نمی فهمیدم. بسیار بسیار بد حال بودم. اشتها ابدان نبود. آتش آوردند.

بسیار کم خوردم. برچیدند. عقب سر دیدم، چیزی تریبی، صدا کرد، پرزور. نگاه کردم. دیدم قهوه‌چی باشی قابلمه پلو در دستش بود، پایش به بوته گیر کرده، دمرو، زمین خورده است. همان‌طور خوابیده دمر پلوها ریخته، نمی‌تواند بلند شود. سه چهار نفر آمده،

(۱). اصل: شلوق

(۲). قرص‌هایی که برای تقویت قوای جسمانی می‌خوردند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۷

بلندش کردند، بردند، انداختند- مالیدند. سرش شکسته بود، خون می‌آمد. خلاصه بعد سوار کالسکه شده. باز راندم راه‌ها خیلی بد است. طرف دست راست محال «قوره توزهاب» است. دست چپ، محال جگولو، آثار «۱» خرابه‌های «۲» قصر شیرین پیدا شد. دست راست نزدیک جاده «۳» دیوارهای سنگی بلند بزرگ مثل قلعه بزرگ پیدا بود، این آثار اول بود نتوانستم بروم از کالسکه بیرون. قدری که رفتم. آثار دیگر از دور پیدا شد. دروازه هم داشت. این دفعه سوار شده راندم، اما بسیار کسل، دو دروازه بود. دیوارهای سنگی با گچ و آهک کار کرده بودند. خیلی محکم، بعضی خراب شده بعضی سرپا بود بیشتر یک کلاه فرنگی چهار رو که هر طرفی، در هلالی بزرگی بود. سقفش هم مدور طاق زده بوده‌اند. اما سقف ریخته است.

دیوارها و صفتها باقی است. پی‌ها و قطر دیوارها بسیار بسیار محکم اطراف [۳۲۳] این قصر هم عمارت بوده است. بسیار بسیار محکم، آجرهایی آنجا کار رفته است به قدر نظامی‌های «۴» محکم بسیار بزرگ، آجرهای قرمز خیلی کلفت، با سنگ و آجر [و] گچ آهک ساخته‌اند. در اطراف و دور، هم باز آثار بسیار است نتوانستم بروم، آن آثار «۵» اول از راه دور، آبی است که از رودخانه زهاب آورده، از روی دیوار، سنگ‌ها را مثل نو ساخته، به این قصر و عمارت آب می‌آورده‌اند آن راه آب راندم. خلاصه، بعد باز سوار کالسکه شدم قدری، که آمدم پاشا خان، مظفر الدوله، با صد سوار مگری همه زره و کلاه‌خود و پرهای بلند زده، طبل، و سرنا، داشته خوب می‌زدند سوارها بسیار جوان، خوب، با نیزه و اسلحه تمام مثل، شمر، خولی، سنان بن انس «۶» حارثه، بسیار خنده داشتند. اما حیف که کسل بودم. ده قصر شیرین هم پیدا شد. رودخانه زهاب این جا می‌آید. خیلی آب داشت. پیاده شدم. در کالسکه سوار شدم. زدم به آب گذشتم. تا سینه اسب آب بود. آب صاف خوبی [بود] ده قصر شیرین

(۱). اصل: آثارهای

(۲). اصل: خرابها

(۳). اصل: جعه

(۴). آجرهایی با ابعاد بسیار بزرگ را آجر نظامی می‌گفتند.

(۵). اصل: آثارهای

(۶). اصل: عنس

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۸

بزرگ است. کاروانسرای بسیار خوب داشت. می‌گویند حسن خان قصری آباد کرده است.

این حسن خان اصلش، اصفهانی و عراقی است. بیست سال است این جاهاست. کم کم سرحددار قصرشیرین شده است. و برادرزاده پهلوان شریف کدخدای قدیم چال میدان تهران است. شخصی است سیاه‌چهره، ریش توپی، قطور، قدری به کریم خان سرتیپ سیلاخوری می‌ماند. سرداری ماهوت سیاه، قیطان‌دوزی پوشیده بود. با رؤسای سنجابی و ... استقبال آمده بود. یعنی قبل از ورود، به ده. امروز بین راه اقبال الدوله استقبال آمده بود با معیر الممالک صحبت شد. نوکرهای عجیب و غریبی داشت. با لباسهای غریب، عربی، هندی، رومی، خودش هم جینو «۱» غریبی بود. ریش سفید، موی سر، سفید، لباس فرنگی، تازیانه بلند در دست، اسب جلفی سفیدی سوار، کلاه سیاهی، مثل شب کلاه‌های ماهوتی من در سر داشت.

شانه‌هایش را متصل تکان می‌داد می‌انداخت به هوا. ابو الفضل میرزا پسر ظل السلطان شیخ عیسی که چهل چراغ کاظمین دست او است آمده بودند. خلاصه وارد منزل شدیم بسیار بسیار کسل. الحمد الله نوبه نیامد. شب را خوابیدیم بد نبود. قدری راحت، صحرای امروز طرف دست راست آهو زیاد دارد تیهو حساب ندارد.

### روز یکشنبه نوزدهم [شهر شعبان]

در منزل اطراق شد. چون احوال بسیار کسل بود [۳۲۴] نمک «۲» خوردم الی عصر، در کمال ضعف و نقاقت گذشت. عصری والده شاه [و] عزت الدوله و ... آمدند «خجول» مولود خواهرش «۳» بیگم خانم خاله، هم تازه دیشب از تهران وارده شده بود. ملاحظه شد. می‌گفت: با حاجی دلشاد میرزا آمده‌ام.

بنای اطراق فردا هم شد، که انشا الله حالی بیائیم. شب را بد خوابیدم کسل بودم امین السلطان، بشیر خان، هم ناخوش هستند.

### روز دوشنبه بیستم (شهر شعبان)

در همین جا اطراق شد. بسیار کسل بودم و لاغر، میرشکار یک بره آهو آورد. گفت، رفتم الی نزدیک خانقین، اردوی عثمانی‌ها را هم با دوربین تماشا کردم. خیلی کثیف و بی‌معنی بودند. و برگشتن سره‌ماهوری را گرفته می‌آدم.

(۱). کلمه با همین شکل و اعراب در متن اصلی نوشته شده و در جای دیگر به شکل «جینو دلفک» آمده است.

(۲). نوعی داروی شیمیایی

(۳). اصل: خاخرش

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۷۹

آن طرف ماهور همه‌جا تپه‌تپه و در زه‌های آن‌جا، نی و آب زیادی دارد. خاک ایران نزدیک قصرشیرین است. قدری که از قصر پائین‌تر می‌روی، آن‌جا است می‌گفت پر بود از آهو و کبک و تیهو آهوی آرام و همه‌جا دره تپه کوچک، می‌گفت در یک ساعت ده آهو می‌شد زد.

دو تا زدم. وقت غروب بود آدمم. خلاصه اینجاها خیار خوبی دارد. هم سبز هم سفید. اما خیار سفید بیشتر است. شب را خوابیدیم. آهوهای این‌جا خیلی، تفاوت با آهوهای تهران دارد. این‌جا کوچک و ریزه [است] و دست و پاها کوتاه [و] باریک مثل نی قلیان.

## روز سه‌شنبه بیست و یکم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به خانقین عرب و عجم که خاک روم است. امروز شش فرسنگ راه بود. صبح برخاسته رخت پوشیدیم. سوار اسب شده شیخ محمد عارف و همراهانش که از خاک روم آمده در زهاب می‌نشسته، دم در دیده شدند. شیخ محمد آدم خوبی بود. [خوب] مردمانی هستند. سوار اسب شده، از رودخانه گذشته قدری راه رفته به کالسکه نشستیم.

راه کالسکه امروز هم بد است. پست و بلند [است] صحرا همه دره ماهور خاک سیاه [و] کثیف [است]. طرفین راه از دور، همه کوه ماهور، آبادی چیزی هم در طرفین راه ندیدم.

امروز همه مردم از هر طبقه با لباسهای فاخر خوبی از سواره [و] پیاده ملتبس بودند. [۳۲۵] اصحاب جلو یدک و ... از همه جور بودند ساری اصلان، سپر و تیز «۱» مرصع را برداشته بود.

محمد علی خان، گرز مرصع، سیاهی تیر صندوق مرصع، میرزا محمد علی خان تفنگ، یراق مرصع، خلاصه رانندیم رانندیم. تا در دست چپ به ناهار افتادیم آفتاب گردان زری یعنی زری گجرات که در اصفهان تمام شده است [زده شد]. قدری ناهار خوردم. بعد از ناهار چون افواج ما دیر، راه افتاده‌اند در راه بودند قدری مکث شد. از تیر صندوق سیاهی قدری تیر انداختیم. به پوست نارنج همه پیشخدمت‌ها ملتبس بودند. پسر حاجی میرزا رحیم اینجا پیدا شد. عجب پسره تلخی است. تازه از تهران آمده است. هوا این جا خیلی گرم بود. امروز هوا بسیار گرم است. نمی‌شد سرداری الماس و ... پوشید. جقه و سرداری و ... را به کالسکه گذاشته سوار شدیم. قدری رانندیم کالسکه آوردند. سوار شدم راه کالسکه بسیار بد است. یک جایی یکپارچه تخته سنگ بود. اینجاها بعد از این یکپارچه سنگ [و] تپه است. مشهور به

(۱). تیز- تپوز- دبوس- چوبدستی، که معمولا سر آن نقره بود.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۰

مرد آزما. که حالا سرحد ایران و عثمانی قرار داده‌اند. از پای طاق به این طرف تیرهای تلگراف همه آهنی است. از آنجا که سرحد عثمانی است دو سیم کشیده‌اند که تیر و سیم آن‌ها معلوم شود. خلاصه امروز بین راه مشیر الدوله، با اسب چاپاری چاپارخانه عثمانی با لباس گردآلود [و] کلاه درهم، روی پر از گردوخاک ... آمده بود. پاره [ای] اطلاعات بدهد [و] برود. آمد صحبت شد، رفت. بعد رانندیم مستقبلین عثمانی، از دور پیدا شدند. توپ هم انداختند. ابتدا توپشان به گوش بی صدا آمد. بعد نزدیک که شدیم، سوار اسب شدم. اما گرم بود. کسالت می‌داد اول رسیدیم به سواره نظام عثمانلو، موزیکان سواره هم داشتند می‌زدند. موزیکان ملّع «۱» بود از موزیکان فرنگی و کردی و لری، آهنگ صدایش خوب بود. اما موزیکان نمی‌شد گفت. چیز هجوی بود سواره‌هاشان هم، همه در سر چفیه اگال عربی بسته بودند. لباس نظامی بدی پوشیده، تفنگ کوتاه قدی در دست داشته، با اسب‌های بد. اما هر دسته یک رنگ [بود] صاحب منصبانشان، با لباس نظام در جلو سواره ایستاده بودند. از آنها گذشته به یک دسته سرباز قاطر سوار رسیدیم. این هم شیپورهای عجیبی داشتند، شیپورچی‌هاشان خوب می‌زدند. اما سربازشان هم بسیار بد لباس، کثیف تفنگشان سوزنی بود. بعد به پاشایان و ... رسیدیم پیاده ایستاده بودند «۲». سواره نزدیک آنها ایستادم. مشیر الدوله معرفی کرد، مدحت پاشا والی بغداد، کمال پاشا فرستاده مخصوص سلطان به سمت مهمانداری، با نامه رثوف پاشا که مامور امور سرحدیه ایران و عثمانی بود. اما حالا حاکم جزیره کریه شده می‌رود. علی بیگ تشریفات چی باشی، دیگر آجودان‌های سلطان و ... خیلی بودند بعد از اندکی صحبت حکم شد، سوار شوند. سوار شده باز آمدند. سواره قدری صحبت شد. بعد از آن باز سوار کالسکه شدم. [۳۲۶] عثمانی‌ها پشت کالسکه و جنبین نزدیک می‌رانند. کم کم دورشان کردند یک دسته هم سواره چرکسی، داشتند بدل‌باس،



چرکسی که از سمت روس آمده، در ممالک رودخانه طونه رعیتی عثمانی را قبول کرده‌اند. پاشای بغداد چون سابقا حاکم سواحل طونه بود، این چند نفر چرکسی را با خودش آورده است این جا سوارهای عثمانی و ... افتادند پیش. عمله جلو ما هم که زیاد بود گردو خاک زیادی شد.

(۱). ملمع به معنی: رنگارنگ، گوناگون

(۲). اصل: بودیم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۱

هوا گرم [بود] راه هم بند آمد کم کم می‌رفتیم. علی بیگ هم جلو افتاده بود. چند یدک به یراق و سبک عثمانی‌ها، در جلو می‌کشیدند جلودار پیاده، جلو یدک‌های را گرفته بود. این قدر پیاده رفته که مردند. خلاصه رانندیم تا نزدیک قصبه خانقین از کالسه پیاده شده، سوار [اسب] شدم.

کاش سوار نمی‌شدم. به طوری گردو خاک از جلو بود که پناه بر خدا، از یکی دو پل کوچک گذشتیم، به پل بزرگ رسیدیم پلی بود بسیار بسیار عالی. دوازده چشمه، پل آبادی بود شبیه به پل الهوردی خان، که در اصفهان است بود. رودخانه عظیمی از زیرش می‌رفت از مشرق شمالی به مابین شمال و مغرب می‌رود این آب حالا با این کم‌آبی، سی سنگ آب دارد.

این رودخانه همان آب رودخانه زهاب و قصرشیرین است. خانه‌های خانقین و باغاتش در طرفین این رودخانه است. خانوار خانقین خیلی است. هزار خانه می‌شود. کاروانسرای قدیمی ساز دارد. پل را می‌گویند: محمد علی میرزای مرحوم ساخته است. کاروانسرا را هم او تعمیر کرده است. خلاصه این تلگرافخانه هم از ایرانی و عثمانی هر دو، اسباب مکالمه هست. درخت نخل خرما زیاد داشت. درخت نخل چیز عجیبی است. پوست درختش مثل میوه درخت کاج است. خط خط و برآمده، خیلی قشنگ است. اغلبی کوتاه بودند کمی بلند بود. توی باغات لیمو، پرتقال، مرکبات، خیار، درخت تبریزی، توت، حاصل می‌شد. خلاصه با هزار خستگی، و گردو خاک، مرارت، از باغات و ده خارج شدیم.

اردو در طرف شرق افتاده است. از قصبه به اردو، یک فرسنگ راه بود. بسیار بسیار خسته [و] کوبیده وارد اردو، و جلو خوان اردو آلافاپو، شدیم، الحق افواج ایران و شکوه اردوی خودمان، مردم ایران «۱»، رفع خستگی را کرد و عثمانلوها، خجالت زده شدند. بعد وارد شدیم. قدری خیار و سنکنجین خوردیم. حال آمدیم. به غروب چیزی نمانده بود. در باغات خانقین، کنار رودخانه دراز هست. شب را هم بعد از شام مردانه شد. از جانب سلطان چند مجموعه «۲» شام. [۳۲۷] آوردند. عوض مجموعه، رسمشان طبق چوبی است.

قاب‌بندی‌های خوب [و] محکم داشت. ظروف چینی فرنگی، قدری نقره خوراکی‌های عجیب و غریب داشت. از همه [به] عکاس باشی دادم، خورد. آقا علی هم خورد. بعد بردند

(۱). مردم، در این جا مقصود همان اطرافیان شاه است.

(۲). سینی‌های بزرگ را مجمعه یا مجموعه می‌گفتند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۲

اندرون، تقسیم کردند. بعد از شکر و حمد باری تعالی خوابیدیم. اهل خانقین مرکب از: عرب، کرد، ترک، عجم، عثمانی و ... و ...

**روز چهارشنبه بیست و دوم [شهر شعبان]**

در خانقین اطراق شد. به علت خستگی دیروز پاشایان با تشریفات و ... به حضور آمدند، لباس رسمی پوشیدیم. اول مدحت پاشا آمد، نطقی کرد. با ناظم افندی و حمدی بیگ کارگزار خارجه بغداد و رئوف پاشا صحبت شد.

مدحت پاشا والی بغداد شخصی است کوتاه قد، سرخ و سفید، ریش توپی، مایل به بلندی، نصف بیشتر وسط ریش سیاه، طرفین ریش همه سفید [است]. عینک به چشم می‌گذارد.

قدری به «کونستان» (۱) نقاش فرانسوی شبیه است. حمدی بیگ مردی بود، کوتاه کثیف، زرد بدریش، در پاریس تربیت شد [و] به حکیم الممالک شباهتی داشت. پسر دوم پاشاست، رئوف پاشا قدی بلند و صورت میمونی، درشت، ریش کم، نشان زیادی داشت والی کریه، شده است. آدم دانای زرنگی به نظر می‌آمد. این‌ها که رفتند کمال پاشا و علی بیگ تشریفاتچی باشی با ناظم افندی آمدند. نطقی کرد پاشا و نامه را داد کمال پاشا، کمال افندی بوده است، سی و پنج سال پیش از این به سفارت تهران نزد شاه مرحوم (۲) رفته بوده است. مردی است پیر ریش سفید کمی دارد. فارسی خوب حرف می‌زند، علی بیگ تشریفاتچی باشی، جینودلفک (۳) غریبی است. ریش توپی سیاهی دارد، جنم (۴) حاجی علی خان مرحوم را بعینها دارد بعد این‌ها هم مرخص شده، رفتند هوا بسیار گرم است. الی غروب به استمرار گذشت.

شب بعد از شام مردانه شد. آقا علی به اردوی رومی‌ها، رفته بود به لباس تبدیل، شناخته بودندش، تعریف می‌کرد سربازشان که می‌گفتند: چادر مبال (۵) می‌زنند و ... چیزی نداشتند. غذای پخته دادنشان را خواسته بود ببیند عذر آورده بودند. سیاچی یک زنگوله بال، یک درّاج، یک قول قوروق، آورده بود بعد خوابیدیم... enis

### Constant.(۱)

(۲). منظور محمد شاه است.

(۳). اصل: چنبو دل فک.

(۴). جنم یعنی: صورت. هیأت-قیافه. ذات. سرشت. طبیعت. «فرهنگ معین»

(۵). مبال: آبریرگاه. مستراح.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۳

روز پنجشنبه بیست و سوم [شهر شعبان] امروز باید رفت به قول رباط.

چهار فرسنگ می‌گفتند، اما شش فرسنگ راه است. [۳۲۸] صبح سوار شدیم حاجی وزیر کچین (۱)، بسیار بلندی گفت، وقتی که بیرون آمدم معلوم شد آقا برای ایستادن پاشایان رومی و ... این‌طور کچین گفته است. کالسکه کوچک قشنگی، زمستانی، از جانب سلطان آورده‌اند. کالسکه‌چی، بالای جعبه جلو کالسکه نشسته [بود] تازیانه بلندی در دست داشت. لباس قلاب‌دوز زرد، به طور رومی‌های قدیمی، و مثل چوخاچیکن قدیم است.

سوار اسب شدم. قدری راه با پاشایان، حسام السلطنه و ... صحبت شد بعد به کالسکه سلطان نشستیم. خیلی کوچک و تنگ بود. اما بسیار قشنگ است دو فرسنگی سوار کالسکه رانندیم، الی ناهارگاه. بعد از کالسکه درآمده سوار شدیم. دست راست رفتیم به آفتاب‌گردان ناهار آوردند، خوردیم. هنوز چندان احوالم خوب نیست. بخصوص سینه‌ام دیشب خیلی درد می‌کرد. امروز هم درد می‌کند. اذیت کرد پیشخدمت‌ها همه بودند. الی ناهارگاه زمین پست و بلند کمی دارد. اما اغلب صاف بود راه کالسکه هم خوب بود. دست راست بعضی دهات و آبادی بود و خیلی از دور، بعضی کوه‌های کوچک مثل تپه پیدا بود. دست چپ هیچ آباد نبود و خیلی مسافت راه منتهی میشد، به کوه و تپه زمین هم بوته کمی داشت. بعد از ناهار سوار کالسکه خودم شده رانندیم. هوا گرم

است، ماهوری از جلو پیدا بود، که از توی آن باید عبور شود. رسیدیم به ماهور، خیلی دره، تپه شد از آنجا عبور کردیم. باز به صحرا افتادیم که کمی پست و بلند داشت خیلی رانندیم. باز به درّه [و] تپه دیگر رسیدیم. خیلی دره [و] تپه بود. از آنجا که گذشتیم جلگه قزل‌رباط، پیدا شد. اردو هم طرف دست چپ ده افتاده بود. اما از اینجا هم خیلی دور بود، به اردو، قدری که رانندیم، دو میدان به قزل‌رباط مانده، نهر عظیم [و] گودی عمیقی یعنی دو طرف گال «۲» بزرگی، بلندی داشت، پیدا شد. عرض آن کم است. منتها دو زرع. اما خیلی عمیق است. که بجز راهی، یعنی پلی داشته باشد، اشکال عبور هیچ چیز ندارد. دیگر نمی‌دانم از بالاتر پائین تر راهی، دارد یا نه. یک پل تازه خاکی برای عبور کالسکه سر نهر ساخته بودند. خلاصه از دم ده قزل‌رباط، گذشتیم. اینجا هم

(۱). به نظر می‌رسد از اصطلاحات قشون عثمانی باشد. شاید به معنی خبردار

(۲). گال: گودی- گودال

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۴

نخل خرما دارد زیاد هم داشت. [۳۲۹]

آبادی این جا کمتر از خانقین است. به نظر دویست خانه می‌آید کاروانسرا داشت. اهالی اینجا هم از عرب کرد عثمانی و ... قاطی است، قدری از اهالی این جا مذهب خوارج دارند خلاصه رفتیم منزل. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. رفتیم حمام. بعد بیرون آمدم. قدری کسل بودم. «آئی» آهوایی فرستاده بود. امروز صحرای قزل رباط آهو [و] تپه و ... داشت عصری آقا سید حسن و ... منزل آقا ابراهیم روضه می‌خواندند شب بعد از شام مردانه شد. از شهروان انار خوب آورده بودند. با لیموهای درشت، آقا سلیمان ناخوش شده است. دست راست، تا کوه قزل‌رباط، در دو طرف بیرون قراء و مزارع بسیار است. آنچه کنار جاده پیدا بود از این قرار است: علی‌آباد، آبادی مهدی بیگ، امامزاده محمد، آبادی خانه بیگ، که باغ ندارد. دهکده حاجی، قله این قریه باغات دارد. نهری مخصوص دارد. از کنار پل، «حاجی قره» موضوع میشود «۱» طرف چپ تنها مزرعه کهریز است که اردو، آنجا بود. در خانقین کوه‌ها سمت دست چپ، اول موسوم است به: باغچه بعد، نی‌کنه، دیگر پلکانه، دیگر دشته، کوه دست راست ابتدا بسیار دور است. به غیر از جبل مروارید، که میانه مغرب و شمال خانقین است قریب به قزل‌رباط، کوه نزدیک می‌شود. موسوم است و به مرجانیه که آب دیاله در دامنه اوست. در این دامنه دراج و جنگل نی دارد. شکار گراز بسیار دارد. نزدیک قزل‌رباط آثار ده خرابه‌ای است که ده «کوءور»، می‌گویند یعنی ده ارمنی آثار و خانه قدیم دارد. مذهب اهالی خانقین و قزل‌رباط و نواحی آن سنی، شیعه، ناصبی، نصیری «۲» چراغ‌کش، که زن هم را با خویش‌های، هم، چراغ را خاموش می‌کنند [و] می‌کنند.

### روز جمعه بیست و چهارم [شهر شعبان]

باید [به] شهروان رفت امروز پنج فرسنگ راه بود صبح برخاسته، اول سوار اسب شدم. قدری راه با وزیر خارجه مشیر الدوله [و] حسام السلطنه [و] پاشایان صحبت کرده، بعد به کالسکه سلطان سوار شدیم، رانندیم. راه جلگه است. دست چپ و راست به مسافت زیادی به ماهورهای کوچک می‌رسد. بعد به کوه‌های

(۱). جدا میشود.

(۲). اصل نسیری. نصیری: فرقه‌ای که به الوهیت حضرت علی علیه السلام معتقد هستند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۵

بزرگ، اما خیلی دور است. صحرا بوته دارد. راه کالسکه خوب بود. زنجیره ماهوری در جلو بود، که بعد از راندن دو فرسنگ و نیم از این صحرا به آن ماهور، می‌رسیدند. راندیم.

امروز از تلگراف اسلامبول خبر به پاشاهای بغداد رسیده بود، که دولت روس [۳۳۰] نقض عهدنامه پاریس، بعد از جنگ سیواستاپول، را کرده است. پاشایان دماغی نداشتند.

خلاصه هوا بسیار گرم بود. مثل تابستان تهران ناهار را فرستادیم زیر ماهورها انداختند.

رسیدیم. رفتیم، به آفتاب گردان همه پیشخدمتها بودند. تیمور میرزا، درنای زنده آورده بود.

دوباره پراند. چرخ انداخت [و] گرفت. بعضی، آفتابه لگن نقره و قاشق یشم مرصع مجموعه و ... که از جانب سلطان آورده بودند. اینجا چیده بودند. امین السلطان تحویل گرفته است.

دیشب هم یحیی خان اسباب زیادی آورد. زیر فنجان الماس [و] یاقوت بعضی پولک‌دوزی‌ها مجموعه پوش مروارید مفتول‌دوزی، قلیان مرصع، بطور کرنائی عثمانی‌ها از یک چپق «۱» مینا مرصع کار فرانسه، اعلا. بعضی چیزهای دیگر حتی فوته «۲» زری حمام مجموعه نقره و ...

خلاصه بعد ناهار سوار شده دست راست ده «زاویه» بود. تازه از قزل‌رباط که در آمدیم پیدا شد. خلاصه از هر ده ماهورها این درّه ماهورها و این جبل را جبل حمیرین می‌گویند سواه رفته ملک نیاز خان را مشیر الدوله آورد. مرخص شد رفت برای کار احمدوندها. بسیار گرم شد.

رفتیم به کالسکه نشستیم راندیم. الی یک فرسنگ راه، همه هر ده هورده، ماهور [است].

راه در دره تنگ، طرفین راه سنگ‌های صاف هم داشت. تا از این دره‌ها رفتیم، بیرون خفه شدیم. بعد افتادیم به جلگه، شهروان از دور پیدا بود. بعد نزدیک شهروان به دو نهر رسیدیم نهر اولی، دو زرع عرض داشت بسیار عمیق [و] گود، طرفینش خاک‌ریز، اطرافش نی، به جز از راه پل، امکان عبور ندارد. از قدیم این نهر را از دیاله جدا کرده برای زراعت آورده‌اند.

اسم این نهر «بلدروز» است بعد به نهر دیگر که کوچکتر از این بود رسیدیم اسم آن هم مهروز بود. بعد راندیم تا رسیدیم به ده شهربان، یک پل و یک نهر هم نزدیک ده بود. سواره رد شدم نخل دارد، خانوار کمی دارد. باید پانصد خانه باشد زوآر محال قراسکوئی آذربایجان خیلی برمی‌گشتند، دیده شدند. دیروز هم در قزل‌رباط زوار قراداغی می‌رفتند، یعنی برگشته

(۱). اصل: چوپوق

(۲). فوته: نوعی پارچه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۶

بودند. حاجی علی خان چلبیانلو پیرمرد ریش سفید هم بود. آمد دم کالسکه. [۳۳۱] صحبت کرد. خلاصه از دم اردو و باغات و ده رد شده، رفتیم چادر. امروز قائم مقام یعقوبیه و اجزای آنجا و ... با سواره نظام یک دسته، و سواره حایطه استقبال آمده بودند. سواره حایطه مثل سواره نانکلی شهریار ایران است. قدری بدتر از نانکلی و هداوند و خلاصه وارد منزل شدیم.

انار، خیار سکنجین، خوردیم. میرزا علی خان احوالات جنگ نهروان، مرتضی علی علیه السلام را خواند شب بعد از شام مردانه شد. بنا شد آقا ابراهیم، امین السلطان امشب برود یعقوبیه، چادرها را کنار شط یعقوبیه بزنند. به کالسکه حسام السلطنه سوار شده

رفت. خوابیدیم. bakerli

روز بیست و پنجم [شهر شعبان]

امروز باید رفت یعقوبیه. هشت فرسنگ راه بود.

صبح از خواب برخاسته سوار شدیم. به اسب رخس خراسانی. پدر سوخته اسب بلند، دیوانگی هم می‌کرد با پاشاها [و] وزیر خارجه و ... صحبت کنان رفتیم. اسب رخس بی‌مزگی «۱» می‌کرد. سوار کالسکه کوچکی شده، رانندیم. امروز صحرا وسیع است علف و بوته هم دارد. راه کالسکه خوب است پست و بلندی نبود. قدری راه که رانندیم طرف دست راست پنبه‌زاری بود. کنار جاده دیدم تیمور میرزا، قوشچی‌ها و ... آن میان گردش می‌کنند. درآج هم برمی‌خیزد. اسب خواستم. اسب خراسان را آوردند. از تفنگ رم می‌کرد تا رفتند اسب و تفنگی بیاورند، خیلی دیر شد. یدک را جلو برده بودند. کج خلق شدم.

عثمانلوها هم بودند. درآج متصل از توی پنبه‌زارها می‌پرد. چند تفنگی انداختم نخورد. تا اسب آوردند بی‌مزه شد. مردم قوش زیاد انداخته. چیزی نزدیم. بعد رانندیم. قبر مقدار از دور پیدا بود. دست چپ راه رانندیم. رفتیم دم مقبره پیاده شدم سلامی شد. بعد سوار شدم قبر مقدار، خراب است. حکم شد مشیر الدوله درست بکند. بعد نهر بدی بود پیاده شده گذشتم.

نهر و پل دیگری هم بود، گذشته، سوار کالسکه شدم تیمور، بود قدری که رفتیم نهری بود، موسوم به نهر ابو صبری تیمور گفت: کنار این نهر درآج دارد. باز سوار شدم. علی بیگ و ...

بودند. درآج تک‌تک برمی‌خاست. از توی نی و بوته کنار نهر، چند تیر انداختم، نخورد. بعد

(۱). اصل: بیمزه‌گی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۷

یک درآج نر، پا شد روی هوا خوب زدم، افتاد. بعد رفتیم آن طرف جاده «۱» [۳۳۲] که گردو خاک بود به ناهار افتادیم. امروز خوگ زیادی شکار کردند، به قدر سی عدد خوگ، مردم زدند. اما من در صحرا ندیدم. یک قبان بزرگی را غلام‌های حرم آوردند. خیلی بزرگ بود.

بعد از ناهار سوار شدیم به کالسکه قدری که رانندیم، میرشکار آمد که در این پنبه‌زار درآج زیاد است. پنبه‌زاری طرف دست راست بود. سوار شد. رفتیم پنبه‌زار، علف‌زار بود. درآج زیادی داشت. زیاد برخاست یک درآج نری هم زدم، نمی‌شد زد. برمی‌خاستند زمین که می‌نشستند، دیگر پا نمی‌شدند. گم می‌شد. خلاصه دست بعد باز آمدیم، به کالسکه نشسته رانندیم. نهر ابو صبری، همین طور از طرف دست چپ کنار جاده می‌رود الی کاروانسرای کوچک بدی. در حقیقت قلعه‌ای است موسوم به خان ابو صبری آن‌جا این نهر می‌رود به ده سنجیه «عقر» در دست چپ. زراعت می‌شود خلاصه طرف دست راست دهات و نخلستان زیادی بود. دست چپ آبادی زیادی بود. غاز، قل‌قویروق شکار صحرائی زیادی بود.

خلاصه می‌رانندیم، می‌رانندیم، منزل ابدا پیدا نبود. اثری نبود. قدری پرتقال خورده، هرچه کردیم به منزل نرسیدیم. همه مردم خسته شده، عقب مانده بودند. تا رسیدیم بالاخره، یک ساعت به غروب مانده اول نخلستان آبادی یعقوبیه. نزدیک آبادی سوار اسب شدم. اما از بس باغات نخل و لیمو و ... و ... دارد، خانه [ای] چیزی پیدا نبود. مردمش بیرون آمده تماشا می‌کردند. زن‌های خوبی داشت. رسیدیم به سواره و موزیکانچی عثمانی. جلو هم سر صبر «۲» معرکه بود. حرم و کالسکه‌ها می‌خواستند بروند بار، مردم، جمعیت غریبی بود. راه بند بود. ایستادیم موزیکان هم متصل می‌زند راه گدار خوبی داشت که به آب زده شود اما از توی ده و ... باید می‌رفتیم ایستادیم زیاد، تا کالسکه یکی یکی رد شدند. از عقب هم پاشایان، وزیر خارجه، حسام ... و ... رسیدند. ایستادیم زیاد بالاخره رفتیم دروازه مانندی بود.

گذشته، باز سواره مردم زیاد ایستاده بودند. خیلی شلوغ «۳» بود صبر هم کهنه و مندرس و لق بود. گذشتیم. گردو خاک غریبی شد اردو را هم به قدر نیم فرسنگ بیشتر پائین تر برده،

(۱). اصل: جعه

(۲). صبر: پل

(۳). اصل: شلوق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۸

زده‌اند. آفتاب غروب شد. هی راندم هی راندم. تا غروبی وقت اذان رسیدیم منزل.

چاردها را کنار رودخانه زده‌اند. جای گود پستی [است] آب هم ایستاده، می‌رود، بی‌صدا.

قدری چای خوردیم، خیار سکنجین حال آمدیم. شب بعد از شام قورق شد. محمد علی خان و ... آمدند محمد علی خان امروز

عقب کفتاری رفته بود با غلام علی خان، شب خوابیدیم.

هوای اینجا گرم است... dejemal امشب قبل از شام یک قازالاقی آمد توی چادر. گربه چیتی بزرگ جست از بالای چادر پنجه

زد افتاد. ببری خان گرفت [و] خورد. [۳۳۳]

### روز یکشنبه بیست و ششم [شهر شعبان]

به علت خستگی دیروز، امروز این جا اطراق شد. به تنبلی گذشت. الحمد لله تعالی احوال ما بسیار خوب است. صبح حمام سروتن

شوری رفتم. شب یوسف هرچه آتش بازی داشت آن طرف رودخانه آتش زد. از قزل‌رباط الی شهبان، پنج فرسنگ است و راه

خوبی است. یعنی به خوبی می‌رود دو فرسنگ تا ابتدای جبل حمر بن و دو فرسنگ از ابتدای جبل، تا زمین بسیطه و یک فرسنگ

از بسیطه الی شهبان.

در یمین و یسار این راه آبادی نیست. بجز سمت راست، قریه‌ای است موسوم به «زاویه» رودخانه دیاله از سمت راست به فاصله یک

فرسنگ از جاده به آن طرف به سمت جنوب جاری است. و کوه حمرین را بریده می‌گذرد و چون از کوه بگذرد، به قریه [ای]

رسیده، موسوم به منصوریه ده بزرگی است با باغات زیاد اطرافش جنگل است شکار گراز، دراج زیاد دارد. رود معروف خراسان

نزدیک به این قریه، از دیاله خارج می‌شود و از اینجا اول بلوک خراسان است. در راه یک میدان به شهبان مانده نهر عظیمی

است، معروف به «بلدروز» که به محال بلدروز می‌رود. بعد از آن به فاصله اندک، نهر دیگر است معروف به هارونیه، که به محال

هارونیه می‌رود. بعد از این دو نهر اراضی «جاموس سوکن» که محل اردو بود، شهبان از آبادی‌های قدیم و در سوابق ایام

حاکم‌نشین ایالت خراسان بوده است. ولی حالا خراب است، و زیاده بر یکصد و پنجاه خانوار ندارد. از آبادی قدیمش جز مسجد

جامع چیزی نمانده است. خراسان نهر عظیمی است که در زمان قدیم از رودخانه جدا شده ابتدای طول آن از دامنه جبل حمرین

است. و انتهای آن «ابو خمیس» است که زیارت گاهی است. از اولاد امام موسی کاظم (ع). زیاده از چهل قریه از این نهر مشروب

می‌شود. که از آنجمله یعقوبیه است و همه این دهات موسوم به بلوک خراسان است. رودخانه دیاله این بلوک را از بلوک خالص

جدا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۸۹

کرده است، و بلوک خالص زیاده بر دوست قریه و مزرعه نخلستان است. و شهبان به یعقوبیه هشت فرسنگ است [۳۳۴]. دهاتی

که در دو طرف چپ و راست است، از این قرار است: سمت راست که طرف غربی است، سن‌سل، حَض، سود، پروانه، ذباب

اواشق در حوالی این قریه رودخانه دیاله و خراسان به یکدیگر نزدیک شده در فاصله آن دو نخلستان و باغات است. که بسیار

باصفاست. کرآزهیرات، ابو سعیده، مخیصه، نهر چلبی ابو کرمه مزار، ابو مشاعل که می‌گویند چراغچی حضرت پیغمبر (ص) بوده

است زهره، دوره، ساله، نهر شیخ، از مغرب به مشرق می‌رود خرن آباد حوید منصوریه حویدز این قریه در میانه حویدز و یعقوبیه، واقع است. که از بناهای منصور دوانقی بوده، اکنون خراب است. مقابل یعقوبیه در همین سمت دو قریه نزدیک است، که باغات زیاد دارد. این قراء دست راست، اغلب صد خانوار، صد و پنجاه خانوار رعیت دارند اکثر این دهات وقف امام اعظم ابو حنیفه و شیخ عبد القادر است و در تصرف آقا سید علی نقیب است. این باغات خرما- لیمو- نارنج- پرتقال- انار بعضی جاها هم شلیل زردآلو، بعضی قراء توتستان برای ابریشم دارد. قراء سمت دست چپ: ناحیه بلدروز، هارونیه، ماهردو، شهروان «وجهیه»، عمرانیه، برقانیه، سنجیه، عقر. عشایری که در نواحی شهروان و یعقوبیه هستند تمام عرب هستند.

مذاهبشان مختلف است. شیعه، سنی، نصیری «۱» و ... بنی تمیم، دهنیه، کرخی، جعرانی، دهلیکیه، جبور «البوحمیه»، البوفرج، بنی زید، زهیری، البوصایس، مالیات بلوک یعقوبیه و خراسان چهل هزار تومان و ده هزار خروار جنس [است]. [۳۳۵]

### روز دوشنبه بیست و هفتم [شهر شعبان]

امروز باید به مشیریه رفت، واورته خان، یا خان بنی سعد سه فرسنگ و نیم راه است. صبح سوار شده به اسب. گردو خاک زیادی بود.

راندنم طرف راست جاده «۲» صحرا و زمین بسیار هموار و مسطح است. شبیه به کویر «۳» حوض سلطان، راه کالسکه بسیار خوب است. اما خیلی سواره راندنم. والی بغداد، دیشب رفته است بغداد. کمال پاشا، وزیر خارجه، مشیر الدوله، حسام السلطنه صحبت کتان رفتیم.

(۱). اصل: نسیری

(۲). اصل: جعه

(۳). اصل: کبیر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۰

ناظم افندی هم بود. خلاصه خرگوش زیادی داشت صحرا. بعد از راندن زیاد سوار کالسکه شدیم. از نهر خشکی، پلی هم داشت گذشتیم. می‌گفتند خرابه نهروان قدیم است، که حضرت [علی] با خوارج جنگ فرموده است. خلاصه خیلی راندیم به نهار افتادیم. بعد از نهار باز سوار کالسکه شده، راندیم پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. اورته خان دست چپ جاده است. باغ و نهر مشیریه دست راست. اردو، وسط افتاده است. قدری دراز کشیدیم. عصری [تیمور] میرزا آمد درنا، غاز، هوبره دراج، گرفته بود، آورد. پسر عباس میرزا را یحیی خان آورد پسر یازده دوازده ساله‌ای است. بسیار خوشگل پسری است.

سمت راست امروز بلوک خالص است. بعضی از قراء آن که به راه نزدیک بود از این قرار است: چرو «هاشمیه» «حب حب» جزانی «نهر خدریه»، مرادیه، سمت چپ «سفته» «بهروز»، ابو فمین عشایری که اینجا هستند بنی تمیم کرخه زبید، الفره «مجمع» ابو عامر، بنی زید شب خوابیدیم. [۶۳۳] Hamedani]

### روز سه‌شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان]

باید رفت به بغداد، پنج فرسنگ راه بود. صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم. زیاد سرد بود. سوار کالسکه شدیم راندیم. راه مثل دیروز کویر «۱» است و مسطح، برای کالسکه بسیار خوب است.

راندیم، همه مردم لباس رسمی پوشیده‌اند. با کمال تنقیح از معیر و پیشخدمت و صاحب منصبان و ... و ... راندیم. دو فرسنگ و نیم

که راه رفتیم به ناهار افتادیم. کنار نهر مشیریه، نهر بزرگی است آب زیادی داشت.

دو نفر قوشچی عرب، دو قوش چرخ آهوگیر، تربیت کرده‌اند که آهو گرفته آورده بودند. یکی نر یکی ماده، بسیار بسیار آهوهای کوچکی بودند. آهوی ماده به قدر خرگوش بود. تیمور میرزا این‌ها را می‌شناخت. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده رانندیم.

سرنهار گاه آیت «۲» الماس سرداری الماس، شمشیر و ... استعمال شد. رانندیم صحرا همه‌جا صاف همه بر است کویر. پاشای بغداد مشیر الدوله که در بغداد بودند، آمدند قدری صحبت شد. باز پیش رفتند. اقبال الدوله آمد صحبت شد. اقبال بسیار سفیه است.

شهریار جاده‌ها متن ۹۰ روز سه‌شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان]

ن

(۲). آیت: ظاهراً حمایل یا نشان بوده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۱

می‌گفت: به مردم استقبالچی بغداد که سلام می‌کنند جواب سلام بدهیم و فردا به زیارت امام اعظم ابوحنیفه و شیخ عبد القادر بروید، کاظمین علیه السلام نرفته، یعنی به این صراحت نمی‌گفت اما از ارشادی که می‌کرد این معنی مفهوم می‌شد. خلاصه رانندیم تا نزدیک استقبالچی‌های بغداد رسیدیم. مناره‌های کاظمین علیه السلام دو فرسنگ به بغداد مانده از میان نخلستان‌های آن طرف، این طرف شط پیدا است. بسیار محظوظ شدم و شکر خداوند عالم را کردم. از دیدن گنبد مطهر و مناره‌های کاظمین علیه السلام.

[۳۳۷] خلاصه قدری نزدیک شدیم سوار اسب شدم اهالی بغداد زیاد از حد، از دو طرف راه استقبال آمده بودند.

بسیار مردم بی‌بضاعت، پریشانی به نظر آمدند. ساکت و آرام بودند. عسکر عثمانی جلو مستقبلین، سربازشان تک، تک ایستاده بودند. بعد سواره و افواج عثمانی، در طرفین راه ایستاده‌اند، اهالی بغداد و ... عقب سر آنها بودند. امروز افواجشان و سواره بهتر از اول سرحد بودند. موزیکانچی زیاد هم داشتند. اما به همه جهت «۱» اگر چهار هزار نفر می‌شدند، خیلی بود. چادری عجیب و غریب و ترکیبی بسیار غریب داشت، در کنار راه زده بودند.

پاشای بغداد، و کل وجوه عسکریه و قلمیه «۲» و قاضی و مفتی و شیوخ و اعراب و ... دم چادر ایستاده بودند. ما هم که رسیدیم پیاده شده رفتیم در چادر، قدری نشستیم، امراء، اعیان [و] شاهزادگان خودمان همه ایستاده بودند. قهوه خوردیم، تا عثمانی‌ها بقول خودشان آلائی جلو راه، درست کردند همه پاشایان و ... جلو افتادند، بعد ما سوار شدیم. رانندیم تا رسیدیم به طاق نصرت، که فرنگیان، آرک‌دوتریونف، می‌گویند که تازه ساخته بودند. بسیار قشنگ بود. ارمنی‌ها، کشیش‌هاشان در وسط ایستاده، بقدر سی نفر بچه ارمنی خوشگل، طرف دست راست، سی نفر طرف دست چپ، با لباس‌های فرنگی، طور بسیار خوشگل، منقح و تمیز دلربا، با حمایل‌های آبی، بسیار، بسیار، قشنگ. سرهای باز خوشگل، به آهنگ خوش ایرانی می‌خواندند و تعظیم خوبی می‌کردند. به طوری قشنگ و خوب بود که آدمی نمی‌توانست از پهلوی آنها بگذرد برود. بعد بچه‌های یهودی‌ها و ارمنی، باز زیاد بودند. همان‌طور می‌خواندند، ایرانی بسیار، خوب می‌خواندند و بچه‌های یتیم مسلمان،

(۱). اصل جهه

(۲). منظور اعضا دیوان و ادارات و مستوفیان است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۲

که همه رخت سفید پوشیده بودند، به طور خوشگل که پاشای بغداد تازه تعلیم آنها را قرار داده است. به‌طور خوبی دعا می‌کردند و داد می‌زدند. آن‌ها هم خیلی خوب بودند بسیار خوشایند بودند. فرنگی، ارمنی، مسلمان، یهودی و ... و ... از هر جور بودند [۳۳۸] به طاق نصرت که رسیدیم پاشایان و ... همه پیاده شده، در جلو می‌روند. طرف دست چپ یک بنای عالی بود گفتند سابقا کرانتین



«۱» بوده است. دیوار سردر آجری محکمی داشت بالای آن زن زیادی بودند. بجز این‌ها دیگر زن ندیدیم. خلاصه از طاق نصرت که گذشتیم فوج قزوین و ... سوادکوهی با کمال شکوه ایستاده بودند، بسیار با لباس خوب. بعد وارد باغ منزل شدیم. سواره رفتیم. همه بودند. درخت خرما [و] نارنج و ... بسیار داشت. این باغ را قدیم نجیب پاشا ساخته است. حالا دوباره عمارت ساخته و تعمیر کرده‌اند. خیابان‌ها ریگ ریخته، درختهای نارنج بسیار موزون «۲» و خوب، کلاه فرنگی چوبی در وسط ساخته بودند. بعد رسیدیم به عمارت جدید که قصر ناصری می‌گویند. که در آخر باغ نزدیک شط ساخته‌اند. بسیار عمارت عالی [و] خوش ترکیب قشنگ. بالایش بام و مهتابی بسیار بسیار با روح و قشنگ که، کل شهر بغداد و صبر و شط و کشتی‌ها و، اردو، و صحرا و باغ راه کاظمین و ... و همه از این پشت‌بام مهتابی پیداست. بغداد کهنه [و] نو و ... خلاصه وارد عمارت شده پیاده شدم. پله‌ها را از ماهوت و پارچه مفروش کرده‌اند. در اتاق‌ها کاغذ فرنگی چسبانده، و بسیار خوب مفروش کرده، صندلی و نیم تخت‌های خوب مزین گذاشته‌اند. آئینه‌های بزرگ، چهل چراغ و ... گذاشته و آویزان کرده‌اند رفتیم به اتاق پستو. خیارهای سبز بغداد بود. با میوه‌ها و ... پیشخدمت‌ها تیمور و ... بودند سه ساعت به غروب مانده وارد شدیم. عرق داشتیم. مدحت پاشا کل اعیان [و] وجوه عسکریه [و] قلمیه و ... بغداد را معرفی کرد. نیم ساعت بلکه یک ساعت هم به این گذشت. مظهر پاشا که سابقا والی سلیمانیه بوده و حال حاکم کربلا است بسیار بسیار شبیه به آئی برادر میرشکار بود. زیادزیاد شبیه بود [۳۳۹] قاضی القضاة بغداد، و متولی قبر شیخ عبد القادر هم هردو کور بودند، از یک چشم. خلاصه اشخاصی که پاشا معرفی کرد از این قرار است:

(۱). کرانتین - قرنطینه

(۲). اصل: موزون

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۳

امراء و ضابطان عسکریه، فریق نافذ پاشا، میرلوا، حمدی پاشا، میرلوا صالح پاشا، میرالای «۱» حاجی مصطفی پاشا، میرالای حاجی فیض الله بیگ، میرالای حسن بیگ، قائم مقام ارکان حریبه حسن بیگ، قائم مقام حسین بیگ، ایضا محمد بیگ، ایضا احمد بیگ، حاجی عمران سرهنگ، بهاء الدین افندی سرهنگ، عمر افندی سرهنگ، مفتش میرلوا حسین پاشا این از اسلامبول آمده است برای حساب عمل قشون این جا.

میرلوا عبد الله پاشا، میرلوی مقاعد پاشا، ایضا صالح بیگ میرالای است، ایضا عبد الرحمن بیگ، مستوفی نظام حافظ افندی یاور سرعسکری قائم مقام فیضی بیگ حاجی مصطفی بیگ قائم مقام، ایضا مصطفی بیگ، حسین بیگ مین باشی اطباء فانوافندی، شاکر افندی، حسن افندی. اهل قلم و ... متفرقه بغداد، شاکر بیگ یعنی بیگلربیگی، دفتردار عیدی بیگ، مفتش محمد زهابی افندی، اصلش زهابی رعیت ایران است. منشی باشی صائب افندی، مدیر اوقاف درویش افندی، شیخ سابق ... شیخ منصور معاون قشون بغداد، احمد بیگ رئیس اداره بلدیة بغداد، ابراهیم افندی نایب بغداد، مظهر افندی رئیس مجلس جنایت نظامی، ابراهیم افندی، اعضای اداره نظامی، محمود افندی معاون والی بغداد، رائف افندی. حاکم کربلا مظهر پاشا که به آئی برادر میرشکار بسیار شبیه است. مفتش حکام زین العابدین افندی، نقیب علی افندی مدیر امور خارجه، حمدی بیگ شیخ قبیله شمّر «اطاعتی ندارد به پاشا» فرهان، تلگرافچی، دیم تراکی افندی مدیر قرانتین «۲» مصطفی افندی اعضای مجلس اداره ولایات، سعید افندی متولی امام اعظم، مصطفی افندی رئیس تلگراف بغداد، احمد افندی. تیرهای تلگراف از پای طاق الی یک فرسنگی بغداد از آهن است. بعد چوب و تیر است، الی بغداد. و، الی اسلامبول، اما الی کربلا باز تیرش آهن است. در نزدیکی بغداد یک فرسنگ دو فرسنگ مانده، طریق راه صحرا کویر «۳» است و زمین قاچ قاچ است به طوری که محال است، بتواند اسب دواند. خیلی به احتیاط باید راند. مگر از جاده

(۱). درجه‌های نظامی در ارتش عثمانی

(۲). کرانتین - قرنطینه

(۳). اصل: کبیر

(۴). اصل: جعه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۴

بروند خوب است [۳۴۰] عصری قورق شد. زن‌ها آمدند. چرتی‌ها دو روز بود [که] پیش از ما به کاظمین آمده بودند. برای آمدن جلال شاه، پسر آقا خان محلاتی، عصری آمده بودند، دیدم. خلاصه قرق شد ببری خان [و] گربه‌ها آمدند. من مهتابی پشت بام بودم. بسیار، بسیار، مصفا بود. شط، کشتی‌ها، بغداد، صبر، باغات، اردو، همه پیدا بود. آدم از تماشا سیر نمی‌شد. همه زن‌ها آمدند بالا. موزیک می‌زدند. شب را چراغان کردند، شهر را. آمدم پائین شام بخورم، در بین شام آتش بازی‌ها را در کردند. به یحیی خان، گفته بودم: تا من نگویم شیپور نزنند در نکنند. این پسر سفیه گویا غفلت کرده است. اخبار نکرده بود. یکبار هرچه آتش بازی بود. در بین شام [که] می‌خوردم در کردند. من هیچ تماشا نکردم. بسیار جر آمدم. خلاصه امروز صبح هنوز سوار نشده در مزکه، در چادر ما دبیر الملک، شیخ محمد برادر شیخ عبد الحسن، رحیم را حضور آورد. بیرون هم دم سراپرده شیخ الشریعه پسر آصف الدوله و بعضی کلید دارها و ... بودند، دیده شدند، امروز عصری هم رفتند زیارت کاظمین. یعنی پیشخدمت‌ها و ... ساری اصلان، سیاچی، میرزا حسن خان، محمد علی خان امروز اسباب جواهر برداشته جلو ما بودند. اسب عربی سیاچی آنقدر بازی کرد، که آخر سیاچی رفت اسب را عوض کرد. در وقتی [که] وجوه اعیان بلدی را به ما معرفی می‌کرد، مفتی بغداد که مشهور به زهابی است فارسی می‌داند. این فرد شعر را خواست بدیهتا بخواند، فرد اول را، درست خواند در فرد ثانی گیر کرد. بسیار خنده داشت. ریشش هم کم و سفید بود و فرد شعر این است:

هزاران شکر کز فضل و عطای ایزد مَنان شد از تشریف شه بغداد، رشک جمله بلدان در روی طاق نصرت، این یک فرد شعر را نوشته بودند: قدومت شهریار آباد مسعود [۳۴۱] روی قصر عمارت هم نوشته‌اند قصر ناصری. مسجد براسا که معروف است حضرت امیر المؤمنین آنجا نماز کرده‌اند، از در طرف بغداد کهنه کنار شط قدری پائین تر از عمارت ما است. مثل ایوانی می‌ماند. جسر، تازه خوبی تازه ساخته‌اند. در وسط شهر سه کشتی بخار نه بزرگ، نه کوچک اما مایل به بزرگی در شط روبروی عمارت لنگر انداخته‌اند.

کشتی بخار کوچکی هم راه می‌رفت. قفه زیادی دارند که عبور [و] مرور می‌شود. عوض نو، قفه مثل لگن گرد از تخته، تویش گود است. دو پاروزن نشسته، پارو می‌زدند. یکی هم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۵

می‌نشیند. آتش بازی زیاد حاضر کرده بودند شهر را هم چراغان کرده بودند. بسیار تماشا داشت کشتی‌ها و ... چراغان بود. اما گفته بودم که هر وقت شیپور زدند، آتش بازی بکنند.

در بین اول شام خوردن، یکبار بی‌خود آتش بازی کردند. هیچ تماشا نکردم. بسیار جر آمدم.

خیلی هم طول کشید، آتش بازی. زن‌ها هم بالای بام تماشا می‌کردند. من نرفتم. بعد خوابیدم اطاق‌های اینجا قدری بوی گچ می‌دهد. سردرد می‌آورد ... enis

نوشتم بنائی قدیم در مقابل قصر ناصری است که می‌گویند مسجد براسا اما این مسجد براسا نیست. بنائی است از عمارات خلفای عباسی، می‌گویند چندی هم مجلس امام موسی کاظم بوده است.

چهارشنبه بیست و نهم [شهر شعبان] امروز صبح از خواب برخاستم ناهار را منزل خوردم. بعد لباس رسمی [پوشیده] نشان حمایل ... آیت الماس و شمشیر و ... زده، شش ساعت به غروب مانده، سوار قایق کوچکی از آنجا به کشتی بخار کوچک بدی، سوار شدیم. مشیر الدوله، والی پاشا، پیش ما بودند. وزیر خارجه حسام السلطنه و ... در قایق دیگر، قدری رفتیم. از زیر آثار قدیم که گفتند، از قصور خلفای عباسی، و چندی هم مجلس امام موسی کاظم علیه السلام بوده است، کنار شط بود، از محاذی او گذشته، رفتیم به خشکی سوار کالسکه شدم. معیر و ... همه بودند.

دیشب از دزدان اعراب و ... از اسباب کالسکه خانه برده‌اند. از چادرهای صارم الدوله که در کاظمین است، دزدی کرده‌اند. او دزدها را گرفته بود. چادر قوشچی باشی را برده‌اند.

او هم دزد را گرفته بود. خلاصه راه کالسکه را هم خوب ساخته‌اند. قدری رفتیم دست چپ مسجد براسا بود محوطه دیواری و مسجد کوچکی «۱» دو نخل خرما می چرکین گردآلود [۳۴۲].

جلو سر در مسجد، قبر معروف کرخی هم آن طرف مسجد براسا است که بغداد کهنه را هم کرخه می گویند گویا به این مناسبت [است] قدری رفتیم. از دم باغ حاجی میرزا هادی، می رفتیم که باغ طولانی است. درخت خرما زیادی دارد. اطراف هم خرما نخل زیاد بود. راه گردو خاک غریبی بود. از بغداد یعنی از منزل ما الی کاظمین یک فرسنگ راه است خلاصه نزدیک شدیم به قصبه کاظمین، اردوی معیر هم در صحرا نزدیک به کاظمین افتاده بود.

(۱). اصل: مسجدی کوچکی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۶

اقبال الدوله در صحرا نزدیک کاظمین عمارتی ساخته است، شبیه به کاغذگر خانه قدیم تهران است. سوار اسب شدم از دور از صحرا آثار قدیمی پیدا بود. دست چپ، تیمور میرزا گفت: قصر خورنق معروف همین است. خلاصه اهالی کاظمین که همه شیعه مذهب هستند، بیرون آمده بودند. بسیار شعف داشتند زن‌هاشان هلهله عربی می کشیدند. تا وارد کوچه کثیفی شدیم. طرفین خانه بود تا رسیدیم در صحن حضرت پیاده شده رفتیم خدام زیادی، بودند.

شیخ طالب کلیددار با شیخ عیسی برادرش و ... بودند. همه نوکرها با لباس رسمی و ...

بودند. وارد حرم شدیم. مثل بهشت بود. شکر خداوند تعالی کردم، که به این نعمت عظمی فیض یاب شدم. دو طرف گنبد مطهر را که به خرج من شیخ عبد الحسن تهرانی مرحوم، ایوان و ستون و سقف ساخته و کاشی کاری‌های خوبی کرده است. دیدم الحق بسیار خوب ساخته است. از خشت‌های طلای گنبد مطهر عسکرین علیهما «۱» السلام هم خیلی زیاد آمده است، مشغول طلا کردن ایوان‌های کاظمین هستند. انشا الله.

فرش‌های حضرت خوب نبود. گفتم اندازه بگیرند انشا الله تعالی. از قالی فراهان و ...

بافته بیاورند ببیندازند. انشا الله تعالی بعضی تعمیرات از دیوارهای دور صحن و غیره داشت.

حکم شد به شیخ محمد که همه را بر آورد کرده بعرض برسانند. انشا الله تعالی ساخته و تعمیر شود. خلاصه رفتیم توی ضریح «۲» دو گنبد طلا. به یک اندازه کوچک دارد طلای گنبد، از آقا محمد خان مرحوم است. بنای گنبد از شاه اسمعیل صفوی است. آینه کاری میان از میرزا شفیع صدر اعظم است. امامین کاظمین علیهم السلام هردو در یک ضریح هستند.

ضریح بزرگی است. گویا فولاد است. اما، میان آن ضریحی نقره دارد. توی گنبد آینه کاری است. ازاره «۳» کاشی معرق است. بسیار خوب مثل مینا و جواهر [است]، نماز زیارت، نماز ظهر و عصر را بالای سر کردیم. [۳۴۳] آقا علی از پیش آمده قرق کرده بود. معیر، علی رضا خان، نوکرها همه بودند. نماز خوبی خوانده شد. بعد رخت سرداری پوشیده، حاجی رحیم خان هم بود برگشته

سوار شدیم. راندم برای مقبره ابو حنیفه که امام اعظم

(۱). اصل: علیه

(۲). اصل: زره

(۳). اصل: هزاره

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۷

می‌گویند. مشیر الدوله و ... بودند راندم بعد سوار کالسکه شده، الی لب شط رفتیم.

میرزا احمد خان، ابراهیم خان، سیاچی، امین السلطان، وزیر خارجه، حسام السلطنه، مشیر الدوله، حاجی عمو، و ... بودند. من سواره آنها پیاده آمدند. کوچه‌ها را خلوت و تمیز کرده بودند. این جا دهی است که در اطراف امام اعظم قدری آبادی کرده‌اند. اهالی این جا همه سنی متعصب هستند. تا رسیدیم به نزدیک قلعه امام اعظم. قلعه کوچکی چهار برجی سختی با آجر ساخته‌اند. خیلی محکم است از درش داخل شدیم. بالا-خانه مزینی، در سردر ساخته بودند، که یعنی من بروم آنجا بنشینم. خدام زیادی همه با ترکیب‌های نحس نجس صف کشیده بودند. مصطفی افندی که امام مسجد این جا و متولی قبر است، با شنل «۱» ماهوتی یقه «۲» گلابتون، بخوری در دست، جلو بود. مرد سیاه چهره [ای] شبیه به هندی‌ها با ریش سیاه توپی، کمی کوتاه و لاغر، چشمهای درشت شهلاهی سیاه، عمامه «۳» کوچک، معلوم بود خیلی متعصب و پدر سوخته است. یک نفر دیگر هم قبای گلابتون پوشیده او هم گویا متولی و خادم بود. اول داخل مسجدی، شدیم. به طور مساجد سنی‌ها، طاق زده طولانی، بنای خوبی بود. منبری داشت بطور اهل سنت. قالی‌های کوچک کوچک کردستانی زیادی انداخته بودند. از آنجا داخل توی گنبد ابو حنیفه می‌شود. بنای عالی است. بنا از سلطان مراد است ضریح نقره دارد، که سلطان مراد ساخته است. قندیل نقره خوبی هم، سلطان عبد العزیز خان فرستاده است بالای سرش بود، یک جفت شمعدان نقره بزرگی هم که بسیار خوب زرگری کرده‌اند، سلطان مجید مرحوم فرستاده است. در گوشه [ای] بود شمع هم داشت قندیل و اسباب زیاد بود. قدری ایستادم. نمی‌دانستم چه بگویم. خود پاشا و متولی‌ها هم خجالت می‌کشیدند. که برای چه این جا آمده‌ایم خلاصه بیرون آمده رفتیم باز سوار کشتی بخار شده راندم. اما کشتی بوی بدی می‌داد. حرکتش هم بسیار بطئی «۴» بود. مشیر الدوله، پاشا پیش من بودند. تیمور، پیشخدمت‌ها در همین کشتی بودند. با پاشا خیلی صحبت شد از همه

(۱). اصل: شینل

(۲). اصل: یخه

(۳). اصل: امامه

(۴). اصل: بطیع

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۸

طرف. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. از همه بدتر این است که، حالا باید سوار شده برویم به اردوی عثمانی‌ها [۳۴۴] برای تماشای مشق و از همه بدتر این است، که حالا حرم باید برود کاظمین. امین السلطان را گذاشتم که حرم را هر طور است، با نظم ببرند.

خودم قدری نارنگی خورده، سوار اسب شده. معیز، تیمور، یحیی خان، و ... بودند جلال شاه پسر آقا خان محلاتی که از هند آمده است، عریضه [ای] آورده بود. یحیی خان آورد عریضه‌اش را گرفتم. «چرتی‌ها» هم همراهش بودند. جلال شاه پسر فریبهی بود. ترکیب حرکات و آوازش به میرزا کاظم شمس برادر چرتی بزرگ شبیه بود. اما این قدری چاق تر و بلندتر بود. خلاصه سوار

کالسکه شده رانندیم، برای اردو، اردو هم خیلی دور بود. تا رسیدیم به اول صف قشون عثمانی‌ها که طرف دست چپ ایستاده بودند. با همه پاشایان و ...

والی پاشا، وزیر خارجه، حسام السلطنه، شهاب الملک [و] سایر صاحب منصبان ما، قتیقر مهندس، نایب روس، اقبال الدوله. ایرانی، عثمانی از همه جور اشخاص بودند.

در اول صف نظام سوار اسب شدم. صف نظامشان خیلی ممتد بود. هر فوجی را به قدر دویست و پنجاه نفر قرار داده‌اند. موزیکان در بعضی افواج [و] شیپورچی در بعضی افواج داشتند. اسلحه خوب [و] لباسشان هم خوب بود روی هم رفته خوب بودند. چند عراده توپ و چند قاطری هم داشتند، چادری که برای ما زده بودند، خیلی دورتر از انتهای صف نظامیان بود. خیلی راه رفتیم تا به چادر رسیده پیاده شده نشستیم. چای خوردیم اما حالا یک ساعت به غروب مانده بود. تا قشون که خیلی دور بود، آمدند. مشق جزئی کرده سربازشان مشق مجزائی کردند. چند تیر شلیک آتش قطار و ... کردند. غروب شد باروتشان «۱» بسیار بد بود.

دود گند غریبی می‌کرد. و صدا هم نداشت. بسیار بد باروتی داشتند. بعد به طور دفیله «۲» آمدند. از جلو گذاشتند. نافذ پاشا، میرلوا، در آخر همه آمد. تعظیم کرده، اتمام مشق را به عرض رساند. بعد از اتمام [مشق] به پاشای بغداد و کمال پاشا و مشیر پاشا و سایرین حمایل و نشان داده شد. مشیر الدوله آورده گردنشان انداخت. بعد شب شد. سوار کالسکه عثمانی شده، آمدیم یک ساعت و نیم از شب رفته وارد منزل شدیم. حرم هم هنوز از زیارت

(۱). اصل: باروط

(۲). دفیله: رژه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۹۹

نیامده بودند. خیلی گرسنه بودم. بعد انیس الدوله و ... آمدند. دسته‌دسته بعد از شام رفتیم پشت بام. [۳۴۵] آتش‌بازی خوبی کردند. اگرچه در بین شام [که] هنوز نخورده بودم، باز، خودسر، آتش‌بازی کردند و ضایع. فی الجمله کرده بودند. باز خوب بود. الحمد لله خوش گذشت.

بعد خوابیدیم. Nauch afrin.

### روز پنجشنبه سلخ شعبان،

امروز خیال رفتن حضرت سلمان و تماشای کاخ کسری را با کشتی بخار از روی آب دجله داشتیم. صبح از خواب برخاسته، دیر سوار شدیم. رفتیم به کشتی بخار بزرگ که مال عثمانی‌هاست. کشتی کثیفی است. جمعیت زیاد بود. هاشم، امین الملک، آقا علی، سیاجی، آقا وجیه، عکاس باشی، علی رضا خان، محمد علی خان، یحیی خان، ساری اصلاان، میرشکار، میرزا علی خان، محمد علی خان، میرزا حسین خان، محمد تقی خان گشاد، وزیر خارجه، دبیر، حسام السلطنه، دبیر الملک، عباس میرزا، کشیکچی باشی، آقا سلیمان، مدحت پاشا، کمال پاشا، میر محمد تقی خان گشاد «۱»، عرفانچی، امین السلطان، دهباشی، سقاباشی، آقا دائی، محقق، عبد القادر خان، مظفر الدوله، پاشا خان، حسن خان، قره پاپاق، مجد الدوله، قهوه‌چی باشی، حسن قهوه‌چی، خلاصه خیلی بودند. کلب حسین، ملیجک، میرزا عبد الله، رانندیم طرفین بغداد بسیار بناهای خوب پیدا بود. از صبر گذشتیم. صبر را باز کرده بودند. طرف دست چپ که بغداد نو باشد. سربازخانه خوبی تازه پاشا ساخته است. پیدا بود. سرایه پاشا هم نزدیک به سربازخانه بود اما چندان خوب نبود.

مکتب‌دار الصنایع که تازه ساخته بودند، پیدا بود. عمارت «اداره کشتی‌های بحریه» «مدرسه مستنصریه» خانه حاجی میرزا هادی

جواهری رفتیم. مدرسه مستنصریه که از بناهای «۲» المستنصر خلیفه است، دیوارش با کتیبه‌هایی که از آجر درآورده بودند بدخط، خوب پیدا بود. ظاهراً بی‌عیب به نظر آمد. از درونش خبری نشد. مجلس حضرت امام موسی کاظم را هم جایی در این جاها تیمور میرزا نشان داد. کنار شط قونسول خانه انگلیس‌ها، عمارت

(۱). اسم مجدداً تکرار شده است.

(۲). اصل: آثارها

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۰

بسیار خوبی بود. باغ و باغچه داشت. زن‌های فرنگی ... ایستاده بودند پیدا بودند. بعد خانه اقبال الدوله، که از همه‌جا بهتر بود دیده شد. خانه میکائیل ترجمان انگلیس، خانه قشنگی بود. بعضی از یهودی‌ها خانه خوب داشتند. بعد کم‌کم کم‌خانه‌ها بد و پست [شد] بعد به نخلستان و باغات می‌رسد. [۳۴۶] طرف دست راست که بغداد کهنه و کرخ هم می‌گویند، بیمارخانه تازه [ای] پاشا شروع کرده و ساخته است. کشتی‌ساز خانه دارند. خانه عباس میرزا بود خانه قشنگ محقری بود. بعد خانه‌های دیگر. و بناهای دیگر بود. در آخر او هم به خانه‌های محقر و بد به نخلستان باغات می‌رسد. قدری که رانندیم باغات و نخلستان‌ها هم تمام می‌شود. طرفین شط، همه‌جا چاه کنده و با اسب و دلو، آب می‌کشند. هرچه باغ و زراعت و ... طرفین شط، هست همه را با دلو چاه آب می‌دهند همه‌جا اعراب و بچه عرب‌ها وقفه بودند. بچه‌های عرب لخت دم شط بازی می‌کردند. همه‌جا صدای دلو که آب می‌کشیدند، متصل می‌آید. جرجر صدای غمناکی دارد. در شط بعضی جزیره‌ها پیدا می‌شود، که روی او را سبزیکاری و زراعت کرده‌اند. مرغ‌آبی، پرلا، غاز، مرغ سقا، حقار، در کنار شط شغال زیاد دیده می‌شد چند تیر گلوله و ... انداختم نخورد. دو مرغ ماهی‌خور که در انزلی هم زیاد بود، در هوا زدم. کشتی چون آب کم است خیلی با احتیاط می‌رفت. گاهی هم به گل می‌نشست دیر حرکت می‌کرد. هی رانندیم، موزیکان هم می‌زدند. خلاصه خیلی رانندیم. تا رسیدیم به جایی که رودخانه دیاله، داخل شط می‌شد. از طرف چپ از آنجا هم خیلی رانندیم و به محاذی سلمان نمی‌رسیدیم. به غروب هم سه ساعت مانده بود. مشیر الدوله را خواستم، با پاشا حرف بزنند که امروز برگردیم، روز دیگر به سلمان می‌رویم. پاشا گفته بود تا اینجا آمده‌ایم نزدیک است. باز، رانندیم قدری رفتیم طرف دست چپ شط طاق کسری، پیدا شد.

حضرت سلمان هم پیدا شد. طرف دست راست بعضی آثار «۱» بود. گفتند شوره‌خانه و باروت «۲» خانه عثمانی‌هاست. سواره‌ها و ابراهیم خان نایب با اسب من، که دیشب آمده بودند، کناره پیدا شدند. قهرمان خان تفنگدار با تفنگداران دیگر که، آنها هم شب آمده بودند، با بعضی غلام‌ها. کشتی ایستاد اول من، مشیر الدوله، پاشا به قایق نشسته رفتیم. من سوار

(۱). اصل: آثارها

(۲). اصل: باروت

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۱

اسب شده دواندم. آفتاب گرمی بود. چتر «۱» نبود اذیت کرد. از عقب رساندند. صحرا همه بوته‌های خار بزرگ و سایر جنس بوته است زیاد مثل جنگل اما اسب خوب می‌رود. دراج در میان بوته‌ها مثل گنجشک است. حساب ندارد. تفنگ دهباشی را از عقب آورد، نزدیک طاق کسری یک دراج نر [۳۴۷] پرید، روی هوا زدم افتاد. رفت توی بوته، دیر پیدا کردند، آوردند. خوب زدم. پاشا هم دید اما وقت [و] فرصت نبود. حیف حیف به تعجیل رفتیم تماشای طاق را کردم. دیگر این بنا به تعریف و توصیف قلم نمی‌آید. اول آثار دنیا بوده است.

خراب شده است. اما وضع ایوان، و ارتفاع طاق و صنعت بنا و معماران زمان حالا پیدا است.

خیلی مرتفع است و خیلی عرض و طول دارد. انشاء الله معینا بعد از این خواهیم نوشت. به تعجیل اطرافش را گشته از کنار شط دو میدان اسب فاصله دارد. مقبره سلمان، در طرف مابین غرب و شمال طاق است. به فاصله یک میدان اسب. مقبره حدیفه «۲» بالاتر در طرف شرق طاق است. به حدیفه فرصت نشد بروم ... به سلمان رفتم. فاتحه مختصری خوانده شد. مقبره محقری دارد دوسه نخل دارد خدام عرب فقیر هیچ ندانی دارد. اغلب مردم در کشتی ماندند.

بعد از زیارت به تعجیل رو به کشتی راندم. اشخاصی که نیامدند به سلمان و در کشتی ماندند، امین الملک، محمد تقی خان گشاد، عرفانچی، عکاس باشی، میرزا محسن خان، مجد الدوله، می گفتند وقتی که می خواست بیرون آمده، سوار اسب بشود، شلوغ شده بود، کم مانده بود توی شط بیفتند. تا کمر هم به آب فرو رفته بود. این هم نیامد به سلمان، پاشایان دیگر هم نیامدند آقا علی هم نیامد آقا سلیمان هم نیامد خلاصه خیلی نیامدند آنهائی هم که آمدند، پیش و پس، شلوغ، دست پاچه. وقتی که نزدیک کشتی شدم. ساری اصلان، تیمور میرزا، امین نظام، یوسف سقاباشی، کلب حسین، عبد القادر خان، حسن خان، دیدم می روند. گفتم اگر می روید که به کشتی باز بیائید برگردید به کشتی، و الا بروید. زیارت کرده، از خشکی بیائید. آنها هم رفتند از خشکی بیایند. بعد فردا معلوم شد شب را در سلمان مانده بودند. فردا آمده بودند، از خشکی. خلاصه سوار کشتی شدیم باز تا مردم به قایق بنشینند و بیایند طول کشید یک ساعت به غروب مانده قدری بیشتر روانه

(۱). اصل: چطر

(۲). حدیفه: یکی از یاران حضرت علی علیه السلام است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۲

طرف بغداد شدیم راندم و راندم. آفتاب غروب کرد. عکس ستاره‌ها بسیار مشعشع توی شط پیدا بود. ماه شب اول رمضان المبارک را در توی آب دیدم. وقت رفتن نماز ظهر و عصر را توی کشتی خواندم. نماز مغرب و عشا را هم توی کشتی کردم. عرفانچی در رفتن و آمدن، روزنامه «لاتورکی» فرانسه را می خواند. نارنگی پرتقال، چای، همه چیز الحمد الله خورده شد. با صحت مزاج الحمد اله تعالی، آب دجله انصافا برنده است. خلاصه شب تاریک شد.

هی راندم آثاری از بغداد و چراغ و نخل خرما پیدا نبود. بسیار مشوش بودیم از خیالات اهل اردو. در این بین کشتی متصل به گل می نشست. باز خلاص شده می رفتیم اما یک بار بد به گل نشست [۳۴۸] امید خلاصی نبود. بسیار مشوش شدیم همه، که آیا الی صبح چطور در این جا بمانیم. بسیار هم گرسنه بودیم. از شب هم چهار ساعت رفته بود. آخر از برکت سید الشهداء علیه السلام، کشتی از گل در آمده به راه افتاد. اول آبادی بغداد که رسیدیم، فشنگ زیادی از کشتی ما انداخته، که بدانند ما رسیدیم. من هم رفتم بالای بام کشتی، که همه پاشایان و ... و ... آنجا بودند بسیار سرد بود. وزیر خارجه غذائی خورده خوابیده بود. باز بیدار شده بود. خلاصه رسیدیم از بغاز بغداد، گذشته از صبر گذشتیم. چراغانها خاموش شده بود. دبیر الملک هم شب در سلمان مانده بود. صبح از راه خشکی آمده بود باز قدری بود.

رسیدیم به اسکله، و منزل، زنها همه چادر به سر. از اول غروب که از زیارت آمده بودند آنجا جمع بودند. مشوش بودند، زیاد، خواجه‌ها، غلام بچه‌ها و ... و ... همه مشوش بودند. بسیار گرسنه بودم، شام آوردند الحمد الله با اشتهای تمامی خورده، درآجی که زده بودم کباب خوردم. بعد خوابیدم. الحمد الله تعالی علی السلامه بالاتر از عمارت ما به پانصد قدم یا هزار قدم کارخانه‌ای پاشا ساخته است [که] با بخار حرکت می کند. برنج رزازی «۱» می کند و پاک می کند. پنبه را از غوزه در آورده پاک و حلاجی «۲» می کند. و آب هم از شط کشیده به باغ نجیب پاشا، که منزل ما است می ریزد.

## روز جمعه غره رمضان

در منزل بودم ناهار گرم خوردیم. بعد از ناهار قونسول‌های فرانسه، انگلیس، ایتالیا، هولاند، ایران و ... که در بغداد بودند، مشیر الدوله و والی پاشا،

(۱). رزازی برنج کوبی. سفید کردن برنج

(۲). اصل: هلاجی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۳

آوردند حضور معرفی کردند. عکاس باشی، عکس همه را هم انداخت. اسامی قونسول‌ها و وابستگان آنها از این قرار است: کرنر هربرت جنرال قونسول انگلیس، دکتر هی حکیم سرکاری، دکتر کالویل حکیم قونسول، مستر اولم نایب قونسول، میکائیل مترجم. بستامو، شبیه است به عصمت خانم، چشم‌ابرو، رنگ، کوتاهی قد، اما این چاق است.

موسیو کیز قونسول فرانسه، روزیه، نایب، اشیل مورا، مترجم، قونسول ایتالیا، مسیو وارطان. قونسول، حبیب مترجم. قونسول هولند که در بوشهر می‌نشیند، او هم این‌جا آمده بود موسیو آنکله انگلیسی که از تهران همراه آمده است. [۳۴۹] خلاصه بعد از رفتن قونسول‌ها، قونسول و اتباع قونسول ایران را آوردند. بعد قدری معطل شدیم اخبار شد برویم زیارت. اسباب دیر حاضر شد. بالاخره رفتیم به قایق نشسته مشیر الدوله، یحیی خان، بودند رفتیم. سوار کالسکه شدیم، راندم. نوکر کمی بود. همه زیارت و جاهای دیگر بودند.

گردوخاک زیادی بود. رسیدیم به زیارت. امین الملک، علی رضا خان، آقا علی در زیارت بودند. زیارت کردیم نماز کردم. بعد توی ایوان چای خورده، قدری پرتقال خوردم.

دو ساعت به غروب مانده بود، دری نقره میراخور ساخته بود فرستاده بود کاظمین، امروز دیدم. نصب کرده‌اند بعد سوار کالسکه شده، به تعجیل راندم، به منزل ملا عباس روضه‌خوان که اصلش تهرانی است، سالها است در کاظمین است، دیده شد. خلاصه رسیدیم منزل. رفتیم بالای مهتابی. کشتی کوچکی ساخته بودند، در کنار شط می‌خواستند به آب بیندازند برای تماشای او رفته بودم. والده شاه، مادر عباس میرزا زن‌ها آمدند بالا. مادر عباس میرزا، چیز غریبی شده است. زرد و لاغر چشمها و قیده، مثل این است که از کاسه می‌خواهد درآید. لاغر، بیچاره دلم سوخت. قدری صحبت از قدیم شد، بعد رفتیم پائین مادر عباس میرزا می‌گفت: هفت سال است به زیارت کاظمین نرفته‌ام ده سال است به کربلا نرفته‌ام. بسیار خبات است. خلاصه شب شد شام خورده خوابیدیم... enis

## روز شنبه دوم رمضان

امروز ناهار را منزل خورده. بعضی کارها داشتیم، به ملتزمین رکاب انعام داده شد. قریب هفت هزار تومان به مدارس و سایر عثمانی‌ها انعام داده شد، به قدر پنج هزار تومان. بعد اسب حاضر شد. از در بالا سوار کالسکه شده راندم برای مزار شیخ عبد القادر گیلانی، و از آنجا به اردوی عثمانی باید رفت. سرداری ماهوت سیاه،

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۴

هیكل‌های مروارید انداخته بودیم. شمشیر جهانگشا، خلاصه وزیر دبیر، مشیر، یحیی خان، شهاب، رحمت الله، برادرهایش و ... و ... پیشخدمت‌ها و ... همه بودند.



رانندیم از بالای اردوی عثمانی‌ها راه کالسکه بود. کالسکه عثمانی را هم سوار بودم. از دروازه خراب بغداد وارد شدیم. قلعه بغداد کلیتا خراب است. بعضی دیوارها هست اما قلعه غریبی «۱» بوده است کلا از آجر و مستحکم دیوار رو به طرف شهر، دورتادور، کلا طاق نمای دو مرتبه مسقف و جای مستحفظ و قراول و قلعه دارها بوده است، که دایم منزل مستحفظین در همان جا بوده است و از سوراخ‌ها دایم بیرون قلعه را تماشا می‌کرده‌اند. توی قلعه همه جا صحرا و بیابان و خراب است. آبادی بغداد همان [۳۵۰] در کنار شط است.

پشت‌ها همه خراب و ویران است. دست راست گنبدی بود. بالای گنبد را به طور درازی ساخته بودند تا به حال این قسم بنائی در عراق و آن صفحات ندیده [بودم] گفتند مزار شیخ عمر است بعد یحیی خان گفت: قبر شیخ شهاب الدین سهروردی است پاشا به او گفته بود، خلاصه قدری هم رانندیم. داخل کوچه و محله شدیم. اما من همان‌طور در میان کالسکه نشسته‌ام و بی‌جهت سوار [اسب] نشدم. قدری که رفتم به کوچه بسیار تنگی رسیدیم. که یک پیچ هم کالسکه باید بخورد. چهار اسب بزرگ کبود هم که از اسلامبول آورده‌اند به قدر فیل بودند. اسبها از پیچ نرفتند. ایستادند هرچه کالسکه‌چی زور زد نشد. خدائی شد دست راست یک کوچه بود. کالسکه محاذی همان‌گیر کرده بود. در کالسکه را باز کردند خودی به آن کوچه انداختم. بوی بدی از آن کوچه می‌آمد. بسیار بد. کالسکه هم نمی‌رفت آخر با دست کالسکه را این‌ور آن‌ور کردند. به زور کالسکه رفت و کالسکه عیب هم کرده، از معجزه شیخ عبد القادر، بعید نیست این نوع امور. خلاصه سوار اسب شدم. رانندیم رسیدیم به در مقبره. پیاده شده وارد شدیم. حیاطی صحنی، دورتادور طاق‌نما جمعیت زیادی از زن و مرد عثمانی و ... در صحن حیاط [و] پشت‌بام‌ها بودند پاشایان و حسام السلطنه و ... همه بودند دور مقبره، جلو خان، و غلام گردشی، تازه سلطان عبد العزیز ساخته است. طره‌های «۲» بزرگ دارد. منار بزرگی، هم برای گفتن اذان ساخته بودند. از دری وارد شدیم

(۱). اصل: قریبی

(۲). قسمت‌های جلو آمده پشت‌بام، در ساختمان‌ها را طره می‌گفتند. باران‌گیر.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۵

خدمه و ... زیادی داشت. متولی مقبره آقا سید علی و پسرش که می‌گفتند شیعه است.

اسمش سید سلمان بود در جنب مقبره مثل امام اعظم مسجد عالی ساخته‌اند محراب و منبر دارد. اینجا زیاد جمعیت در رمضانها و ... می‌شود. مردم سنی بسیار به شیخ اعتقاد دارند.

خود مقبره هم [دارای] گنبد عالی بود. ضریح نقره داشت. قندیل، شمعدان و ... بنای این گنبد و مسجد و ... از سلطان سلیمان، و سلطان احمد و سایر سلاطین گذشته روم است. گفتم زیارتی بخوانند. گفتند: چیزی نداریم. بعد یک نفر به عربی زیارت‌نامه [ای] ساخته بود که اتحاد دولتین اسلام را شیخ زیاد بکند. و چه بکند، بعد از این مزخرفات رفتم مسجد. درویش کلفت بلند مهیب سیاهی ریشش سفید و کم، پیر هم بود. از اهل مغرب «۱» بود گوشه مسجد نشسته بود. رفتم، پیش او، ایستاد. گیج بود. حرف‌های پرت می‌زد.

می‌گفت: مالکی هستم و این مغربی‌ها گربه و سگ [و] موش همه چیز می‌خورند. گربه براق فرهبی، متولی قبر شیخ دارد، که این درویش چندی است، اصرار دارد، او را گرفته، بخورد. در این فقره گربه که به او بدهند بخورد زیاد صحبت شد. پاشا، وزیر خارجه، حسام السلطنه، دبیر الملک، مشیر الدوله و ... و ... خیلی دور درویش بودیم. و صحبت گربه بود. بعد برگشتیم. سوار اسب، بعد کالسکه شده به تندی رانندیم [۳۵۱] برای اردوی عثمانی‌ها، چادری بالا زده بودند رفتم آنجا. قدری هندوانه خوردم، چای خوردم.

توپ‌های عثمانی را آوردند، نشانه در راه دور گذاشته بودند. توپها بعضی خان دارد.

بعضی از ته پر می‌شد. با گلوله‌های پیکانی نارنجک که در نشانه که می‌رسید می‌ترکید، انداختند. با درجه قراول می‌رفتند (۲). خوب انداختند. اما یک تیر که درست به نشانه بخورد نینداخته، همه کوتاه و سر می‌کرد. گاهی کمانه می‌خورد. من هم رفته دو تیر قراول رفته انداختم. شلوغ می‌کردند درجه می‌آوردند. فلان نشد که به نشانه بزنم. بعد باز قدری توپ انداختند. بعد یک نصفه فوجی آمد. قدری مشق سرنیزه بی‌مزه کردند. مثل مشق سربازهای کوچک نایب السلطنه. بعد سوار شده به کالسکه، رفته منزل. در بین راه توی کالسکه یک هیکل مروارید پاره شد، جمع کردم. شب را شام خورده به حسب استمرار

(۱). مغرب: مراکش

(۲). قراول رفتن - نشانه گرفتن

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۶

خوایدم. uchi

امروز تلگرافی، یحیی خان از مستوفی الممالک آورد، که سهام الدوله درتگه «۱» فتوحی کرده است. اسیر و سری آورده است. گوسفند [آورده است].

### روز یکشنبه سوم [شهر رمضان]

باید از دجله گذشته، اردو بروم کاظمین علیه السلام. از یک فرسنگ کمتر راه است. صبح برخاستم هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده آمدم اتاق. تا حرم سوار قایق و روانه شوندم، بسیار طول کشید. بعد که رفتند از دسته شش ساعت گذشته بود. ما هم رفتیم بیرون. باید در کشتی بخار بزرگ نشسته گردش کنیم.

دم اسکله، کشیش‌های ارمنی و خاخام‌های یهودی آمده بودند ایستاده بودند. تعارف بکنند.

کشیش ارمنی پدر سوخته یک نطقی به زبان عربی ساخته بود. نوشته را دست گرفته هی می‌خواند. روده درازی می‌کرد. هوای سرد، وقت دیر، می‌خواهم به کشتی بروم، گرسنه هم هستم. حالا این متصل چسب نفسی می‌کند. بالاخره زود رفتم، نشستم به قایق رفتم کشتی، مشیر الدوله، پاشای بغداد، علی بیگ، بودند. یحیی خان هم بود. رفتم کشتی، سیاچی، باشی، علی رضا خان، میرزا علی خان، عرفانچی معیر الممالک، هاشم، میرزا محمد خان، یک برادر انیس الدوله، پسر امین الدوله رختدار، امین السلطان، دهباشی، شاهزاده و ... بودند. ناهار را در کشتی خوردم. الی دم خانه اقبال الدوله رفتم قدری به تانی گردش کردیم. دوربین به زن‌های فرنگی و ... انداختیم تماشا داشت.

بعد برگشتم رو به بالای دجله رفتم. از محاذی کاظمین علیه السلام خیلی گذشته، الی باغ فرجات رفتم. دست راست ما بود اطراف این باغ می‌گویند، دراج زیاد است. پاشا به اصرار ما را به باغ فرجات برد. بسیار باغ کثیفی بود. عمارت بدی ساخته بودند معلم فرنگی آنجا آورده‌اند. بعضی اسباب فلاح با چرخ که، اسباب در او است پهلوی [هم] ریخته بودند. چیزی ندیدیم [و] نفهمیدیم نخل زیادی داشت. زود برگشتیم. باز به کشتی الی این جا از کاظمین از یک فرسنگ قدری کمتر است. طرفین رودخانه همه‌جا آبادی و نخل و باغ دارد. دست راست سدی هم از قدیم ساخته‌اند، برای طغیان آب. خیلی از دیوارش حالا هست. اغلبی هم خراب شده است. خلاصه در کشتی میوه همه چیز زیاد خوردیم.

(۱). قسمت‌ها و طوایفی از ترکمن‌ها

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۷

الحمد لله تعالی گردش بامزه شد. برگشتم نیم ساعت به غروب مانده، از اسکله که آن روز به امام اعظم رفتیم سوار اسب شده، رفتیم اردو که نزدیکی کاظمین افتاده است. امروز نشد به زیارت مشرف شویم. منزل خاک آلودی غربی بود. شب بعد از شام خوابیدیم. eruse

### روز دوشنبه چهارم [شهر رمضان]

امروز باید به منزل حر برویم. سمت کربلا، صبح برخاستم. رخت سرداری الماس و و ... پوشیده سوار اسب شده رفتم زیارت. از راهی که کوچه تنگی بود. گردو خاک غربی بود رفتم داخل صحن شدیم. به زیارت مشرف شدیم.

همه آنجا بودند بعد از زیارت آمدیم در ایوان ایستادیم. آقا سید صادق علمای کاظمین را به حضور آورد. شیخ الشریعه قاجار، و شیخ محمد، برادر شیخ عبدالحسین مرحوم هم گاهی معرفی می کردند. خیلی ایستادیم. دور ما را علما و ... احاطه کردند. مشیر الدوله انعام و خلاج «۱» علما و ... را رسانده بود. [۳۵۳]

به توسط آقا سید صادق انعام به فقرا و ... زیاد داده شد. به دستگیری شیخ محمد یس عرب که از اجله علمای کاظمین است. انصافا مرد وارسته «۲» عالمی است تقسیم شود.

ریش شیخ هم سفید است. قد کوتاهی دارد. خلاصه اسامی علمائی که بودند از این قرار است: شیخ محمد حسن یاسین عرب، شیخ حسن شوشتری، آقا میرزا اسمعیل پیش نماز، آقا سید احمد، آقا شیخ محمد ولد آقا شیخ محمد علی، آقا شیخ صالح پیش نماز، آقا سید محمد ولد آقا سید محسن، آقای حاجی میرزا باقر، آقا میرزا محمد همدانی، آقا شیخ مهدی شیخ عبد الغفار، آقا شیخ محمد «۳» پسر مرحوم سید العلماء، آقا سید ابو الحسن داماد شیخ محمد حسن قزوینی خدام کاظمین علیهما السلام، شیخ طالب کلیددار، شیخ عیسی برادر کلیددار، شیخ حسن پسر کلیددار، شیخ جواد رئیس خدام، شیخ سلمان سرکشیک، حاجی محمد هادی چراغچی باشی، شیخ محمد مؤذن باشی، شیخ هادی، قاپوچی باشی، شیخ محمد، برادر دیگر کلیددار، خدام هفتاد نفر، بعد از آن آمدیم بیرون سوار شدیم از کوچه درآمده سوار کالسکه شده رانندیم.

(۱). خلعت‌ها

(۲). اصل: وارسطه

(۳). ظاهرا باید «سید محمد» باشد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۸

برای آثار «اکرگوف» که قصر نمرد و خورنق هم می گویند. اما اعراب اکرگوف، می گویند. اغلب سواره‌ها را مرخص کردیم. با صد سواری، ساری اصلان، میرشکار، آئی، امین نظام، تفنگدارها، علی رضا خان، محمد علی خان، سیاچی، آقا وجیه، ملیجک، میرزا عبد الله، میرزا علی خان. الی سر ناهار بود. تیمور میرزا، یحیی خان، شاهزاده، میرزا محمد خان، مملی، پسر نصرت الدوله، حبیب الله خان، مظفر الدوله، خلاصه در صحرا به ناهار افتادیم. قبیله اعراب بنی تمیم، در اطراف خیلی بودند. آنجائی که ناهار خوردیم نزدیکی دو سه چادر سیاه عرب بود. با دوربین دیدم. گربه سفید و سیاه کوچکی در توی چادر هست. عربی که مرد این چادرها بود آمد. ریش کوسه داشت. اسمش عوسجه، بود.

خیک آبی تعارف آورد. گربه‌اش را هم آورد، ول کرد باز رفت چادر. خلاصه ناهار خوردیم بعد رانندیم، برای آثار. راه کالسکه بسیار بد بود. این زمین‌ها را در طغیان شط فرات آب می گیرد. مثل دریا می شود معلوم بود که این زمین را آب باید بگیرد. گوش

ماهی کوچک زیاد داشت. زمین‌ها همه سوراخ موش و جای پای شتر و ... در وقت باران بسیار بسیار، بد راهی است. شغال دسته‌دسته در این صحرا راه می‌رود، و می‌دود. چیز غریبی است. قافله شتردار از حلب می‌آمد. خیلی مال التجاره داشت. سی و پنج روز است از حلب درآمده بودند.

تیمور میرزا، با اعراب به زبان عربی خوبی حرف می‌زد. مرغی اینجا دیده شد ما بین ما قراقرا، و قل قویروق چیز عجیبی است. خلاصه رسیدیم پای اکروگوف. بنای عجیب و غریبی است. به قدر کوه دوشان تپه است. حالا که خراب شده آنچه از آثار باقی است [۳۵۴]، دورش دو بیست و ده قدم بود. همه این آثار را از خشت خام ساخته‌اند. اما چه خشت خامی که قطرش یک وجب می‌شود. طول به قدر [آجر] نظامی و هر چند که ده خشت بالا-رفته است، لای آن حصیر و بوریا گذاشته‌اند. برای استحکام که الحال بی‌عیب باقی است آن بوریا. ارتفاعش حالا بیست و پنج ذرع باید باشد. مثل کوهی است در صحرا.

در اطراف هم آثار خرابه بسیار است، که بالمره منهدم شده است. اما آجرهای بزرگ در زمین است، معلوم می‌شود بنای آجرکاری هم بوده است. و در نقشه فرنگیان به همین اسم اگرگوف در این مکان معین کرده، در همه نقشه‌ها نوشته‌اند. خلاصه در سایه این بنا نشسته نماز کردم، میوه، چای خوردیم. آقا دائی و ... بودند زن‌های عرب آمدند. تیمور میرزا با آنها شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۰۹

حرف زد. پول دادیم. کثیف بودند. زن‌های عرب رقص غریبی می‌کنند یک دختر بزرگ، می‌رود دوش یک زنی می‌ایستد. رقاصی می‌کند، دور هم زن‌های زیاد، تصیف می‌خوانند با آهنگ خوش، آخرش را یا اما یا اما یعنی ای مادر می‌گویند. تیمور میرزا به زن‌های کثیف عرب پول می‌داد، که محمد علی خان را بوسه بدهند. محمد علی خان را ماچ می‌کردند.

خلاصه از دور دو گنبد پیدا بود. سمت ما بین شمال و مغرب. زن‌های عرب گفتند امام زاده هستند. اسم یکی صالحین و دیگری ابراهیم بن علی. سه ساعت چیزی کم به غروب مانده سوار شدیم رو به منزل، اما بلدی نداریم و این جا که آمده‌ایم سه فرسنگ و نیم از منزل دور شده‌ایم. از کاظمین تا خر دو فرسنگ است اما از این جا کنار افتاده‌ایم. خیلی راه است و من به خیال خودم که خر در صحرا واقع است و، اردو آن جاست اما خر در کنار دجله بغداد است.

خلاصه قدری رو به صحرا راندم. گاهی می‌نشستیم. گاهی راه خیلی بد بود. همه سوراخ موش و جای پای مال، سوار اسب می‌شدیم. حالا رو به جنوب می‌رویم چند درآجی پرید از نی‌زارهای کمی، یکی را آقا خلیل زنده گرفت. یکی را هم من زدم یک گربه کوهی صحرائی، وقتی هم از صحرا درآمد قدری می‌دوید. می‌ایستاد. آدم «۱» سیاچی زنده گرفت. آورد دم کالسکه بسیار بزرگ بود. باز، ولش کردم رفت. بیچاره خیلی ترسیده بود.

شغال زیاد بود. یک دسته آهو هم دیدیم. اما کم کم وقت تنگ و غروب می‌شود. [۳۵۵]

و هیچ اثری از جاده و اردو نیست. بسیار اسباب وحشت شد. اگر آفتاب غروب می‌کرد محال بود اردو پیدا شود و تا صبح در صحرا باید بمانیم. ساری اصلان [و] سواره‌ها را فرستادم، بدوانند جلو هر یکی به طرفی بروند اردو را پیدا کنند. میرشکار فضولی می‌کرد برخلاف جهت می‌گفت: بیائید من میدانم، اردو کجاست. و حال آن که این جاها را هرگز ندیده و بلد نبود. خلاصه خودم به کالسکه‌چی در جلو شیشه بود گفتم او را بیاید و برود همه مردم دست پاچه شده بودند. خیلی واهمه کردیم. مبادا اردو پیدا نشود. بالاخره غلامی آمد.

گفت اردو را دیدیم. غروبی اردو از دور دیده شد. راندم یک ساعت از شب رفته رسیدیم.

شام خوردیم. خوابیدیم. از راه متعارف که به خر می‌روند. از این قرار آبادی و آثار دارد، سمت راست مکانی است، که متصل به شط فرات می‌شود و آبادی آنها بدین تفصیل است

(۱). نوکر - خدمتکار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۰

[اتباً] پشت کوره‌ها قشلاق اعراب «وهلکله» است و همه دزدند، رضوانیه تا کاظمین چهار فرسنگ است و شکارگاه است. قلعه جوهر آقا تازه ساخته‌اند. ده انبار است از بناهای جعفر برمکی است. که آنجا می‌نشسته، حالا آبادی قلیلی دارد آبش [را] از فرات می‌آورند.

آبادی ابو قریب، که از راه دور است چپ مسجد براسا، مزار شیخ جنید، مقبره زبیده زن هارون قبر معروف کرخی، در بغداد جنده خانه، و بچه‌خانه، و میخانه زیاد است.

اغلب اهل اردو شب‌ها به لباس تبدیل به هرزگی می‌رفتند. قه‌چی‌های بغداد، همه لحاف کش هستند. هرکس قه‌سوار می‌شد، قه‌چی می‌گفت: حاجی ... «۱» می‌روی یعنی به جنده‌خانه می‌روی. که برویم، یا جای دیگر. قرمساق باشی «۲» بغداد صالح چاووش است. حکیم الممالک چندی است ناخوش است. حکیم طولوزون می‌گفت زبان کوچکش بزرگ شده است. باید ببرم. و الا- خفه می‌شود از مرا صد الاطلاع نقل شد و مؤلف معجم البلدان و مرا صد الاطلاع هردو یاقوت است. ولی مرا صدرا مختصر کرده. بعد نوشته است بعضی فواید دارد، و تفصیل عقر قوق، را این‌طور نوشته است عقر قوق او، عقری است که اضافه شده است به قوق که یک کلمه شده است و گفته‌اند که او قریه‌ای است از نواحی دجیل و چنین نیست. بلکه او قریه‌ای است از نواحی نهر علیل میان او و میان بغداد چهار فرسنگ است و در جانب او تل عظیمی است که دیده می‌شود از پنج فرسنگ، بلکه بیشتر. و در وسط او بنائی است از خشت و نی که آن بنا مرتفع‌تر از آن تل است و منهدم شده است. آن بنا از باران و آنچه که از آن بنا خراب شده است در اطراف او مثل یک تل مرتفعی است. این نقل قول از صاحب مراصد شد. اما صحیح آن است که من خود نوشتم. این هم خوب نوشته است و از این معلوم می‌شود که این بنا بسیار بسیار قدیم است. چرا که ششصد سال متجاوز است که یاقوت این بنا را مخروبه نوشته است. کی آباد بوده است؟ الله اعلم بحقایق الامور [۳۵۶]

### روز سه‌شنبه پنجم [شهر رمضان]

امروز باید رفت به مسیب که در کنار فرات باشد ۹ فرسنگ راه است. صبح زود از خواب برخاستم سوار اسب شده، بسیار سرد بود. پاشایان، حسام، وزیر، مشیر و ... بودند. قدری صحبت شد. بعد سوار کالسکه خودم شده

(۱). یک کلمه رکیک حذف شد.

(۲). اصل: قرمصاق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۱

راندیدم، رو به مغرب راه کالسکه بسیار خوب بود. صحرا صاف، راندیدم، راندیدم، عقب کالسکه، تیمور میرزا و جمعی می‌آمدند. متصل عباس میرزا و تیمور میرزا با هم حرف می‌زدند. دست تکان می‌دادند دعوا داشتند، سرخانه [ای] که عباس میرزا از ورثه رضا قلی میرزا خریده است. تیمور می‌گوید خانه مال من است. او می‌گوید خریده‌ام.

محمد علی خان می‌گفت که تیمور به عباس میرزا می‌گفته است، تو چه چیزی [هستی] محمد تقی میرزا در تهران است. پنج [برابر] مثل تو، در شکمش پیه دارد. عباس میرزا گفته بود: سگی دارم در بغداد به اندازه تو می‌ریند. خلاصه اول رسیدیم به یک خان خرابه، بعد از خرابه نیم فرسنگی که رفتم، چاه آبی بود. آبش هم گفتند بد نیست. قدری تلخ بوده است. از آنجا که دو فرسنگی رفتم به خان میرزا هادی [که] سمت دست راست جاده «۱» است رسیدیم. قدری خراب است چند خانوار هم دور خان هست. از

آنجا که دو فرسنگ دیگر رفتیم خان محمودی است. معیر الممالک چادرهایش را این جا زده بود. گویا شب این جا می ماند. دبیر الملک هم چادر پوشش را توی صحن خان زده است. او هم گویا شب آن جاست این خان را تازه تعمیر و ساخته اند. خوب ساخته اند. ناتمام است خانوار هم داشت. دو فرسنگ هم که از این جا گذشتیم خان «بئرنوس» است خان خوب آبادی بود. خانوار هم داشت. از آنجا که می رود الی دو فرسنگ دیگر می رود خان مزراقچی است.

خان آبادی است خانوار دارد، نهر خشک بزرگی داشت مشهور به نهر اسکندریه. اعراب زیادی در این خانوات بودند. در محاذی خان مزراقچی دست چپ، مسافت دو میدان اسب، خانی پیدا بود مسما به صباوه. راه حله از آنجاست. و از این خان مزراقچی نخل های کنار مسیب پیدا بود امروز توی کالسکه، نارنگی [و] پرتقال خوردیم. دو قلیان کشیدیم.

گنبد طفلان مسلم بن عقیل هم پیدا بود طرف دست چپ دو گنبد است، از کاشی. از بناهای حسین خان سردار است. خلاصه راندم به ده مسیب بعضی سواره نظام متوقف این جا که، میانش خوشگل هم داشت. [۳۵۷] آمده بودند با قائم مقام این جا «مصطفی بیک» یک بار رسیدیم به کنار فرات. بسیار عریض به نظر آمد. رودخانه بزرگی است. قدری آبش گل آلود است. مثل دجله بغداد صاف نبود. اما جریانش معلوم بود. و تند هم می رود. آب بغداد

(۱). اصل: جعده

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۲

جریانش معلوم نیست. سوار اسب شده راندم. تا به چادر رسیدیم. کنار فرات زده اند جای باصفائی است. امروز هوا ابر بود یک ساعت به غروب مانده رسیدیم. نماز کردیم. شب هم ابر بود. قدری هم بارید. گریه‌ها همه کنار فرات بازی می کردند. یک کشتی بخار بزرگ، و یک [کشتی] بسیار کوچک بخار به قدر کشتی سلطنت آباد، در این جا هست. بعضی ناوهای بادبانی هم مثل کشتی های انزلی، بعضی ها دارند. درآج زیادی توی اردو زنده گرفتند.

اطراف طفلان مسلم و ... خیلی درآج دارد شب را خوابیدیم ... enis

مریمی، امروز در توی تخت، مهمان گوز گلدی شده بود. توی تخت بول کرده بود.

## روز چهارشنبه ششم [شهر رمضان]

در مسیب اطراق شد.

حاجی میرزا علی نقی عرب شیخ زین العابدین مازندرانی، آقا سید حسین کلیددار حضرت عباس، آقا سید احمد شیخی پسر آقا سید کاظم رشتی، شیخی معروف، و بعضی علمای دیگر زیاد بودند. از کربلا آمده بودند. آقا سید صادق آمده، معرفی کرد اما آقا سید احمد شیخی، بعد از آن‌ها تنها آمد، به حضور. همان جور شیخی های کرمان و ...

به همان سبک پاشای بغداد آمد برود کربلا با مشیر الدوله. رؤف پاشا هم آمد، مرخص شد.

از همین شط فرات با کشتی می رود اسلامبول. عصری رفتیم زیارت طفلان مسلم.

نزدیک بود. معیر با زن و بچه تازه رسیده بودند. این گنبد صحن و ... همه خراب است.

گفتیم معیر الممالک، بسازد. توی ضریح قدری بوی رطوبت و تعفن می داد. زود برگشتیم.

یکی از طفلان، ضریح برنجی دارد. وزیر لشکر ساخته است. دیگری ضریح ندارد. خلاصه برگشتن از صحرا انداختیم، خلوت رفتیم منزل. در صحرا قبیله [ای] از ایل شمّر افتاده بودند.

ایستادیم. خیلی تماشا کردیم. جوجه، کره، سگ، خروس، گوسفند، خر و ... داشتند بچه های لخت، زنها به بینی شان حلقه بزرگی به

قدر قفل بزرگ آویزان کرده‌اند. [۳۵۸]

دهباشی نذر کرده بوده است، پیاده برود کربلا، رفت. علیرضا خان هم امشب رفت کربلا سیاهی پیش قهوه‌چی باشی، تیمور میرزا، امین الملک. آقا علی و ... و ... همه رفته‌اند. اما راه را شب اغلب بنه و ... گم کرده بودند. قهوه‌چی باشی شب با بارهایش، در میان صحرا الی صبح خوابیده است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد روزنامه خواند. متولی مقبره طفلان مسلم محمد رضا بیگ است. شخصی است بسیار فضول،

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۳

متصل می‌گفت: اگر این جا را شهر نکنم از چشم‌هایم التزام می‌دهم. دستی هم روی چشم می‌گذاشت. شب خوابیدیم **Blolinde**. سید یا جدا» از کاظمین به این طرف پیدا شده است.

### روز پنجشنبه هفتم [شهر رمضان]

انشا الله تعالی باید رفت به کربلای معلا.

پنج فرسنگ می‌گویند راه است. چون که خواستم از صبر مسیب برویم، کشتی بخار بسیار کوچکی آوردند. سه چهار نفر عثمانی تویش بود. خیلی سبک هم بود. یک نفر انگلیسی هم که چرخ‌ها را راه می‌انداخت بود. من، یحیی خان، محمد علی خان، امین السلطان، رفته نشستیم. بوی روغن [و] زغال می‌آمد عفونت داشت. راه هم نمی‌رفت. بسیار به تأنی.

تا از محاذی حرم خانه گذشتیم، یک ربع طول کشید. بسیار خجالت کشیدم. بعد رد شده به کشتی بخار بزرگی رسیدیم. اسمش فرات است. کشتی تازه خوبی بود. دو لوله بخار داشت.

یک نفر انگلیسی کپتان‌ش بود. کشتی آراسته [ای] بود از آن هم که گذشتیم، کشتی ما به گل نشست قدری معطل شد. عملجات «۱» به آب رفتند، با رخت. با دست کشتی را بلند می‌کردند.

از عقب از کشتی فرات با قایق، شخصی آمد. معلوم بود زغال هم آورد. تدبیری کرد، رفتیم، آن طرف آب سوار اسب شدیم. مجد الدوله، معیر و ... بودند. آن طرف آب این رودخانه اغلب جاها خیلی گود است. بعضی جا [ها] عمق ندارد تا زانوی آدم است. خلاصه سوار شده از دم کاروانسرائی گذشتیم. حاکم مسیب هم گویا در همین کاروانسرا بالاخانه [ای] است، آنجا می‌نشیند. مسیب آبادی چندانی ندارد. گذشتیم سوار کالسکه شده رو به مغرب رانیدیم.

از روی پل نهر حسینی، که به کربلا می‌رود گذشتیم آب زیادی داشت ده سنگ بیشتر، که از فرات بریده‌اند. سلطان سلیمان رومی ساخته است. صحرای صافی شن، بوم کویری «۲» دارد. دیشب قدری باریده بود. گردوخاک کم بود. صحرا کم بسیار مهموم و مغموم می‌شود. دلگیر صحرائی است بسیار! طرفین راه مثل کویر مسیله، تپه تپه دارد، رویش بوته گز سبز شده است.

قدری راه رفته نهار را در طرف چپ راه خوردیم. وضو هم گرفتیم، بعد سوار کالسکه

(۱). اصل: عملجات

(۲). اصل: کبیری

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۴

شده رانیدیم. [۳۵۹]

خیلی رانیدیم. صحرا حالتش یک جور بود تا از دور باغات نخلستان کربلا پیدا شد. سر راه مقبره عون پسر حضرت زینب که اینجا شهید شده است. طرف دست چپ بود. پیاده شده زیارت کردیم. این راه زوار نیست، که آمدیم. زوار هرگز از این راه نمی‌آید، و

عون را زیارت نمی‌کند، از ترس عرب. از این جا تا شهر کربلا دو فرسنگ است. رفتم توی صحرا، شن زارها نشسته، تجدید وضو کرده. شمشیر بسته سرداری الماس پوشیدیم. باز رفته به کالسکه نشستیم رانندیم. بین راه، میرزا حسن کلیددار حضرت سید الشهداء علیه السلام با خدام آمدند.

میرزا حسن مرد ریش سفیدی است. ریشش هم زیاد است. مرد خوشروئی است می‌گویند آدم خوبی است. رانندیم، رانندیم بین راه به قدر ربع ساعت باران تگرگ آمد. مردم را تر کرد.

امروز هوا ابر بود. بعد باران زده، ایستاد. رسیدیم به اول راه و باغات کربلا مشیر الدوله، مدحت پاشا، کمال پاشا و ... بودند. پلی بود مشهور به پل سفید که روی نهر حسینی است، گذشتیم. بعد سوار شدیم به اسب، نهر حسینی دست راست می‌افتد. که به فاصله پنجاه قدم از نهر حسینی نهری کوچک درآورده، به طرف دست چپ که همه نخلستان خوب و باغات است، می‌برند. سابق این راه بسیار سنگ و بد و همه نهر بوده است که [با] بسیار زحمت مردم می‌رفتند. برای آمدن ما این راه را ساخته‌اند. حالا عرض راه ده ذرع است و نهرها را هم همه از زیر این راه برده‌اند. که حالا- کالسکه و ... خوب می‌رود طرفین راه همه باغات و نخلستان است. خوب نخل هائی دارد این راه از پل سفید الی دروازه نجف. یک فرسنگ بیشتر است و از پل سفید الی دروازه نجف طرفین راه را همه آدم بود. از زن و مرد همه عجم بودند. مثل این بود که وارد شهر کاشان یا اصفهان شدیم. داد و فریاد غریبی می‌کردند یک علم و دهل هم آورده بودند. می‌زدند. داد و فریاد غریبی بود. بسیار مشعوف بودند. علم‌های حضرت عباس را جلو آوردند. حالت غریبی داشتم. گنج بودم نمی‌دانستم کجا می‌روم.

عرب، عجم، هندی، عثمانی از هر طایفه، هر جور اشخاص بودند. خلاصه از دروازه نجف وارد شدیم.

کربلا قلعه‌ای دارد از آجر سخت. حسین خان سردار ایرانی «۱» یعنی قزوینی حاکم ایروان

(۱). در بالای همین کلمه در متن اصلی ایروانی هم نوشته شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۵

ساخته است. کوچه [ای] بود قدری وسعت داشت و قرق بود، اما باز تماشاچی زیاد بود.

خانه‌ها را روی هم ساخته‌اند. کوچه‌های تنگ، چیز غریبی است. تا رسیدیم در صحن پیاده شدیم. داخل صحن شدیم حالت غریبی دارد. داخل رواق و روضه و ضریح و تخت قبه شدیم. [۳۶۰]

شکر باری تعالی را کردیم. میرزا حسین کلیددار زیارت‌نامه می‌خواند. چون مرد پیری است بد می‌خواند. کلمات فهمیده نمی‌شد. در بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر را کردم.

نماز زیارت خوانده شد. حضرت علی اکبر در توی ضریح حضرت، در پائین پای حضرت، همه زیارت شد. شهدای هفتاد و دو تن در پائین پای حضرت علی اکبر در صحن یعنی توی گنبد دفن هستند. زیارت شد. بعد برگشتم سوار شده، به زیارت حضرت عباس (ع) رفتیم.

یک راسته بازار تنگ بدی است، الی دم صحن حضرت عباس. داخل شدیم آنجا هم صحنی است وسیع، گنبد کاشی بلند که از بناهای امین الدوله صدر اصفهانی است. آنجا هم زیارت شد. آنجا هم زیارت‌نامه را آقا سید حسین کلیددار حضرت عباس خواند این هم بد خواند. برگشتیم از همان راه و کوچه، جمعیت زیادی بود. یک قطار قاطر بار هم نمی‌دانم مال که بود، جلو کوچه را گرفته بود. کالسکه‌های حرم هم جلو [را] گرفته بودند مدتی آنجا ایستادیم توی کوچه. بعد رفتیم اردو، نزدیک شهر است. سمت راه نجف اشرف زده‌اند.

عرفانچی و ... بودند حرم بسیار دیر آمد. شب شام را مردانه خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند بعد حرم آمد شب را خوابیدیم.



زعفران باجی خورشید، پیرزن‌ها همه رفته‌اند کربلا مانده‌اند.

گلی سیاه، بی‌بی پیرزن، مادر بزرگ شیرازی کوچک، دختر آخوند که شهرستانک، اسب پایش را زد، ننه غلام رضا، زینب باجی، گیس سفید «۱» گلبن خانم، میرزا باجی، گلبن خانم و این‌ها از تهران پیش آمده بودند. این جاها هستند. زن هندی انیس الدوله که در گرگان اسیر سواره‌های ما شده بود. مرخص شده کربلا بود. آمد اندرون [او را] دیدم.

ننه غلام رضا کرمانشاهان آمد [ه بود] از کربلا، دوباره با حرم آمد این جا.

### روز جمعه هشتم [شهر رمضان]

ناهار را منزل خوردیم. چهار به غروب مانده زیارت رفتیم. سر راه زیاد شلوغ بود. ما رسیدیم به صحن مقدس زیارت کردیم. نماز کردیم

(۱). گیس سفید: کسی که بانوی خانه را در کارهای خانه همراهی می کرد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۶

دعا کردیم. انشا الله مستجاب است. بعد رواق حضرت را گشتم، خراب است. انشاء الله باید تعمیر شود. فرش، قالی و نمذ [است] گنبد مطهر بد است. باید انشاء الله نو بشود. بعد رفتم دور حجرات صحن را گشتم، شیخ عبد الحسین مرحوم [۳۶۱] با پول ما تعمیر کرده است.

خوب ساخته است. اما ازاره «۱» های کاشی باید سنگ بشود، انشاء الله. رطوبت زیاد است ازاره‌ها ریخته، مقبره خود شیخ هم در یکی از حجرات است. مقبره میرزا موسی وزیر طهران در ایوانی است بزرگ در سمت حجرات رو به جنوب، شمعدان و چراغ [و] مستحفظ [و] قاری داشت. قبر معیر الممالک مرحوم در رواق حضرت اطاق کوچک آینه کاری قشنگی است.

قبر «میرزا تقی خان امیر» مرحوم، ساعد الملک، پسرش میرزا حسن خان برادرش هر سه در حجره [ای] از رواق است. قبر محمد خان امیر مرحوم، محمد علی میرزا، حاجی میرزا آقاسی و ... و ... خیلی است در رواق، قبر میرزا آقا خان را ندیدم. گفتند، امروز به قتلگاه رفتیم. آن طرف حیب بن مظاهر، پله می خورد خیلی گود [است]. اطاقی است کوچک آینه کاری نقاشی [شده] متولی دارد؛ در توی آن گودی هم باز دری است، دراز. بلند می کنند مثل قلمدان. زمینی است، گود در این جا، حضرت که از اسب افتاده بودند، در محل مدفن، حالا زانو، زانو، تشریف به این گودال آورده بودند. زیر پای حیب بن مظاهر دری است بزرگ، که از رواق باز می شود. حجره‌ای است کوچک، قبر حاجی آقا یوسف آقا باشی آنجا بود. «شیخ کوره» حافظ قرآن، روی قبر حاجی نشسته بود. می گفت حاجی یوسف به من چیزی نداده است. من خودم این جا بیخود قرآن می خوانم. خلاصه برگشتیم. باز در صحن می گشتم، سقاخانه [ای] مادر سلطان عبد المجید خان ساخته است، خادم داشت.

قند داشت. شربت می دادند. سقاخانه خوبی ساخته است. بعد از سقاخانه تکیه درویش هست. جای خوبی بود. تالار بزرگی [و] تمیزی بود. درویش زیادی بود [ند].

بزرگی داشتند. بزرگان آنها را دده «۲» می گویند، بکتاش هستند. طریقتشان به سلمان فارسی، و جناب امیر المؤمنین می رسد، مذهبشان سنی است. اما هیچ مذهبی ندارند. بجز خوردن [و] خوابیدن و تبلی و مفتخوری، چیز دیگر ندارند. هیچ مذهب ندارند. بعد سوار شده برگشتم

(۲). اصل: ده‌ده

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۷

منزل. از دیشب ببری خان گم شده بود. رفته بود توی اردو. رفته بود چادر والده شاه، روی پوش خوابیده بود. از صبح الی وقتی که زیارت رفتم، هرچه گشتند. پیدا نشد. بعد پیدا شده بود. بسیار ذوق کردم. شب را بعد از شام عرفانچی آمد. روزنامه خواند. بعد خوابیدم. zaki

دلبر ناخوش است. امین السلطان تب دارد، حاجی میرزا علی حکیم الممالک را از روز آخر کاظمین الی حال ندیده‌ام.

### روز شنبه نهم [شهر رمضان]

امروز صبح سوار شده، از صحرائی انداخته به حر رفتیم.

پاشایان وزیر خارجه، حسام السلطنه، یحیی خان، پیشخدمتها یعنی محمد علی خان، رضا خان، میرزا علی خان، امین الملک هاشم، محمد تقی خان گشاد، میرزا حسین خان و ...

مشیر الدوله تب کرده است. تیمور میرزا هم بود همه‌جا از صحرا مابین مغرب به شمال رانیدیم.

یک فرسنگ چاقی راه بود [۳۶۲] میرشکار، ساری اصلان سایر نوکرها همه بودند. بین راه کلاغ زیادی بود. صحرا هم صاف بود. جای اسب انداختن بود. جلفه را هم سوار بودم دو کلاغ نشسته بود، اسب انداختم. سر تاخت یک کلاغ را روی هوا زدم، افتاد. همه عثمانیها می‌دیدند. بسیار خوب زدم. بعد رانیدیم دو سه تیر دیگر در تاخت به کلاغ انداختم، نخورد، تیمور میرزا هم انداخت، نزد علی بیگ افندی را گفتم بزند. روی اسب نمی‌توانست تفنگ بیندازد. پیاده شده یک کلاغ زده بود. خلاصه رسیدیم به حر دورش دیواری مربع دارد گنبدی در وسط صحن است، از آجر و خاک. دو نفر عربی متولی بودند. توی گنبد بیرون صحن بسیار بد نگاه داشته بودند. ناتمیز بود. گویا مردم مثل کاروانسرا هرچه مال داشته اینجا می‌بستند. پهن و ... زیاد بود. زیارت‌نامه [را] عربی خواند. اما خیلی طول داد. بعد آمدیم بیرون قبر حر، ضریح «۱» برنجی داشت. به پاشا سفارشی شد نگذارد مال «۲» آنجا ببندند.

مستحفظ درست بگذارد. بعد رفتیم بالاتر در صحرا، سر نهر حر، که از نهر حسینیه سوا کرده‌اند. به نهار افتادیم. آن طرف نهر ایلات عرب «زکارید» زیادی افتاده بودند. یک نفرشان را آوردند. به تیمور عربی حرف زد. معلوم شد زکارید پانصد، ششصد خانوار هستند. و زارع و گوسفنددار هستند. به زیارت قبر حر، زوار بسیار کم می‌آیند. اینجاها مخوف است. دزدگاه

(۱). اصل: زریح

(۲). چهارپایان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۸

است. اهالی کربلا سالی یک روز به هیئت اجتماع بیرون آمده. به زیارت حر می‌آیند.

خلاصه بعد از نهار سوار شده. همه‌جا از کنار نهر حر از دروازه حر، رو به شهر رفتیم، این اراضی و زمینها خالصه دولت است. پاشا ارزان به مردم می‌فروشد. که کم کم باغ و نخلستان بکنند.

می‌گفت اراضی که امسال در کربلا فروختم با وجود [این که] ارزان فروختیم پنجاه هزار تومان شد. قدری که رفتیم به اول باغات رسیدیم. این نهر حر از کوچه وسیعی می‌آید. طرفین کوچه باغ و نخلستان است، زمینش سبز [است] نخلها زیاد، درخت انار، انجیر، توت، توت ابریشم و ... زیاد داشت. خیلی راه، باغات رفتیم بعد از پل کوچکی گذشته پیچیدیم [وارد] کوچه دیگری شد، رسیدیم

به دروازه حر داخل شهر شده کوچه‌ها تنگ خانه‌ها مطبق «۱» [بود]. [۳۶۳]

تا رسیدیم به در خانه مولود سلطان خانم، مشهور به عمه مقبوله «۲» که والده شاه اینجا منزل دارد. از آنجا داخل صحن حضرت شدیم. مشیر الدوله حاجی رستم خان و ... بودند زیارت کردیم. نماز کردیم. آقا سید کاظم روضه‌خوان حضرت ایستاد. روضه مختصری خواند، گریه شد. اما در حضور حضرت درست نمی‌توان گریه کرد. بعد آمدیم منزل از راه متعارفی، دو ساعت به غروب مانده رسیدیم منزل. حرم هنوز نرفته بود. داد و فریاد غریبی بود. اندرون رفتند. عصری زود آمدند. باز قال و مقال غریبی، آقا سلیمان از دست زاغی، حاجی بلال از دست شمس الدوله، و هما خانم داشتند. زیاد کج خلق شدم.

از تلگراف کرمانشاهان الحمد لله، خبر رسید [که] در کرمانشاهان و توابع شش ساعت باران باریده است، کامل. بسیار بسیار مشعوف و خوشحال شدم. از التفات خدا و توجه ائمه هدی صلوات الله اجمعین، شب بعد از شام قرق شد، محقق آمد قدری کتاب خواند، از احوالات سید الشهداء. بعد خوابیدیم.

از راهی که به حضرت عباس می‌رود. از صحن حضرت سید الشهداء به یک صفا می‌رسد.

سقف، که دست چپ و راستش حجره دارد در حجره دست چپش، ملا-آقای دربندی، آقا سید مهدی طباطبائی دفن هستند. در حجره دست راست، آقا سید مهدی

(۱). مطبق - طبقه، طبقه

(۲). اصل: مغبوله - مقبول به معنی زیبا و خوش سیما هم آمده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۱۹

برادر آقا سید ابراهیم مجتهد قزوینی و خود سید ابراهیم قزوینی و شیخ محمد حسین قزوینی مدفون هستند و شیخ محمد حسین صاحب فصول اصفهانی.

## روز یکشنبه دهم [شهر رمضان]

صبح دیر از خواب برخاستیم. پنج به غروب مانده ناهار خوردیم آقا سید صادق، مشیر الدوله، علمای کربلا را حضور آوردند. حاجی میرزا علی نقی، آقا میرزا زین العابدین گویا برادر آقا میرزا صالح کربلائی است که تهران است، حاجی میرزا ابو القاسم، آقا میرزا تقی شهرستانی، حاجی میرزا حسین، آقا سید مصطفی استرآبادی، شیخ زین العابدین، ملا حسین اردکانی، که از اجله علما و مجلس درس دارد در کربلا، آقا شیخ محمد رضا، آقا شیخ صالح. بعد از رفتن علما پسر آقا خان محلاتی جلال شاه دو گلدان خوب، یکی طلا- یکی نقره که در اسب دوانی بمبئی «۱» برده بود. از جانب آقا خان آورده بود. خوب گلدانهایی بودند [گلدانها] تحویل امین السلطان شد. آقا سید احمد شیخی هم آمد. ادیب الملک، برای جمیع شیخیهای عراق و عرب، پول تعارف، کاغذها نوشته با آداب تمام به «دولچه» داده است. او هم می‌رساند. به همان آدابی که ادیب الملک یاد داده است. خلاصه سوار شده رفتیم زیارت.

زیارت سید الشهداء علیه السلام را کردم. نماز خواندم توی ضریح مقدس رفتم. خط جناب امیر را بالای ضریح گذاشتم. قرآن خط امام زین العابدین (ع) کوچک بود توی ضریح حضرت بود، میرزا حسن آورد زیارت کردم. یک قرآن بزرگی خیلی بزرگ، که در هند تمام شده است، محمد علی خان افتخار الدوله هندی که یکی از راجه‌ها یا شاهزادگان هند بوده است و در آخر [عمر] در کربلا مجاور بوده [است] همین جا او گذاشته است. عجب چیزی است همچو قرآنی در دنیا [۳۶۴] کسی تمام نکرده است. از خط و تذهیب و پرکاری چیز غریبی است. پانزده هزار تومان [باید] خرج شده باشد. تماشا کردم. روضه‌خوانی ایستاد، روضه خواند. سمت بالای سر حضرت در جری دو نیم ستون کوچکی است از مرمر، سرگردی دارد. یک ذرع طول کمتر دارد. آنجا را مقام مریم، که

حضرت عیسی را زائیده است آنجا می‌دانند. یعنی مولود گاه حضرت عیسی است. یک سنگ سیاه مایل به قرمزی، سنگی هم گرد، وسط بالای این جرز چسبانده‌اند. گفتند این سنگ خودش از خراسان می‌گلتیده است

(۱). اصل: بمبائی. از شهرهای هندوستان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۰

با زوآر آمده است این جا. پانزده سال قبل از این، و آن جا کار گذاشته‌اند.

بالای این پرده مرواریدی، انیس الدوله، پیش از این فرستاده است، آویزان کرده‌اند.

تاجها جقه‌های مرصع از هند سلاطین فرستاده‌اند. آویزان کرده‌اند. پنجه طلا، نقره، شمشیر، سپر، و ... زیاد آویزان کرده‌اند. در ضریح گنبد حضرت عباس زیاد شمشیر و سپر آویزان است. با پنجه نقره و طلا یک دست [و] یک سر از نقره شبیه سر و دست غلام سیاهی، از گنبد حضرت عباس آویزان است. سیاه هم شده است نقره‌اش. می‌گویند سیاهی نذری کرده بود. ادا نکرده بود. دستش و سرش ... «۱» و افلیح شده بود، بعد این دست و سر را ساخته، فرستاده است. خلاصه دم در صحن حضرت ایستادیم. عکاس باشی عکسی از بالا، ما را و جمعی را انداخت. سرداری الماس بزرگ تن من بود، از آنجا رفتیم حضرت عباس.

بعد از زیارت توی ضریح رفتیم. بعد تیمور میرزا گفت قبر حضرت عباس زیر ضریح در سردابی است. اما بسیار مشکل است رفتن [به آنجا]، کلیددار هم گفت: نمی‌توان رفت. همت کرده، گفتم برویم. من، حسام السلطنه، ایشیک آقاسی باشی، امین الملک، یحیی خان، علی رضا خان، محمد علی خان، کلیددار، پسر کلیددار، سیاچی، آقا وجیه، تیمور میرزا، ملیجک هم با میرزا عبد الله آمده بودند، کشیکچی باشی. رفتیم از در رواق دری بود زمینی، قفلی «۲» داشت. در را باز کردند. پله زیادی می‌خورد. به زمین می‌رفت. خیلی گود بود [و] تاریک. در دست هریک شمعی بود. رفتیم پائین. سردابی [با] راهرو تنگی بود. قدری که رفتیم نقب «۳» درازی [و] مَطُولی کم عرض [با] سقف کوتاه، که یکنفر به زور می‌رفت خم خم و خیلی ترسیدم. قدری تردید [۳۶۵] در رفتن کردم، بالاخره رفتیم. از نقب طولانی گذشته، وارد محوطه شدم. اما هیچ منفذ «۴» دیگر نداشت. کم ماند [ه بود] خفه بشویم.

پله می‌خورد و بالاتر محوطه دیگری بود. قبر مطهر حضرت عباس که در روی خاک بود.

پیدا بود. رویش هم خاک بود. یحیی خان را گفتم، جهت رفتن یک مشت خاک از روی

(۱). یک کلمه نامفهوم.

(۲). اصل: قلفی

(۳). اصل: نغم

(۴). اصل: منفض

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۱

قبر برداشت. خاک را به دستمالی ریخته زود آمدم، بیرون. هوا بسیار خفه بود. اما علی رضا خان از نقب نیامده بود به سر قبر مطهر من که رفتیم باقی آمده بودند. خاک برده بودند.

امین الملک یک آجر آورده بود. خلاصه برگشتیم منزل. امروز حاجی هاشم نمازی، حاجی ابو الحسن بهبهانی، که از تجار معتبر ایران، ساکن بمبئی «۱» هستند، به حضور آمدند.

با جلال شاه آمده بودند. بنای گنبد متبرکه امام حسین (ع) اولاً از آل بویه بوده بعد از خلافت عباسیان مخفف و محقر ساخته بودند. آقا محمد خان مرحوم از نو ساخته، بزرگ کردند.

گنبد را طلا گرفتند. نقره ضریح از خاقان مغفور «۲» است. طلای مناره‌ها که از نصف به بالا است از زن خاقان مرحوم، از دختر مصطفی خان عمو، آینه را مردم به شراکت ساخته‌اند. نقره ضریح حضرت عباس از والده شاه مرحوم محمد شاه است. اما نقره‌اش بسیار نازک است که همه ریخته است.

شب را خوابیدیم. **chirasi petit**. زاغی را امروز زیارت برده بودند، به علت جنگی که با سلیمان دیروز کرده بود. دختر مولود سلطان خانم را زیاد تعریف می‌کنند، که خوشگل است. هنوز ندیده‌ام حیف که زن یکی از خدام است.

## روز دوشنبه یازدهم [شهر رمضان]

ناهار را منزل خوردیم. صبح حمام سرتن شوری مختصری رفتیم. حاجی حیدر بود. بعد آمده ناهار خوردیم. بعد از ناهار طرف عصری سوار کالسکه شده رفتیم به زیارت ابا عبد الله الحسین صلوات الله علیه و آله اجمعین الطاهین. نماز را در بالا سر حضرت کردیم. بعد از نماز حرم را قرق کردند. در را هم بستند. من و میرزا حسین کلیددار جسارت کرده به توی ضریح حضرت رفته از توی ضریح هم دری بود، کوچک میرزا حسین باز کرد شمعی در دست میرزا حسن بود. رفتیم توی ضریح. اما قبر منور مطهر دورش یک ردیف آجری بود. که باید پای را روی آجر گذاشت. و الا نمی‌شد روی قبر گذاشت. من از طرفی میرزا حسن از طرفی، به زحمت رفتیم میرزا حسن شمع را کج میکرد من از دست او می‌گرفتم. کتاب دعا را میرزا حسن گم کرده بود. بعد به زحمت پیدا کرد. تنگ نفس هم داشت. خیلی اذیت به او شد. خس خس غریبی می‌کرد. من به طور عجیبی روی آجرها

(۱). اصل: بنبائی

(۲). خاقان مغفور - فتحعلی شاه قاجار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۲

نشسته بودم. جا تنگ بود، سرم به تخته ضریح می‌خورد. جای نشستن بسیار مشکل بود. به زحمت زیادی نشستیم. اما دیوانه شده بودیم. نمی‌دانستیم چه کنیم. حضور قلب هم به هم نمی‌رسید. کتاب دعا را گرفته خودم خواندم، [۳۶۶] تخته روی قبر مطهر را میرزا حسن کشید [و] دست برده دو سه مشتی تربت صحیح، از روی قبر مطهر برداشتم. همان‌جا به دستمال سفیدی ریخته، میرزا حسن مهر کرد. آمدیم بیرون. عبای سفیدی میرزا حسن از جانب حضرت سید الشهداء خلعت به من داده بود. پوشیدم بیرون آمدم حالت غریبی دست داد. بسته تربت را به جیب گذاشته، منزل به امین السلطان سپردم. خودم هم مهر کردم. رخت‌هایی که در بدن داشتم کله «۱» ترمه زمردی زیر سنجاب، عبای زری سفید بوته کوچک اصفهانی شلوار برک سفید، کلاه ماهوتی جوراب سفید، همه را در منزل کنده توی بچه [ای] پیچیده گذاشته، به رختدار سپردم که نگاه دارند عبای خلعتی هم سفید شانه زر است. به امین السلطان سپرده شد. خلاصه آمده دم در صحن یعنی دم در گنبد مطهر ایستادیم. همه بودند.

حاجی ملا باقر واعظ تهرانی روضه خواند. ملا باقر واعظ شیرازی هم روضه خواند. بعد آمدیم بیرون که برویم. گفتند حرم آمد. یک دور صحن را گشتیم. پاشایان ایرانی [و] عثمانی همه بودند. مجید پاشای بابان که مرد پیر لاغری است، حاکم حله است، آمده بود او هم بود، پاشای بغداد و ... همه بودند. قدری گشتم طرف قبر میرزا موسی و ... بعد حرم آمدند. ما رفتیم منزل.

ملا- آقا بزرگ تهرانی را علی رضا خان آورد. امروز قبل از زیارت حاجی میرزا جواد، برادر مجتهد مرحوم تبریز از نجف اشرف آمده بود، مشیر الدوله به حضور آورد. از تهران خبر رسیده است. حاجی مشهدی قلی آقای قاجار، نصر الله خان پسر امین الدوله، میرزا عبد الباقی منجم باشی گیلانی، آقا سید جعفر روضه خوان مرده‌اند. محقق امروز از راه آب به نجف اشرف رفته است. یعنی

عصری رفت. آجودان باشی مرخصی مکه رفته است.

می‌خواهد برود. شب خوابیدیم. ۱۷۶۳ [tardji]

### روز سه‌شنبه دوازدهم [شهر رمضان]

امروز باید انشاء الله تعالی به نجف اشرف رفت. منزل اول خوان‌شور است شش فرسنگ راه است سنگین، صبح سه ساعت از دسته گذشته بود، سوار شدیم. همه جا رو به مشرق می‌راندیم. سوار کالسکه شدم. حسام السلطنه،

(۱). یک نوع جامه از پوست

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۳

وزیر، مشیر، پاشای بغداد و ... آمده [بودند] صحبت کردیم. راه همه ریگ بوم و صاف برای کالسکه بسیار خوب است. راندیم در راه امروز توی صحرا چند ریشه و کنده خرما بود جوانه «۱» زده بودند، سبز بود. معلوم نشد چطور شده است. در صحرا بی خود درآمده است. گاهی هم صحرا بوته می‌شد، کم. اغلب ریگ بود. الی دو فرسنگ و نیم که رفتیم، دست چپ ابتدای برکه و آب و نی و چمن ایلات اعراب با حشم و مال زیادی افتاده بودند. از قبیله هندیه از طایفه بنی حسن و خزاعل این‌ها مال حرآن هستند جای همیشه این‌ها نیست، اعراب امروز اغلب تفنگ هم داشتند. تفنگ فتیله [ای] چخماقی مسقطی بود. دست راست جاده توی رمل به ناهار افتادیم. طولوزون روزنامه خواند. عرفانچی و ... بودند ممالک «۲»، حاجی میرزا علی پیدا نیستند. بعد از ناهار با کالسکه از جاده گذشته دست چپ طرف آب و نی و ... رفتیم.

تیمور میرزا پیدا شد. و سیاچی میاچی و ... [بودند] قدری راه رفتیم باز برگشتیم. از راه نیزار، لجن بدی زده دوباره از جاده «۳» گذشته، دست راست رفتیم. سوار کالسکه بودیم. پیش از این که سوار کالسکه بشویم یک غاز تیمور میرزا باقوش گرفت، با تماشا. یک کلاغ هم من روی هوا خوب زدم. قدری که با کالسکه راندم، باز تیمور آمد گفت غاز در صحرا نشسته است. سوار اسب شدم. دویده تیمور قوش انداخت. غاز دیگری هم گرفت، خیلی باتماشا، بعد خیلی راندیم، غاز، مرغ سقا، حقار، زیاد از حد در توی رمل می‌نشیند. حقار هم تیمور گرفت.

بعد باز به کالسکه نشستیم راندیم. بریا کنار آب آنطرف جاده دست چپ کنار آب برکه نمرودی، بسیار باصفا، آب صاف شیرین توی آب نی‌زار زیادی بود. کنار آب همه جا چمن است، به طول، اما عرض چمن صد قدم و پنجاه قدم می‌شود. چمن هم حالا خشک است. خلاصه یوسف سقاباشی را اسب گفتم سوار شد، راند توی آب، خیلی با اسب توی آب رفت گل و لجن ندارد. اسب همه جا می‌رود. کوه هم نیست چندان، این آب از فاضلاب فرات گویا راهی پیدا کرده است، اینجاها را مرداب کرده است. برج و تپه نمرودی که در اوایل شهر بابل است، از دور آن طرف مرداب پیدا بود با دوربین نگاه کردم. برج بلندی روی تپه، که تپه هم گویا دستی

(۱). اصل: جانه

(۲). احتمالا حکیم ال ... از قلم افتاده است.

(۳). اصل: جعه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۴

باشد ساخته‌اند. فرنگیان برس نمرود می‌گویند. مقبره ذاکفل پیغمبر هم محاذی همین برج، آن طرف آب است که یهودیها آنجا

زیاد هستند. لب آب هندوانه خورده، چای خوردم.

نماز کردم. عرفانچی [۳۶۸] میرزا علی خان امین السلطان و ... بودند بعد سوار شده، با سواره‌ها به آب زد. خیلی توی آب راندم، الی خان شور که منزل است. مملی، حبیب الله خان ...

سیاچی و ... جلو بودند. به مرغهای کنار آب تفنگ می‌انداختند، و نمی‌زدند. سیاچی و تیمور [و] علی بیگ که شکار صحرا رفته بودند آمدند. غاز، آنقوت و ... آوردند. خلاصه نیم ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را توی رمل بالای خوان‌شور زده‌اند. خوان‌شور مثل قلعه خیلی محکمی است. برج و ... «۱» دارد. همه را از آجر ساخته‌اند. گفتند مرحوم شیخ مرتضی با پول حاجی شهاب الملک ساخته است. کاروانسرای دیگری کوچکتر از این که چسبیده به همین است، از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی بوده است. خلاصه راه امروز زیبا و باصفا است. شب بعد از شام قرق شد. عرفانچی آمده روزنامه خواند شب را خوابیدیم. Bakeri کلاغ زیادی امروز در راه بود.

### روز سیزدهم [شهر رمضان]

چهارشنبه امروز باید به نجف اشرف رفت. صبح سوار شدیم به کالسکه راندم. رو به جنوب پنج فرسنگ راه است. پاشای بغداد، مشیر الدوله، پیش رفته بودند. کمال پاشا، حسام السلطنه، وزیر خارجه و ... بودند صحبت شد. قدری راه که با کالسکه رفتیم، تیمور میرزا آمد. غاز زیادی در توی صحرا بود سوار شدیم. معیر، امین الملک، امین خلوت، مجد الدوله، تیمور، سیاچی، میاچی‌ها، میرشکار، علی بیگ و ...

و ... همه بودند. راندم. چند قوش تیمور به غاز انداخت یکی را گرفت، آخر از دستش ول شد رفت. یکی دیگر برد دور گرفت دسته غاز پانصد پانصد می‌پریدند. توی صحرا می‌نشستند. دست راست جاده است. این صحرا که می‌رویم و همچنین مرغ سقا زیاد از حد.

تا چشم کار می‌کرد غاز و مرغ سقا بود. دسته غاز زیادی نشسته بودند. پیاده شدم با گلوله تفنگ محمد زمان بیگ تیر اول [را] در زمین انداختم، نخورد. تیر دوم [را] روی هوا زدم. از بال یکی افتاد خیلی دور بود. هزار قدم می‌شد. بسیار خوب زدم رفتند سرش را بریدند. یک گرگ بزرگی در صحرا در آمد. سیاچی اسب انداخت، متصل به گرگ می‌رسید تفنگ نمی‌انداخت. اسبش از

(۱). یک کلمه ناخوانا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۵

گرگ رد می‌شد. باز می‌رسید، تفنگ نمی‌انداخت، بزند. آخر پسر ابراهیم خان نایب زد، گرگ را. بعد به ناهار افتادیم. صحرای امروز صاف و ریگ بوم است. یعنی ماسه بوم [۳۶۹] اما بوته شور که شتر می‌خورد، و علف کمی دارد. رد آهو زیاد بود. اما خودش را ما ندیدیم.

بعد از ناهار سوار کالسکه شده راندم. هوا گرم بود. میرشکار، سیاچی، میاچی، تیمور و ...

رفتند به صحرا برای آهو، آهو دیده بودند. میرشکار، سیاچی اسب هم تاخته ماغ «۱» آهو را گرفته بودند. اما نزده بودند. آقا وجیه یک کفتار زده بوده است، حبیب الله خان سرتیپ یک نر آهو زده بود. تیمور میرزا در منزل آورد. خلاصه طرف دست چپ باغات و نخلستان مسجد کوفه و ... از دور پیدا بود. گنبد و مغازه‌ها و خانه‌های «ذی الکفل» پیغمبر هم نمایان بود. به اردو رسیده، دیدم.

امروز صبح قبل از سواری در سراپرده، بعضی از علمای نجف که به استقبال آمدند، به حضور آمدند البته دیدم. از این قرار بودند: حاجی سید محمد تقی بحر العلوم، ریش سفید محرابی، خوش‌رو، آقا سید علی بحر العلوم، ریش قرمز داشت، بسیار خوش‌رو، سید

جلیل القدری است. برادر آقا سید محمد تقی است، آقا سید جواد بحر العلوم، شیخ محمد حسین نواده شیخ جعفر، حاجی شیخ جعفر تهرانی، آقا سید محمد پسر حاجی سید محمد تقی بحر العلوم، آقا سید باقر پسر آقا سید علی بحر العلوم آقا سید ابو القاسم کاشانی، آقا سید صادق هم بود. خلاصه رانندیم، رانندیم دو فرسنگ مانده، گنبد و مناره‌های حضرت علی ابن ابی طالب، اسد الله الغالب صلوات الله علیه و اله اجمعین نمایان شد. حالت غریبی دست داد. رانندیم یک فرسنگ مانده پیاده شده، تجدید وضوئی شد. برتقالی خورده شد. قلیانی کشیده شد. باز سوار شده رانندیم. تا نزدیک شهر رسیدیم.

پاشا، مشیر الدوله و ... آمدند صحبت شد. از دم «وادی السلام» رد شده، علمای نجف و مشایخ، طلاب زیاد استقبال آمده بودند، مثل شیخ رازی و سایر، که اسامی آنها نوشته خواهد شد انشاء الله. جمعیت زیادی بود اما همه، آخوند و معمم. رسیدیم به دروازه کوفه.

شهر قلعه [ای] دارد محکم از آجر، حاجی محمد حیدر خان صدر اصفهانی ساخته است.

دم دروازه از کالسکه پیاده شده با همه نوکرها [و] وزرا [و] پاشایان و ... همانطور پیاده

(۱). برای کلمه ماغ معنی مناسب پیدا نشد، ظاهراً در اصطلاح شکارچیان به معنی ردّ شکار باشد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۶

می‌رفتیم. داخل دروازه شده، راسته بازار وسیع پاک تمیز قشنگی داشت به بازار نرسیده، اول میدانی است طولانی، در گوشه آن سربازخانه است. بالاخانه جلو میدان است. حاکم عثمان آن‌جا می‌نشیند. خلاصه بازارها قرق بود اما، جو [و] کاه زیادی در بازار ریخته بودند.

همان‌طور رانندیم. یعنی پیاده رفتیم تا به در صحن مبارک رسیدیم، داخل شدیم. در حقیقت به بهشت برین [وارد شدیم]. صحن گشاد با روحی، دو مرتبه، از کاشی معرق از بناهای صفوی است. گنبد و بارگاه حضرت در وسط ایوان طلا، مناره‌های طلا. اما بالای سر درب صحن اسم نادر شاه را نوشته‌اند. می‌شود بنای صحن از نادر باشد. سه سمت صحن باز است. یک سمت صحن که رو به مشرق است بسته است. به رواق حضرت و طاق زده‌اند مثل دالان راه دارد. [۳۷۰] گنبد طلا- که از کارهای نادر شاه است، روحی داده بود. از دست چپ به کفش کن رسیده، رفتم بالا- کلیددار که آقا سید جواد، پسر آقا سید رضای مرحوم است، که پدرش را شب در خانه‌اش سه سال قبل کشته‌اند. پسری است جوان، ریش دارد، اما دلچسب، و آدم خوبی است. اذن دخول و زیارت‌نامه خواند، خوب و شمرده می‌خواند. داخل ضریح که شدیم مثل بهشت بود. روح و صفائی داشت، که محال است هیچ جای دنیا هیچ باغی به این صفا باشد.

بنای گنبد، گویا از صفوی است. کاشی معرق غریبی توی گنبد کار کرده‌اند. که هیچ همچو کاشی در دنیا نمی‌شود. مثل مینائی که در سر قلیانهای اعلا- درست می‌کنند. از او هم بهتر قندیل طلا، نقره، شمعدان و ... بسیار است، پرده‌های زیاد از اطراف آویزان، ضریح حضرت از نقره است گویا پیشکش صفوی‌ها باشد فرشهای ابریشمی قالی که صفوی یعنی شاه عباس انداخته است و رقم هم دارد «کلب آستان علی عباس» مثل این است که امروز از کارخانه درآمده است.

بسیار فرشهای خوبی است که ساعت دو به غروب مانده وارد شدیم بالای سر حضرت، نماز ظهر و عصر و نماز زیارت خوانده شد الحمد الله تعالی به این توفیق رسیدیم، شکر خدا را واقعا حظی کردیم، که کمتر همچو چیزی نصیب می‌شود. بعد رفتم سر قبر آقا محمد شاه مرحوم، صاحب قران میرزا که متولی سر قبر است عمامه سفید کوچکی به سر بسته بود همان صاحب قران میرزا است که طهران بود هیچ تفاوتی نکرده است، به جز عمامه. قبر آقا محمد شاه مرمر بزرگی منبت در رویش، پهلویش قبر مادر فتحعلی شاه مرحوم قبر والده والده ما هم



شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۷

اینجاست، قبر سلیمان خان قاجار جد ما هم این جا است. قبر قاسم خان پدر والده ما هم این جا است. اما در اطاق کوچکی است، شمعدان و ... دارد «۱» از آن جا رفته جلو در ضریح رواق را تاجری ترک حاجی حمزه تبریزی آینه کار [ی] بسیار بسیار خوبی کرده است خیلی خوشم آمد هنوز ناتمام است خیلی همت و کار کرده است آنجا ایستادم زیاد تعریف کردم، خود حاجی حمزه هم حاضر بود آوردند، خیلی التفات شد به او. نشان التفات شد، با خلعت؛ مردی است کوتاه عمامه دارد ریش داشت. ترغیب شد که باز آینه‌هایی که ناتمام است بسازد.

انشاء الله خواهد ساخت. حکیم الممالک را توی ضریح دیدم گلویش باد می‌گیرد. گوشت زیادی دارد. خلاصه باز برگشته پیاده رفتم. دم دروازه سوار اسب شده از توی وادی السلام عبور کرده، وادی السلام یک شهری است از مرده، چهارطاق «۲» زیادی، قبور زیادی، یک گنبد کاشی کاری در وسط دارد، قبر هود و صالح است [۳۷۱] خیلی راندم تا از میان این قبور گذشتیم. حرم با کالسکه در صحرا ایستاده بودند. رفتند، به زیارت. سوراخ زیاد از قبور داشت با احتیاط راندم. پیاده بودند. اردو و چادرها را نزدیک قبرستان وادی السلام زده‌اند.

سمت مغرب شهر، جای بسیار بدی خاک، بی آب، خفه، چادر زده‌اند به دریا دویت قدم راه نیست. لب دریا را گذاشته، این جا افتاده‌اند. زیاد کج خلق شدم شام را هم مردانه خوردم. عرفانچی روزنامه خواند، میرزا علی خان، گربه‌ها همه بودند. مهتاب خوبی بود.

شب حرم دیر آمد. شب را خوابیدیم. آقا یعقوب امروز در ضریح دیده شد. از راه پشتکوه و حله به نجف اشرف آمده است.

### روز پنجشنبه چهاردهم [شهر رمضان]

صبح، اسب دیر آوردند. جلو آمدم.

بعد اسب آوردند سوار شده، رفتم کنار دریا، قدری که از چادرها دور شدم، تپه کثیف خاکی کوچکی دور دریا را احاطه دارد. از آن تپه پائین آمده، مسطح میشود. بعضی جاها تپه مثل گالی شده. مشرف به دریاست. امین السلطان، پسر فراشباشی، یک نفر نایب، یحیی خان، میرزا علی خان و ... بودند. رفتم قدری راه نزدیک لب دریا جای چادرها و اردو

(۱). در میان سطرهای اصلی چنین آمده است: قبر قاسم خان این جا نیست. قبر حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه است. که همه جمع هستند بزرگان قاجار

(۲). ساختمان‌هایی که در گذشته در گورستان‌ها ساخته می‌شد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۸

را مشخص کردیم. رفتند چادرها را آورده، لب دریا جای خوب زدند. اسب الی دویت قدمی توی دریا می‌رود. بعد گود می‌شود. معقول دریائی است. موج هم دارد، آب صاف خیلی باصفاست بی بو و نقص، مرغهای زیاد ماهی‌خوار، روی دریا می‌پریدند. طول دریا از شمال به جنوب است عرض دریا از مشرق به مغرب است. طول این دریا دو برابر مرداب انزلی است. عرضش پاره جا کمتر. آبش را می‌توان خورد. تلخ نیست. قدری شور است.

آخر این دریا جزیره زیاد دارد. اما از این جا دیده نمی‌شود. در آخر این دریاچه رودخانه جاری می‌شود. می‌رود به دریاچه کوچک دیگر می‌ریزد. بعد از آن هم رودخانه درمی‌آید، داخل فرات می‌شود سماوه در آن جا واقع است. اصل این دریاچه و آب هم از فاضلاب فرات است. خلاصه آفتاب‌گردان زدند ناهار خوردیم. قدری نشسته بعد سوار شده رفتم، از دروازه کوچکی که رو به

مغرب است و [رو به] دریا به زیارت. این قلعه دو دروازه دارد.

یکی همان دیروزی بود که وارد شدیم، یکی هم این است از کوچه بسیار تنگی رفتیم. اما تمیز و خوب بود. زیارت کردیم. همه بودند. نماز کردیم. رفتیم توی ضریح. در بالای سر حضرت. جای دو انگشت «۱» حضرت را که ضریح را درانده است بوسه داده، زیارت کردم. نشان صورت حضرت را در آجا گذاشتم تبرک بشود. شمشیر جهانگشا را هم گفتم آنجا بگذارند انشاء الله تبرک بشود [۳۷۲] باز رفتم سر قبر آقا محمد خان، قدری نشستیم قبر فرمانفرمای فارس هم در رواق است، قبر محمد حسن خان برادر شوهر فخر الدوله هم گفتند این جاست، در رواق است، پائین آمده سر قبر شیخ مرتضی رفتیم. در سر راهرو یعنی دری که به صحن وارد می‌شود، رو به مشرق اطاقی است، دو پله می‌خورد بالا می‌رود دفن است.

بعد برگشته آمده سوار شدیم. از لب دریا از میان جمعیت مختلف که رخت می‌شستند، شنا «۲» می‌کردند، گذشته رفتیم منزل. کاهوی بسیار خوب اعلائی دارد نجف. با سکنجبین خوردیم. شکر باری تعالی را کردیم. حرم یک ساعت از شب رفته آمدند. دو باغ در لب دریای

(۱). معروف است که شخصی بنام «مره بن قیس» در برابر ضریح مبارک حضرت امیر المومنین (ع) جسارتی کرد در همان حال دو انگشت مبارک حضرت از ضریح بیرون آمده و او را به دو نیم کرده است و بعد از آن جای انگشت مبارک حضرت را به جواهر تزئین کرده‌اند.

(۲). اصل: شنو

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۲۹

نجف، تازه احداث دو باغی کرده‌اند. نخل‌های تازه، سبزی کاری زیاد از هر جور مثل دولاب عمل می‌آوردند. این باغی بوده است آبش را با گاو چاه می‌ریزند، به زمین باغ، خلاصه شب خوابیدیم. nouchafrin شب بعد از شام مردانه شد بغیر از موچول خان کس دیگر نبود. از ناخوشی خودش که در سفر کشیده بود تعریف میکرد.

### روز جمعه پانزدهم [شهر رمضان]

امروز صبح سوار شده رفتیم به مسجد کوفه، مسجد قبر مسلم بن عقیل، هانی بن عروه. شهر کوفه رو به مشرق رفتیم، از صحرای بالایی وادی السلام انداختیم رفتیم، تا رسیدیم به نهر وکیل الملک مرحوم که میخواهد آب شیرین از فرات بیاورد، به نجف. اما حاصلی الی حال نبخشیده است بی‌فایده شده است. انشاء الله تا بعد چه شود، پلی خاکی داشت از آجا عبور کردیم. تیمور میرزا، امین الملک، هاشم، میرزا علی خان، عرفانچی، پاشایان، یحیی خان و ... امین السلطان بودند قدری که راه رفتیم.

گرسنه شدم. در صحرا ناهار افتادیم ناهار خورده بعد سوار کالسکه شده، رو به مسجد کوفه راندم. تا رسیدیم به نهر بزرگ قدیمی یا خندق و قلعه کوفه بوده است. الله اعلم. آنجا سوار اسب شده، داخل خرابه‌های کوفه شدم الحمد لله تعالی که شهری است خراب. بجز تل خاک چیزی نیست. مثل شهر ری آجرهای کوچک ریخته است. رسیدیم مسجد کوفه.

وزیر خارجه، حسام السلطنه، پاشایان، والی پاشا، کامل پاشا، علی پاشا، دم در مسجد ایستاده بودند. پیاده شدم. اول بعضی محوطه‌هاست برای بستن مال «۱» و ... چاه آب و آب‌انبار و شیر گذاشته‌اند، آب‌انبار جای متعفن بود. بعد داخل مسجد می‌شود. جائی است بزرگ، دورتادور پنجره و مثل طاق‌نما طور، [۳۷۳] شبیه اطراف مدرسه دار الفنون تهران.

اما بی‌ستون دراز، این جا پایه و طاق‌نما طوری است، دورتادور یعنی شبستان است.

وسط مسجد که حیاط «۲» باشد مقامهای اولیا و انبیا و امام‌هاست. که در هریک سکویی از آجر ساخته‌اند. با یک محراب «۳» بلندی

که قبله را مشخص کرده‌اند. باید در هر مقام دو رکعت

(۱). مال: چهارپایان

(۲). اصل: حیات

(۳). اصل: مهراب

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۰

نمازی کرد. یک میل سنگی به ارتفاع دو زرع در مقام امام محمد تقی علیه السلام بود که به کلفتی یک بغل آدم است. هر کس او را بغل می‌کرد اگر دستش بهم نمی‌رسید، می‌گفتند حرام‌زاده است. یعنی همچو می‌گویند. والی پاشا مردم را برده بود آنجا می‌گفت: میل را بغل کنند، شوخی می‌کرده است. محرابی که حضرت امیر المومنین (ع) را ضربت زده‌اند، در سمت دیوار رو به جنوب که قبله است بود. مردم و وزرا آن قدر یادگار در اطراف محراب و دیوارها و غیره نوشته بودند. با زغال و مرکب و ... که حساب نداشت. کمال فضولی و بی‌ادبی است.

بعد رفتم. از دیوار سمت مشرق مسجد، دری است می‌رود به مقبره مسلم ابن عقیل. آنجا هم حیاطی بزرگ و محوطه‌ای است، طاق‌نما طور، دورتادور امام، مقبره در گوشه است. گنبدی دارد ضریحی دارد برنجی که مادر آقا خان محلاتی ساخته است. خادم و زیارت‌نامه خوان داشت. زیارت کردیم. چهار تا تخم‌مرغ شترمرغ از میان ضریح از بالا آویزان کرده بودند، گویا وقف کرده‌اند. از آره توی گنبد انشاء الله باید سنگ شود. توی گنبد هم با بالای گنبد باید کاشی بشود. فرش هم باید از تازه بیندازند. روبروی مسلم مقبره و گنبد دیگر است. قبر «هانی» است. آنجا هم رفته زیارت شد، اما قبرهائی ضریحی چیزی ندارد. همان قبر است فقط پیدا است. حکم شد اینجا را امین الملک تعمیر کند و ضریح چوبی بگذارد. بعد آمدم در محراب و مقام حضرت امیر علیه السلام. نماز ظهر و عصر را خواندم. بعد سوار شده رفتم کنار ... «۱» و فرات یک میدان اسب بود. کنار این آب را تازه بنای آبادی گذاشته‌اند. ده سال پیش از این هیچ آبادی نبوده است. از آب فرات نه از رودخانه اصلی فرات بلکه از فاضلاب [آن] و شعبه‌ای است از فرات که نشر کرده است به این‌جا نهر می‌کشند. به زمین می‌نشینند. باغ و نخلستان سبزی کاری‌های خوب از هر قسم [دارد] پنبه، درخت هلو و ... میوه‌جات، کاهو، درخت گزهای بزرگ، از هر جور درخت کاشته‌اند بسیار خوب زراعت می‌شود. کل رعیتش هم از عجم است بوشهری، خراسانی، اصفهانی، تبریزی از همه ولایات آمده این‌جا زراعت می‌کنند.

چند دراجی هم از توی باغات پرید. امین خلوت باقوش گرفت حالش خوب نیست. برای شکار از باغات گذشته رفتیم، کنار آب چمن بود. عرض آبادی و باغات کم است. اگر دویست ذرع بشود. اما به طول رودخانه آبادی است این‌ور و آن‌ور آب [است] [۳۷۴] مقبره حضرت

(۱). یک کلمه نامفهوم.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۱

یونس (ع) این طرف آب لب آب بود گنبد و بارگاهی داشت. نرفتم به زیارت. یک مرغ سقایی خری در آب نشسته بود. سیاچی سوار رفت نزدیک با چهار پاره زد افتاد روی آب. آدم «۱» آقا وجیه محمد قزوینی که خیلی ناپاک است، گفتیم لخت شد، اسب را هم لخت کرده سوار شد زد به آب. قدری که اسب رفت به شنا، افتاد. باز بیرون آمد الی آن طرف آب رفت. در این بین مرغ سقایی که سیاچی زده بود توی آب بود. محمد از اسب پائین آمده، مرغ را با یک دستش گرفت. با یک دست هم دم اسب را گرفت اسب، شنا کرده اسب و آدم و مرغ همین‌طور آمدند.

این طرف خیلی کار کرد. خلاصه کسانی که از کربلا از روی آب به نجف می‌آیند، باید از همین جا از پهلوی مقبره یونس بیرون آمده، در مسجد کوفه سوار الاغ بشوند، یا پیاده بروند شهر نجف. اما محقق که یک روز پیش از ما از کربلا درآمده بود [کذا] از راه آب به نجف بیاید هنوز نرسیده است بسیار تعجب کردم. نمی‌دانم چه شده است. خلاصه سوار شده از کوچه باغی کوچک و کم طول گذشته به صحرا افتادیم رفتیم، مسجد سهله اینجا هم مثل مسجد کوفه است اما کوچکتر به همان ترکیب است وسط این هم مقامات انبیا و اولیا دارد که همان‌طور سکو و محراب ساخته‌اند قدری ایستاده برگشتم سوار کالسکه شده از دم مقبره کمیل بن زیاد که بسیار چهار دیوار کوچکی بود، گذشته از همان راهی که صبح آمده بودیم رفتیم به منزل شب خوابیدیم. **iuchi**

### روز شنبه شانزدهم [شهر رمضان]

امروز صبح که برخاستم هوا ابر و تر و تازه بود. از نصف شب دریا به تلاطم «۲» آمده امواج زیادی پیدا شده بود. دریا صدا می‌کرد. بسیار بسیار باصفا هوایی بود، مثل بهشت. امواج مثل دریای مازندران می‌زد. از امروز بنا شده است، قرق حرم‌های مبارک از صبح الی ظهر برای حرم خانه و ما بشود. که دیگر رفتن و آمدن حرم به شب نیفتد. حرم‌ها زود رفتند، به زیارت ما نهار خوردیم بعد از نهار علمای نجف را مشیر الدوله به حضور آورد که اسامی آنها نوشته می‌شود از این قرار است «۳» [۳۷۵] بعد که این علما رفتند آقا سید حسین ترک تبریزی که عالم فاضلی است و ریشش قرمز است و قدری طبیعتا

(۱). آدم: نوکر و خدمتکار

(۲). اصل: طلاطم

(۳). در اصل نامی ذکر نشده است. این نام‌ها در صفحات بعد آمده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۲

به ملا- آقای دربندی شبیه است، با حاجی میرزا جواد برادر مجتهد مرحوم تبریز به حضور آمدند بعد رفتیم به زیارت یعنی حرم برگشت. ما رفتیم زیارت کرده، نماز کردم. توی ضریح رفتم.

جای دو انگشت مبارک را زیارت کردم. شمشیر جهانگشا را آنجا برای تبرک گذاشته بودند، دیدم. تربت سید الشهداء علیه السلام را که خودم برداشته بودم. با خاک مرقد حضرت عباس، در دستمال‌ها بود. مهر شده بود بالای ضریح حضرت گذاشتم که باز بردارم. جقه برلیان الماس سرم را پیشکش آستانه حضرت امیر المومنین (ع) کردم. در بالای سر حضرت روی دیوار که دست نرسد جایی معین شد که کار بگذارند، رویش آئینه باشد. امروز حکم شده بود خزانه حضرت را که از ایام وهابی الی حال درش بسته است و کسی باز نکرده است قریب هفتاد سال می‌شود باز کنند. و ثبش را بردارند و دوباره مهر دولت ایران و عثمانی بشود. که حیف و میل نشود. درش در رواق است. رو به ما بین جنوب و شرق خراب می‌کردند و [دری] باز می‌کردند. میرزا زکی مستوفی وزیر درب حرم مامور شد که ثبت بردارد. پرده یعنی روپوش گلابتون‌دوز از عهد عضد الدوله دیلمی که برای مقبره حضرت در وقتی که از گچ بوده است فرستاده‌اند، یعنی عضد الدوله فرستاده است، الی حال در روی ضریح حضرت آویخته است.

بدون عیب، هشتصد سال می‌شود که پیشکش کرده‌اند. ضریح نقره حضرت هم که اول نوشته ام از صفوی است امروز امین الملک، خطوط ضریح را خواند به اسم منوچهر خان معتمد الدوله نوشته‌اند. خلاصه آمدیم بیرون. یک ناودان طلائی هم از بام حضرت روبروی مغرب، آویزان است. ناودان رحمت می‌گویند. از آنجا رفتم قدری صحن را گشتم. از دالان پشت صحن بالای سر حضرت که می‌روی، در حجرات رو به مشرق جایی است [که] درویش بکتاشی می‌نشینند. شیخی داشتند اسلامبولی، مردی بود

بلند قامت، خواجه‌منش، به رحمت الله شکارچی مرحوم شبیه بود. ریش کوسه سفیدی داشت بسیار کم، خال‌های زیاد گوشتی در صورت، رنگ زرد، مذهب حنفی سنی، مخلوط به درویشی [داشت]. خلاصه برگشته سوار شدیم. بیرون دروازه سوار کالسکه شده، تند رانندیم به منزل یک ساعت نیم به غروب مانده وارد منزل شدم، کاهو خوردم. عرفانچی روزنامه خواند. گربه کوچک‌های ما دیشب در قفس نبوده‌اند [۳۷۶] نصف شب رفته‌اند آبدارخانه بازی می‌کردند، آقا دائی دیده [بود] و دوانده بود به سراپرده. آقا ابراهیم باز تب می‌کند. علی رضا خان تب و لرز کرده است در نجف.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۳

حاجی ابراهیم خان پسر فراشبازی نایب السلطنه مرحوم که چندین سال است این‌جا مجاور است، درویش است. شب‌ها سه ساعت از شب رفته می‌گویند می‌آید به صحن مقدس آن‌طرف تکیه بکتاشی‌ها روی طاق‌نمائی می‌نشیند. بسیار [ی] از مردم اردو و نوکرها مثل وزیر لشکر و سایر خرها و الاغ‌ها اعتقاد غریبی «۱» به این مرد خر دارند. او هم در کمال تکبر می‌نشیند. کسی را هم اذن جلوس نمی‌دهد. مردم دستش را می‌بوسند [و] از ضربه و فسقه‌اش می‌خورند و می‌روند. عجب مردمان خر ناهمی هستند. خدا همه را انشاء الله هدایت کند، اما نه میرزا هدایت. شب باران آمد هوا ابرست. اسامی علمائی که امروز به حضور آمدند و در نجف هستند از معاریف «۲» و در سیاهه «۳» سابق این [را] نوشته‌ام از این قرار است.

سوی علمائی که در خان‌شور به حضور آمدند که اسامی آنها نوشته شد:

شیخ رازی عرب، مردی است ریش سفید بلند قد، شیخ مهدی عرب از اجله علماست، آقا سید حسین بحر العلوم، ملا محمد ایروانی، شیخ منصور برادر شیخ مرتضی، حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی بسیار مرد فضولی است، در تهران مکرر به حضور آمده، فضولی‌ها کرده [است] حالا چندی است در نجف مجاور است، حاجی میرزا ابو القاسم همشیره زاده حاجی سید اسد الله، نوه حاجی کلباسی پسر آقا سید مهدی اصفهانی، شیخ محمد حسین نوه شیخ محمد حسن نجفی، شیخ محمد کاظمینی، آقا سید حسین ترک کوه‌کمری، از اجله علماست، آقا میرزا حسن شیرازی از اجله علما است، در استقبال آمده بود.

اما امروز نبود «۴». خلاصه شب خوابیدیم باران زیادی آمد. [۷۷۳] enis]

تفصیل مسجد کوفه و سهله و مقامات و بنای آن که به خط میرزا علی خان نوشته می‌شود:

«محوطه بزرگ مسجد کوفه که قلعه مانند با آجر ساخته شده است. معلوم نیست کی بنا کرده [است] و در چه تاریخ ساخته‌اند. آنچه از روی تحقیق می‌گویند دیوار سمت قبله، که

(۱). اصل: قریبی

(۲). اصل: معارف

(۳). صورت یا لیست نام و اسامی افراد را سیاهه می‌گفتند.

(۴). در وقایع روز نوزدهم رمضان بر خلاف این می‌گویند که میرزای شیرازی نه به استقبال آمده و نه به حضور رفته است. وقایع روز نوزدهم رمضان دیده شود.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۴

محراب حضرت ولایت مآب علیه السلام آن‌جا واقع است از قدیم مانده لکن از دو طرف دیوار کشیده. بنای کهنه را حفظ کرده‌اند. پایه‌های جلو صفا قبلی هم قدیمی است. دو مرتبه سقف آن افتاده است. سققی که حالا موجود است از بنای سید بحر العلوم مرحوم است. سمت شرقی طاق‌های دور را شخصی، تاجر مسقطی تقریباً صد و بیست سال پیش از این ساخته است.

در سمت غربی هفت حجره از مرحوم ملا-محمود کلیددار نجف است. چهار حجره حاجی صالح تاجر نجفی ابو ... «۱» بنا کرده

باقی را متدرجا ایرانی‌ها ساخته‌اند. بنای طاق‌های سمت شمال فقط از تجار و زوآر ایرانی است. تعمیرات حجرات دوره که همه خراب و شکسته بود و محل کشتی نوح که در وسط مسجد است، بالتمام به توسط مرحوم شیخ عبدالحسین و از وجوه جمعی او ساخته شده است. مقامات مسجد که در هر یک دو رکعت نماز وارد است از این قرار است:

۱- مقام ابراهیم علیه السلام ۲- مقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله که در لیلۃ المعراج در آسمان چهارم محاذی این مقام نماز خوانده‌اند ۳- مقام آدم (ع) ۴- مقام جبرئیل (ع) ۵- مقام حضرت زین العابدین (ع) ۶- مقام نوح (ع) ۷- محراب امیر المومنین (ع) که مقتل آن حضرت است ۸- محراب دیگر آن حضرت که به فاصله سی قدم در صفا دیگر واقع است و اختلاف کرده‌اند که شهادت در این محراب واقع شده باشد ۹- مقام حضرت صادق (ع) ۱۰- دکه القضا که محل مرافعه و حکومت امیر المومنین (ع) بوده است ۱۱- بیت الطشت موضع معجزه معروف حضرت در باب دختر حامله ۱۲- مقام خضر علیه السلام آنچه به حدس معلوم می‌شود این مسجد مسقف بوده و این مقامات موضع بعضی ستونها است. بنای محرابها که در مقامات ساخته‌اند مختلف است [۳۷۸] و معلوم نیست کی ساخته است. غالباً به توسط مرحوم سید بحر العلوم تعمیر شده سنگهای مقامات که اعمال هر مقام را نوشته و در محرابها نصب کرده‌اند، خط میرزا عبد العلی یزدی خوشنویس معروف است. علی نقی خان پسر محمد تقی خان یزدی فرستاده است، مگر دو سنگ که حاجی اسمعیل نام نصب کرده است.

بقعه حضرت مسلم (ع) در ضلع مسجد مابین مشرق و جنوب واقع است. اصل بنای بقعه

(۱). یک کلمه نامفهوم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۵

از مرحوم «۱» شیخ محمد حسن مجتهد از پول هند ساخته [است]. ایوان و تعمیرات و طارمی و غیره از جناب شاهنشاه مرحوم شیخ عبدالحسین مباشر بوده است. در سمت مشرق بقعه هانی بن عروه است، به شرح بقعه مسلم. اصل بقعه شیخ محمد حسین و اضافات را شیخ عبدالحسین ساخته است. در سمت شمال مقبره حضرت خدیجه صغری دختر امیر المومنین (ع) است.

در سمت قبله، متصل به بقعه مسلم مقبره مختار است، و به فاصله صد قدم خانه امیر المومنین واقع است، که برای علامت گنبد کاشی کبودی ساخته شده است. درب این خانه پهلوی قبر حضرت بوده که نزدیک مقام هفتم معین است، و حالا برای علامت سنگی نصب کرده‌اند. سه باب دکان خارج مسجد که سمت باب الفیل واقع است، مرحوم شیخ عبدالحسین از پول جمعی خودش ساخته [است]. حوض آب شور که باز همین جا واقع است از سید محمد تقی بحر العلوم است. حوض آب شیرین را آقا سید اسمعیل بهبهانی مجتهد از جانب حاجی اسمعیل بهبهانی اعمی «۲» بانی شده است. «۳» مسجدی هم هست (که آن) صعصعه می‌گویند اما کوچک و مخروبه است و مسجد خنانه.

### روز یکشنبه هفدهم [شهر رمضان]

امروز در منزل بودیم. صبح هوا ابری بود.

خوب هوایی بود. آب دریا موج‌گریبی داشت. بعد از ناهار باد تند آمد. باران هم آمد رعد و برقی شد. هوا سرد شد. باد همه تجیرها «۴» را انداخت چادرها را انداخت، اما حرم کلا به مسجد کوفه رفته بودند. محقق امروز دیده شد. با خانلر خان افشار با هم از راه آب آمده بودند.

چون خانلر خان، در قبایل اعراب سمت ذی الکفل و ... آشنا و دوست داشته است، چند شبی در چادرهای اعراب مهمان شده‌اند. حاجی میرزا علی مقدس ناخوش است.

میرزا ابو الفضل کاشی را [۳۷۹] فرستاده بودم او را ببیند. می‌گفت ابتدای استسقای دقی «۵»

(۱). مقصود محمد شاه قاجار است.

(۲). یک کلمه نامفهوم

(۳). تا این‌جا نوشته‌ها به خط میرزای علی خان است و بعد از آن مجدداً به خط نویسنده اصلی است.

(۴). پرده‌های از نی بافته شده

(۵). آب آوردن شکم را استسقا گویند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۶

است. اگر معالجه نکنند خطر دارد. باید شراب بخورد. میرزا علی خان محمد علی خان مرخص شدند بروند پیش حاجی و او را معالجه کنند. رفته بودند عصری آمدند. حاجی را راضی به معالجه کرده بودند و حتی به خوردن کنیاک «۱» که از جمله مسکرات سخت است. انشاء الله معالجه می‌شود. خلاصه، افشار بیگ را در منزل گذاشتم [تا] چادرهای حرم را که آب دریا گرفته بود، بکند، عقب‌تر بزند. بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. چاپار تهران آمده بود.

کاغذهای آنها را خواندم. می‌گفت همه‌جا در راه باران آمده است. بسیار ذوق کردم. خلاصه باران زمینها را تر کرد. گردوخاکی الحمد لله امروز نبود. رفتم زیارت، نماز کردم.

بعد از آداب زیارت رفتم سر قبر آقا محمد خان، یک جعبه جواهری که از خزانه حضرت درآمده بود، پاشای بغداد، وزیر خارجه، مشیر الدوله، آمدند حضور آورده، باز کردند. تماشا کردم.

خیلی اسباب جواهر نفیسه داشت. اغلب از نادر شاه افشار بود که بعد از فتح هندوستان فرستاده بود. از جمله دو الماس بزرگ بود. یکی سیکانی، دیگر تراش هندی. روآینه. زیر تراش کوچک، کلفت. بسیار الماسهای خوبی بودند، پر قیمت. البته دو الماس پنجاه هزار تومان ارزش داشت. زمردهای خوب، یاقوت کبود خوب، لعل خوب، یاقوت، خیلی چیزهای خوبی بود. بعد از تماشا از در باز بالا که روز اول آمده بودم، سوار شده از توی وادی السلام رفته، سوار کالسکه شدم. باز از دم دروازه کوچکی رو به دریا به تندی زیاد رانده، رفتم منزل کاهو خوردم. عرفانچی، بود روزنامه خواند. میرزا علی خان و ... بودند. حرم یک ساعت از شب رفته از مسجد کوفه، برگشته، خلاصه شب را خوابیدیم. Esfehani بزرگه.

### روز دوشنبه هجدهم [شهر رمضان]

امروز نهار منزل خورده شد.

هوا ابر بود، بعد از نهار سوار شده رو به مغرب کنار راه دریا را گرفته، به گردش رفتم.

از در اندرون سوار شدم. وقتی که اندرون رفتم، حرم هم زیارت رفته بودند. رسیدم، به چادر شکوه السلطنه، سه زن چادر به سر دیدم. از قراین فهمیدم شمس الدوله، دختر خاقان مغفور است. از تاج الدوله به عمل آمده [است] دو نفر دیگر، عروسهای او بودند.

یکی دختر مرصع خانم زن حاجی محمد قلی خان آصف الدوله است. دیگر [ی] قد درازی بود.

می‌گفت دختر محمد خان قرائی کله کن است. [۳۸۰] هر دو بد گل بودند، یعنی نه چندان.

(۱). اصل: کونیاک

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۷

از ما رو می گرفتند. قدری ایستاده صحبت کرده، رفتم. خلاصه سوار شده راندم. سیاچی، آقا وجیه، مملی، میرزا علی خان، عرفانچی، موچول خان، میرزا عبد الله، بودند، ابراهیم خان. نیم فرسنگ رفتیم، کنار دریا پیاده شدم که قلیان کشیده شود. پرتقال بخورم.

وضو بگیرم. از طرف پائین دریا، رعد و برقی شد هوا منقلب شد. ترسیدیم باراد. برخاسته به تعجیل رو به منزل راندم. بین راه یحیی خان را دیدم. رفتم از دریای روبروی اندرون با اسب، دم دیوانخانه پیاده شدم. حرم برگشت. وضو گرفته، سوار کالسکه شده راندم.

برای زیارت وارد شدیم. همه بودند زیارت کردم. ضریح را باز کردند، رفتم اندرون.

شمشیر جهان گشا، نشان صورت حضرت، تربتهای مخصوص سید الشهداء (ع) (و) حضرت عباس، دعای صباح خط جناب امیر المومنین، که همه را گذاشته بودم، تبرک بشوند، در آوردم. عبای سفید خلعتی، حضرت را پوشیده، آمدم بیرون. نماز کردم. بالای سر حضرت، با قرآن رحلی بزرگ خط ثلث، که بسیار بسیار خوب نوشته‌اند، با قلم درشت. سوره الرحمن را خواندم. والده شاه هم، جقه خوبی پیشکش کرده بودند، روی ضریح بود. عزت الدوله، هم جقه گذاشته است. یک صفحه جواهر خوب، که روی طلا- داشت، مثل نصف جلد کتاب، از خازن الدوله مرحومه، زن فتحعلی شاه، در پهلوی جای دو انگشت حضرت، دیدم. وزیر خارجه چادر مخملی «۱» گل دوزی اعلا تمام کرده بود، برای خودش در سفر داشت. امروز دیدم. هندیها، یعنی دیوارهای چادر را پیشکش حضرت کرده بود. در ازاره «۲» توی گنبد میخکوب می کردند. اما یک طرف را بیشتر نمی بیند. باقی را هم قرار شد وزیر درست کرده، بفرستد. اما تعجب این جاست همین پرده چادرها به اندازه قد ازاره گنبد بود. مثل این بود که اندازه گرفته، ساخته‌اند. خلاصه دو پسر سپهدار که آمده در نجف مجاور شده‌اند، با عمامه دیده شدند یکی حسن جان است که در مدرسه نظامی تهران تربیت شد، و شاگرد «گیر شیش» معلم توپخانه بود. و بهترین شاگردهای علم توپخانه بود و هندسه، حالا- اینجا از طلاب و آخوندهای فکسنی «۳» شیش کش شده است. دیگری یوسف خان است

(۱). اصل: مخمری

(۲). اصل: حضاره

(۳). فکسنی: از کار افتاده. غیر قابل استفاده.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۸

برادر میرزا عبد الله ناظم میزان، او هم اینجا داخل طلاب است گویا اسمش میرزا علی اکبر است، او را هم حضور آوردند. خلاصه [۳۸۱] رفتیم سر قبر آقا محمد خان، جواهراتی که دیشب از خزانه حضرت در آمده بود، مدحت پاشا، مشیر الدوله، آن جا گذاشته بودند، دیدم.

از طلا- سفلدان مانند قندیل است. خیلی بزرگ چیزی ساخته بودند. فیروزه‌های بزرگ زیادی داشت. اما چندان خوب نبود. جواهرات دیگر هم داشت. پیشکش علی مراد خان زند بود.

چهار قبه مرصع، بسیار خوب اعلا- برای چهار گوشه ضریح از شاه سلطان حسین صفوی، شمشیر جواهر و ... از نادر پاره‌ای جواهرات، عطر سوز بزرگ مرصع خیلی اعلا از نادر شاه، قندیل مرصع، زنجیر طلای بزرگ خیلی اعلا با جواهرات و مرواریدهای درشت جورغلطان خوب، پیشکش زینب بیگم دختر شاه طهماسب صفوی، این قندیل را حیفم آمد در خزانه بگذارم. دادم بردند، از بالای ضریح جای خوبی آویزان کردند. رفتم دیدم، بسیار خوب شده است. بعد آمدم سوار کالسکه شده راندم به منزل. انیس الدوله، زبیده رفته بودند وادی السلام و زیارت، الحمد لله، در بالای گلدسته طلای حضرت، در پنج وقت نماز، مودنها بانگ اشهد



انّ علیا ولی الله «۱» را به آواز بانگ بلند می‌گفتند.

خلاصه شب را خوابیدیم. امشب باران زیادی آمد دریا صدا می‌کرد. **chirasi**

## روز نوزدهم [شهر رمضان]

سه‌شنبه امروز از خدمت حضرت با کمال ملال و تاسف و زیاد از حد، تگدر و دلواپس مرخص شده رو به کربلا رفتیم. صبح از خواب برخاسته، رفتم حمام رخت پوشیدیم. زمینها، چادرها همه تراست. سوار کالسکه شده دم دروازه دریا سوار اسب شده رفتم زیارت، همه بودند. زیارت با افسوس کرده، میرزا حسن شیرازی که از اجله علماست و به استقبال هم نیامده بود. حضور هم نیامده بود، و ندیده بودم. در صحن، مشیرالدوله او را آورد، دیدم. ملای وارسته‌ای است. به نظرم آدم خوبی آمد بسیار هم می‌گویند فهیم است. شباهت به شکل شیخ سعدی شاعر مرحوم شیرازی دارد. قدری صحبت شد. به گوش ما هم دعائی خواند. بعد سوار شده از دروازه وادی السلام رفتم بیرون. جمعیت زیادی بودند در شهر. بازار بیرون شهر در روی کوه یا تپه مشهور به جودی، که می‌گویند کشتی نوح اینجا قرار گرفته است. صلوات زیادی بطور عجیب

(۱). اصل: اشهد و ان علی ولی الله

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۳۹

می‌کشند. معلوم بود که هیچ دلشان نمی‌خواست ما برویم. خلاصه سوار کالسکه شده رانندیم، همه‌جا از پهلوی نهر وکیل الملک می‌رفتیم. [۳۸۲] یک فرسنگ که رفتیم نهری است که شیخ محمد حسن نجفی مرحوم، از پول هند آب فرات را به شهر نجف می‌خواسته است بیاورد. ناقص مانده بود وکیل الملک می‌خواست به اتمام برساند و آب او را بیاورد تا خیلی راه هم آب آن نهر قدیم نهر وکیل الملک را پر کرده بود. دیدم آب زیادی داشت صاف [و] خوب.

نهر وکیل الملکی را گود انداخته‌اند که به زمین نجف ... نهر شیخ محمد حسن از روی کف زمین می‌آید. گودی ندارد خلاصه به آب زبیده کنار نهر در زمین خشک به نهار افتادیم.

عرفانچی و ... بودند طولوزون با نایب روسی و معلم موزیک، از راه آب به سیاحت ذی الکفل، حله، شهر بابل، رفته است. محقق از مهمانی [ای] که به خانه شیخ عبدالمحسن بن هزال، شیخ وانیزه، رفته بود تعریف می‌کرد با مهمانی شیخ طایفه چلوب، که همه شیعه هستند.

بعد از نهار سوار کالسکه شده، رانندیم هوا گرم (و) خفه بود. مگس و پشه زیادی بود.

رانندیم، رانندیم. ذی الکفل، را با دوربین تماشا کردم یک مناره بلندی دارد، گنبدش مخروطی بسیار بلند است، دورش قلعه دارد میان آن یهودی‌ها منزل دارند. بیرون قلعه خانوار زیادی بودند محقق می‌گفت شیعه هستند.

عرفانچی، پهلوی کالسکه روزنامه می‌خواند. امروز حاجی میرزا علی مقدس، را دیدم جلو کالسکه می‌دوید. با اسب می‌گریخت، از ما. فرستادیم میرزا علی خان را آوردند. دیدم خیلی زرد و لاغر شده است. بیچاره یک ساعت به غروب مانده از خان‌شور گذشته، قدری بالاتر توی جمعیت چادر زده بودند. به منزل رسیدیم. هندوانه ابو جهل «۱»، امروز در صحرا زیاد بود کوچک تازه گفتند، دوا است، زیاد چیدند. آقا ابراهیم چند روز ناخوشی دل‌پیچه داشت.

حالا خوب است. می‌خواست مکه برود، مانع شدیم. در وادی السلام قبور بسیار است.

بعضی را گفتند، اسامی آن‌ها را. حاجی عمه والده میر آخور، عمو جان مرحوم، پدر علی رضا خان، خان خانان، دائی حاجی سلمان، خواجه آقا محمد حسن بزرگ، آقا محمد حسن کوچک، حیدر قلی خان، یوزباشی، قاسم خان قولر آقاسی،

(۱). هندوانه ابو جهل - حنظل میوه بسیار تلخ و بد مزه‌ای است و از تلخی ضرب المثل است سعدی فرماید:

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترشروی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۰

میرزا علی اکبر خان قورخانچی. [۳۸۳] خلاصه وارد منزل شدیم. پائین تر از خان شور بود.

آب گوشتی بار کردیم. شب خوابیدیم. امشب هم باران آمد. صدای رعد و برق زیادی امشب می‌آمد. okolbeke

## روز بیستم [شهر رمضان]

چهارشنبه. امروز باید به کربلا برویم. صبح زود از خواب برخاستم رفتیم حمام. بعد سوار شدیم. پنج فرسنگ راه است. صبح بسیار بسیار سرد بود باد سردی می‌آمد. به کالسکه عثمانی نشستیم [و] رانندیم والی پاشا، کمال پاشا، حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، تیمور و ... بودند، صحبت شد.

قدری که راه رفتیم خواستم سوار بشوم برویم شکار غاز و ... قدری که رفتیم باد بسیار سرد می‌آمد، برگشتم. به کالسکه نشستیم قدری که رفتیم به ناهار افتادیم تا چادر بزنند، توی کالسکه نشستیم. بعضی کاغذهای وزیر خارجه را ملاحظه کردم، خودش هم بود. با مشیر الدوله حرف زدیم. دندانم امروز درد میکند. دولت روس به دول انگلیس و ... اعلام کرده است، که عهدنامه بعد از جنگ «سواستیول» را حالا قبول ندارم کسر شأن من است.

حالت عثمانی خیلی بد است. بعد رفتیم توی سراپرده آفتاب گردان، در کباب خوردن دندان پیش‌رو خیلی درد گرفت. به طوری که زیاد اذیت کرد، الی منزل بسیار اذیت کرد. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، رانندیم برای منزل. عرفانچی دم کالسکه روزنامه فرنگی می‌خواند. دندانم خیلی اذیت می‌کرد. سیاحتی روی اسب کلاغی «۱» زد. دسته اعرابی با علم و دهل پیدا شدند. فرستادیم، معلوم شد عجم هستند. از طایفه بلوچ سواحل [خلیج] فارس.

خاقان مغفور این‌ها را این‌جا فرستاده است. بعد از وهابی، که حول نجف را محافظت کنند، رئیسشان حالا محمد علی خان نامی است. در سواحل آب کوفه می‌نشینند. می‌گفته است:

هزار خانواریم خلاصه کالسکه ما به راه افتاد. نزدیک کربلا کالسکه ایستاد. توی کالسکه وضوئی گرفته، سرداری گلابتون زردی پوشیدیم. میرزا علی خان و ... بودند. پرتقالی خوردیم قلیانی کشیدیم. به راه افتادیم کالسکه ما به رد کالسکه والده شاه افتاد. از بی‌راهه رفته بودند. زمین چمن، نهر، نهر خشک زیادی بود. زمین ناهموار بسیار بد گذشت.

آخر سوار اسب شدم. باد سردی می‌آمد. دو ساعت هم به غروب مانده است. اردو جای اولی

(۱). اصل: غلاغی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۱

نیست. دورتر افتاده است. رانندیم برای زیارت سواره، همان جمعیت آخوند [و] مردم و ... و بعینها بودند. رفتیم زیارت. حاجی رضا قلی خان برادر سپهسالار پیدا شد. گفت سه روز است آمده‌ایم با سلطان خانم همشیره حسام السلطنه. به مکه می‌خواهند بروند. وارد صحن مقدس شدیم. رفتیم توی ضریح نماز کردم. [۳۸۴] بنا شد الی روز بیست و سوم [شهر رمضان] انشا الله این‌جا بمانیم. بیست و چهارم [رمضان] برویم معیر و ... بودند بعد از زیارت آمدیم منزل.

کاهو خوردم. زن‌ها آمدند و حرف زدند. وقتی که می‌آمدم انیس «۱» را دیدم سوار خر سفیدی بود. زیارت می‌رفت. بسیار خنده‌ام

گرفته، پیرزن‌ها، زعفران‌باجی، و ... پیاده از عقب می‌رفتند. چون امروز حرم به زیارت نرفتند. شب را خوابیدیم بسیار بسیار سرد بود.

## روز پنجشنبه بیست و یکم [شهر رمضان]

صبح برخاستم باز، دندان گاهی درد می‌کرد. گاهی خوب بود. خیلی اذیت می‌کرد. سر حمام مردانه رفتیم. عرفانچی و ... بودند. جارچی داد می‌زد. گفتم [او را] بزنند. گفتند قاطر عکاس باشی با بار گم شده است.

جار می‌زند. بسیار سرد بود باد سرد بد زنده [ای] می‌آمد. ناهار خورده. بعد از ناهار کاغذهای زیادی از خراسان، سیستان تهران که بود، خوانده شد. جواب می‌نوشتیم. حرم دیر رفتند زیارت، دیر هم آمدند. دو ساعت به غروب مانده رفتیم زیارت. قاضی و اعضای مجلس کربلا- در دم سراپرده بودند. وکیل الملک از کرمان، دو قوش طرلان، پانصد تومان، شال، نم، قالی فرستاده بود. نایب آجودان از راه بندر عباس و آب دجله آمده بود. به حضور آوردند. خلاصه رفتیم زیارت. دم کفش کن حضرت، شاهزاده هندی برادر محمد نجف میرزای مرحوم که در ایران بود این‌جا مجاور است. اسمش زاهد الدین شاه است. دم کفش کن، ایستاده بود. یحیی خان آورده بود. پاشا و ... همه بودند حسام السلطنه، و ... شاهزاده را که دیدم، چیز غریبی [و] عجیبی بود، که انسان از دیدن او «۲» بی‌اختیار چنان خنده می‌کرد، که فرضاً [اگر] یک عزیزش در روبرویش بمیرد، در آن ساعت این شخص را باین هیئت ببیند، محال است که خنده نکند. جبه زردی، گلابتون‌دوز، کهنه، تنگ، مندرس کوتاهی دربرداشت کلاه غریب و عجیبی که به وصف و تحریر نمی‌آید [در سر داشت] نه عمامه بود نه

(۱). نام در متن اصلی به لاتین نوشته شد.

(۲). اصل: آن

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۲

چفیه عگال «۱» عربی بود، نه عجمی بود، نه رومی، نه فرنگی بود نه هندی، از اطراف کلاه هم پارچه دور گوش و سر و بر شاهزاده آویزان بود. کلاه گشاد شل مل یک جقه بزرگ کثیف مندرسی، همه تخمه‌ها بدلی بزرگ، بر روی برنج کار کرده بودند. جقه هم شل [و] کج شده روبروی سرش زده بود. ریش نه سفید نه سیاه، نه بلند نه کوتاه، نه محرابی نه مورچه‌ای، رنگ نه بنفش، نه سفید، نه سیاه، نه فهوه [ای] نه آبی، نه زرد، تنبان سفید چرک، جورابهای پشمی کلفت کثیف کهنه. خلاصه شاهزاده به طوری جلوه کرد [۳۸۵] که به هیچوجه [از خنده] خودداری نمی‌شد کرد. به طوری مرا خنده گرفت که کم مانده بود خفه شوم. دو شیشه عطری با یک انفیه دان طلای فرنگی کهنه مندرس، بعد از تعظیم هندی تقدیم کرد. نمی‌توانستم نگاه به صورتش بکنم. تا آمدیم در حضرت، زیارت‌نامه‌خوان اذن دخول می‌خواند. خدام زیادی در اطراف ایستاده بودند. مردم زیادی از امراء [و] اعیان بودند. شاهزاده هم پشت سر من ایستاده است. خنده چنان بر من مستولی شد، که کم مانده بود خفه شوم و اشک از چشمان من می‌آمد. کم مانده بود نعره بزنم. زیارت‌نامه‌خوان هم هی طول کلام می‌دهد. کم مانده رسوایی بار بیاید. به یک طوری خودداری کردم رفتیم توی ضریح، شاهزاده هم باز آمد ایستاد.

باز هم در زیارت خنده‌ام گرفت. در سر نماز خنده‌ام گرفت. بعد از نماز، به حضرت عباس رفتیم. آنجا هم شاهزاده بود. باز اسباب مضحکی شده بود. امروز به واسطه همین شاهزاده حقیقتاً همه به خنده گذشت، و شیطانی شده بود برای ما، و نمی‌گذاشت به هیچوجه حالتی دست بدهد. خلاصه از حضرت عباس برگشته، رفتیم منزل. غروب رسیدیم کاهو خوردیم.

زنانه شد زن‌ها آمدند ماه تابان خانم، قمر السلطنه آمد با انیس الدوله و ... حاجی قاسم بیگک یاور فوج دوم امشب رفته است زیارت. آمده چای خورده مرده است. آجودان باشی می‌گفت، یعنی فردا می‌گفت: چوخ لی کچه بیات یدی الدی. یعنی شام شب مانده

خورده مرده است.

خلاصه شب خوابیدیم... enis

## روز جمعه بیست و دوم [شهر رمضان]

صبح از خواب برخاسته مردانه حمام رفتیم.

عرفانچی روزنامه خواند. بعد آمدم بیرون. حرم دیر، به زیارت رفتند. یعنی اسب دیر آوردند.

(۱). اصل: اگال- چپیه. چفیه عقال. عگال: دستار بزرگی است که بر سر می‌بندند و بر روی آن عگال یا عقال می‌اندازند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۳

متصل آدم می‌رفت که اسب بیاورد. والده شاه آمد. شاهزاده‌های کربلائی را حضور آورد.

یعنی حرم که رفتند والده شاه رسید. چادر گلین خانم، گلین خانم زیارت نرفته بود. به همین جهت دیوانخانه را قوروق کردیم. والده شاه آمد هزار پیرزن مندرس کهنه، عقب سرش.

حاجی شاهزاده معروف زن حاجی میرزا آقاسی، سلطان بیگم خانم دختر نایب السلطنه مرحوم که خواهر «۱» نصرت الدوله است. زن عیسی خان والی مرحوم. ام الخاقان، دختر فرمانفرمای فارس. واقعا زن بامزه‌ای است. تیمور میرزای ماده‌ای است. نوه ام الخاقان دختر خوبی بود. بانمک بود. عمه مقبوله «۲» زن مرحوم سید سعید کلیددار حضرت عباس، با دخترش که زن یکی از خدام است. دخترش رخت عربی خوشگلی پوشیده، گیسوها ریخته، سرخ و سفید بود خوش قد و بالا- و ترکیب [بود]. اما در هر دو رو یک سالک داشت. یعنی جای سالک مانده بود. روی هم رفته چیز خوبی بود. دختر اسمعیل میرزای پسر حاجی محمد ولی میرزای مرحوم هم بود. دختر بانمک خوبی بود. او هم رخت [۳۸۶] عربی پوشیده بود و شوهر هم داشت. مهنوش خانم که قدیم زن ایلخانی بود در عهد شاه مرحوم، با همین ابرو و چشم او را مکرر دیده بودم. حالا هم با همان غمزه و ابرو و چشم آمده بود. اما پیر یائسه «۳» غریبی است. اسمعیل میرزا از پسرهای بزرگ حاجی محمد ولی میرزاست. یک چشم احوال «۴» بابا [قوری] عمامه کوچک سفید، بسیار کریه منظر است. بسیار کثیف شاهزاده‌ای است. شاهزاده شمس الدوله که در نجف بود حاجیه والده سیف الملک که در نجف بود. زن‌ها هم آمده بودند. زن پیر تلخی بود. والده شاه [به او] می‌گفت شاه بی‌بی.

تا باز پیرسم که دختر کیست. اینجا خواهم نوشت. شاهزاده رشتی خودمان، چند نفر زن دیگر بودند. که در خاطرمان نماند فرستادم دولچه را، تیمور میرزا را آورد با ام الخاقان و ... قدری صحبت بی‌مزه کردند. تیمور تب داشت. ناخوش بود. بعد والده شاه و ... رفتند

(۱). اصل: خاهر

(۲). اصل: مغبوله

(۳). اصل: یاسه

(۴). احوال: چشم چپ

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۴

باز مردانه شد. به شاهزاده هندی دیروزی انگشتی لعل زرد داده بودم. با همان جقه و لباس آوردند حضور، در سراپرده. اما مثل دیروز خنده نشد. رضا خان، خواجه دروغی قدیمی، که معروف است و سال‌هاست اینجا مجاور است، یحیی خان آورد دیدم چیز

غریبی است.

ریش کوتاهی از زیر گلو در آورده، قطار موی سفید، عمامه کوچک، بسیار کوچک. خان همان خواجه است که قدیم بود. پدر سوخته حالا صاحب ریش و اولاد است. به علی بسیار شبیه شده بود. بسیار خنده داشت. عکس شاهزاده هندی و رضا خان را حکم شد بیندازند. بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. موافق معمول هر روزه برگشته آمدم منزل.

الحمد لله تعالی علی کل حال. برادرهای انیس الدوله از بغداد که ما آمدم رفته بودند زیارت سامره. حالا در کربلا ملاحظه شدند. تازه برگشته‌اند. امروز حاجی میر محمد حسین ناظم التجار آذربایجان که اصفهانی است زیارت آمده است. به حضور رسید. ملاحظه شد.

تا مدتی این جاها خواهد بود. خلاصه شب خوابیدیم. با دامادش که او هم تاجر معتبر است.

### روز شنبه بیست و سوم [شهر رمضان]

امروز صبح که برخاستم دندانم، پیش رو، به شدت درد می‌کرد. امروز الی شب خیلی اذیت کرد. و زیاد از این جهت کسل بودم. نمی‌دانم از چه چیز است ناهار و غیره نمی‌توانستم بخورم. خلاصه حرم امروز کلا به حر و خیمه گاه رفته‌اند، که از آنجا برگشته به زیارت حضرت بروند. من ناهاری با دندان درد خوردم.

بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. زیارت شد. در توی ضریح بالا سر حضرت نمازی کردم.

بعد بیرون آمده باز در بالا سر نماز ظهر و عصر را کردم. قدری ایستادم آخوند ملا حسین [۳۸۷] اردکانی را خواسته بودم، برای پول فقرا که داده بودم برساند. قدری صحبت علمی هم شد. بعد رفتم زیارت حبیب بن مظاهر. به قتلگاه هم رفتم. در حقیقت معراج بود. بعد رفتم در صحن گردشی کردم. چسبیده به رواق رو به جنوب مقبره شاهزاده‌های هند است. آینه کاری کرده، جای کوچکی بود. یک متولی هندی هم داشت. قدری صحبت شد. از آنجا دور چرخ زده، از دم مقبره شیخ عبدالحسین گذشتم. حجره (ای) بود رو به مغرب، آینه کاری خوب کرده، قبر آقا محمد صالح کرمانشاهانی است. بعد از آن حجره (ای) بود گفتند قبر اعتماد الدوله عیسی خان مرحوم است. درش بسته بود از دم قبر میرزا موسی و ... گذشته رفتیم به حضرت عباس زیارت کرده برگشتم منزل، دم سراپرده شیخ عبدالمحسن ابن هزال

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۵

شیخ انیزه، که سنی است و شیخ چلوب که شیعه است، هر دو خیلی معتبر هستند. به منزل محقق چند شب بود آمده بودند، به حضور رسیدند. حاجی محمد صادق تاجر کسمائی که از تبریز به زیارت آمده بود. به حضور آمد میرزا حسنعلی یوغورت در تهران مرده است.

محمد تقی بیگ نایب کالسکه‌خانه که در قصر فیروزه هنگام آمدن عتبات اسب [او را] لگد زد به رویش، او هم مرده است. دندان درد زیاد اذیت می‌کند. انشاء الله سید الشهداء حکم به معالجه بفرمایند. بد دردی است. الحمد لله تعالی خوب شد دندانم. الحمد لله الحمد الله. از حرم حضرت عباس که می‌روی از راه دیگری است نزدیکتر از راه اولی، که به حضرت سید الشهداء رفتم. قدری از بازار می‌روی، بعد می‌روی از دم تلگرافخانه که در دست راست است می‌گذرد دست چپ هم خانه حاکم نشین کربلا است. میانه تلگرافخانه و سرایه حاکم میدانی است، آقا سید حسین نامی از اولاد صفوی، در صحن حضرت عباس نماز جماعت می‌خواند. آدم خوبی بود. شباهت صوری و معنوی با نظام العلمای ما دارد.

### روز یکشنبه بیست و چهارم [شهر رمضان]

امروز مراجعت از کربلاست، به مسیب است. صبح از خواب برخاستیم سوار شده از سمت شرقی شهر کربلا از دم کوره‌ها صحرائی شده، راندم. نخواستیم روز آخر از راه شهر و کوچه‌باغ و جمعیت زیاد مردم بروم. از بس عرضه‌چی «۱» گدا قال و مقال دارد [که] آدم بیزار می‌شود. به زیارت هم مشرف نشدم. سوار که شدم ظهیر الدوله انگشت به مقعد کنان آمد. عمزه می‌کرد پیاده راه می‌رفت. مثل شتر. مرخصی مکه معظمه داشت. در کربلا می‌ماند. که بعد از راه دریای فارس «۲» می‌خواهد برود. یعنی از شط بغداد به بصره و از آن راه مرخص شده، ماند. شاهزاده هندی سوار کره مادیان بسیار کوچکی بود. با کلاه، و تاج جقه زده بود و با جوراب بدون کفش سوار شده بود مشایعت آمد و مرخص شد. آجودان باشی هم در کربلا مانده از راه جبل و بر عرب «۳» و نجد به مکه معظمه برود. سید خیاط قدیمی ما هم ماند که به مکه برود [۳۸۸] افشار بیگ هم با نظاره مانده‌اند، که باز به نجف اشرف بروند بعد از عقب بیایند، تهران. زن

(۱). کسانی که عرایض و مطالب خود را نوشته و شکایت به شاه می‌کردند.

(۲). مقصود خلیج فارس است.

(۳). صحرای عرب

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۶

عموی انیس الدوله و مریمی هم ماندند کربلا. که بعد بیایند. برادرهای انیس الدوله هم مانده‌اند که بروند نجف اشرف. خلاصه هرچه می‌گفتند از این سمت راه نیست، نهر است، فلان است، گوش نکرده بلد هم نخواستیم، جلو افتادم گفتم مردم می‌آیند والی پاشا و پاشاها و همه نوکرها یحیی خان، میرزا علی خان، عرفانچی و ... آقا علی بودند راندم همه‌جا دورتر از باغات کربلا صحرائی، می‌راندم همه این صحرا زراعت بوده است، و هست زمین‌های بد نهر زیاد، نهرهای گود غیر گود کوچک، بزرگ که همه از نهر حسینیّه جدا شده است، متصل از نهر می‌گذشتم، دو تا قل‌قویروق روی هوا خوب زدم. راندم دو فرسنگ که رفتم به اصل نهر حسینیّه رسیدیم. از یک نهر بزرگ و یک پل کوچک گذشتم به اصل نهر حسینیّه رسیدیم. آن طرف نهر جاده راه مسیب بود. راهی پیدا کرده زدیم به نهر بسیار گود بود، اما گل نداشت. اسب خوب گذشت. آب الی نصف چکمه ما را گرفت. رفتیم آن طرف. همه‌جا از صحرا رفتیم متصل نهر بود بزرگ [و] کوچک بسیار اذیت کرد. کاروانسرائی بود سر راه مشهور به خان آتشی. علی رضا خان، سیاچی و ... هم بودند صحبت می‌کردیم در صحرا به ناهار افتادیم. امین السلطان و ... بودند. باد، می‌آمد گردوخاک به آفتاب گردان می‌تپاند. به زحمت ناهاری خوردیم. دندانم هم درد می‌کرد. اما بهتر بود. بعد از ناهار سوار شده باز به راه افتادیم. صحرا از بس نهر بود، از اصل راه می‌رفتیم. این راه راه زواری است. اما کالسکه نمی‌رود. آن بود که راه عون، را ساخته بودند برای کالسکه. و ما از این راه آمدیم. امروز همه‌جا سواره می‌رفتیم با پاشایان [و] یحیی خان زیاد صحبت شده مشیر الدوله، کربلا و عقب مانده است. تا رسیدیم نزدیکی مسیب. اردو پیدا شد. سه چهار درّاج پرید. یکی را زدم. ماده بود. بعد باز رانده از پل نهر حسینیّه گذشته، رفتم منزل. اردو این طرف فرات افتاده است. چادرهای ما را لب آب جای خوبی زده بودند. از بس خسته بودیم، حکم به اطراق فردا شد. امروز عرب‌ها ریخته بودند، سر پیش خانه، دو فراش را زده بودند. چادر گلدوزی والده شاه را پاره کرده، برده بودند.

از قراری که پسر فراشباشی تقریر میکرد، بعضی تکه چادرها را پس گرفته بودند. دیشب خیلی دزدی در این جا شده است. [۳۸۹] شب بعد از شام مردانه شد. علیرضا خان، میرزا علی خان، محمد علی خان، سیاچی، بودند. صحبت شد بعد خوابیدیم. محمد حسن خان یوزباشی،

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۷

پدر محمد علی خان هم در کربلا مانده است، که بعد بیاید. حاجی آقا بابای حکیم در کربلا بود.

ناخوش بود. همراه ما هم به نجف نیامد. کربلا مانده است، که بعد بیاید.

شیر محمد میر غضب باشی، هم در کربلا مانده است. رضا قلی خان نایب ایشک آقاسی باشی هم مانده است. آقا سید صادق هم کربلا تشریف دارند، بعد خواهند آمد.

### روز دوشنبه بیست و پنجم [شهر رمضان]

امروز در مسیب اطراق شد. صاحب دیوان بارخانه [ای] پیشکش، خربزه، گز ترشی، و ... فرستاده بود. آدم امام جمعه اصفهان هم آمده بود. معمم بود. مشیر الدوله از کربلا آمد. می گفت در شهر کربلا، دو میخانه، یهودی‌های پدر سوخته باز کرده بودند. همه را خراب کرده [و] یهودی‌ها را حبس کرده است. ناهار خورده شد. چهار ساعت به غروب مانده سوار کشتی کوچک بخار شدیم. پاشا هم آمد نشست.

سیاچی، یحیی خان، محمد علی خان، امین السلطان، عرفانچی، قهوه‌چی باشی، بودند.

بوی بخار هیزم و کثافت کشتی را می زد به ما. سر درد آورد. خربزه اصفهانی، پرتقال خوردیم.

کشتی بسیار یواش یواش می رفت. سربالای رودخانه رفتیم الی ابتدای نهر حسینی. عرفانچی روزنامه می خواند، کشتی بسیار محقر و کوچکی بود. بدبو، سردرد آور، خلاصه برگشتیم بمنزل، تند. این دفعه آمدیم رفته منزل. اغلب بارها امشب می رود. قال و مقال غریبی بود. بار صندوق خانه، جواهرات و ... آبدارخانه، همه متفرقه نصف شب راه افتادند. متصل صدای تفنگ می آمد. اهل اردو می انداختند. معرکه غریبی بود. دزد و عرب هرزه مسیب هم معروف است. خیلی هم شب جلو بارها آمده بودند. حکیم طولوزون که به حلّه و ذی الکفل و ... بابل رفته بود، امروز آمد. از احوالات آنجا تعریف می کرد. سیاحتی که کرده است، گفتم بنویسد در آخر این روزنامه انشاء الله نوشته خواهد شد.

### روز سه شنبه بیست و ششم [شهر رمضان]

امروز باید یکسر رفت به عمارت قصر ناصری بغداد. صبح زود برخاسته هوا ابری بود. باران هم می آمد. رخت پوشیدیم.

گرچه‌ها را وقت اذان، بیچاره‌ها را بردند. بسیار هم سرد بود. سوار شدم. راندم. نوکرها حسام السلطنه، مشیر الدوله، یحیی خان، امین السلطان را گذاشتیم حرم را رد بکنند.

از صبر «۱» راندم. آن طرف صبر، از بازار کثیف گذشته، توی صحرا سوار کالسکه شده راندم.

(۱). پل

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۸

راندم، به همان ترتیب که آمده بودیم، از خانات عرض راه می گذشتیم. آن طرف خان محمودی به ناهار افتادیم. آن طرف مرزاچی «۱» ناهار خوردیم. در صحرا عرفانچی روزنامه خواند طولوزون هم بود. پیشخدمت‌ها اغلب بودند. علی رضا خان، حکیم الممالک، عکاس باشی ... و ... حکیم الممالک باز کسل است. تیمور میرزا هم بود. ناخوش است. می گفت امشب در خان محمودی می مانم. بعد از ناهار سوار کالسکه شدم مجد الدوله هم بود. با کمال کثافت. خلاصه راندم، راندم، بسیار راه دوری است.

در راه زوآر زیادی از خراسان مسقط تهران و ... می رفتند کربلا. عباس بیگ تفنگدار قره‌باغی ما هم، با عیالش از تهران می آمد.

[۳۹۰] به مکه می‌خواهد برود. ملاحظه شد.

محمد رحیم خان نر را دیدم تا سر من رای «۲» همراه است بعد می‌رود به نجف. از خشکی به مکه می‌خواهد برود می‌گفت زخم از تهران آمده است، کربلا گذاشته‌ام. زنش که دختر اعتضاد السلطنه است. خلاصه توی کالسکه کتاب گلستان [و] بوستان شیخ را می‌خواندم. پرتقال خورده شد. قلیان و ... هرچه می‌کردیم راه تمام نمی‌شد.

تا آخر از کاروانسرا مخروبه [ای] که آخرترین خانات است، گذشتیم دو ساعت به غروب مانده بود از خور گذشته رفتیم به اسکله بنا بود ما به کشتی نشسته به بغداد برویم. حرم «۳» هم کلا در کشتی دیگر بنشینند. بغداد بیایند. وقتی که رسیدم به اسکله همان یک کشتی برای ما بود.

پاشای بغداد هم آنجا بود. بسیار خجل بود که کشتی حرم نرسیده بود. اما الحمد لله که نرسیده بود. خوب شد. حرم سوار کشتی نشد. در آخر که کشتی آمد بسیار کشتی بخار کوچک کندروئی بود. اسمش «الوس» بود حرم نصفش در او جا نمی‌گرفت. ابراهیم خان را فرستادیم که برود حرم را از راهی که می‌آمدند ببرد به اسکله بغداد، با قایق. و ... ببرند عمارت صفاهان. رفتیم کشتی. در خور، حاجی جابر خان حاکم محمره را که از محمره آمده بود، مدتی بغداد بود، یحیی خان به حضور آورد. قدری صحبت شد. حاجی، معقول کاری کرده است.

دو کشتی بخار بزرگ خوبی خودش خریده، به آب دریای فارس انداخته است. بعد او رفت.

(۱). اصل: میرزاچقی

(۲). ساَمرا

(۳). اصل: خر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۴۹

خلاصه در کشتی، محمد علی خان، علی رضا خان کشیکچی باشی و ... بودند. نماز کردم.

هندوانه خوردم. رانندیم یک ساعت و نیم از شب رفته، به عمارت ناصریه رسیدیم. آب شط گل آلود زیادی شده بود و آبش هم خیلی بود بغداد تاریک بود. رسیدیم به عمارت نماز کردیم.

حرم بسیار دیر آمد. سه ساعت و نیم از شب رفته حرم آمد. شام خوردیم، عمارت بوی گچ و نم می‌داد. سردرد می‌آورد. شب [در] تالار خوابیدم بسیار بسیار اذیت کرد، بوی عفونت گچ.

صبح مثل آدمهای گیج با سردرد شدید، از خواب برخاستم. بی‌اختیار رفتم بیرون. بیری خان و بچه‌هایش را الله گربه خوب آورده بود. چیتی بزرگ را سقا، بسیار دیر آورد. صبر را برای آمدن کشتی تاوه بریده بودند. مردم زیادی معطل شدند. یکی دو نفر هم باز به توی شط پرت شده بود [ند] اما گفتند آدم تلف نشده بود. الی صبح قال و مقال بود. بار هیچکس نرسیده بود. همه بی‌شام، بی‌رخت خواب و ... بودند. خیلی هم دزدی شده بود. سرداری‌های مفتول دوزی امین خلوت و پسرش را و پسر امین الدوله را با قدری اسباب نقره آنها را برده بودند. آدم حاجی آقای فراشخلوت را زخم زده بودند. [۳۹۱] اموالش را برده بودند. معرکه، شلوغ بوده است. کاظم خان فراشباشی صاف و پاک دیوانه و مصروع شده است. امروز در صحرا دم کالسکه آمد چیزها گفت، خنده‌های بی‌معنی کرد. پناه بر خدا، خیلی حالتش بد است. گویا هیچ چیزی نشود. دم صبر مسیب بعد از حرم حاجی میرزا علی مقدس با رختدار می‌خواستند، از صبر بگذرند مالی «۱» تنه زده بود به حاجی، حاجی افتاده بود زمین. سرش، رویش، بینی شکسته بود. رختدار می‌گفت خون زیادی آمد از حاجی مقدس. خلاصه اتاق‌های قصر ناصر بوی گچ و رطوبت زیادی می‌داد به طوری که سر را گیج می‌کرد، خیلی بد.



با وجود این شب را [در] همان تالار خوابیدم. نصف شب کم مانده بود غش کنم، از بوی رطوبت. در را باز می‌کردند سرد می‌شد خلاصه صبح با کمال سردرد و گیجی برخاستم.

### روز چهارشنبه بیست و هفتم [شهر رمضان]

امروز رفتم چادر و اسباب‌ها را به آلاچیق و چادر بردیم. در وسط باغ، زده‌اند. ناهار خورده بعد از ناهار قرار رفتن زیارت داده شد. رفتیم، حاجی جابر خان پسرش، میرزا مهدی، وزیرش در باغ بودند. دیدم. رفتم زیارت، نماز کردم. زیارت کردم. تلگراف از تهران زده بودند که بیست ساعت باران و برف

(۱). مال: چهارپا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۰

باریده است. بسیار بسیار ذوق کردم. در خدمت امامین علیهما السلام «۱» اظهار تشکر کردم.

بعد آمده در جلو ایوان طلا که خودم ساخته‌ام، نشستیم پرتقال [و] چای خوردیم.

پسر سید طالب کلیددار پسر کوچکی است. هفت ساله بسیار شیرین است. خوش‌رو.

با پسر شیخ عیسی برادر سید طالب حرف عربی، فارسی می‌زدند. گوش کردیم. بعد سوار شده از راه بازار کاظمین که آمده بودیم، دوباره رفتیم. معقول بازاری دارد. خیلی خوب. همه چیز دارد از خوردنی و غیره قدری عطر میخک و ... خریدم. چادر والده شاه در صحرا بود.

رفتم منزل. شب بر سبیل استمرار، خوابیدیم. **chirasi** امروز در ضریح حضرت که بودم، شخصی آمد تو، می‌جست هوا می‌رقصید. به طور و لحن غریبی ذکر و دعا و توصیف امامین را می‌کرد. که بسیار خنده داشت به این عبارت می‌گفت و می‌جست نقی تقی زکی فلان و ... و ... و بعد می‌رفت گوشش را دم ضریح می‌گذاشت. یعنی امامین جواب او را می‌دهند.

بسیار دیوانه بود. اسمش شیخ ابا بکر است. از سلسله دراویش است. در بغداد می‌نشیند.

می‌گفت خدمت محمد شاه مرحوم رسیده‌ام.

### روز پنجشنبه بیست و هشتم [شهر رمضان]

امروز می‌رویم به سلمان و طاق کسری.

اسب و چادر آشپزخانه مختصری فرستادیم. از راه خشکی خودمان با کشتی می‌رویم. یک کشتی بزرگ بخار ما نشستیم. کشتی بخار کوچک الوس نام را حرم نشست. از حرم خانه تنها انیس الدوله است. زعفران باجی، زبیده، اقل بگه، فخری جان، چهره، زرین تاج، خلاصه رخت پوشیده رفتم بیرون، اما دیر بود. چهار و نیم از دسته رفته بود. مریم جهود دلال که در قدیم در ولیعهدی، همیشه اندرون سروستان می‌آمد حالا پانزده سال است [۳۹۲] به این طرف‌ها آمده، دم در بود روی باز، به همان فریبهی بود. دعا می‌کرد او را دیدم. تعجب کردم که هنوز زنده است. پاشا هم بود، به قایق نشسته رفتیم، کشتی بزرگ. پاشا، مشیر الدوله، یحیی خان، و ... همراه بودند وزیر خارجه را هم حاضر بود همراه بردیم. کار داشتیم بنا نبود او بیاید، اما همراه بردیم. رفتم توی کشتی امین الملک، علی رضا خان، عرفانچی، حکیم طولوزون، عکاس باشی، حکیم الممالک، سیاچی، آقا وجیه، ملیچک رختدار، میرزا عبد الله، دهباشی، آقا دائی، در کشتی بودند. امین السلطان همراه من آمد. رسیدیم

(۱). اصل: علیه السلام

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۱

در اتاق نشستیم. باد سردی می‌آمد. صبح که می‌آمدم، حاجی جابر خان، دو خواجه سیاه کوچک فرستاده بود. یکی اسمش آقا فرج است، سیاه خوبی بود. دیگری آقا فتحعلی قدری ناخوش بود. اسمش را آقا صندی «۱» گذاشتم. عکاس باشی شیشه‌های عکس، که دیروز انداخته بود آورد دیدم. دیدم عکاس باشی متغیر است. گفت: مرا چرا حکیم طولوزون باید بزند. بسیار تعجب کردم از این حرف، که حکیم طولوزون چطور می‌شود، عکاس باشی را بزند. تحقیق شد از محمد علی خان و ... گفتند: قبل از آمدن من، به کشتی طولوزون، عکاس، پیشخدمت‌ها، امین الملک، همه روی نیمکت در اطاق کشتی نشسته بودند. حکیم به عکاس باشی گفته است، عکس قونسول فرانسه مقیم بغداد را چرا نمی‌دهی. عکاس گفته است نمی‌دهم. حکیم گفته بود حکما باید بدهی. گفته بود نمی‌دهم. حکیم گفته بود اگر ده تومان بدهد می‌دهی. یا نه؟ عکاس جر آمده گفته بود نمی‌دهم. قونسول فرانسه چه داخل آدم است [که] من به او عکس بدهم. شأن من اجل از آن است. اگر قونسول پروس بود می‌دادم. حکیم برآشفته بود. عکاس را به تخت سینه‌اش زده بود. که برخیز از اینجا به جهنم برو. اینجا نشین. عکاس هم نشسته بوده است. باز حکیم گفته بود: چرا با من شوخی می‌کنی؟ و باز کج خلق شده بود. عکاس عذرخواهی کرده بود. گذشته بود.

بعد حکیم الممالک وارد شده بود حکیم گفته بود. به برادرت بگو با من شوخی نکند. و حکیم برافروخته بود. عکاس برخاسته بود، حکیم بیخ گلوی عکاس را گرفته [۳۹۳] فشار داده چسبانده بود، عکاس را به کنج دیوار. دو سیلی مضبوطی به عکاس آشنا کرده بود. عکاس هم فحش داده بود. امین الملک و ... اصلاح کرده بودند. خلاصه چیز بامزه عجیبی شده بود.

کشتی به راه افتاد. امین نظام را به کشتی انیس الدوله فرستادیم که آنجا ریش سفیدی بکند. ساری اصلان، حسینی‌قلی خان، عباد الله خان هم بودند کشیکچی باشی و ... رانندیم ناهار خورده شد. آب زیاد است و گل آلود. از شهر بغداد گذشته، رفتیم. وزیر خارجه مشیر الدوله، امین الملک حضور آمدند. کاغذهای مفصل میرزا محبعلی، که از سر حد پشتکوه نوشته بود. خوانده شد. که با پاشا حرف بزنند خیلی طول کشید. در این بین کشتی بخار بزرگی از بصره، آدم و مال زیادی می‌آورد، گذشت. من ندیدم. خرقة ترمه سفید بوته درشت

(۱). اصل: سندی. نام این شخص که در صفحات بعد می‌آید «صندل» است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۲

زیر خز خودم را. به پاشا دادم، پوشیده بود. بافین «۱» سرش خیلی خنده داشت. وقتی که می‌آمدم، در شط بغداد کشتی بخار بزرگی، به قدر همین که ما نشستیم، مال حاجی جابر خان بود آمد، گذشت، رفت، به بغداد. باد سردی می‌آمد. حکیم روزنامه خواند. عرفانچی

### روزنامه خواند میوه [و]

پرتقال خورده شد. دو ساعت و نیم به غروب مانده، رسیدیم، به ساحل سلمان. چادرها را تازه کنار شط می‌زدند. قایق نشسته رفتیم، به خشکی.

ابراهیم خان نایب اسب آورد. سواره‌های ساری اصلان و ... بودند رفتیم طاق کسری، دراج پرید دو عدد دراج زدم قدری رفتیم، طرف صحرا، ساری اصلان گفت آهو است. قدری گشتیم که آهو را پیدا کنیم، ندیدیم. بعد طرف دیوار قلعه قدیم مدائن، که حالا تل خاکی است.

آن دیوارها از خشت بوده است. آنجاها قدری گشتیم. دیوار طولانی مدوری بود. نزدیک به شط دندانم خیلی درد می‌کرد. اذیت می‌کرد. خواستم بروم سلمان زیارت خیلی هم راه رفته بودم. سیاچی از عقب دوان دوان آمد زمین هم خورده بود از اسب. گفت درآج زیادی پائین است. دو تا یوزپلنگ هم خوابانده‌ام آدم خودم را گذاشته‌ام. بیائید. ما هم رفتیم. زمین‌های این‌جا خیلی بد است همه سوراخ موش و ... نمی‌توان اسب را حرکت داد. رفتیم، رفتیم، وقتی رسیدیم، آدم سیاچی نشان داد. زیر بوته، گفت خوابیده‌اند. ما را که دیدند، برخاسته رفتند. شغال بودند. هوا هم سرد بود. کم مانده [بود] غروب بشود رفتیم چادر، نماز کردم.

حرم رسیده بودند. سلمان رفته بودند. عرفانچی روزنامه خواند بعد حرم آمد شام خوردیم بعد از شام باز مردانه شد. عرفانچی [فانچی] آمد روزنامه خواند. علی رضا خان محمد علی خان سیاچی و ... بودند. بعد خوابیدیم. سرباز سوادکوهی را توی کشتی گذاشته بودند، که با طناب «۲» می‌کشیدند. هفت ساعت بلکه بیشتر از شب گذشته وقتی ما خواب بودیم رسیده بودند.

غلام‌بیچه‌ها، باشی، سنقری و ... آقا علی، بشیر خان، بودند بعد خوابیدیم ... enis

چند فرسنگی که از سلمان بالا می‌رود، به عزیزیه می‌رسد و سلمان هم جزء توابع عزیزیه است. [۳۹۴]

### روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان]

صبح دیر از خواب برخاستیم رفتیم حمام.

(۱). فین: کلاهی که مردمان عثمانی بر سر داشتند.

(۲). اصل: تناب

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۳

بعد سوار شده رفتیم حضرت سلمان [را] زیارت کردیم. هاشم از راه خشکی آمده بود. قوش هم داشت. دیشب رسیده بود. از سلمان رفتیم حدیفه یمانی، و قبر عبد الله انصاری «۱». در یک محوطه بود. چهار نخل خرما هم در توی حیاطش «۲»، بود یکی را تازه باد انداخته بود. هنوز برگش سبز بود. خلاصه از آن‌جا برگشته آمدیم، هنوز به حدیفه نرفته، به طاق کسری رفتیم. امین سلطان را فرستاده بودم. طول و عرض و ارتفاع طاق را با طناب ذرع کند. چند نفر بالای طاق فرستاده بود ذرع و پیمان کرده بودند. رستم بیگ تفنگدار و ... از این قرار است که می‌نویسم:

طول فرش انداز قطر پایه دیوار طاق قطر پایه درگاه قطر پایه درگاه دست چپ ایوان ۴۸ ذرع دست راست ۷ ذرع سمت شط ۴ ذرع و نیم ۷ ذرع و یک چارک و یک چارک عرض دهنه طاق ارتفاع طاق دهنه پایه طاق از ابتدا تا انتها ۲۴ ذرع و نیم ۳۲ ذرع ۹۰ ذرع طول درگاه سمت شمال عرض هر درگاهی سمت شمال ۶ ذرع ۴ ذرع

عکاس باشی، عکس همه‌جا را انداخته بود. بعد آمده سوار کشتی شدیم. سربازهای مازندرانی را هم به کشتی صفاهان آوردیم. اضافه امروز که در کشتی شده است، هاشم، محمد زمان بیگ تفنگدار، سربازهای مازندرانی است. در بین راه رسیدیم به کشتی بزرگ بخار انگلیسی که در کنار شط به گل نشسته بوده است. گویا دیشب راه افتاده بود. بسیار بسیار بد به گل نشسته بود. به بصره می‌رود. آدم زیادی از فرنگی عرب مسافر و بار در میانش بود. اسب زیادی هم تویش بود. همه معطل و سرگردان بودند بسیار مشکل بود، بیرون برود. از نزدیکش گذشتیم. خیلی تماشا کردم. بیچاره‌ها مضطرب بودند.

همان‌طور ماندند ناهار خوردیم، به اشتها. دندانم هم خوب است. یک حواصیل «۳» در کنار شط نشسته بود. خیلی هم دور بود. با گلوله زنی محمد زمان بیگ، سر دست

(۱). از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام است.

(۲). اصل: حیاتش

(۳). اصل: هواسیل

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۴

انداخته زد. جابجا خوابید و مرد. کنار شط گربه‌های خانگی، چند تا دیدم راه می‌روند گربه‌های قشنگی بودند. یکی به ببری خان زیاد شبیه است. خلاصه رانندیم بچه‌ها [در] کناره قال و مقال و بازی می‌کردند. باغات خوب در طرف دست راست بود. از نخل و مرکبات درختهای کنار که سدر می‌گویند، خیلی بزرگ سبز و خرم توی باغات بود. تا رسیدیم به دم خانه اقبال الدوله، تیمور میرزا را با یک نفر فرنگی دیدم، توی باغچه حیاط «۱» ایستاده‌اند. اشاره به تیمور کردم. او هم اشاره کرد چیزی نفهمیدم. از وقتی که به کربلا رفتیم الی حال، اقبال الدوله را ندیده‌ام. می‌گویند ناخوش است گویا تمارض کرده است. [۳۹۵]

از راه خشکی که به سلمان می‌روند، رودخانه دیاله سر راه است که حکما مردم باید از آنجا بگذرند با کشتی، و به سلمان بروند. نه این است که همه را از خشکی بروند. خلاصه غروبی منزل رسیدیم. حاجی رحیم خان و ... دم اسکله بودند. رفتیم اندرون. به چادر ببری خان. گربه‌ها همه را آوردند. خیلی ذوق کردم. حرم‌ها آمدند. امروز مشیر الدوله در کشتی عرض کرد که جلال شاه پسر آقا خان محلاتی می‌خواهد داماد سلطنت واقع شود.

چون خانواده هستند قبول شد. تا بعد چه شود. خلاصه شام خورده خوابیدیم. pechendi

روز شنبه غره شوال عید رمضان، نهار را در تالار یعنی در عمارت قصر ناصری خوردیم. پیشخدمت‌ها و ... بودند تیمور میرزا می‌گفت، من به سامره نمی‌آیم. می‌خواهم بروم [به] شهبان. گفتم برو. «میرزا علی اکبر کارخانه» هم مرخص شد برود تهران.

حکیم الممالک هم باقسوه الممالک کجاوه ساخته به تهران می‌خواهند بروند. چون حکیم ناخوش است، مرخص شد، برود. تیمور میوه درخت موز از خانه اقبال الدوله آورده بود. شهریار جاده‌ها متن ۱۵۴ روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان]

شه انگور با هم، آویزان است. اما میوه‌اش بعینها مثل بامیاست که گیرها در سلطنت آباد کاشته‌اند. خلاصه بعد از نهار سلام عام شد. جقه آویز الماس [نشان] استعمال شد. همه نوکرها با لباس رسمی بودند. همه حاضر شدند. رو به طرف خیابان و باغ سلام شد.

حکیم الممالک، قهوه‌چی باشی با شال [و] کلاه و ... بودند قلیان سلام تهران را حکیم الممالک آورد. ساری‌اصلان با سپروتیز «۲»، میرزا محسن خان، سیاچی، با آلات

(۱). اصل: حیات

(۲). به ضم ت و پ: چوبدست

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۵

جوهر ایستاده بودند. باشی غلام بچه، دولچه غلام بچه. با عصاهای مرصع در سمت رحمت الله خان و ... ایستاده بودند. پاشای بغداد، کمال پاشا، کل پاشایان و اعیان و اشراف و وجوه بغداد، با لباس‌های رسمی ایستاده بودند. والی پاشا، کمال پاشا، ناظم افندی بالا ایستاده بودند، سایرین پائین. با افواج رومی، صاحب منصبان ایرانی، شاهزاده‌ها و ... همه بالا پائین پر بودند. فوج ایرانی توپچی، ایرانی و ... هم طرف دیگر ایستاده بودند. خیلی سلام باشکوهی بود. مخاطب سلام وزیر دول خارجه بود. خیلی حرف زدیم. بعد نقیب باشی ما، خطبه عربی و فارسی بسیار خوبی، که دیروز در کشتی وزیر خارجه مسوده «۱» کرده بود، دست گرفته خوب خواند بعد از نعت پیغمبر (ص) و اسمی از خلفای راشدین برده، اسم مبارک جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب را به آواز بلند ادا کرد. کمال فرح و انبساط به همه اهل تشیع دست داد. بعد اسم ما را ادا کرد. در آخر اسمی هم از سلطان عبد العزیز خان پادشاه روم ذکر

کرده.

مفتی و قاضی و علمای سنی هم همه در پائین سلام ایستاده بودند. خلاصه همه سلامی در هیچ زمانی نشده بود الحمد الله تعالی. [۳۹۶] بسیار خوش و باشکوه گذشت. بعد از اتمام سلام رفتیم، زیارت کاظمین (ع). بعد از زیارت نماز کردیم. بعد در گوشه ایوان طلای خودمان نشستیم. یوسف بیگ قهوه‌چی والده شاه چای آورد. با پرتقال خوردیم. حرم‌ها رسیدند.

ما هم رفتیم دوباره از همان در ایوان طلا توی ضریح. انیس الدوله کنیزها، زن و خانواده معیر الممالک، حرم دسته دوم هم همه آمدند. شلوغ «۲» شد. خیلی ایستاده، تماشای زیارت زن‌ها را کردم. زن سید طالب کلیددار که دختر هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه مرحوم است، این‌جا بود. رویش را بالا کردند. زن فربهی [و] جوان خوشگلی است. اما چشمش یک خوابیدگی گویا داشت. شیخ عیسی، برادر کلیددار، زیارت نامه برای زن‌ها می‌خواند، خواجه سیاه معیر الممالک هم زیارت‌نامه می‌خواند. زبانش نمی‌گشت. بسیار خنده داشت.

شیخ عیسی یک پسر چهار ساله کوچک بسیار بامزه داشت. میان زن‌ها می‌دوید [و] بازی می‌کرد، با رخت عربی. خلاصه آمدم بیرون سوار شده رفتیم. امروز هم سیصد تومان «۳»

(۱). پیش نویس

(۲). اصل: شلوق

(۳). اصل: عدد با رقم سیاق نوشته شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۶

به علاوه انعامات سابق، باز به خدام داده شد. یعنی گرفتند. طمع اینها چیز غریبی است. رفتیم منزل، تالار عمارت ناصری. معیر الممالک اسباب جواهر و چیزهای دیگر آورده بود. قدری اسباب خریدیم. تیمور میرزا و همه بودند. میرزا هادی معدل، پیشکار مشیر الملک از فارس آمده بود. پیشکش دیده شد. عجب مرد قرمساقی «۱» است. با همان کشتی آمده بود، از بصره که آن روز ما به سلمان می‌رفتیم. آمد از ما گذشت، رفت، بغداد. جلال شاه یک جعبه تفنگ خوب، که هر لوله گلوله زنی دو لوله ساچمه زنی، در یک جعبه بود. پیشکش آورده بود. بسیار خوب تفنگی بود. عکاس باشی یک آلبوم بزرگی از عکس‌های اسکندریه و مصر و سویس آورده بود.

شخصی فرنگی آورده بود. تماشا کردم. الی یک ساعت از شب گذشته رفتند. میرزا علی خان، حکیم الممالک، سیاچی، عکاس باشی، بودند. حرم دیر آمدند، بعد رفتیم. شام خوردم.

بعد از شام آمدیم بالای مهتابی عمارت، زن‌ها هم بودند. آتش بازی کردند تماشا شد.

اما دیر کردند و کم و بد بود. بعد آمده خوابیدیم. مادر عباس میرزا نارنگی زیاد، و دو تا تو سرخ فرستاده بود. یک تو سرخش را پاره کردم، خوردم. عجب میوه [ای] بود. الی حال به این طعم و مزه خوبی توی سرخ ندیده بودم. تویش هم سرخ [و] خوش رنگ بود. به عباس میرزا یک نشان تصویر و خلعت داده شد. یک شال و انگشتر هم برای مادر عباس میرزا فرستادم. امروز [به] مشیر الدوله هم خلعت، شمسه مرصع، و انگشتری الماس التفات شد، وزارت عدلیه اعظم وزارت وظایف و اوقاف به او التفات شد.

## روز یکشنبه دوم شهر شوال

امروز باید از بغداد رفت رو به سامره. صبح از خواب برخاستم شش فرسنگ راه است. اول گفتند به نیکجه منزل خواهد شد. که از توابع بغداد و عظیمیه است. بعد منزل «رادخاله» شد [۳۹۷] قرار شده، قدری بالاتر از نیکجه بوده است.

خلاصه سر حمام رخت پوشیده آمدیم به باغ. مادر عباس میرزا، شال و انگشتر التفاتی را استعمال کرده بود. با انیس الدوله در خیابان بودند. قدری صحبت شد. بعد من رفتم بیرون.

سوار قایق شده رفتیم، به کشتی بخار، که از راه آب به منزل برویم. راحت تر بود. حرم و مردم اردو همه از ساحل همین، شط از راه خشکی می‌روند. وضع راه خشکی را نفهمیدم که چطور است رسیدیم به کشتی. میرزا علی خان، عرفانچی، میرزا محمد خان، موجول خان،

(۱). اصل: قرمصاق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۷

حاجی رحیم خان، یحیی خان، مشیر الدوله، امین السلطان، محمد نقی خان گشاد، مشیر الدوله، مکرر شد، کشیکچی باشی، عکاس باشی، محقق، دهباشی، قهوه‌چی باشی، ملیجک و ... بودند. پسر امین الدوله، قدری در کشتی معطل شدیم. والی پاشا آمد. عباس میرزا آمد. مرخص شد رفت، خانه‌اش. به قهقه نشسته رفت. بعد راندم.

ناهار را در کشتی خوردیم پنج ساعت از دسته رفته بود که به راه افتادیم. از سواحل کاظمین (ع) و امام اعظم و فرجات و ... گذشتیم. اما همه جا طرف دست راست ما کنار شط‌آباد بود. با اسب و دولچه آب می‌کشیدند. اغلب جاها خانوار [و] باغ، نخل و آبادی بود. طرف دست چپ، که سواحل کاظمین باشد، چندان آباد نبودند. ندرتا چاه و دلو آبکش و خانوار و باغ، پیدا بود. والی پاشا یک گلوله «۱» در جمعیت زیاد غازها که روی آب نشسته بودند انداخت. با تفنگ زد. کشتی را نگه داشته، قایقی رفت غاز را گرفت، آورد. مرغ زیاد روی آب بود. مرغ آبی، سقا، قره‌غاز متعارفی، حواصیل، کلاغ، پرلای کم، خلاصه راندم راندم، حاجی شهاب الملک را با سواره‌هایش، کنار شط دیدیم بعد رفتند. بعد خیلی که رفتیم سیاجی، آقا وجیه، میرزا عبد الله، باشی غلام‌بیچه، مملی، را دیدیم در کناره اسب می‌دواندند. دراج زیادی بوده است، در کناره ساحل شط، خوک هم بوده است، مردم شکار می‌کرده‌اند، خلاصه می‌راندم، خوردنی، عصرانه، چای صحبت، روزنامه عرفانچی همه، تمام شد و به منزل نمی‌رسیدیم آخر غروب، چادرها پیدا شد، که اردو خیلی خوب در کنار شط افتاده بود.

چراغ‌ها می‌سوخت عکس چراغ‌ها، افتاده بود، به آب. نیم فرسنگ به اردو مانده، جزیره درازی در شط پیدا شد. بعد نزدیک اردو باز جزیره تمام شد. شط وسیع شد. کشتی ما از محاذی چادر و سراپرده ما خیلی گذشت. بالاتر تاریک و شب بود. به قایق نشسته، امین السلطان آبگوشتی هم در کشتی پخته بود. به قایق گذاشته، پاشا، مشیر الدوله، امین السلطان، [بودند] نشستیم رفتیم دم سراپرده [۳۹۸] پائین آمدیم شام خوردیم الحمد لله بسیار خوش گذشت.

شب خوابیدیم. مادر عباس میرزا پتاوی «۲» زیادی با چند دسته گل بنفشه فرستاده بود.

(۱). اصل: یک غاز نوشته شده است قیاسا اصلاح شد.

(۲). پتاوی - بتاوی - بتابی: نوعی از مرکبات است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۸

روز دوشنبه سوم [شهر سوال] امروز باید برویم به غازانیه «۱». چهار فرسنگ و نیم راه است. یعنی از روی آب به این مسافت بود [از راه] خشکی باید نزدیک تر باشد. صبح سوار قایق شده، رفتیم به کشتی بزرگ. پاشا، مشیر الدوله و اشخاص دیروزی همه بودند. بجز محمد تقی خان گشاد به علاوه سیاجی، آقا وجیه، میرزا عبد الله، مجد الدوله، معیر الممالک و پسرش، علی رضا خان و ... نشستیم نهار خوردیم پنج از دسته گذشته، راندم دو ساعت و نیم به غروب مانده به منزل رسیدیم. طرف دست راست، امروز باز

آبادتر است.

دست چپ کمی آباد بود. اول به آبادی منصوریه رسیدیم. خیلی آباد بود. نخلستان زیادی هم داشت. بعد به سعدیه [رسیدیم]. بعد منزل، که غازانیه است. این آبادی‌ها وصل به هم نیست. در هر فرسنگی یک آبادی است. خلاصه عرفانچی روزنامه خواند. ناهاری به اشتها الحمد لله خوردیم. مجد الدوله قصیده خوبی گفته بود. آمد به لحن غربی خواند. معیر هم بودند. بسیار خنده شد. به منزل که رسیدیم، کشتی لب آب پهلوی چادر رفت، چسبید. رفتیم بیرون. هنوز حرم نرسیده بود. نماز کردیم. بعد نیم ساعت به غروب مانده باز به قایق نشستیم عرفانچی، عکاس باشی، سیاچی، حسین قهوه‌چی بودند. رفتیم آن طرف شط پیاده، قدری گردش کردیم. روبروی اردو خیلی گشتیم. بعد باز سوار قایق شده، بالا رفتیم بعد باز پائین آمدیم. حرم رسیده بود. دم آب کنیزها راه می‌رفتند، جر آمدم قایق را پائین تر بردیم.

از زیر چادر عزت الدوله راندیم. کنیز ترکمان عزت الدوله از گال «۲» لب شط پائین آمده، می‌خواست آب بردارد. ما را دید، هیچ، رو نمی‌گرفت. بسیار خجالت کشیدیم. شخصی هم لب شط نشسته بود. عمل قبیحه میکرد. در بین کار رسیدیم، پدر سوخته همه چیزش پیدا بود.

سرباز [و] دیگران هم مشغول بودند. بسیار خجالت کشیدیم. رفتیم منزل زاغی، تاج الدوله، بلنده با هم جنگیده بودند، بلنده با تاج الدوله ... «۳» بوده است. دیروز عرض و داد شد. جر آمدم زاغی را دواندم. دیروز در کالسکه توران آغا «۴» با دختر ندیم السلطنه جنگ کرده بودند.

(۱). اصل: قازانیه

(۲). گال: گودال بزرگ، زمین شکافته، زمینی که آب آن را کنده و گود کرده باشد. (فرهنگ عمید)

(۳). یک کلمه ناخوانا

(۴). اصل: آقا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۵۹

عزت الدوله بچه [ای] از یحیی خان امروز سقط می‌کرده است. یکی از خواجه‌هایی که حاجی جابر آورده بود و اسمش را صندل «۱» گذاشته بودم ناخوش بود امروز فوت شد. [۳۹۹] شب enis... باشی غلام‌بچه، یک دراج زده بود. در کربلا امروز آجودان باشی علی قلی خان افشار ارومی که در رکاب بود، و در کربلا مرخص شد به مکه معظمه برود فوت شده است. از قرار خبری که در یعقوبیه از تلگراف رسید.

### روز سه‌شنبه چهارم [شهر سوال]

امروز باید رفت به خان نجار، شش فرسنگ راه است. اما چون ما با آب می‌رویم. درست فرسنگ خاکی را نمی‌توان معین کرد. ساعت آب را این‌طور آمدیم، پنج ساعت و نیم از دسته رفته، سوار کشتی شده، راندیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده بود، وارد چادر شدیم. چون رودخانه اعوجاج دارد دیر رسیدیم. خلاصه صبح اسب سوار شده، خیال شکار داشتیم. مشیر الدوله آمد کسل بود. می‌گفت والده شاه با عزت الدوله امشب این منزل باید بمانند [از] عزت الدوله خون زیاد رفته است. ضعف دارد.

احوالش بد است. اوقاتم تلخ شد. در این بین نوری، نایب ناظر آمد. میان مردم داد می‌زد.

الحمد لله احوالش خوب است. صبح بچه خوره انداخته است. خلاصه قدری راه، کج کرده به صحرا رفتیم. به بوته‌زاری رسیدیم. بوته‌هایی مثل جارو داشت. درآج زیادی این‌جا پرید. نوری، چرتی‌ها، قوشچی‌ها، سواره‌ها، هاشم باقوش و ... همه بودند. قوش

انداختند ایلدرم را انداختم برد، اما برگشت. امین خلوت آدمش، قوش انداخت. دراج را زد به بوته، توله «۲» چرتی، از دهن توله گرفت، زنده بود، دادیم به آدم هاشم، انداخت هوا، قوش انداخت. قوش رفت. دراج افتاد توی بوته، هاشم، داد زد به آدمش به آواز بلند که:

پسر چرا همچو «۳» می کنی. قوش ضایع شد. بعد خوکی در آمد. چند سواری عقب کردند.

نتوانستند کاری بکنند. جلو این بوته‌زارها، گال بزرگی بود. آن طرف گال زمین مثل هزار دره، پست و بلند بود. پائین رفتم از راهی رفتم بالا. به جلگه صافی کویر «۴» مانند افتادیم. باد سردی

(۱). اصل: سندل

(۲). اصل: توله

(۳). جمله با همین اعراب در متن اصل آمده است.

(۴). اصل: کبیر - کویر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۰

از پیش رو می آمد. همه پیشخدمتها، حسام السلطنه و ... و ... بودند دیدم صحرائی است صاف، بوته بوته هم ندارد، که احتمال دراج باشد. امین السلطان و ... را گفتم بروند کشتی را نگاه دارند. ناهار را هم ببرند توی کشتی. خودم هم دوانده، از تختهای حرم گذشتم، رسیدیم کنار شط. کشتی طرف منزل پشت سرما مانده بود. رانندیم باز، رو به طرف منزل، قدری رفتم کشتی آمد کنار تخته گذاشته، رفتیم توی کشتی. همراهان هم آمدند.

اشخاص دیروزی همه بودند به جز مجد الدوله، سیاحی، مملی، یحیی خان که مانده است پیش عزت الدوله، موجول خان، اضافه بر دیروزی امین الملک، ابراهیم خان نایب، حاجی حکیم، آقا علی، که چند روز قولنج بوده حالا خوب شده است. خلاصه ناهار خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند. عکاس باشی چند شیشه از عکسها را به قید «۱» روی کاغذ انداخت. قدری از اشعار سعدی را منتخب می کردم. میرزا علی خان می نوشت، تفنگک زیادی، به مرغ سقا و ... انداختم، نخورد. طرف دست راست، امروز آبادی نخل دار بود. اما ایلات عرب خیلی بودند. چادر زده بودند. همه جا با دلو و اسب و گاو. از شط آب می کشیدند. و هم چنین طرف دست چپ. خلاصه رانندیم طرف دست راست شط، امروز، اغلب گال‌های بلند بزرگ بود. صارم الدوله با جمعی کنار گال [۴۰۰] گویا ناهار می خوردند. ایستاده بودند. گذشتیم یک فرسنگ به خان نجار مانده طرف دست چپ شط، جمعی دیده شدند. با دوربین نگاه کردم. میرزا ... «۲» را شناختم ایستاده بود جمعی زن و مرد و غیره هم بودند چند قفه هم بود. قاطر [و] اسب توی قفه می گذاشتند. به این طرف شط، چادر و اردو زده بودند. می خواستند بیایند، منزل کنند. ایلات عرب زیادی هم بود. در این طرف که چادر زده بودند آنها از راه یسار شط، از طرف کاظمین (ع) آمده‌اند. از راه دجیر یا دجیل و در این مکان لابند، باید با قفه از آب بگذرند. به طرف خان نجار رو به سامره بروند.

خلاصه حاجی حکیم رخت عربی پوشیده بود یک غزل شیخ را هم آمد، نشست آهسته خواند.

بعد رسیدیم منزل. کنار چادر، نزدیک به قایق نشسته، رفتم چادر، هنوز حرم نیامده بود.

نماز کردم. چادرها را جای خوب کنار شط زده‌اند. امروز در سواحل اینجا سنگ و ریگ بود.

(۱). یکی از وسائل که عکس را با آن چاپ می کردند.

(۲). یک کلمه ناخوانا



شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۱

جای اردو دراج زیادی بوده است. خیلی زنده گرفتند. یکی غلام‌بچه کرد آورده بود. یکی حاجی بلال آورد. امروزه راه خشکی هر ده هورده زیاد داشته است. و از یک آبی هم که اسمش عظیمه است باید مردم بگذرند.

هر وقت کوه‌های سرحد را برف بزند، این آب جاری می‌شود. از گذارش اسب می‌زدند. می‌گذشتند. کالسکه و ... هم گذشته بودند. عرب‌های زیادی با ... و ... «۱» باز زیاد توی آب می‌آمده‌اند، که مردم را بگذرانند ... «۲» های مختلف عجیبی مردم از عرب‌ها نقل می‌کرده‌اند.

شیرازی کوچکه عصری پرحرف می‌زد [او را] زد. رفت. کج خلق شدم. باشی غلام‌بچه، باز یک دراج آورده، گفت زده‌ام. سیاچی هم آمد می‌گفت دراج زیادی امروز دیدیم.

و زیاد مردم شکار کرده بودند. البته سیصد دراج گرفته بودند، و زده بودند. شب خوابیدیم. ایلات عربی که امروز این دست شط بودند: ابو فراج، از طوایف عشیره العزه عشیره «۳» خسرج، بوجواری. سعود، حبور. امروز ساری اصلان عقب گراز اسب دوانده، پرزور زمین خورده است.

### روز چهارشنبه پنجم [شهر سوال]

امروز باید به سامره برویم شش فرسنگ راه است.

می‌گویند، از خشکی. صبح دیر از خواب برخاسته، رفتیم حمام. بیری خان را امروز به زبیده گفتم توی کالسکه بگذارید بیاورد. بعد آمدیم بیرون، سوار کشتی شدیم. اشخاص دیروز همه بودند. به جز محمد علی خان [این‌ها] اضافه [بودند] حسام السلطنه، وزیر خارجه، مجد الدوله، میر شکار، باشی غلام‌بچه، کوچولو، بی‌خود، مردک، راندم راندم همه جا طرفین راه از عشایر عرب بودند. چهار فرسنگ که راندم، دست راست قلعه خرابه [ای] به نظر آمد. دیوار و بروجش بود. خیلی بزرگ است. اسمش را پرسیدیم. گفتند «جالسیه» یا «جالوسی» است که هارون الرشید، بنا کرده بود. قبل از اینکه به این قلعه برسیم باز در دست راست، کاروانسرائی قریب به شط دیده شد. گفتند اسمش مزراقچی است. [۴۰۱]

امروز جزیره و شعبات در شط زیاد بود. دست راست جزیره کوچکی بود که به خشکی هم

(۱). دو کلمه حذف شد.

(۲). یک کلمه حذف شده

(۳). اصل: عیشرت

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۲

راه داشت. نور محمد خان پیشخدمت از بالای کشتی، گفت دراج دارد. گفتم کشتی ایستاد. رفتیم لب آب. از تخته گذشتم. آن طرف آدم زیادی هم با من گذشته، فضولتا: معیر، امین الملک، عرفانچی، آقا وجیه، ملیجک، میرزا علی خان، محقق، ناصر قلی خان، میر شکار، باشی غلام‌بچه، کوچولو، علی رضا خان، عکاس باشی، آقا علی، دهباشی، آن طرف که رفتیم سیاچی رسید. عبد القادر خان پیدا شد. پیاده رفتیم. آنجائی که بوته زیادی بود. غلام علی خان رفت. دراج پیراندیک خوک بزرگی، از زیر بوته برخاست دوید.

تفنگ چهار پاره [را] تا از میر شکار گرفته، انداختم، دور شد. قدری راه رفتیم. یک دراج پرید.

انداختم. دور بود نخورد. ریگ‌های بسیار، بسیار، خوب در کناره و سواحل بود. بهتر از ریگ‌های کنار دریای مازندران. خیلی خوبتر. قدری جمع کردند. کشتی از کناره، دورتر رفته بود. کوچولو را دادم، آدم سیاهی سوار کرد، برد منزل، سیاهی آمد [به] کشتی، خلاصه من سوار قایق شده، رفتم، [به] کشتی. حضرات هم مانده‌اند در ساحل. محقق، «۱» امین حضور، عکاس باشی، دهباشی، با من آمدند. آن‌های دیگر ماندند. قایقی بردند، همه توی یک قایق پر شدند. یکی یکی را از ساحل، به دوش گرفته می‌آوردند. بسیار خنده داشت. زیاد خندیدم.

خیلی طول کشید تا حضرات را به کشتی آوردند. قایق به گل نشست. به زور حرکت دادند. آخر آمدند. راندم. امروز در بین راه نزدیک همان قلعه خرابه جالیسه، در شط آثار پل قدیم پیدا بود. هنوز چند پی از آجر در میان شط دست راست بود، خلاصه راندم یک ساعت به غروب مانده است طرف دست راست، نزدیک شط، از دور آثار برج بلند کم قطری پیدا شد. و در این بین در شط جزیره بزرگی پیدا شد، که شط را دو قسمت کرد. کشتی ما به علت کمی آب تردید در رفتن پیدا کرد. آخر از طرف شاخه دست راست راند. قدری که رفت در محاذی چادرهای زیادی از اعراب، به گل نشست. نیم ساعت به غروب مانده، به گل نشست. هرچه منتظر شدیم، بیرون نیامد. بالاخره بالای کشتی را قرق کردند. رفتیم بالا. ناخدا هرچه می‌کرد کشتی تکان نمی‌خورد. غلام علی خان، و بعد دهباشی را عقب او به قایق گذاشته، طرف سامره و اردو، فرستادیم. که به مردم خبر بکنند، که کشتی به گل نشسته است. و اسب و ... بیاورند. بعد آدم پائین به اطاق، چند فشنگ هم انداختیم. چاره نشد. نماز کردیم. بعد شامی،

(۱). در اصل روی این اسم خط کشیده شده است معلوم می‌شود محقق حضور نداشته است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۳

الحمد لله تعالی خورده شد. کباب جوجه، نان خوب، تخم مرغ آب‌پز، اما مردم کشتی هیچ چیز ندارند. و این روزنامه «۱» را حالا که سه ساعت و نیم از شب رفته است می‌نویسم، متصل عمله کشتی کار می‌کنند و صدای زنجیر و خرط‌خرط می‌آید. اما کشتی حرکت ندارد. محقق می‌گفت عرفانچی در کاظمین، وقتی که می‌خواستیم، به کربلا برویم، یک نفر زن گدای عرب را ... «۲» است. خیلی خندیدیم. هنوز هیچ اثری از اسب یا اردو نیست. امشب را در این کشتی لابد باید ماند الی صبح. [۴۰۲] در این بین دادوفریادی شد. کشتی قدری به راه افتاد. باز مثل خر، به گل نشست. و در این بین صدای ابراهیم خان نایب و اسب‌ها، و ... آمد که به کناره رسیدند. غلام علی خان هم رسید. آمد توی کشتی با محمد علی خان، تفنگی هم دوش محمد علی خان بود. گفت غلام علی خان آمد. ما هم آمدیم. سواره‌های زیادی، اسب‌های مردم در کشتی بودند با اسب‌های من. گفتیم که اسب‌ها بروند، در چادر عرب‌ها بمانند. صبح می‌رویم چون ابراهیم خان [و] غلامعلی خان گفتند سه فرسنگ راه است. [و] شب تاریک [و] سرد. اسب‌ها را بردند. بنا شد حسام السلطنه، حاجی رحیم خان بروند، اردو. آنها اسب آوردند. الی لب کشتی سوار شده، رفتند. بعد عزم ما جزم شد که خودمان هم برویم. رخت و چکمه پوشیده، آدم فرستادیم، اسب‌ها را دوباره آوردند. شلوغ «۳» شد. سگ صاحبش را نمی‌شناخت. اغلی با ما آمدند. من سوار قایق شده، قدری رفتم. اسب آوردند، سوار شدم. کلاه فرنگی دو گوش زیر خز، سرم گذاشتم. کسانی که با ما نیامدند، و کشتی ماندند، عثمانی‌ها یکجا، وزیر خارجه با اتباع، معیر الممالک، با پسرش. علی خان پسر والی، مشیر الدوله، سقاها با اسباب آبدارخانه، آقا حسینقلی قهوه‌چی باشی با آقا حسن قهوه‌چی، آقا حسن رختدار، استاد عبد الله خیاط، آقا دائی، محمد زمان بیگ و رضا قلی بیگ تفنگدار، میرزا محمد رضای شربت‌دار. خلاصه سوار اسب جلفه، یا کردند حسام السلطنه شده راندم. از فانوس‌های کشتی هم به دست پیشخدمت‌ها و ... دادیم. ابراهیم خان، غلام علی خان با یک عرب جلو بودند. بلدی می‌کردند. قدری رو به

(۱). مقصود همین یادداشت‌های روزانه است.

(۲). یک کلمه حذف شد.

(۳). اصل: شلوق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۴

شمال رفتیم. به جاده رو به مغرب رفتیم. بسیار کسل خواب بودیم. اما شب بی مزه [ای] بود. مهتاب کم مانده بود غروب کند. یک فرسنگ که رانندیم، مهتاب غروب کرد. عرب را هم مرخص کرده، رانندیم. تا رسیدیم به یک چراغی که از دور روشنی می‌داد. نزدیک که شد دهباشی بود. برای من رختخواب و شام می‌آورد. آقا علی خواجه را هم انیس الدوله فرستاده بود. دو فرسنگ دیگر کمتر که رانندیم، دست راست منار متوکل در تاریکی بود، دیده می‌شد. گنبد مطهر هم پیدا بود. تا رسیدیم نزدیکی قلعه شهر سامره قلعه آجری سختی بنظر آمد.

از پهلوی قلعه، گذشته پائین رفتیم. اردو نیم فرسنگ پائین تر کنار شط افتاده است. بالا-خره هشت ساعت از شب رفته بود، به در سراپرده رسیدیم. آقا محراب، بعضی خواجه‌ها بودند. [۴۰۳] هما خانم، باقری، زبیده، انیس الدوله، بلنده، زبیده، فلان و ... بودند. بسیار به زن‌ها و ... بد گذشته بود. نارنگی خورده قلیانی کشیده خوابیدیم در منزل خان نجار و این منزل آذوقه بسیار بسیار کم است. به مردم زیاد بد گذشته است. گاه خرواری بیست تومان، گیر نمی‌آمد و قس علیهذا. شب در راه با حسام السلطنه و ... صحبت می‌کردیم.

حرم امروز زیارت کرده بودند. امروز والی پاشا، یک تفنگ یک لوله، کار ینگی دنیا پیشکش کرد. که فشنگ برنجی دارد. با گلوله که هر دفعه ده گلوله از بغل تفنگ تو می‌کنند. ده تیر پشت هم می‌اندازند. تفنگش دو تاست با فشنگ زیاد. سپرده شد به آبدارخانه.

### روز پنجشنبه ششم [شهر سوال]

صبح با کسالت از خواب برخاستم. از بی‌خوابی دیشب. ناهار را منزل خوردم. آه و ناله مردم از بی‌آذوقگی «۱» به آسمان می‌رفت. پاشا هم در کشتی مانده، نیامده است. از ترس مطالبه سیورسات «۲» شاکر بیگ نایب والی، با مشیر الدوله آمدند اما کاری از این‌ها هم ساخته نشد. اشخاصی هم که در کشتی مانده بودند، عصری غروبی وارد شدند. خلاصه، بعد از ناهار سوار شده رفتیم، زیارت. قلعه، دروازه، دارد از در دروازه [ای] که طرف اردو بود وارد قلعه شدیم. توی قلعه همه خراب، چند خانواری هم که هستند، همه از آجر و سقطهای «۳» شهر خرابه سامره آورده، خانه‌های بد [و] کثیف ساخته‌اند.

(۱). اصل: بی‌آذوقگی

(۲). سیورسات- سورسات: زاد و توشه، خواربار که برای لشکر در موقع حرکت فراهم کنند. (فرهنگ عمید)

(۳). آجر خرد شده.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۵

کوچه‌های بسیار تنک [و] بد. دویت سیصد خانوار توی قلعه اگر باشند. باقی توی قلعه، همه باز است و خالی. وارد صحن مقدس شدیم. گنبد حضرت عسکرین (ع) را که طلا کرده‌ایم.

بسیار بسیار خوب و قشنگ و خوش ترکیب است. گنبد بزرگ خشت طلا زیادی برده است.

حضرت سه صحن دارد. دو تا بزرگ یکی کوچکتر. صحن‌ها را همه ما تعمیر کرده [ایم]. طاق نماها را کاشی خوب کرده‌اند. به دست شیخ عبدالحسین مرحوم. اغلب تعمیرات این‌جا را الحمد لله تعالی، من به دست شیخ عبدالحسین مرحوم کرده‌ام. خلاصه خدّام کمی، یعنی به قدر سی نفر با سید علی کلیددار، که ریش محرابی سیاهی، و روی آبله و ابروی سیاه و چشم شهلای سیاهی دارد، با قدری علم‌ها در دست آمدند. همه این پدر سوخته‌ها، سنی هستند. اما کلیددار می‌گفت من شیعه هستم. شیخ محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم، و آخوند میرزا محمد باقر سلماسی پسر ملا زین العابدین سلماسی، که مدت مدیدی است در اینجا توطن دارد، آمدند عالمی از شیعه همین است. در اینجا وارد به رواق [و] از آن‌جا وارد ضریح و تحت قبه عسکرین شدیم. زیارت خوانده [شد و] توی ضریح رفته، طواف مراقد مطهره به عمل آمد [بعد] بیرون آمده زیارت حلیمه خاتون، خوانده، بعد بالای سر، نماز ظهر و عصر خوانده شد بعد رفتیم به مقام غیبت حضرت صاحب الامر (ع). ابتدا گنبد کاشی کاری از بناهای مرحوم محمد علی میرزا مرحوم حاکم کرمانشاهان زیر گنبد مسجد است. تویش همه گچ کاری، یادگار زیادی، باز مردم نوشته‌اند. بعد دری است که داخل زیرزمین می‌شود، که حضرت غایب شده‌اند. بیست پله می‌خورد تا پائین. بعد محوطه‌ای است کوچک به سقف یک روزنه دارد. بعد از آن هم [۴۰۴] محوطه مسقف کوچکی است مثل ایوان که یک روزنه درازی از بغل دیوار دارد، که روشنی می‌افتد و آینه کاری است. «۱» آنجا دری است، در چوبی از بناهای ناصر بالله «۲» خلیفه عباسی که تاریخش ۶۰۶ هجری قمری «۳» که ششصد

(۱). در زیر سطر در متن اصلی آمده است: ۱۳ قدم طول این اطاق [آینه است] دری دارد، توی یک محوطه دیگر می‌رود، که در حقیقت مسجد زنانه است. کوچک و گرد [است].

(۲). نسخه اصل در زیر همین سطر چنین آمده است: الناصر لدین الله ابو العباس احمد.

(۳). در اصل بالای همین سطر این عبارت است: شش صد و شش سال از هجرت

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۶

و هشتاد و یکسال است پیش از این بنا شده [است]. هنوز آن در بی‌عیب مانده، و اطراف در که تاریخ و غیره نوشته‌اند، چنان خوب مثبت کاری و از چوب در آورده‌اند، که عقل حیران می‌ماند. و این آیات و عبارات که بعضی خوانده شده «۱» [است] آنجا نوشته‌اند (در ضلع سمت راست) «بسم الله الرحمن الرحيم» قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى «سوخته است» (نزوله حسنا) دوره در: ان الله غفور شکور هذا ما امر بعمله سيدنا و مولانا الامام المفترض طاعته على جميع الانام، ابو العباس احمد الناصر لدین الله، امير المومنين و خليفه رب العالمين الذى طبق البلاد احسانه و عدله و عمر العباد بَرّه و فضله قرن الله اوامره الشريفه استمرارا بالتنحج و اليسر و جنوده بالتأييد و النصر و جعل لايامه المخلده حدا لا يكون اجوده و لا برايه الممجده سعدا محتوا بزيادة فى عز يخضع له الاقدار فيطعه عواصيها و ملك خشع له الملوک ليملكه نواصيها يتولى الملوک الحسين بن سعدا الموسوى يرجو الحيات) ضلع سمت چپ (فى ايامه المخلده و يتمنى انفاق بقيه عمره فى الدعاء لدولته المؤيده استجاب الله ادعيه فى ايامه الشريفه السنیه) زیر در بعد از وضع آنچه سوخته است (من سنه ست و ستمائه الهلاليه و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا و خاتم النبیین و على اله الطاهرين.) «۲» و این در، پربزرگ نیست و ترکیب در مربع بالای در، هلالی وسط درها شبکه [ای] است، از چوب طول یعنی ارتفاع در، تخمینا دو زرع عرض در هم بهم چنین، بعد داخل محوطه بسیار کوچکی که جای چهار نفر آدم

(۱). اصل: خوانده

(۲). این نوشته در متن چاپی که در همان زمان منتشر شده است، به این صورت آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم» قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسِينَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. هدا ما امر بعمله سيدنا و مولانا الامام المفترضه طاعته على جميع الانام ابو العباس احمد الناصر لدين الله المبين امير المؤمنين و خليفه رب العالمين الذى طبق البلاد احسانه و عدله و عمر العباد بّره و فضله قرن الله و اوامره الشريفه. بالنجح و اليسر و جنوده بالتأييد و النصر جعل لايامه المخلده خدا لا يلوى جواده و لرايه الممجده سعدا محتوما بزياده فى عرتخضع له الاقدار فيطيعه عواصيها و ملك تخشع له الملوک فتملكه نواصيها يتولى المولوى الحسين ابن سعد الموسوى الذى يرجو الحياه فى ايامه المخلده و يتمنى انفاق عمره فى الدعاء لدولته المؤيده. استجاب الله له دعوته، فى ايامه الشريفه، السنيه من سنه ست و ستمائه الهالبيه [۶۰۶ هجرى قمرى].

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۷

است، که بزور بنشیند، می‌شوند. آنجا را شیخ محمد، کاشی کاری کرده است. اسم ما را هم نوشته است. آنجا چراغی روشن کرده، آنجا رفتیم. در آنجا یک چاهی است، دور چاه مرمر است. دهن چاه کوچک است. همین قدر است که یک نفر توی چاه برود. گودی چاه دو زرع می‌شود، که حضرت آن میان غیبت فرموده‌اند. بوی عطر خوشی از توی چاه می‌آمد.

دو رکعت نماز آنجا کردم. قدری نشستیم به شیخ محمد حکم شد شبکه مطالائی ساخته روی چاه بگذارد، که کسی من بعد توی چاه نرود. بعد آمدم بیرون، رفتم بالای پشت‌بام. گنبد را درست تماشا کرده، الحق گنبد مطهر ثانی ندارد. بسیار بسیار خوب است. از بالای بام اطراف و توی قلعه سامره هم پیدا بود. توی قلعه بسیار خراب است. اطراف شهر قدیم سامره همه خرابه است. و پیدا بود بسیار شهر عظیمی بوده است. قلعات زیادی که همه دیوارهای آن، و بروجش باقی است. از آجر و خشت پیدا بود. آن طرف شط [۴۰۵]

آثار قلعه و بروجی از دور پیدا بود. خلاصه بعد پائین آمدیم. مشیر الدوله و حسام السلطنه، را برای آذوقه خواسته بودم. حسام آمد مشیر الدوله را، هی می‌گفتند می‌آید، معلوم شد دیشب در کشتی شیطانی شده است، یا چه شده است، نمی‌توانست داخل حرم شود. بعد آمد.

خلاصه سوار شده از دروازه دیگر، که رو به شمال است، از در و جلو خانه خوبی که حاجی محمد صالح کبه که از تجار معتبر است، و در بغداد مقام دارد و برای زوار ساخته است. کرایه می‌دهد. خانه خیلی قشنگی است. در قلعه سامره منحصر است، خانه خوب به همین خانه.

معیر الممالک هم آنجا منزل کرده است. او امروز عصر از کشتی آمده است. ناخوش هم شده است. خلاصه رفتم بیرون. از قلعه خرابه آجری بسیار خوش ساختی گذشتم. خیلی بنای عالی بوده است. حال هم دیوارها و بروج باقی است. بسیار خوش وضع بوده است. آن طرف قلعه و بیرون برج بلندی است. مثل مناره [ای] که متوکل عباسی ساخته است. مناره‌ای است از بیرون ماریچ است. که راه دارد آدم بالا- می‌رود الی کله برج، و در سر برج مثل تخته فیل جای نشیمن است. برج از ته کلفت است. کم کم که بالا می‌رود باریک می‌شود. ده مرتبه دارد، همه از آجر است. تخته و این پیچ‌پیچ راه را چنان با وقوف و خوب ساخته بودند، که مال و اسب و قاطر یقینا الی بالای برج می‌رفته است. حال چون راه خراب است مال نمی‌رود.

اما آدم حالا هم خوب می‌رود. اما راه خراب است. آدم به وحشت بالا می‌رود، و در وقت

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۸

بالا- رفتن سر گیج می‌خورد. خیلی مشکل است، تا بالا- [ی برج] رفتن. اما مردم خیلی آن بالا بودند [آنها را] پائین کردند. خان پیرمرد آن بالا بود. عکاس باشی عکس می‌انداخت.

خان پیرمرد واقعا بی‌عار است. من هم الی دو مرتبه بالا رفتم. اما سرم گیج خورد. نتوانستم بیشتر بالا بروم. همان جا ایستادم. عکاس باشی یک عکس ما را همانجا انداخت. از پائین انداخت. علی رضا خان، آقا وجیه، غلامعلی خان، اسحق خان، یوسف سقاباشی،

ملیجک، میرزا عبد الله، میرزا علی خان، بودند. در همان پیچ‌پیچ جای «۱» [و] پرتقال خوردم چرتی و سیاچی هم بودند بالا رفتند. بعد پائین آمدند. عربی آمد. به عربی گفت: ساربان عباى مرا برد، می‌شناسم ساربان هم می‌گریخت. من سیاچی و چرتی و ... را فرستادم [که] ساربان را بگیرند [و] گریخته بود. با سیاچی و چرتی هم نزاع کرده بود. محمد رحیم خان زند، زیر مناره آمده مرخصی مکه می‌خواست. گفتم برود. از آنجا سوار شده، از خرابه‌ها، رانده غروبى رفتیم منزل. شب را بعد از شام گویا مردانه شد. بعد خوابیدیم. ۶۰۴ [Bakeri]

جمعه هفتم [شهر شوال] صبح از خواب برخاسته «۲» سوار شده، رفتیم، رو به بالای شط. به گردش خرابه‌های شهر سامره و ... کسالت زیاد از نبودن آذوقه و سیورسات داشتیم. میان مردم مهمه‌گرایی بود. اغلب مردم مال‌هاشان و خودشان، چه از راه خان نجار به یعقوبیه [و] چه از راه قراپه، به قصر شیرین رفته، و فرستادند. معرکه [ای] بود خلاصه رانیدیم، اول به خرابه عمارتی که از آجر ساخته بودند، رسیده، ترکیب طاق کسری بود، اما کوچک. قلعه خرابه و دیوار خرابه زیاد بود. اما هیئت قلعه‌ها معلوم بود. جمیعاً خرابه شهر است الی دو فرسنگ راه که رفتیم باز به دو قلعه رسیدیم، که در کنار شط روی بلندی ساخته شده است. دیوار و بروجش بودند. آنجا کنار یک شاخه از شط نهار خوردیم. سیاچی میاچی، علی رضا خان، عکاس باشی، باشی غلام‌بچه، یوسف و ... اینجاها، شط در بعضی جا [ها] مثل رودخانه کرج [و] جاجرود به سنگ‌های زیاد می‌خورد، [و] صدا می‌دهد. یک‌جا گدار هم داشت. اسب هم زدند، آن طرف رفتند. دهی در این نزدیکی بود سناس نام [مردم] زیرزمین کاه سراغ کرده بودند، قاطرچی‌ها آدم حسام السلطنه عسکر و ...

(۱). اصل: چاهی

(۲). اصل: برخواسته

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۶۹

ریخته بودند، کاه را می‌بردند پول هم می‌دادند. پسر شاطر باشی هم از قاطرچی حسام السلطنه کتک خورده بود. آنجا بالای شط همه‌جا گال‌های بزرگ بود. که آن طرفش همه خرابه شهر و قلاع است. جزیره گز داری، به نظر آمد، که حالا- به علت کم‌آبی می‌توان آنجا رفت. اسمش زنگور بود احتمال شکار داده شد. رفتیم تیهوی زیادی توی گزها بود. دراج هم پرید. دوتا من زد. عبد القادر خان قوش می‌انداخت. یک دراج کج پرید، من هم کج شدم، از عقب، کون گوشه تیز قنناق تفنگ را هم گذاشتم، روی استخوان بازو تفنگی بی خود انداختم. لگد بدی زد به استخوان دست [و] بازو بسیار بسیار درد کرد. به طوری که دست را حرکت نمی‌شد داد. چند تیر هم بعد از درد دست انداختم. بدتر شد. دیگر نتوانستم شکار کنم.

لب شط آمد. پائین فرش انداخته آفتاب گردان زدند. نماز کردم. عکاس باشی چند شیشه عکس ما را کروپ «۱» انداخت. عربی را با خیک آوردند دو خیک داشت باد کرد [و] سرش را بست. انداخت توی آب خودش هم افتاد روی خیک مثل قورباغه «۲» شنا کرد «۳» رفت آن طرف آب باز برگشت این طرف. عکسش را انداختند بعد سوار شده از ده سناس [و] الحاوی گذشته رفتیم منزل. غروبى یعنی وقت اذان، وارد چادر شدیم حرم تازه از زیارت برگشته بودند.

من امروز زیارت نرفتم. والده شاه هنوز با عزت الدوله نیامده‌اند. امشب رسیدند با حالت بد.

عزت الدوله خوب شده است. اما دو روز و دو شب [۴۰۷] در کشتی الوس مانده بودند.

کشتی به گل نشسته بود. خیلی از مکان کشتی ما پائین‌تر، قایق کشتی هم شکسته بود. مرآوده با ساحل نداشتند. یحیی خان، طولوزون، والده شاه، عزت الدوله با اتباع، همه مانده بودند.

شام [و] نهار نداشتند. رختخواب نداشتند گریه می‌کرده‌اند. آخر یک قفه گیر آورده بودند.

بواسطه قفه کم کم بیرون آمده بودند. بعضی پیاده، بعضی سوار خر بعضی کالسکه [و] اسب اینطور آمده بودند، سامره. شب را خوابیدیم. هوا هم مهتاب و خوش است.

### روز شنبه هشتم [شهر شوال]

امروز باید به خان نجار برویم. و مراجعت است به سمت تهران انشا الله تعالی. صبح رفتم حمام سر تن شوری. صبح سوار اسب شده رانندیم،

(۱). عکس دسته جمعی - گروهی

(۲). اصل: قریقه

(۳). اصل: شنو

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۰

برای زیارت. امروز صبح سر حمام طولوزون را دیدم. صحبت‌های عجیب از توقف خودش و والده شاه در کشتی، تعریف می‌کرد. زیاد بد گذشته بوده است. خلاصه رسیدیم به زیارت، اول رفتیم به مقام غیبت صاحب الامر، حسام السلطنه، مشیر الدوله، پاشا و ... و ... بودند.

وزیر خارجه و ... [بودند]. بیست پله را پائین رفتیم. از مرمر است. زن معیر، عصمت الدوله آنجا بودند. زنها را تپاندند توی محوطه کوچکی، من رفتم بالای چاه، دو رکعت نماز کردم.

میرزا علی خان نوشته‌های دور در را خواند و نوشت. [من] رفتم پیش زن معیر، قدری ایستادیم. آمدم که بروم بیرون، گفتند حرم آمده است. قدری هم ایستادیم. بعد رفتیم. حرم در مسجد زنانه بودند. من با زیارت‌نامه خوان رفتیم تو. زیارت‌ها خوانده شد. نماز کردم.

زنها همه آمدند. زیارت می‌کردند. من هم آنجا بودم. باز در بالای سر نماز کردم. ضریح امامین [از] فولاد است. از بناهای شاه سلطان حسین صفوی [است]. بسیار خوب ساخته‌اند.

اول مرقد و صندوق امام علی النقی است. دوم صندوق امام حسن عسکری. سوم در توی همین ضریح، صندوق نرجس خاتون، والده صاحب الامر است. رو به طرف مشرق، ضریح حلیمه خاتون است، دختر امام محمد تقی است. چسبیده به ضریح حضرت. ضریح از برنج است. بنای گنبد حضرت و صحن و ... از بناهای احمد خان دنبلی است. توی گنبد آینه کاری خوبی است. از محمد علی خان هندی، پادشاه لکناهور، یا وزیر بوده است.

گنبد مطهر از بناهای ما است. عجب گنبد طلای خوبی است. یک چهل چراغ هجده لاله هم از ما با روشنائی پیشکش شده است. آویزان از رواق [است]. قندیل و ... هیچ [چیز دیگر] نیست، لخت است. [۴۰۸] بعد آمدم سوار شده، از در دروازه دیگر رفتم [به] کالسکه نشسته رانندیم. خیلی دور نرفتم. کنار راه به ناهار افتادیم. امین السلطان و ... بودند. زواری از جلو می‌گذشت پرسیدند، زوار شیرازی و ... بوده‌اند، میرزا جانی مشرف اصطبل، دوستی بیگ جلودار ترکمان به مکه می‌خواهند بروند. با اردو بوده‌اند. در کربلا اقامت کردند. حالا آمده‌اند صاحب زیارت. بعد به مکه خواهند رفت. بعد سوار کالسکه شده، رانندیم در محاذی برجی کنار شط، که کشتی ما به گل نشسته بود، سوار اسب شده، یک آهو هم در آمد. سیاحتی تازی کشید. چیزی نشد. قلعه خرابه [ای] بود دورتادور برج و دیوارش بود. به قدر ارگ تهران می‌شد. همان قلعه جالیسه است، که نوشته بودم. از میان قلعه گذشته، رسیدیم لب شط.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۱

جنگل و گراز، خار، و ... بودند. دراج زیادی بود. خیلی بود. از بس زیاد بود. هرچه انداختم نخورد. خوک زیادی هم درآمد. نشد بزیم. دراجی زیر بوته گزی نشست. توی جنگلی به دهباشی گفتم از آنجا بیابان. یکبار از زیر پای اسب او، خوک بزرگی درآمد. دهباشی زیاد ترسید، داد زد. تفنگ دو لوله ساچمه‌زنی دست من بود، هر دو لوله را نزدیک زدیم به شکم گراز نرفتاد. گریخت. رفت جنگل دیگر. بعد ساری‌اصلان و ... بیرونش آورده بودند، زده بود به رودخانه، شط و گذشته بود، آن طرف آب با آن زخم. بعد عرق زیاد داشتیم. آمده به جاده «۱» به کالسکه نشستیم. راندم. همه‌جا نهر بزرگ خشک قدیم، که معروف به نهروان است. خیلی عریض [است] از دست راست می‌گذرد. این نهر را یک فرسنگ از منزل به این طرف دیدم. اما این نهر گویا خیلی از بالاها می‌آید. در قدیم، حالا خراب است.

دست راست مقبره کوچک نزدیک همین نهر بود. پسر شاطر باشی گفت: مقبره ابراهیم بن مالک اشتر است. شاطر باشی بزرگ هم امروز بود. خدمت می‌کرد اما احوالاتش به [آقا] عباس پیشخدمت مرحوم شبیه شده است. امروز از پهلوی خان مزراقچی گذشتیم. دست راست بود. آباد است. اما سکنه [ای] ندارد. اینجا راه نصف می‌شود. خلاصه نزدیک غروب پیاده شده، با حالت عرق در صحرا نماز کردیم. محمد علی خان، علی رضا خان و ... بودند.

حرم که گذشت بعد ما سوار شده، راندم رسیدیم منزل. [چادر] لب شط زده‌اند شب را خوابیدیم. [۴۰۹]

### روز یکشنبه نهم [شهر شوال]

باید به قازانیه «۲» برویم. پنج فرسنگ راه است. صبح برخاسته «۳» سوار کالسکه شدیم راندم. از خان نجار گذشته، طرف دست راست در صحرا به ناهار افتادیم. سیاچی میاچی، باشی کوچک و ... پیشخدمت‌ها بودند. آهوی زنده آوردند. بعد از ناهار ول کردم. پهن دشت بیابان را گرفته، رفت. بعد باز سوار کالسکه شده، راندم. جلگه صافی بود. بعد افتاد به یک دره سیلاب، بزرگی بود. طرفین گال بزرگ بود.

بوته کاروان کش زیادی بود. سیلاب را، الی یک فرسنگ گرفته، رفتیم. آخر سیلاب

(۱). اصل: جعه

(۲). اصل: قازانیه

(۳). برخاسته

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۲

میرشکار آمد که شکارگاه درآج و ... طرف دست راست، کنار شط است. سوار شده رفتیم.

از نهر عظمیه گذشتیم. آبش کم شده است. زمین شکسته و پست و بلند بدی داشت. [از آنجا] رد شده، داخل جنگل گرزار «۱» قوشچی‌ها و ... حاجی علی نقی بودند. اول ایلدرم «۲» را چرتی کوچک انداخت، به درآجی خوب برد، زد به بوته، رسیدیم. قوش را گرفتیم. بوته را خود قوش پیدا کرد. انداختم رفت گرفت. بعد تفنگ دست گرفتیم. متصل درآج بود، که می‌پرید مثل گنجشک، مردم قوش انداختند. من هم سه تا، زدیم. خوک زیادی هم درآمد.

خوک مرا معطل کرد. والا پنجاه دراج می‌زدیم. آخر یک قبان بزرگی درآمد اسب بونین یوغون «۳» را سوار بودم. عقب کردم. نیم فرسخ دواندم. گرزار [و] جنگل بود. نمی‌شد اسب دواند.

ابراهیم خان هم سوار اسب کهر خانه‌زاد بود. زمین پرزوری خورد. آئی، دهباشی، هم عقب من بودند. رسیدیم به خوک. ایستاد. من



هم اسب را نگاه داشتیم، که با گلوله بزنم. خوک آمد برای من، که اسب را بزند. من از جلو خوک عقب رفتم، رد کردم. رفت طرف دهباشی و ...

با گلوله زدم. پایش زخمی شد. باز دوید، به عقب میرشکار و ... آمدند، جلویش را گرفتند.

ایستاد. چهارپاره‌زنی میرشکار را از صادق گرفته، زدم به کمرش جابجا خوابید. زنده بود.

سرش را بریدیم. بسیار عرق کرده بودم. رفتم به جاده «۴»، که برویم منزل. کالسکه ما را جلو برده بودند. خیلی بد گذشت. عرق زیاد داشتم. باد هم می‌آمد. زمین هم گاهی صاف بود. گاهی زمین خراب شده بود، مثل اینکه زلزله از هم پاشاند. به اشکال اسب می‌رفت. راه کالسکه طرف دست چپ از دور پیدا بود. همین طور الی دو فرسنگ، عرق‌دار رانیدیم. از تخت حاجی میرزا علی مقدس گذشتیم. امین حضور آقا وجیه رفتم، بعضی سوالات از حاجی کردند. بالاخره کالسکه رسید. [۴۱۰] سوار شده رانیدیم به منزل.

صحرا کاروان‌کش‌های بزرگ، زیاد داشت. اغلب صحرا نزدیک به شط خراب شده بود. زمین پارچه، پارچه بود. نزدیک غروبى وارد منزل شدیم. چادرها را لب شط زده‌اند. حمام را دادیم

(۱). گززار- محل روئیدن گیاه گز

(۲). ایلدرم نام پرندۀ قوش است

(۳). بونین یوغون: نام اسب است و بمعنی گردن کلفت.

(۴). اصل: جعدہ

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۳

گرم کردند. رفتیم، [حمام] رخت عوض کرده، آمدیم بیرون. سر خوک را آورده بودند. دادم عکاس باشی، عکس [آن] را صبح بیاندازد. شب شام می‌خوردیم، کشتی پاشا آمد، گذشت.

موزیکان زدند بعد از شام مردانه شد. عکاس، میرزا علی خان، محمد علی خان و ... بودند.

حاجی میرزا علی آمد، نشست. از زمین خوردن خودش در جسر مسیب، تعریف می‌کرد.

بینی‌اش، یک طرف رویش، کج شده بود. خیلی خندیدیم. مهتاب خوبی بود.

بعد خوابیدیم. tardji

کاظم خان فراشباشی، در سامره آمده است. توی ضریح زیارت نامه خوان‌های والده شاه را زده و بیرون کرده است. [و] گفته است من باید برای والده شاه زیارت نامه بخوانم. بیاضی «۱» در آورده زیارت‌نامه مفصلی خوانده است. سید بیگم زن باشی، دختر شهربانو خانم مرحوم، در تهران مرده است.

### روز دوشنبه دهم [شهر سوال]

باید برویم به یعقوبیه، چهار فرسنگ راه بود. صبح سوار کالسکه شده رانیدیم. پاشا و مشیر الدوله [و] حسام السلطنه و ... بودند، صحبت شد.

رو به طرف مشرق آمده، از شط جدا شدیم. امروز میرشکار محمد رحیم خان زند، حاجی شیخ علی ناظر، تاج الدوله با زنش، از منزل سوار شده، رفته طرف بغداد، که به مکه بروند.

هریک از دایره جمع به راهی رفتند ما بماندیم و خیال تو بیک جای مقیم رانیدیم. بین راه تیمور میرزا دیده شد. تعجب کردم. بنا بود

شهروان برود در یعقوبیه مانده بود. صحبت شد. رسیدیم به ده علی آباد. نخلستان و باغات زیادی دارد. جای معتبری است. از کوچه باغ‌ها گذشتیم. یعنی به علی آباد نرسیده از نهر و پلی، گذشتیم. سوار اسب شدم. همین طور سواره می‌رفتیم. نهر گودی و پل دیگری، توی کوچه باغ بود. یک نفر شتر دیوانی را با بار انداخته بودند، توی نهر و می‌خواستند، در آورند نمی‌شد. اوقاتم تلخ شد. یحیی خان را گذاشتم آن‌جا. شتر را در آوردند. از باغات ده بیرون آمدیم. نخلستان بی‌دیواری بود. آن‌جا به ناهار افتادیم. حرم‌ها آمده گذشته [و رفتند]. حاجی حیدر ریشی زد.

(۱). اصل: بیازی. بیاض بمعنی سفیدی و همچنین نسخه‌هایی از ادعیه بوده است که در اماکن متبرکه تلاوت می‌شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۴

بعد از ناهار سوار اسب شده، قدری که رفتیم، نهر دیگری جلو بود. یک پل کوچک داشت. این طرف جمعیت غریبی ایستاده بودند. کالسکه، فروقون، کجاوه، تخت بار شتر، قاطر، پیاده، معرکه بود. ایستادم، خیلی. تا همه را رد کردم. رفتند آن طرف، آن وقت خودم رفتم. پاشا هم چفیه آگال کرده، پیاده ایستاده بود. بار رد می‌کرد. خلاصه گذشتیم. قدری رفتیم. یک پل دیگر هم بود. از او هم گذشته، سوار کالسکه شدم. دست چپ طرف صحرا گفتند: درآج دارد. اما باد می‌آمد. [۴۱۱] نرفتم. دست راست ده بزرگی موسوم به حدیبیه بود. دست چپ کاروانسرائی بود، مشهور به خوان گناطر «۱» یعنی قناطر، به عربی یعنی پل‌ها. خلاصه آفتاب گردان‌های ناهارگاه، حرم را دیدم. دست چپ زده‌اند. از کالسکه درآمده سوار [اسب] شده، رفتم، آن‌جا دیدم سوار کالسکه شده، می‌روند. قدری خفیف شده، دوباره آمده سوار کالسکه شده رانندیم. رسیدیم [به] منزل. دو ساعت و نیم به غروب مانده رسیدیم.

یحیی خان گفت تلگرافی از کربلا، زده‌اند [که] در چهارم شهر شوال، آجودان باشی در آنجا فوت شده است. [و] در مقبره صادق خان برادر شهاب الملک دفن کرده‌اند. بسیار تعجب کردم. بعد غروب شد زن‌ها [و] گریه‌ها و ... همه آمدند. صحبت شد بعد شب [شد] بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... بودند. عرفانچی مرخص شد. فردا به چاپاری برود کرمانشاهان عروسی کند، دختر عماد الدوله را. بعد خوابیدیم. salar

### روز سه‌شنبه یازدهم [شهر سوال]

در یعقوبیه اطراق شد. به تماشای عکس‌های قدیم خودمان و تنبلی گذشت. دیروز پاشا می‌گفت: در عماره [و] بصره، ناخوشی وبای شدید پیدا شده است. در نجف و بغداد هم جزئی هست، تیمور میرزا هم دیروز می‌گفت: شبی که اردو، سمت سامره رفت، من در کاظمین بودم. اقبال الدوله هم بود، شاهزاده هندی تازه با کشتی از هند وارد بغداد شده است. برادر همان شاهزاده‌ای است که [در] تهران بود و برادر آن‌که در کربلا دیدم. تیمور می‌گفت شب آوردیم، کاظمین. زیاد خنده داشت. دو نفر آدمش، شب آفتاب گردان هندی بزرگ سر چوب کرده، هرطرف رویش را می‌کرد نگاه می‌داشتند ... که روی شاهزاده به روشنی نیفتد. دو نفر آدم دیگرش هریک، یک پر طاووس در [د] ست بادش می‌زدند. بطور گبرگه زورخانه می‌چرخانند، که پشه روی شاهزاده ننشیند. خودش هم تاجی سرش

(۱). اصل: گناطر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۵

بود. جقه بزرگ بدلی، دو شمشیر هم بسته بود. خلاصه غروبی زنانه شد. همه زن‌ها بودند.

غلام‌بچه‌ها [بودند] گربه‌ها بازی می‌کردند. غلام‌بچه‌ها همه به علاوه لایلا و گوزگلدی، اشتراشتران بازی کردند. کون گوزگلدی را با سنقری بهم زدند، همهمه [ای] شد. بعد شب شام خورده، مردانه شد. بعد خوابیدیم. ۲۱۴ [Chirasi]

### روز چهارشنبه دوازدهم [شهر شوال]

از یعقوبیه باید رفت به شهبان. هشت فرسنگ است. صبح خیلی زود برخاسته رفتیم، حمام. رخت پوشیده، سوار اسب شدیم. از صبر گذشتیم. علی رضا خان، ساری‌اصلان، با غلامان سر صبر بودند. بنه را نگاه داشته بودند. صبر خلوت بود. آب شط یعقوبیه بسیار بسیار کم شده است. در زمانی که آمدیم، حالا سه ذرع بیشتر آبش کمتر است. [با] اسب خوب می‌توان [به آب] زد، از صبر گذشته، آن طرف سوار کالسکه شدم. پاشا، مشیر الدوله، وزیر خارجه، و ... بودند. صحبت شد.

در هندیه، اعراب مجددا طغیان کرده‌اند ... سمت مسجد کوفه، نزدیک مقبره یونس، که یک روز در توقف نجف اشرف، وقتی که به مسجد کوفه رفتیم، عصرانه و چای خوردم. همان‌جا اعراب دوست نفر از عسکر نظام را کشته‌اند. پاشا از بغداد و ... قشون مأمور کرده است. اما این قشون که من دیدم از عهده اعراب نمی‌تواند برآید. خلاصه محمد رحیم خان قاجار شامیاتی [و] محمد حسین خان قاجار دولو، صاحب چال طرخان، آمده مرخص شده، به مکه معظمه می‌روند. خلاصه در کالسکه نشسته رانیدیم. قدری که رفتیم سمت دست چپ به ناهار، افتادیم. بعد از ناهار، باز سوار شده به کالسکه، رانیدیم. سر ناهار شعر غزل شیخ [را] منتخب می‌کردم. میرزا علی خان می‌نوشت. مجد الدوله، امین الملک و ... پیشخدمت‌ها بودند.

با مجد الدوله شوخی زیادی شد. بسیار خندیدم در وقت دست شستن. به یوسف سقا باشی گفتم، فرق بکند. لگدی به مجد الدوله و دیگران زد. قال و مقالی شد. بعد گفتند علی بیگ پشت آفتاب گردان است. قدری سکوت شد. علی بیگ چندی بود ناخوش بود. امروز راه افتاده است.

خلاصه یک ساعت و نیم به غروب مانده رسیدیم به منزل مال‌ها [و] مردم ... زیاد خسته شدند.

شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان، طولوزون آمده روزنامه انگلیسی مصور خواندند.

امشب قبل از شام چفیه اگال عربی بسته بودم عجب چیز گرمی است. بعد شب خوابیدیم ... enis... نصف شب. [۴۱۳] صدای استخوان خوردن گربه، از پشت آلاچیق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۶

می‌آمد. به فخری جان گفتم چراغ بردار برو، بین کدام گربه است. رفت. دیر کرد. بعد آمد ببری خان را آورد. روی تخت یک گنجشک زنده، تازه گرفته بود. آن که استخوان می‌خورد چیتی بزرگ بود. یک قل قویرق مال سید اسماعیل خان بود. روی چادر گذاشته بود، چیتی آورده می‌خورده است. ببری خان گنجشک را گذاشت رفت بیرون مهتاب هم بود، بشیر خان را بیدار کردند. گنجشک را دادم. داد به ببری خان آمد. نمی‌دانم کجا گرفته است، گنجشک را. خیلی عجیب است. سیاحی امشب که آمد. غاز، قل قویرق، دراج یک ماهی گیر کوچک پرده [که] رنگ آبی قشنگ [داشت] که در تهران گاهی جنس کوچکش را زده‌ام. این بزرگ‌تر بود. زنده آورده بود. از نوک «۱» پرش زده بود. گفتم زنده نگاه دارد. امروز توی کالسکه نزدیک منزل که می‌آمدم، طرف دست راست به صحرا نگاه کردم. دیدم قره‌قوش بسیار بسیار بزرگی، مثل چرخ فلک روی هوا، یعنی نزدیک زمین چرخ می‌خورد، به تندی تمام درست نگاه کردم. مرغ کوچکی را که قمری بود، عقب کرده، می‌خواهد بگیرد. مثل ترمای که قازلاق را عقب می‌کند. بعینها، همان‌طور. آنقدر چرخاند تا قمری را گرفت. نشست زمین، به خوردن. یک کلاغ هم از آسمان آمده جلو قره‌قوش با کمال ادب نشست. که هر وقت فضل «۲» [ای] از قره‌قوش زیاد بماند او بخورد. خیلی تعجب داشت. شب بعد از شام

مردانه شد.

محقق و ... بودند. بعد خوابیدیم ... enis

### روز پنجشنبه سیزدهم [شهر شوال]

در شهروان اطراق شد وزیر خارجه [و] مشیر الدوله، آمدند. با معیر قرار انعام و خلعت عثمانی‌ها که از اسلامبول آمده بودند، داده شد.

خیلی شد. رفتم چادر والده شاه. یحیی خان، تیمور میرزا، مجد الدوله، بودند. شوخی زیادی با هم کردند. یعنی فحش به هم می‌دادند. تصحیح مسوده «۳» روزنامه سفر که باید در تهران چاپ شود کردم. خیلی طول کشید بعد آمدم منزل. شب شد بعد از شام مردانه شد محقق و ...

آمدند بعد خوابیدیم espehani کوچک.

(۱). اصل: نك

(۲). فضله: به ضم فاء زیادی از هر چیز را گویند سعدی فرماید:

زکاء مال به درکن که فضله رز راچو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

(۳). مسوده: پیش نویس

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۷

روز جمعه چهاردهم [شهر شوال] رفتیم قزل رباط. چهار فرسنگ و نیم است.

امروز هوا خفه و ابر است، اما ابر خفیف و باد تندی می‌آمد. سرد [بود] گردوغبار زیادی بود.

توی کالسکه نشستیم. شکار می‌خواستیم بروم. از جهت باد نشد. میرزا نصر الله گرکانی مستوفی، به مکه می‌رود. دیشب از تهران این جا رسیده بود. دم کالسکه آمد. زیاد صحبت شد.

شانزدهم رمضان از تهران آمده است. از پائین آمدن نرخ‌ها، و بارندگی تعریف می‌کرد.

شکر خدا را کردم. بعد او رفت [به] یعقوبیه. ما هم رانیدیم. قدری که راه رفتیم، کنار نهری به ناهار افتادیم. نهر دیگری، بالاتر بود. یک پل داشت. باز، بنه و مردم زیاد جمع شده بودند.

مامورین زیادی رفت که مردم را [۴۱۴] رد کنند. مشیر الدوله هم مامور شده بود. دهباشی هم رفت. حرم هم رسیدند. می‌روند. دهباشی آخر آمد، گفت: یک لنگه یخدان سرپل به مشیر الدوله و من و صاحب جمع خورد. هر سه افتادیم زمین. پای مشیر الدوله درد آمد.

یحیی خان روزنامه اسلامبول را می‌خواند.

بعد از ناهار سوار شده رانیدیم، الی منزل. باد و گردوخاک بود. دم منزل ملک نیاز خان، حسن خان قصری، آمدند. دیده شدند. بسیار خوشحال شدم. رفتم منزل. وارد شدیم.

باد تجیرها «۱» را انداخته بود. نماز کرده حکیم [و] یحیی خان آمدند. روزنامه خواندند.

بعد شب شد. بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان بود. محمد علی خان بود. درس می‌خوانده است. عکاس [و] محقق و ... بودند. هوای مهتاب بسیار خوب بود. چفیه اگال عربی بسته [بودم] چون هوا سرد بود رفتیم اندرون. زیاد گشتیم. بعد آمده، خوابیدم. علی

رضا خان، امشب می‌گفت: فرقونی که به خانه شاگردان داده‌اند، تویش معرکه می‌کردند.

رذالت «۲» غریبی می‌کردند، که همه کس به تماشا می‌ایستاد. سیاحی و رحمت الله خان، امروز شکار رفته‌اند، با این باد. امشب با خواجه‌ها کج خلق شده برای کشیک و ...  
 بعد خوابیدیم. حبیب الله خان تنکابنی «۳» به مشرق، منزل قزل رباط رفته بوده است.  
 از علف چمن صحرا، و زیادی آهو و مرغ‌های زیاد زیاد، تعریف می‌کرد. سه تا آهو هم زده بود.

(۱). تجیر: پرده

(۲). اصل: رزالت

(۳). اصل: تنکابونی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۸

روز شنبه پانزدهم [شهر شوال] باید رفت به خانقین چهار فرسنگ راه است. صبح تیمور میرزا آمد. تکلیف می‌کرد، که همه‌جا از لب رودخانه برویم. الی خانقین شکار بکنیم.  
 هوا هم خیلی آرام و خوب بود. حقیقتا تنبلی کرده سوار کالسکه شده راندم. پاشایان و ... و ... همه بودند. صحبت شد. راندم. تا رسیدیم به دره ماهورها بالای تپه. به ناهار افتادیم.  
 از باران سابق زمین‌ها معقول سبز و خرم شده بود. چشم‌انداز غریبی داشت. بنه و مردم جاده «۱» را پر کرده بود. با دوربین تماشا کردم. به صحراها، حرم‌ها و ... آمده گذشتند ناهار خوردیم.  
 یحیی خان، حکیم طولوزون، بودند. روزنامه خواندند. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده راندم. علی مراد خان، «عزیز الله خان قلعه زنجیری» و ... آمدند. محمد حسن خان کلهر، آمده بود. دیده شدند. نخواستیم از توی ده خانقین و پل بروم. سیاحی و آئی را فرستادم، جلو بروند. از رودخانه گذار پیدا کنند [که] به ده نرفته از صحرا برویم. سیاحی رفت و آمد راه بوده است. [۴۱۵]  
 به قول نقّال به خامه ریگی «۲»، رسیده بالای خامه ریگ خانقین پیدا شد. با اردو سوار اسب شده، از طرف دست چپ خانقین راندم. مشیر الدوله، والی پاشا، کمال پاشا، علی بیگ و ... بودند. صحبت کنان رفتیم از ده و ... قدری دور شده، پشت رودخانه پیاده شده، سوار اسب رخس شدم. زدیم به آب. آب زیادی بود. اما اسب خوب سینه زد. بعد، از چند نهری هم گذشته، رفتیم چادر. دو ساعت به غروب به این‌جا وارد شدیم. آن‌طرف رودخانه و پل اردو افتاده است. حاجی حیدر ریش زد. اسب بسیار خوبی کرده‌ای جاف آورده، می‌فروختند. ابراهیم خان آورد. سیصد تومان خریده شد. بسیار اسب خوبی است. شش ساله است. قزل است. بسیار خوب اسبی است. اسمش هم جهان‌پیما، گذاشته شد «۳». آقا علی آشتیانی را فرستاده بودیم [که] سر پل و ده را قرق کند. می‌گفت اهل بنه آخر جمع شده، مرا سنگ می‌زدند. امین خلوت، نوری تیمور، قوشچی‌ها، و ... امروز همه از کنار رودخانه خانقین آمده بودند، می‌گفتند: درآج زیادی بود غاز، انقوت، اردک، درنا، تیهو و ... بوده است.

(۱). اصل: جعه

(۲). معنی کلمه «خامه ریگ» در فرهنگ‌ها یافت نشد و ظاهرا معنی آن باید تپه‌خاکی باشد.

(۳). اصل: اسمش راهم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۷۹

شکار کرده بودند. کنار رودخانه جنگل و نی [و] بید و ... بوده است. ایلات و اکراد سنجابی، و ... همه‌جا کنار رودخانه قشلاق کرده بودند. چادر زیادی زده بودند. امروز سنجابی‌های زیادی، به عرض آمده بودند. حاتم خان سنجابی، محمد رحیم خان، پسر

حسن خان سنجابی را کشته است. [و] فرارا به خاک روم آمده، از پاشا مطالبه شد. خلاصه، شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند. بعد خوابیدیم. chemsdole امروز، زعفران باجی [و] زبیده، برای جای چادر دعوا کرده بودند. امروز پاشا می‌گفت: در یمن طوایف اعراب اسیر به والی یمن، یاغی شده‌اند. او را محاصره کرده‌اند. از دولت عثمانی هشت هزار قشون مأمور دفع آنها شده است.

### روز یکشنبه شانزدهم [شهر سوال]

در خانقین اطراق شد. چادر ترمه را هم به علاوه چادرزری زده بودند. بعد از نهار، وزیر خارجه، والی پاشا، کمال پاشا، ناظم افندی، مشیر الدوله، را در چادر ترمه خواسته، بعد از اظهارات رسمی، همه را نشانده، خودم روی صندلی نشستم. صحبت زیاد شد. از حرفهای دوستی، و سرحدی و ... زیاد گفتگو شد. پاشا هم عرایضی کرد. بعد رفتند. الی عصری به صحبت و غیره گذشت، با پیشخدمت‌ها، و تیمور میرزا و ... عصری زنانه شد. شب بعد از شام، مردانه شد. محقق و ... آمدند. محقق روزنامه خواند. امشب معیر الممالک، پاشا و عثمانی‌ها را مهمانی میز فرنگی کرده است. پاشا بعد از شام نطقی در اتحاد دولتین کرده، «تواس» زده بود. یعنی شراب خورده بود. [۴۱۶] امروز به همراهان علی بیگ، که از اسلامبول آمده‌اند، و به خود پاشاها و ... باز قوطی‌های انفیه الماس اعلا، انگشتر الماس [و] شال [و] چهار هزار تومان پول، به نوکرهای سلطان و ... التقات زیادی شد. شب خوابیدیم ... enis سرکار علی «۱» امشب پیدا شده، سواره علی «۲» می‌زند، دور سرپرده. آخر خودش را به عثمانی‌ها رساند. عجب مردی است. بیچاره امین خلوت که پا ... «۳» را آنجا باز کرده است.

### روز دوشنبه هفدهم [شهر سوال]

امروز روز بسیار مبارکی بود. باید به قصر شیرین، به

(۱). لقب یک نفر از اطرافیان بوده است.

(۲). مقصود فریاد علی در اینجاست.

(۳). یک کلمه نامفهوم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۰

خاک خودمان برویم. صبح برخاسته، بعد از حمام و رخت پوشیدن، سوار کالسکه شدیم.

هوا ابر بود. اما بسیار خوش هوا بود. پاشایان و ... همه بودند. صحبت شد، قدری که رانندیم، در ماهوری به نهار افتادیم. یحیی خان روزنامه خواند. بعد که خواستیم سوار شویم، پیاده، مدحت پاشا و ... آمدند. وداع کرده، مرخص شدند، رفتند. ما هم رانندیم. همه‌جا، دره و ماهور و پست و بلند است. بعد سوار کالسکه شده، رانندیم. قدری که رانندیم، به نهارگاه حرم رسیدیم. سوار اسب شده، رفتیم نهارگاه حرم. آقا سلیم خواجه، در سر دره بول می‌کرد. من که گذشتم، همان‌جا نشسته بود. برنخاست. محمد علی خان هم بود.

خلاصه رفتیم توی زن‌ها. واقعا تماشای «۱» زیادی داشت. کل زن‌ها، خانم‌ها، کنیزها، پیرزن‌ها، و ... غلام‌بچه‌ها، خانه‌شاگرد [ها] همه در چادرها نشسته [و] ایستاده بودند.

قدری ایستادم. بیری خان، آنجا [در] چادر زبیده بود. قدری در صحرا راه رفت. بعد برگشتم.

سواره از صحرا و درّه [و] ماهور زده راندم. چرتی‌ها، تیمور، هاشم، حبیب الله خان، و ...

بودند. قدری تیهو پیدا شد. نشد بزینم. بعد راندم. خیلی از درّه [و] ماهور رفته، تا باز، به راه رسیدیم. سوار کالسکه شدم. سواره احمدوند، که رئیس آنها است، فقیه قادر، و جوانمیر است، که در خاک روم همیشه هرزگی می کرده‌اند. ملک نیاز خان، اطمینان داده، آورده بود. به نظر رسید. فقیه قادر، بعینها مثل عمر است و [مثل] شمر ذی الجوشن، جوانمیر، سیبیل بزرگی دارد. ریش می تراشد. جوانی است. پدر سوخته غریبی است. قدری فرمایش شد. امروز پسر محمد بیگ جاف که اسمش محمود بیگ است، آمده بود. با پاشا، و ...

دم کالسکه آمد. صحبت شد. جوان خوب [و] خوشگلی است. سوار مادیان عربی خوبی بود. خنجری زده بود که دسته خنجر به زیر چانه‌اش می خورد. با تجمل آمده بود. باطنا بسیار میل خدمت به این دولت را دارد. خلاصه، بدیع الملک میرزا، پسر عماد الدوله آمده بود.

صحبت شد. خلاصه وارد منزل شدیم. اینطرف رودخانه الوند، چادر زده‌اند. جلو چادر به رودخانه و صحرا باز بود. بسیار خوش هوا و ملایم و خوش روح بود. خیلی خوب منزلی است. [۴۱۷]

قدری صحبت شد، علی رضا خان آقا علی و ... نماز کرده، زنانه شد. گریه‌ها همه

(۱). اصل: تماشائی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۱

بودند. بازی می کردند. شب بعد از شام مردانه شد. اقبال الدوله، تفنگ و طپانچه، تمام اسباب، در یک جعبه فرستاده بود. تفنگ و طپانچه‌اش نیزه دارد، و یک لوله هستند. تفنگش دهن گشادی دارد. خوب تفنگی است. گلوله زن است. یحیی خان روزنامه خواند. بعد خوابیدیم mesume. و سر شام بودم. بیری کوچک یک موش کوچکی گرفته بود. آورد بازی کرد، کشت. اما نخورد.

### روز سه‌شنبه هجدهم [شهر سوال]

امروز باید به سرپل ذهاب، یعنی در آبادی قره‌بلاغ [که] اردو زده‌اند [برویم]. خلاصه صبح سوار اسب شده، راندم. بالای تپه بلندی ایستادیم.

ده قصر پیدا بود. مشیر الدوله، وزیر خارجه، حسام السلطنه، بودند. دستور العمل باغی، در آن طرف رودخانه دادم. که انشاء الله تعالی بسازند. نخل [و] مرکبات بکارند. مشیر الدوله را فرستادم حسن خان قصری، و ملک نیاز خان را، برد نشان بدهد [و] التزام بگیرد، که بسازند.

کارپرداز بغداد هم، حاجی میرزا حسین خان آمد. مرخص شد، رفت بعد راندم. از توی خرابه عمارتی قصرشیرین رفتیم. درست نگاه کردم. این عمارت گنبد و سقف [و] طاقی گرد داشته است. و میانش حوض بوده است. حوض خانه بوده است. و از روی دیوار سنگ‌های بزرگ، حجاری کرده، مثل نو. آسیاب آب را از دو فرسنگی از رودخانه بریده، به این حوض خانه و عمارات و قصور می آورده‌اند. که آن دیوارها و آثار نهر و در روی دیوار و ... هنوز باقی است.

قدری بالاتر از این عمارت، به ناهار افتادیم. هوای ملایم گرم خوبی داشت. یحیی خان [و] پیشخدمت‌ها و ... بودند. بعد از ناهار قدری سواره رفتیم. بعد، به کالسکه نشسته راندم.

سنگ‌راه‌ها را خوب جمع کرده‌اند. سیاچی، تیمور میرزا، هاشم، باشی غلام‌بچه، و ...

رفته بودند، به رودخانه «ریجاب» شکار دراج. شکار هم کرده بودند. آب گرم گوگردی معدنی، هم می‌گفتند از زمین می‌جوشد. خلاصه رسیدیم، نزدیک اردو. سوار اسب شدم.

حاجی هاشم خان، پسر مصطفی قلی خان مرحوم، برادر شاطر باشی، ابو طالب خان، پسر شاطر باشی، پسر محمد حسین خان، برادر شاطر باشی، آمده بودند. از تهران به زیارت می‌روند. دیده شدند. رفتیم منزل. عصری رسیدیم. چادرها را کنار رودخانه زده بودند. بسیار بسیار صفا داشت. جلو، آن طرف رودخانه درخت‌های کوچک [و] بزرگ خاردار و ...

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۲

بود. مرغ‌های قشنگ از جنس ماهی‌خوار، و آقاچ، دارد. ابلق سیاه و سفید بسیار مقبول «۱»، خوش آواز بودند. اما ماهی‌خوار بودند. تا به حال ندیده بودم، [۴۱۸] به این قشنگی.

چای خورده، نماز کردیم. اندرون گشتیم. بیرون خیلی گشتیم. بسیار باصفا بود. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت‌ها، یحیی خان، آمدند. معیر بود. یحیی خان قدری روزنامه خواند. بعد خوابیدیم.

### روز چهارشنبه نوزدهم [شهر سوال]

باید رفت به پای طاق. صبح برخاستم.

یحیی خان فرستاده بود، میرزا هدایت الله امام جمعه مشهد و میرزای ناظر حضرت، آمده‌اند، به عتبات و مکه بروند. رخت پوشیده، زن‌ها رفتند. حضرات آمدند. ایستاده، قدری صحبت شد. میرزای ناظر همان بنیه را دارد، ما شا الله خیلی پیر است اما با بنیه. عرق زیادی می‌کرد. که می‌ریخت از سرش. بعد از ناهار ما هم سوار شده از آب گذشته، رفتیم، به شکار گاه دراج. که وقت آمدن رفتیم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، یحیی خان، و ... بودند. توی نی‌ها و ... را گشتیم دو «یلبه» «۲» زدیم. یک دراج ماده روی هوا، خوب زدیم. دراج بسیار کم پرید. بعد به ناهار افتادیم. همان جایی که وقت رفتن به عتبات.

بعد از شکار عصری کنار رودخانه چای خوردیم، بعد از شکار، و لرز کردم. ناهار خورده شد.

شکر و حمد خدا را به‌جا آورده. طولوزون بود. قدری روزنامه خواند. بعد سوار شده رفتم طرف منزل. همه‌جا از صحرا، در صحرا، روی تپه کوچکی آثار عمارتی بود از سنگ. در صحرا هم، دو دیوار سنگی، آثارش بود. از این گذشته از محاذی ده سلیمان بیگ، که جزء قلعه شاهین حاجی شهباز خان کلهر است، که در دست راست بود. گذشته رفتم، به زیر «دخمه داوود» علی رضا خان، آفتاب گردانی زده، آنجا به ناهار افتاده بود. نهر آبی هم می‌گذشت.

محمد خان، و پسر «تلخه» والی و ... هم، آفتاب گردان علیحده زده، به ناهار افتاده بودند.

زیر دخمه، قدری ایستادم. درویش‌ها در دخمه بودند. صیاد بیگ کرمانشاهانی، کوه رو، بیست ذرع هم بالاتر از دخمه، توی یک سوراخی ایستاده بود. که الی پائین که سی ذرع می‌شد.

همه‌جا صاف مثل دیوار بود. آمد پائین، به طوری که به عقل نمی‌آید. زیاد تعجب کردم.

(۱). اصل: مغبول- زیبا

(۲). در اصل با همین اعراب آمده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۳

بعد برگشته آمدیم، از تنگه «کل داوود» گذشته سوار کالسکه شدم. راندم، برای منزل. منزل در زیر تنگه، پای طاق افتاده است.



توی اردو معتمد الدوله فرهاد میرزا ملاحظه شد. که تازه از کردستان آمده بود. قدری صحبت شد. جای مادر ما را خوب جایی زده‌اند. توی درّه است.

یک طرف جلو چادرهای ما، اندرون، همه باز «۱» است، به کوه می‌رود. امروز هوا زیاد گرم بود. اغلب مردم رفته‌اند میان طاق [و] کردند و ... حرم هم رسیدند. درخت بید و درخت خار دارد. زیاد است. پلی دادم رحیم کن کن ساخت. که آن طرف بگذریم. گربه‌ها آمدند بازی کردند. زن‌ها آمدند گشتند. صحبت شد. قدری از آب گذشته، [۴۱۹] بالای کوه رفتم شب شام خورده خوابیدیم.

### روز پنجشنبه بیستم [شهر سوال]

در اینجا اطراق شد. [پای طاق] صبح رفتم حمام سرتن شوری. یحیی خان آمد [گفت] تلگرافی، مستوفی الممالک زده بود از تهران. که شب چهارشنبه هجدهم شوال سردار کل، عزیز خان در آذربایجان یعنی تبریز، بعد از بیست روز ناخوشی فوت شده است. سردار قریب هشتاد سال عمر داشت. بسیار افسوس خوردم.

بعد آمدیم بیرون. ناهار خورده، بعد از ناهار وزیر خارجه، مشیر الدوله، دبیر، حسام السلطنه، معتمد الدوله، آمده، نشسته، زیاد صحبت و گفتگوی دولتی شد. بعد الی غروبی به صحبت و ... گذشت. کالسکه‌ها را امروز به زور عمله و اسب توپخانه کرمانشاهان و ... معیر برد، به میان طاق امین الملک، و ... و ... هم رفته‌اند. شب حاجی حسن سقا، را معیر از «میان طاق» فرستاده بود. که این جا نیست. آب هم نیست. گفتم بروند پیش خانه به کنند. بعد از شام مردانه شد. بعد خوابیدیم ... enis

### روز جمعه بیست و یکم [شهر سوال]

باید به میان طاق برویم، انشاء الله. رفتن میان طاق موقوف شد. به کردند رفتیم. صبح از خواب برخاستیم. باد سردی می‌آمد. بعد از حمام سوار اسب رخس شده، راندم. آدم والده نایب السلطنه چادر، [و] روبنده والده نایب السلطنه را، صبح با بارها داده، برده‌اند. والده نایب السلطنه، بدون چادر مانده بود. آقا سلیمان، آقا حسن، ماندند. او را از عقب همه حرم آوردند. تا رفته، دوباره چادرش را از توی بارش، آوردند خیلی خنده داشت. راندم. مشیر الدوله، بود. دیگر کسی نبود. پیش رفته بودند. از راه

(۱). اصل واز

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۴

ساخته طاق که الحق خوب راهی است، گذشتم. هوا گاهی باد می‌آمد. خیلی سرد [بود] بعد که باد نمی‌آمد. گرم بود. رسیدیم، به میان دره. زمین‌ها هنوز از باران و برف سابق نم دارد. کوه دست راست هم، در قله‌اش برف هست. الی کردند. در زمین دره‌ها هم تک‌تک، هنوز برف بود. میان دره‌ها و ... سبز و خرم بود. بسیار باصفا. به ده میان طاق نرسیده، دست چپ، به ناهار افتادیم. یک جاده، میرزا علی خان، سیاحی، آقا وجیه، و ... بودند معیر، و امین الملک هم [که] شب را [در] میان طاق بودند، آمدند.

در بین خوردن ناهار، حرم‌ها سواره آمده، گذشتند. تماشا کردم. چرتی هم، بود.

عکاس باشی [هم] بود. بعد سوار کالسکه شدم. راندم. از والده شاه که توی کالسکه تعارفی سلطان نشسته بود، گذشتیم. کالسکه غریبی است، مثل جعبه عطر می‌باشد. بسیار قشنگ و کوچک، و به زمین نزدیک. حرم هم به ناهار افتاده بودند. گذشته، راندم. نزدیک ده کردند سوار شده، رفتم چادر دو ساعت [و] چیزی کم به غروب مانده، وارد شدیم.

هوا بسیار سرد بود. آتش کردیم. حرم و ... هم رسیدند. شب بعد از شام خوابیدیم. Bakeri

**روز شنبه بیست و دوم [شهر سوال]**

در کردند اطراق شد. دیشب بسیار سرد بود.

ایاز «۱» بود. صبح سر حمام، تاج گل گفت: قجه پیرمرد ریش سفید، که همیشه جوجه [از] ده می آورد. قوجه بی عار [که] این سفر همراه ما بوده است، [در] همه زیارتگاه‌ها، صد سال متجاوز عمر داشت. [۴۲۰] در مشاهد مقدسه نماند. دیشب اینجا در کردند مرده است. و در کردند دفنش کردند. امروز نهار را اندرون خوردم. چادر قلندری نوی ماهوت را زدند.

آنجا نهار خوردم، الی غروبی آنجا بودم. مختلف گذشت، بعد از نهار مردانه شد. سرم قدری درد می کرد. کسل خیالی هم بودم. محمد صالح خان نام کلهر که در کار عماد الدوله، افساد می کرد، به یحیی خان حکم شد. گرفته آوردند. چوب زیادی خورد. طولوزون هم روزنامه خواند. بعد آدمم بیرون. مشیر الدوله، مظفر الدوله را به حضور آورد، از تعزیه سردار کل مرحوم. بعد صاحب جمع قاطر خریده بود آورد. به توسط حاجی رحیم خان، خلعت گرفت. بعد علی رضا خان، اسبی که به فراشان سواره داده بودیم و با ابراهیم خان از اسبان

(۱). ایاز: نسیم شب

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۵

ملک نیاز خان، آوردند، دیدم. بعد زنانه شد. در گرد تونقال «۱» آتش نشستیم زن‌ها جمع شدند. گربه‌ها بودند. شب، عماد الدوله از ماهی دشت آمده بود. بعد از شام [مجلس] مردانه شد. یحیی خان، محقق، علی رضا خان، آمدند. بعد خوابیدیم

**روز یکشنبه بیست و سوم [شهر سوال]**

باید رفت به هارون آباد صبح سوار شده به کالسکه. همه نوکرها بودند به جز حسام السلطنه، که پیش رفته بود. معتمد الدوله، محمد باقر خان را که متصدی قلعه شاه آباد مریوان است، به حضور آورد. احوالات قلعه آنجا که تازه بنا شده است، پرسیده شد. بعد، عماد الدوله که دیشب وارد شده بود دم کالسکه احضار شده. فرمایشات زیادی، از هر بابت به او شد. بعد قدری رانده، کنار راه دست چپ به نهار افتادیم. هوا سرد بود.

حکیم طولوزون، یحیی خان، روزنامه فرنگی خواندند. زمین‌های این جا. الحمد لله تعالی همه از باران‌های سابق تر است. و همه جا را زراعت کرده‌اند. اکثر زراعات این جاها دیم است. و از قراری که عرض شد، تخمی پنجاه تخم می دهد. بعد از نهار سوار کالسکه شده رانیدیم. تا رسیدیم، به اول خاک کلهر. محمد حسن خان سرتیپ کلهر، محمد رضا خان سرتیپ زنگنه، با خوانین کلهر، و زنگنه و لر زنگنه، به حضور رسیدند. بعد قدری رانده به هارون آباد رسیدیم. دست چپ در بغله کوه، عمارت خوبی محمد حسن خان سرتیپ، ساخته است. سابقا نوشته بودم، حالا به اتمام رسیده بود. مهدعلیا منزل کرده بود، آنجا. اردو بالاتر از ده، افتاده بود. [۴۲۱] نزدیک ده، سوار اسب شده، رفتم، به اردو، به چادر. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. هوای هارون آباد، از کردند قدری گرم تر است. اما باز آتش و تونقال لازم بود، [آتش] شد. بعد از شام مجلس مردانه شد مشغول بعضی نوشتجات «۲» [که] وزیر خارجه، فرستاده بود. شدیم. بعد خوابیدیم Luchi. جوانمیر، احمدوند، از طاق بالا نیامده بود. باید ملک نیاز خان بیاوردش.

**روز دوشنبه بیست و چهارم [شهر سوال]**

باید رفت به ماهی دشت. صبح زود برخاسته، رخت پوشیده، سوار کالسکه شده، رانیدیم. همه نوکرها حاضر بودند.

(۱). یک نوع منقل

(۲). اصل: نوشته‌جات

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۶

با حسام السلطنه، وزیر خارجه، عماد الدوله، معتمد الدوله، مشیر الدوله، فرمایش می‌کردیم. هوا صاف و خوب بود. لکن باد سردی می‌آمد. چون در وقت آمدن، هیئت ارضی و فاصله کوه‌ها، و فراسخ و اسامی دهات، و ... همه بتفصیل نوشته شده است، در مراجعت دیگر لازم نیست نوشته شود. مگر منازلی که نوشته نشده باشد. از کنگاور به سمت ملایر و عراق که انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد. خلاصه رانندیم. دو فرسنگی که راه طی شد، به امین السلطان حکم شد، برود ناهار بیندازد. کنار دست راست جاده، نزدیک گردنه نعل‌شکن، می‌خواست ناهار بیندازد. نزدیک به ناهارگاه حرم بود. آن‌جا نیفتاده، دوباره رانندیم.

رفتم بالای گردنه به ناهار افتادیم. آفتاب گردان عقب بود. تا رسید و زدند، باد سرد شدیدی که می‌آمد، زیاد اذیت کرد. درخت بلوطی را امین حضور [و] میرزا علی خان [و] پیشخدمتهای دیگر، با فراش‌ها و ... خواستند، آتش بزنند. که گرم بشویم. هرچه کردند آتش نگرفت.

زحمت بی‌حاصلی کشیدند. دود زیادی خوردند. بعد رفتیم توی آفتاب‌گردان، گرم بود.

ناهار خوردیم. حکیم طولوزون، روزنامه «لاتورکی» اسلامبول را می‌خواند. احوالات جنگ پروس و فرانسه بود. و حکیم طولوزون زیاد دلتنگ بود. و افسوس از بدبختی و طنش می‌خورد.

بعد از ناهار سواره از گردنه، پائین رفتم. چون راه ساخته را، کالسکه و عراده و بار گرفته بود.

از راه قدیم، مشهور به نعل‌شکن، که همه یکپارچه، سنگ است. رانندیم. قدری که رفتم پیاده شده، پیاده رفتم. سواره بسیار خطر داشت. سابقا کل زوآر، و قافله باید از این راه بگذرند.

در حقیقت نعل‌شکن نبود. گردن‌شکن بود.

آدم اگر سوار برود زمین خواهد خورد، شک ندارد. اما الحمد الله راه بسیار خوبی، از زیر راه قدیم ساخته‌اند، که کالسکه به راحتی می‌رود. [۴۲۲] در وقت آمدن در این کوه‌ها و جنگل‌های بلوط، کبک زیادی بود. اما حالا یک دانه نیست. همه رفته‌اند، سرحد زهاب به قشلاق. خلاصه از راه بد گذشته، دوباره سوار شدم. داخل جلگه زیبری شدم. سوار کالسکه شده، رانندیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد ماهی‌دشت شدیم. شب بعد از شام [مجلس] مردانه شد. پیشخدمت‌ها آمدند. حاجی میرزا علی مقدس، آمده بود. هنوز دماغ حاجی کج است، از صدمه صبر مسیب. انشاء الله کم‌کم راست خواهد شد.

بعد خوابیدیم... enis

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۷

روز سه‌شنبه بیست و پنجم [شهر شوال] در ماهی‌دشت اطراق شد. صبح که برخاستیم [دیدیم] دیشبش باران زیادی مخلوط به برف آمده است. صبح هم که برخاستم، باز هوا ابری بود. و می‌بارید، برف و باران. اما زمین به طوری گل شده بود، که راه نمی‌شد رفت. به هر کفشی، نیم من گل، می‌چسبید اما الحمد الله، اتفاقا اطراق بود.

و الا نمی‌شد امروز، مردم و مال و بنه و ... برود و منزل فردا هم شهر کرمانشاهان است.

گل [و] فلان عیبی ندارد لازم شد، در این مقام شکر باری تعالی را به‌جا بیاورم، که الی امروز، بر سر چادرها، و اردوی ما، چه در خاک ایران و چه [در] خاک روم، ابتدا باران و برفی نیامده بود. اما اوقاتی که در خاک روم بودیم، در خاک ایران همه‌جا باران‌های نافع و برف آمده بود. و اگر خدا نکرده یک باران شدیدی در سمت سرمن رأی، کربلا- [یا] نجف یا در مراجعت از حضرت

صاحب، در راه‌ها، بخصوص یعقوبیه و شهر «وان» و زهاب و ...

می‌بارید، اردوی به این سنگینی چه می‌شد، که یک کالسکه و یک عراده، و یک شتر، در این راه‌های طولانی و پست و بلند و زمین‌های نرم، که تا گوش اسب به گل می‌رفت بیرون نمی‌رفت، و همه تلف می‌شدند و یک‌بار، به منزل نمی‌رسید خلاصه کمال شکرگزاری از این جهت حاصل است. خلاصه امروز، وزیر خارجه [و] یحیی خان، به حضور آمدند. چون تردیدی، در عمل حکومت کرمانشاهان بهم رسیده بود. به وزیر خارجه حکم شد استخاره از قرآن بکند. استخاره در ماندن بدیع الملک میرزا، پسر دوم عماد الدوله. [استخاره] خوب آمد.

بسیار جوان قابل [و] عاقلی است. از خوب آمدن استخاره خوشحال شدیم، که هم شاهزاده بدیع الملک، شخص کافی است، هم خانواده عماد الدوله اوضاعشان بر هم نخورده است. خلاصه بعد از آن قدری راه رفتیم هوا گاه ابر گاهی آفتاب، گاهی [۴۲۳] می‌بارید. قدری شعر شیخ منتخب شد. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت‌ها مشاعره کردند. آقا وجیه، میرزا علی خان طرفی، پسر امین خلوت و عکاس باشی طرفی [دیگر] بیست تومان هم گذاشته بودیم هرطرف که طرف دیگر را بست و مغلوب کرد ببرد. حاجی میرزا علی مقدس هم ثالث بود که طرفین اشعار مکرر نخوانند، و شلتاق نکنند. بالاخره طرف میرزا علی خان مغلوب شد تنخواه «۱»

(۱). تنخواه: پول نقد

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۸

را آن طرف بردند، ده دو «۱» به حاجی میرزا علی مقدس رسید از بابت حق السعی.

بعد خوابیدیم Semsedole.

### روز چهارشنبه بیست و ششم [شهر شوال]

باید به عمادیه کرمانشاهان برویم. صبح از خواب برخاسته، هوا گرفته بود. شب هم، برف و باران آمده بود. صبح هم می‌آمد. رخت پوشیده، رفتیم، توی کالسکه، خرجه هم پوشیده، بسیار سرد بود. برف هم می‌آمد.

اطراف گرفته و مه بود. رانیدیم، دو فرسنگی که رفتیم، دست چپ در دامنه کوهی، به نهار افتادیم. زمین زیاد گل بود. هوا گاهی بازمی‌شد، گاهی ابر، گاهی باران، گاهی برف و تگرگ. هوای خوبی بود. حکیم طولوزون، یحیی خان، بودند. روزنامه خواندند.

بعد سوار شده رفتیم. به کالسکه نشسته رانیدیم. هوا به همان ترکیب‌ها بود، الی عمادیه. در راه از شاهزادگان کرمانشاهان، علمای کرمانشاهان، مثل آقا عبد الله، آقا محمد ابراهیم و ...

استقبال آمدند. بعد نزدیک شهر، تجار [و] کسبه و اهل شهر استقبال آمده بودند. شیشه نبات، که رسم قدیم ایران است، به طرف کالسکه انداخته، می‌شکستند. الحمد الله که در کالسکه، بودیم. اگر سوار اسب بودیم. یقینا اسب، رم می‌کرد. چنانچه اسب‌های

سایرین بسیار، رم می‌کردند. صدای شکستن شیشه نبات، ناله گوسفندهائی «۲» که قربانی می‌کردند، با فریاد و همهمه «۳» زن و مرد، مخلوط شده بود. سامعین را خوش نمی‌آمد. بخصوص از کشتن گوسفندها، که این هم رسم بی‌معنی قدیم است، که حیوانی

را در سر راه، بکشند. بی‌جهت «۴» و جزء تشریفات ورود و خروج سلطان و ... قرار بدهند. زن‌های این شهر، روبندی سیاه، که از موی اسب می‌سازند، و اسم او را پیچه می‌گویند، بر روی خود، می‌آویزند. که کسی رویشان را نبیند. چنانچه رسم اسلام است، که

زن‌ها در پرده باشند. اما این پیچه، طوری است، قدری که زن سرش را بلند می‌کند، که نگاه کند، بینی او مثل چوب «دهاچه» پیچه را بلند می‌کند.

کل روی زن آشکارا پیدا می‌شود. و هیچ این اسباب حایل صورت زن نمی‌شود. زن‌های

(۱). یعنی ده تومان دو تومان

(۲). اصل: گوسفندهای

(۳). اصل: هم‌همه

(۴). اصل: جهه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۸۹

عراق عرب «۱» هم‌همه این نوع [۴۲۴] رویند، دارند. اگر این رسم را موقوف کنند، بسیار خوب است. چیزی اختراع کنند که حایل صورت باشد. خلاصه چون هوا سرد بود، گاهی برف و تگرگ می‌آمد. همه‌جا با کالسکه آمدیم. از سر قبر آقا گذشته، همه‌جا از طرف مغرب شهر گذشته، بطرف عمادیه، رفتیم. دیوار قلعه قدیمی به نظر آمد که دور شهر را محیط بوده است. حالا خراب است. از عماد الدوله سؤال شد، گفت از بناهای مرحوم محمد علی میرزا بود. عمارت‌های دیوانی شهر، که مشهور به کاخ است، خیلی بلند، از توی شهر پیدا بود.

بسیار به نظر عمارت معتبری آمد. شهر کرمانشاهان بسیار آباد و معتبر است. از شهر بغداد بسیار آبادتر است. اگر مثل شط بغداد رودخانه این‌جا بود، و این خانه‌ها را در طرفین رودخانه به درازی می‌ساختند، البته طول آبادی از سه فرسنگ متجاوز می‌شد. چون این شهر در توی دره، و روی تپه‌هاست. به نظر نمی‌آید. دو مساوی بلکه، بیشتر از آبادی بغداد است. چون کالسکه از پل قره‌سو، باید می‌گذشت و به عمادیه می‌رفت، قدری راه دور شد. از پل گذشتیم. نزدیک عمادیه، دره بود. اسب به واسطه گل لیز می‌خورد. پیاده شدم، رفتم. باز سوار شدم. دم در عمارت، سردر پائین، باز نه‌ری بود، و گل هم بود. ابراهیم خان را جلو فرستادم، ببیند «۲» راه چطور است. سد کوچکی، در نهر بود، روی سد، گل و لیز بود. من هم سواره رفتم. اسب دست و پائی رفت. [و] کم ماند [ه بود] بیفتد، و ما زمین بیفتیم الحمداله خودداری کرده، نیفتادیم. گذشته، رفتیم، عمارت در سر در کوچک پائین منزل کرده، بخاری بود. گرم [و] خوب [بود] نماز کردیم. عرفانچی پیدا شد. از یعقوبیه برای عروسی کردن [با]، دختر عماد الدوله پیش [از ما] آمده بود. ملاحظه شد. از این قرار از عروسی خودش تعریف کرد.

لازم شد اعمالی که کرده است، بنویسم. اولاً سه روزه، از یعقوبیه، به چاپاری، به کرمانشاهان آمده است. و در خانه مرتضی قلی میرزا، پسر عماد الدوله منزل داده بودند.

بلافاصله به عماد الدوله پیغام داده است: که میدانی من چرا آمده‌ام؟ برای عروسی دختر تو است. عماد الدوله اول عذر آورده بود، که حالا نمی‌شود. اگر هم بشود باید مهمانی [و] ساز و نقاره باشد. [۴۲۵] عرفانچی گفته بود، من پول نخواهم داد. اگر عماد الدوله خرجش

(۱). اصل: عراق و عرب

(۲). اصل: به‌ببند

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۰

را بدهد، بسیار خوب بکند. عماد الدوله هم قبول کرده، آتش بازی [و] مهمانی و ...

ساز و نوازی راه انداخته بودند. شب عروسی عماد الدوله، به سمت ماهی‌دشت به استقبال آمده بود. عرفانچی را، حمام دامادی با ساز و ... برده بودند. شب عروسی برادر عماد الدوله، که اسمش محمد رحیم میرزا، است دست بدست داده بود. اما عوض این که

عروس را بیاورند خانه عرفانچی، عرفانچی را مثل عروس، با آتش بازی [و] ساز و نقاره برده بودند. قبل از دست به دست دادن، در جایی که همه شام می‌خوردند، او را هم برده بودند. آتش‌بازی می‌کردند. پاچه خیزک «۱» می‌انداختند. [که] به کلاه و گردن مردم می‌رفت. پدر و مادر عرفانچی را، و عماد الدوله را، فحش می‌دادند مردم. به عرفانچی گفته بودند شام نخور. [او که] گرسنه بوده است، یک نان بزرگ را لوله کرده، با پنیر خورده بود. بعد [که] برده بودند، اندرون، شیرین‌پلو آورده بودند. که با عروس بخورد. یک قاب شیرین‌پلو خورده بود. ینگه‌ها «۳»، گیس سفیدها «۴»، گفته بودند این گاو است، یا داماد. این چه چیز است. زنی که آفتابه لگن آورده بود. عرفانچی پنج هزار [دینار] توی لگن [برای او] ریخته بود. زنکه بد گفته [و] نگرفته بود. گل کمری که از جانب عروس، سر حمام با رخت باید می‌گذاشتند، خودشان نداشته‌اند. عرفانچی گفته بود، من دارم. گل کمر خودش را به پانصد تومان، [به آن‌ها] فروخته بود. دوباره [گل] کمر را هم صاحب شده بود. صبح عروسی عرفانچی، مقوم «۵» و دلایل و ... آورده [بود و] آن‌چه عروس از هر چیز جهیز آورده بود، داده بود قیمت کرده بودند. خلاصه کارهای غریبی کرده است.

بعد از شام خوابیدیم. Bolende

### روز پنجشنبه بیست و هفتم [شهر سوال]

توقف در عمادیه. صبح رفتم، پیاده به قصر بالا. زمین زیاد گل بود. نمی‌شد راه رفت. تا رسیدیم بالا به زحمت بسیار، پیشخدمت‌ها بودند. اغلب مردم شهر هستند. عزت الدوله شهر است. والده شاه هم در خانه‌های، صارم الدوله در شهر است. امروز در همان بالاخانه بودیم. کاری نداشتیم. امین السلطان،

(۱). اصل: نون

(۳). ینگه: یدک- دنباله، زنی که شب زفاف همراه عروس به خانه داماد می‌رود. (فرهنگ عمید)

(۴). گیس سفید: کلفت و زنانی که در خانه‌ها به بانوی خانه همکاری می‌کردند.

(۵). مقوم: قیمت‌گذار- کسی که قیمت اجناس را تعیین می‌کند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۱

قدری از اسباب‌های مختلف مثل دوربین‌ها، دستکش و ... خیلی اسباب که، هرچه تصور شود، بود. که در آبدارخانه آورده است. در این سفر نمونه [ای] از آنها را آورده بود.

تماشا کردم، از عطریات و ... بعضی را بردیم، اندرون. به حرم خانه تقسیم شد. امین السلطان، الحق نوکر بسیار قابلی است. از عهده هرگونه خدمات برمی‌آید. خصوص در خدمت مخصوص خودش مثل ندارد. نظم عمل سیورسات خانه که مناسب شغل او نداشت. اما نظمش بسیار لازم بود. عمل قاطرخانه، [و] شترخانه، از بغداد، در مراجعت به او محول شد. در کمال نظم به راه برد. و می‌برد. که در قوه دیگری نبوده. خلاصه عصری رفتیم [۴۲۶] اندرون شب شام خورده خوابیدیم. zahrasoltan

### روز جمعه بیست و هشتم [شهر سوال]

صبح رفتم، باز سر در بالا. ناهار خورده، بعد از ناهار، حسام السلطنه، معتمد الدوله، وزیر خارجه، دبیر الملک، شهاب الملک، امین نظام، حاجی سعد الدوله، و ... عماد الدوله، مشیر الدوله، معتمد الملک، مشیر لشکر، به حضور آمدند. بعضی کارها و فرمایشات داشتیم. حکم شد. فوج دوم «۱» را از این‌جا، مرخص کردیم. [که] از راه همدان به آذربایجان بروند، با سواره شاهسون. الی غروب مشغول کار بودیم، غروب رفتیم، اندرون. هوا صاف و سرد است. شب بعد از شام در باغ آتش‌بازی کردند. بعد خوابیدیم... enis

## روز شنبه بیست و نهم [شهر سوال]

امروز در شهر در خانه‌های صارم الدوله، مهمان مهدعلیا، هستیم، به ناهار رفتیم. اسب آوردند. دم حمام، سوار شده، رانندیم. اسب حرکت قبیحی، کرد. زن‌ها یک دفعه خندیدند با صدای بلند. بعد رفتیم، بیرون باغ. سواره از رودخانه گذشتیم. خیلی آب داشت. بعد سوار کالسکه عثمانی‌ها شده رانندیم. نوکرها بودند. از عمادیه به شهر، یک فرسنگ سبک است. نزدیک شهر سوار اسب شدیم. جمعیت زیادی از زن و مرد بود [ند] معرکه می‌کردند. داخل کوچه شده، کوچه‌ها را سنگفرش کرده‌اند. عماد الدوله می‌گفت امسال تازه سنگ فرش کرده‌ام. کوچه قدری تنگ بود دیوارهای بلند [داشت] روی دیوارها پر بود از زن. بسیار احتیاط داشت، که زنی یا بچه [ای] از بالا بیفتد روی ماها. الحمد الله به خیر گذشت. از پهلوی مسجد خوبی گذشتیم. گفتند

(۱). اصل: ۲

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۲

از بناهای ... «۱» عماد الدوله هم، مسجد خوبی ساخته است. خلاصه از دم خانه محمد رضا خان سرتیپ زنگنه، و تلگرافخانه گذشته، داخل میدان توپخانه شدیم. میدان خوبی است. دور [آن] حجرات است، و جای توپها. اما این قدر جمعیت توی میدان و پشت بام‌های میدان بود، که نمی‌شد معلوم کرد میدان را، چه قسم ساخته‌اند. جمیع سطح میدان و بام‌ها و ... آدم بود. افواج قزوین و ... بودند، موزیکانچی‌ها بسیار خوب می‌زدند. از میدان گذشته، کوچه تنگی را هم عبور کرده، داخل خانه صارم الدوله شدیم. حسام السلطنه، معتمد الدوله، یحیی خان، نوری، تیمور میرزا، سیاحی، آقا وجیه، مملی، عماد الدوله، صارم الدوله، مجد الدوله، ناصر قلی خان، و ... بودند، عمارت بدی نبود. معیانه بود. حیاط «۲» بزرگی بود. با باغچه و حوض [و] نرده دور باغچه‌ها، یک طرف رو به مشرق، عمارت بلندی ساخته است. که پله زیادی می‌خورد [و] بالا می‌رود. ماه تابان خانم ... میرزا نبی خان [۴۲۷] از آن‌جا شهر و صحرا پیدا است. رفتیم آن بالا. اما زیاد سرد بود. آمدیم پائین. خلاصه در تالار کوچکی رو به جنوب نشستیم. والده شاه بود. مریم شاه هم بود. ناهار زیادی، چیده بودند، خوردیم، با شاهزاده‌ها. بعد از ناهار رفتیم، حیاط دیگری، صارم الدوله، ساخته است، حیاط طولانی، چشم‌انداز به شهر و ... دارد. حوض‌ها دارد. جای خوبی است. سرد بود. زود برگشته، آمدیم. باز به اتاق، نشستیم. تیمور، مجد الدوله، قدری با هم شوخی کردند. صارم الدوله، آلبوم عکس‌های مختلف آورد، تماشا کردیم. الی غروب، آنجا بودیم. نماز کرده، آمدیم، بیرون. پیاده از میدان توپخانه رفتیم، به عمارت دولتی. باز همان‌طور، جمعیت بود. دیوان‌خانه‌های بسیار خوبی، خلوت‌های خوبی، دالان‌های خوبی، ساخته‌اند. عمارت «بیدستان» که خود عماد الدوله می‌نشیند، رفتیم. به اطاق مخصوص عماد الدوله رفتیم.

اتاقی است گرم، زمستانی، ترکیب صفحه پیچاز «۳» ساخته شده است. کتابخانه عربی و فرنگی داشت. عکس صورت‌های ما، و ... زیاد بود. مخلفات زیاد، توی اتاقش بود. اتاق را هم کاغذهای خوب چسبانده‌اند. اندرونی شاهزاده هم، نزدیک همین عمارت است. اما نرفتیم،

(۱). جای نام در متن اصلی سفید گذاشته شده است.

(۲). اصل: حیات

(۳). اصل: پی‌چاز - شطرنجی یا چهارخانه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۳

آنجا دوباره برگشته، به دیوانخانه دولتی رفتیم. از آنجا، از زیرزمین، پله می‌خورد، می‌رود، به عمارت عرش آئین. عمارات خوب دارد. بخصوص حوض خانه دارد. ستون زیادی دارد.

حوض در میان [است] بسیار خوش ترکیب ساخته‌اند. تابستان باید خیلی سرد باشد. دو رو، است حوض خانه‌های، مرمر یکپارچه دارد، از آنجا گذشته، به زیر عمارت کاخ رفتیم. که خیلی بلند است. و شبیه است، ترکیبا به عمارت شمس العماره تهران، اما کوچکتر از آن است. هوا سرد بود. دیگر بالا، عمارت نرفتم. در دیوانخانه دولتی در تالارش، دو ستون یک پارچه، از سنگ معدن حاجی آباد کرمانشاهان، دارد. مثل سنگ سماق است. خلاصه وارد محوطه شدیم. مثل باغ بود. از آنجا گذشته داخل حیاط خلوت عمارت، و تالار باغ محمد علی میرزای مرحوم، شدیم. تالار خوبی است. رو به باغ. باغ بسیار بزرگ مشجرآباد خوبی است. از همه درخت‌ها و میوه‌ها، دارد. مرتبه، مرتبه، می‌رود الی پائین. جدول آب از میان خیابان، همه‌جا آبشار مانند، می‌رود. بسیار باغ خوش قطع خوبی است. پیاده با شاهزاده‌ها و ... صحبت کنان، الی آخر باغ رفتیم. آنجا سوار کالسکه شده، رانندیم، به عمادیه [هوا] بسیار سرد بود. شب بعد از شام آتش بازی کردند. بعد خوابیدیم... mesume

### روز یکشنبه سلخ شوال

رفتم بیرون. امر تازه [ای] نبود. به کار و صحبت گذشت.

حکیم طولوزون دیروز به چاپاری به تهران رفته است. شب، ماه غره ذیقعه را رؤیت کردیم در اندرون بعد [سوره] یس را در کتاب دعا «۱» پیشکش عماد الدوله خواندم. شب آتش بازی خوبی بود. خوابیدیم. ۸۲۴ [enis]

### روز دوشنبه غره ذیقعه

صبح سوار شده، رفتم طاق‌بستان. ناهار را بالاخانه خوردم.

بخاری [را] آتش کرده بودند. دود کرده بود. نوری، ناهار گرم بسیار خوبی، پخته بود.

عکاس باشی، محمد علی خان، سیاچی، میاچی، چرتی، امین السلطان، آقا دایی، آقا وجیه، بودند امین الملک، هوا امروز خوب گرم بود. آب چشمه بسیار کم بود. و لجن [و] بوی تعفن داشت. بعد از ناهار، سوار شده رفتیم، دامنه کوه را گرفته، قدری رفتیم. مشیر الدوله، مشیر لشکر، آمدند، قدری از کارهای، عماد الدوله، و اصلاحی که میانه او و رعیت کرده بودند، عرض کردند. و به جمیع عرایض رعیت شهری، یعنی کسبه رسیده بودند. و احقاق

(۱). در متن اصلی «دعا کتاب» به صورت مقدم و مؤخر آمده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۴

حق کرده بودند. عکاس باشی هم، مامور شد برود، خلعت عماد الدوله را ببرد. امین الملک نیامده بود. مشیر الدوله [و] مشیر لشکر، رفتند. ما رفتیم توی دره تنگ سنگی اطرافش کوه‌های، سنگی سخت بود. خوب جای محفوظی بود، از باد. و ... سبزه، و چمن هم داشت. جاهای نشیمن خوب داشت. نماز کردم. چای خورده، قدری میوه خوردم.

کبوترهای صحرائی، در شکاف‌های این کوه، آشیان داشتند. تعجب در این است [که] یک کبوتر سفید دم سیاه بازیکن شهری، آمده با این کبوتران وحشی، انس «۱» گرفته، جفت شده، با کمال خوشحالی، و تر دماغی پرواز می‌کرد. و از کید عدو، و بند و قید مردمان خوش‌ذات، جنس دوپا، آسوده احوال، سیر و گشت می‌نمود. و از اطراف این درّه، در سنگ‌ها اثرهای آبشار، و آبها زیاد



بود. معلوم می‌شود. در بهار آبهای زیاد، از این کوه در جریان است. اما حالا آب کمی داشت. خلاصه عصری سوار شده، رفتیم، رو به منزل. از همین دره که نشسته بودیم، شهر کرمانشاهان و مزارع و ... همه پیدا بود. چشم‌انداز خوبی داشت. در صحرا، با تفنگ رضا قلی تفنگدار، پسر سهراب خان نقدی مرحوم، در سر تاخت اسب، یک کلاغی را در روی هوا زدیم، افتاد. امروز صبح در سر سواری، بهرام بیگ، پسر سرخیل ایل جاف، اسب عربی بسیار بسیار خوبی، پیشکش فرستاده بود. کردند، چهار دست [و] پا سفید بسیار است خوبی بود. آوردند. اسمش را غزه گذاشتم. چون در غزه ذیقعه آورده بودند. خلاصه، سوار کالسکه شده، راندم. در بین راه از کسبه شهری باز به عرض آمده بودند. بسیار کج خلق شدم. [۴۲۹] و سبب کج خلقی ما، از این قرار است: بعد از ورود به کرمانشاهان در روز ورود، عارض شدند. چند صنفی از اصناف شهری، که اگر در این روزنامه عرض آنها، و رسیدگی «۲» که شد، تفصیل داده شود، از مطلب دور می‌افتیم. اما مختصراً می‌نویسم که دقت‌های زیاد، در عرایضشان کردم. و آنچه را که محق بودند، احکامش «۳» موافق قاعده و عدل صادر شد، و از چند نفری که شاکی بودند، مثل دو نفر از شاهزاده‌های معتبر، و فراشباشی، حاکم و کلانتر شهر همه را حکم شد، که همراه اردو به تهران بروند، و هرگز در این شهر نمانند.

(۱). اصل: انث

(۲). اصل: رسیده گی

(۳). اصل: احکامش را

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۵

و یک نفر وزیر و پیشکاری مثل مشیر لشکر، نوکر کاردانی التفات شد. که میانه رعیت و حاکم، ثالث و حکم باشد. با وجود این احکام عدل، بنا به خبث طبیعت، و هرزگی، عارض بودند، که فلان حاکم را نمی‌خواهیم. دیگر [ی] را می‌خواهیم. چون بعد از احقاق حق، این عرض و جسارت خارج از تکلیف رعیت و نوکر است. حکم شد مفسدین عارضین را بگیرند، و به محبس دولتی بیندازند. جمعی را گرفته و به محبس انداختند. خلاصه، آمدیم منزل.

شب را بعد از شام خوابیدیم. امروز معیر الممالک، با عیال و ... از راه همدان رفتند [به] تهران.

دبیر الملک هم از این راه رفته است. Tardje

### روز سه‌شنبه دوم [شهر ذیقعه]

باید رفت به بیستون، انشاء الله تعالی.

صبح از خواب برخاسته، رخت پوشیده، سوار اسب شده، رفتیم. نزدیک قصر عماد الدوله پیاده شده، پیشخدمت‌ها و یحیی خان و ... بودند. پیاده شدم. آقا عبد الله، آقا محمد ابراهیم، و سایر علما آمدند، ایستاده، توی باغچه، قدری صحبت شد. عماد الدوله، خلعت شمسه داری، پوشیده [بود]. از قریه سیاه‌بید، گذشته، دست چپ به نهار افتادیم.

حاجی میرزا علی هم آمد. سر نهار عرفانچی روزنامه خواند. زنش را هم عرفانچی آورده است.

ناهارگاه را زیر درخت بادام تلخ کوچکی، انداخته بودند. در این صحرا، بجز این درخت هیچ درختی نیست، تعجب داشت. کهنه و فلان هم عوام الناس بسته بودند. که این درخت مثلاً نظر کرده است. خلاصه بعد از نهار سوار به کالسکه [۴۳۰] راندم یک ساعت و نیم به غروب مانده، وارد منزل شدیم. زیر کوه بیستون افتادیم. خیلی شکر الهی را بجا آوردیم. پنجاه و پنج نفر مقصرین کرمانشاهی، که در دیروز حبس شده بودند، با قراول این جا آورده بودند. عماد الدوله واسطه شده، بخشیدیم. و مرخص شدند. دیگر وقایع رونداد. محقق، محمد تقی خان گشاد، کرمانشاهان مانده‌اند. خواهند آمد. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ...

آمدند.

بعد خوابیدیم، فتح الله خان امرائی که حاکم لرستان بود، فوت شده است. میرزا علی خان، می گفت میرزا اسد الله، پسر میرزا موسی رشتی نایب مرحوم، که سابق وزیر مازندران بود، در تهران فوت شده است. اسکندر خان سردار قاجار که اغلب حاکم مراغه بود، او هم در آذربایجان فوت شده است.

### روز چهارشنبه سوم [شهر ذیقعه]

[امروز] باید رفت به صحنه. صبح سوار شده به

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۶

کالسکه که خیلی سرد بود. هوای صاف، یخبندان، رانندیم. از پل رودخانه گاماسب، و ده نادرآباد گذشته، عماد الدوله، مشیر الدوله، تیمور میرزا، پیشخدمت‌ها، معتمد الدوله و ...

بودند. یک حقار، نشسته بود. تیمور میرزا، بالابان انداخت. دور کرد حقار را، خیلی بالا برد، تا بالای کوه بیستون، آنجا گرفت. آورد پائین. من توی کالسکه تماشا می کردم. همه مردم، هم دیدند. و همه حظی کردند. خوب گرفت، بعد رانندیم کنار دست چپ، خیر، در کنار دست راست راه، به ناهار افتادیم. پهلوی باتلاقی بود. اردک زیادی آمده، می نشست. نشد بزینم. هوا سرد بود. عرفانچی و ... بودند. بعد از ناهار از باتلاق گذشته سوار کالسکه شدم. قدری که راندم، تیمور میرزا، آمد. اصرار کرد، که حقار زیاد است، هوا هم خوب است.

سوار بشوید شکار بکنیم. من هم سوار شدم، به اسب جلقه، ناهارگاه حرم، نزدیکی دهی سر راه بود. کنار نهری، دست چپ بودند. رفتم ناهارگاه حرم، قدری ایستادم. خواجه‌ها و ... زن‌ها، همه بودند. محمد علی خان، هم با میرزا سید کاظم ریش، در آفتاب گردان بسیار بسیار کثیفی ناهار، میل می فرمودند. محمد علی خان هم آمد. یک حقار دیگر هم، باز روی هوا خوب گرفت. حقار، درنا، اردک‌های یاشل‌باش، و اقسام مختلف. در این جلگه چمچه‌مار «۱» بسیار هست. خلاصه، زن عرفانچی کنار رودخانه آفتاب گردان زده، به ناهار افتاده بود. یک تخت دارد، دو کجاوه روپوش ماهوت قرمز دارند، تازه، خوش رنگ.

خلاصه اردک زیاد بود. آنچه تفنگ انداختم، دور بود نخورد. بعد از باتلاق خواستم رد بشوم.

روی لجن یخ کرده بود. اسب فرو رفت. می ترسید. خواستم از نصف راه اسب را برگردانم، زدم به دهنش اسب دستها را بلند کرد، پاهایش رفت به لجن، تفنگ هم دست من بود. از کون اسب لیز خورده افتادم زمین. تفنگ طرفی افتاد [و] خودم [هم] طرفی اما الحمد الله تعالی عیب و نقصی نکرد، بهیچوجه. جائی درد نیامد. [۴۳۱]

بعد در دامنه کوهی، در جلو، قره چادر زیادی، به نظر آمد. رفتم به آن طرف.

از دم چادرها گذشته، از ایل شاهسون اینانلو، بودند. وضعشان خیلی تماشا داشت.

بعد از رودخانه گذشته، باز سوار کالسکه شدیم، رانندیم الی منزل. از دم ده صحنه گذشته، رفتم اردو. اردو خیلی کم شده است. اغلب چادرها را هم، از زور سرما، در تویش آتش کرده‌اند.

(۱). اصل: مال

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۷

سیاه شده است. به نظر نمی آید که چادر است. علی را از کرمانشاهان، امین خلوت از منزلش خودش بیرون کرده است. او هم رفته است، منزل امین الملک، و او را بیزار از زندگی کرده است. خلاصه هوا سرد بود. آتش کردند. شب بعد از شام مردانه شد. بعد

خواییدیم. Uchi

## روز پنجشنبه چهارم [شهر ذیقعه]

امروز باید رفت به کنگاور. ساری اصلان اصراری کرد، که باید در خانه توی قصبه بیفتید. صحرا سرد است. ما هم قبول کردیم. او پیش رفته است. خلاصه صبح بسیار سرد بود. سوار کالسکه شده رانندیم. عماد الدوله، فرهاد میرزا، امروز را هم الی کنگاور می‌آیند. سایر مردم هم بودند، رانندیم. صبح حمام سرتن شوری هم رفتیم. حاجی حیدر، ملک محمد، بودند. حرم پیش از ما رفت. خلاصه خیلی راه که رانندیم.

دست چپ در دامنه کوهی به ناهار افتادیم. باد سرد شدیدی می‌آمد. که آتش اثر نداشت. هوا صاف است، اما سرد. در کوه‌های این جاها برف زیاد است. توی آفتاب گردان تپیده «۱»، ناهار خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند. حاجی میرزا علی، با سروروی بسته آمد. خندیدیم، موجهول خان، دکتر، آقا علی و ... و ... همه بودند. بعد از ناهار سوار شده، رفتیم. نشستیم به کالسکه. رانندیم. تا از گردنه بید سرخ با کالسکه بالا رفتیم. این جاها زمین کمی برف داشت. و گل و تر بود زمین. اسب‌های کالسکه‌های حرم [و] والده شاه اغلی مانده بودند. یک تخت از حرم هم، قبل از ناهار ما شکسته بود. آدم‌هایش را دادم سوار کردند. بردند. خلاصه آن طرف گردنه هم، دست راست برف زیادی بود. همه کوه‌ها برف دارد. اما کوه‌های دست چپ بعضی جاها اغلب برف ندارد. عرفانچی دم کالسکه روزنامه پتر را می‌خواند. خلاصه رانندیم، رانندیم، تا رسیدیم، به کنگاور. دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد شدیم. نزدیک ده سوار اسب شده. رفتیم به عمارت پدری [و] اجدادی و ... ساری اصلان، که فرج الله خان و امان الله و ... و ... باشد پیاده شده، رفتیم داخل عمارت و حیاط «۲» باغچه شدیم. سی و یکسال قبل از این که من ۹ ساله بودم، در رکاب شاهنشاه مرحوم، محمد شاه در سفر اصفهان، در مراجعت به کنگاور، آمدیم در همین عمارت، منزل کرده بودیم، با شاه مرحوم. و درست در خاطر بود. بعینها آنچه آن وقت دیده بودم موجود بود [۴۳۲] رفتیم

(۱). اصل: تپیده

(۲). اصل: حیات

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۸

در تالار «۱» نشستیم یک ایوان تالاری است در جلو تالار دیگر، در عقب بخاری هم داشت، آتش کرده بودند. دو بالاخانه در جنبین تالار بود. یکی از آنها تلگرافخانه بود. چند اطاق هم زیر بالاخانه بود. یک اطاق بسیار کوچکی سیاه شده هم، رو به جنوب گویا داشت. در قهوه خانه آن مبال «۲» ما را چادر زده بودند. حوض در جلو تالار بود. سکویی بود، جلو تالار، زیر سکو، باغچه مربع طولانی بود. دیوارها کوتاه [و] صحرای کنگاور پیدا بود. سیاچی، را از سواری فرستاده بودم بیاید، گربه‌ها را گوشت داده، در اطاقی بیندازد، و درش را ببندد «۳».

گربه‌ها را، سیاچی آورد. قدری گشتند [و] چیزی خوردند، باز بردند به اطاق انداختند.

عکاس باشی، میرزا علی خان، محمد علی خان و ... بودند. از سیاچی پرسیدم، اندرون چطور جائی است. سیاچی گفت: اندرون نیست، صحرا است. محمد علی خان و دهباشی را فرستادم بروند ببینند «۴». رفتند [و] آمدند. گفتند خیلی مغشوش است. خودم برخاسته رفتم اندرون. یک صحرائی را [با] کوچه‌های «۵» زیاد و خانه‌های دور از هم [و] حیاطهای متعدد [دیدم]. که من نتوانستم همه را بگردم. بعضی جاها تجیر کشیده‌اند. بسیار بسیار بی حفاظ.

چیز غریبی بود. اگر ده تا زن آنجا گم می‌شد کسی پیدا نمی‌کرد. بسیار جر آدمم. به غروب هم چیزی نمانده است. اما الحمد لله حرم نرسیده بود. آدمم دست و پائی شد. تجیرهای جلوی سکوی حیاط «۶» را برداشته، بردند روی دیوارها کشیدند. چادر قلندری زیادی آورده، در باغچه جلو زدند. اندرون‌هایی که معین شده بود موقوف شد. در همین حیاط و بالاخانه‌ها و ... گفتم زن‌ها منزل کنند. در این بین که نشسته بودیم، در تالار سیاچی و ... گفتند، دود می‌آید. تالار هم دودی شد، گفتیم سقف سوخته است. دهباشی [و] ساری اصلان و ...

رفتند بالا. معلوم شد سقف تالار سوخته است. حالا در هوای سرما، دیگر جائی نداریم. خرقة

(۱). اصل: طالار

(۲). مستراح - آبریزگاه

(۳). اصل: به بینند

(۴). اصل: به

(۵). اصل: کوچها

(۶). اصل: حیات

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۱۹۹

پوشیده، آمدم بیرون‌ها، در این بین یک دسته زن که، تخت‌هاشان عیب کرده بود.

حاجی فیروز جلو انداخته، آورد. همه را توی اطاق کردم. بعد دسته انیس الدوله [و] کنیزهای ما آمدند. توی تالار ما جمع شدند. بعد از آن دسته دیگر زن‌ها آمدند، ریختند توی حیاط.

همه غریبی شد. یک طرف قال و مقال زن‌ها و هرکس، پی جائی می‌گردد. همه چادر به سر فریاد می‌کنند. یک طرف فرّاشان توی حیاط چادر می‌زنند [و] فرش می‌اندازند.

می‌آورند [و] می‌برند. یک طرف خواجه‌ها قرق می‌کنند. فرّاش‌های در اندرون بار مفرش [و] یخدان حرم را می‌آورند [و] می‌برند [و] می‌دوند. یک طرف ساری اصلان و دهباشی، عمله، بنا ریخته‌اند پشت‌بام. ترق ترق «۱» پشت‌بام را خراب می‌کنند. و از بخاری آب می‌ریزند [به] زمین. صدا می‌آید. یک طرف موزیکانچی‌ها دم در موزیکان پرروزی می‌زنند، که گوش آدم می‌رود. یک طرف غلام‌بچه‌ها عقب گربه‌ها می‌روند، که بگیرند، ببرند، قایم بکنند.

یک طرف فرش کشی و اسباب کشی از تالار برای من می‌کنند، که بیاورند به همان اطاق کوچک سیاه که شب را لایدا آنجا منزل بکنم. یک طرف کشیکچی باشی، یحیی خان، دیگری، دیگری، عرایض می‌فرستند. خواجه‌ها می‌آورند می‌برند. یک طرف خواجه‌ها داد و فریاد می‌زنند.

من هم از بس داد زده‌ام صدایم گرفت [۴۳۳] یکطرف خانه شاگردان، اسباب چای «۲» [و] کرسی و اسباب می‌آورند. می‌برند، [و] داد می‌زنند. یک محشری بود. بالاخره دو ساعت، سه ساعت از شب رفته. هرکس آرامی گرفتند. و از صدا افتادند. به یک طوری جایجا شدند.

من هم در همان اطاق کوچک خوابیدم. الی صبح چنان سرد بود این اطاق که حساب نداشت.

خوابم نبرد، از سرما. دو پنجره هم داشت اطاق. الحمد لله [به] خیر گذشت.

همچه گفتند [که] میرزا حسنعلی خان، منشی باشی قدیم در تهران مرده است.

**روز جمعه پنجم [شهر ذیقعدة]**

باید رفت به، ولاسجرد، که خاک تويسرکان «۳» است دو فرسنگ و نیم راه است. صبح سوار شده رفتیم. قدری راه که رفتیم، در صحرا سوار کالسکه شدم. ساری اصلان مرخص شد. [که] دو شبی در کنگاور بماند. عماد الدوله و فرهاد میرزا،

(۱). اصل: طرق طرق

(۲). اصل: چائی

(۳). اصل: توی سرکان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۰

همراه هستند. خلاصه رانندیم، میل، به طرف دست راست، مابین شمال و مشرق، رسیدیم، به رودخانه خرم‌رود، که از کوه الوند می‌آید. و از تويسرکان و این کنار رودخانه خرم‌رود، دهات زیادی، مال حاجی مراد خان یاور فوج ملایری، است. این دهات حاجی مراد خان این جا پیدا نبود. خیلی بالاتر است. در این جا این رودخانه از ما بین ده «کوچه» «۱» که مال خدا بنده افشار است، و ده طاهر آباد [و] حسین آباد خالصه، که جزء کنگاور است، می‌گذرد.

کوچه، دست راست است. دو، ده خالصه [هم] دست چپ. پلی هم روی این رودخانه، تازه ساخته‌اند. پلی محکم است. چهار چشمه دارد. حاجی جواد تاجر اصفهانی ساخته است.

دست راست به ناهار افتادیم. ده دیگری بود، در دست راست، اسمش کودی بود «۲». جزء کنگاور است. ناهار خوردیم. بعد سوار کالسکه شده، باز رانندیم، رو به شمال. هوا صاف و آفتاب خوبی بود. گرم بود. رسیدیم نزدیکی منزل. ده ولاسجرد، بسیار آباد و خوب است.

خانوار زیادی داشت. دست چپ بود. باغاتش کم است. در نزدیک دامنه کوهی، مثل تپه ماهور بزرگ، بالاتر از ده، اردو افتاده بود. پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

چادر سرپرده جمع قشنگی بودند. قدری شعر شیخ منتخب کردیم. نوشتجات «۳» وزیر خارجه، میرزا محمد رئیس وزارت خارجه، نوشتجات کرمان و ... ملاحظه شد. یحیی خان بود.

احکام نوشت. نزدیک غروب، در گودال جلو چادر، هیزم آوردند. روشن کردند. در وقت قرق زن‌ها دود زیادی می‌کرد بسیار از دود اذیت کشیدیم. اعتضاد السلطنه از تويسرکان آمده بود.

یعنی شب آمده است، به اردو. شب بعد از شام مردانه شد، پیشخدمت‌ها آمدند.

میرزا علی خان، آقا علی، عکاس باشی، علی رضا خان، محمد علی خان، سیاچی، آقا وجیه، یحیی خان، موجول خان، بودند. حاجی میرزا علی مقدس، هم بود. گفتم:

حاجی بیا بنشین. من روزنامه فرنگی می‌خوانم. یحیی خان ترجمه می‌کند. گوش کن.

آمد نشست. رفت زیر کرسی. لحاف را هم کشید روی بینی خود. به عبارت ترکی گفت: به‌به عجب شد. خیلی سردم بود. خسته هم بودم. اگر اذن هم نمی‌دادند، می‌خواستم بنشینم.

(۱). «کوچه» در این جا نام دهی است.

(۲). در متن اصلی، بالای سطر اضافه شده است «کودین است».

(۳). اصل: نوشته‌جات

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۱

بچه‌ها «۱» آتش بیاورید. [۴۳۴] کرسی را بهم بزنید. می‌گفت: من چرا باید زیر کرسی ننشینم. بخصوص از این طرف، پائین کرسی، جای رذل «۲» است. هرکس این سمت کرسی بنشیند. جای رذلی است. موجول خان، یحیی خان، من [و] سایر [ین] از خنده مردیم، می‌گفت: چرا می‌خندید. مگر بد است. من زیر کرسی بنشینم. چه عیب دارد. من رفیق شاه هستم. من لله «۳» باشی هستم. من مثل گیس سفید هستم. در بچگی «۴» شاه فلان جا را می‌شستم. چرا ننشینم. زیر کرسی. خلاصه این قدر نامربوط گفت، که از خنده مردیم. بعد رفت. ما هم قدری با میرزا علی خان و ... شعر منتخب کرده، بعد خوابیدیم. **lakeri** محقق امروز آمده بود. در ولاسجرد خوانین تکلو می‌نشینند. این طایفه در قدیم، در عهد سلاطین صفویه، امراء و خوانین و سرداران معتبر داشته‌اند. حالا ندارند.

### روز شنبه [ششم ذیقعدة]

باید رفت به «فرسفج» که ملکی میرزا شفیع مستوفی مرحوم، است. اما حالا پیش حاجی مراد خان یاور و اولادش، گرو گذاشته‌اند. سه فرسنگ سبک راه بود. صبح سوار شده راندم، به کالسکه عماد الدوله باز همراه است. از نصف راه مرخص شد. رفت. یعنی بعد از ناهار، با ملک نیاز خان، و محمد حسن خان کلهر. و ...  
اعتضاد السلطنه، با کلاه پوست منحوسی، و عینک آمد. خیلی صحبت شد از تهران و ...  
هیجدهم رمضان، از تهران درآمده است. در همدان و اینجاها بوده است. خیلی صحبت شد.  
سلیم لال هم، پیدا شد. فرهاد میرزا، هم الی این منزل باز آمد. خلاصه راندم. راه خوبی بود. طرفین راه کوه و دره و تپه است. الی ده باقرآباد وقف، که دست خسرو میرزا است. قدری سربالا است. اما معلوم نیست. سربالائی گردنه مانند می‌شود. آنوقت سرازیری است.  
اما کم، باز معلوم نمی‌شود. می‌رود الی منزل. که از دست چپ پیدا است. به مسافت دو فرسنگ است. که قصبه «توی» و «سرکان» و دهات متعلق به آن همه، در دامنه، و دره‌های الوند، پیدا بودند. الی دامنه الوند، جلگه و صحراست. اما جلگه و صحرا را، کوه از اطراف احاطه

(۱). اصل: بچه‌ها

(۲). اصل: رزل

(۳). اصل: له‌له

(۴). اصل: بچه‌گی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۲

دارد. باید در بهار و تابستان بسیار، مملکت خوش هوای بانزهدتی باشد. خلاصه جمعیت زیادی از دهات و توپسرکان به تماشا آمده بودند. با کالسکه الی نزدیک ده فرسفج، رفتیم.  
سرازیری بود. سوار اسب شدم. اسب کوچک جلف بدترکیب لاغری، ابراهیم خان آورد.  
سوار شدم. قدری که رفتیم، لابدا پیاده شده، سوار اسب دیگر شدم. از میان ده رفتیم.

کاروانسرای خوبی در کنار ده، در بالا- بود، شاه عباسی است. چون این ده [۴۳۵] سر راه زوّار است، که از عراق «۱» به عتبات عالیات می‌روند. ده آبادی است. عمارات خوب دارد.

رودخانه از جلو ده می‌رود. پلی هم دارد. رفته منزل، درخت تبریزی زیاد، و باغات دارد.

رفتیم، چادر. سه ساعت به غروب مانده رسیدیم. میرزا علی خان، عرفانچی و ... بودند.

عرفانچی روزنامه خواند. دیشب نوبه «۲» کرده است. سیاحتی زره [و] کلاهیخود [و] ساعدبند [و] زلق و ... آورده بود. شخصی در کردستان ساخته است. زره [و] کلاهیخود را به غلام علی خان، پوشانده، رفتیم، اندرون قرق کردند. غلام بیچه‌ها قرق می‌کردند. غلام علی خان رفت.

الی دم در اندرون. باز برگرداندم. این دفعه از خجالت دوید. زن‌ها خندیدند. فریاد زیادی شد.

غلام علی خان زمین خورد. کلاهیخود افتاد. بعد باز زمین خورد. زلق افتاد زمین. خیلی خنده شد. بعد عصرش زن‌ها آمدند. موزیکان خوبی زدند. دهات دست چپ و راست امروز از ولاسجرد الی این منزل از این قرار است. دست راست. قلعه نو [متعلق به] معین الدوله، لا- میان، ایضا مینجان، ایضا کلیان، برفیان، ایضا کارخانه میرزا معین منشی، چاشته، حوزه سیم، و ... و ... دست چپ، گنجوران [متعلق به] خوانین تکلو، قشلاق سنگ سفید، [متعلق به] میرزا شفیع مرحوم، قلی لاله علیا، سفید، مبارک آباد، [متعلق به] سلیم میرزا، موشلوق [متعلق به] حاجی سعد الدوله، از بغداد تلگراف کرده بودند، که بین کاظمین و بغداد هشتاد نفر عرب را کشته است. خلاصه، بعد خوابیدیم. یعنی بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها آمدند. عرفانچی روزنامه خواند. شب خوابیدیم. ferengi.

### روز یکشنبه هفتم [ذیقعه]

در این منزل اطراق شد. صبح برخاستم، هوا ابر بود.

اما ملایم بود. ناهار را منزل خورده، با وجود ابر و سردی هوا، سوار شدیم. رو به طرف تویسرکان

(۱). مقصود اراک و استان مرکزی امروزی است.

(۲). تب نوبه، همان تب مالاریا است. تبی که هر سه روز یک بار عارض شود.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۳

از فرسفج، به اینجا دو فرسنگ و نیم راه است. کالسکه هم نمی‌رفت. سواره می‌رفتیم.

حسام السلطنه، فرهاد میرزا معتمد الدوله، اعتضاد السلطنه، مجد الدوله، تیمور میرزا، بودند.

صحبت کنان می‌رفتیم. در کنار رودخانه [ای] که از الوند به فرسفج می‌آید، حقار کبود و سفید بود. تیمور میرزا چند دست بالابان، و چرخ انداخت. بردند هوا، بسیار خوب گرفتند.

زیاد تماشا دارد. رانندیم از قریه فریازان، که حاجی سعد الدوله در اینجا سهم دارد.

رد شده در محاذی باغ میرزا شفیع مستوفی مرحوم، در صحرا افتادیم. آفتاب گردان زدند.

دوربین سه پایه بزرگ آورده، دهات و شهر توی و ... [سرکان] را تماشا کردم. بسیار میل داشتم، بروم، همه‌جا را بگردم. اما دور بود و سرد. کالسکه هم نمی‌رفت. مراجعت منزل اشکالی بهم می‌رساند. خلاصه با دوربین تماشا کردم. بسیار جلگه آباد پرحاصلی است.

در بهار و تابستان گویا بهترین بیلاقات و گردشگاه‌ها باشد. [۴۳۶] اطراف کوه است. به سمت شمال کوه الوند است. رودخانه‌های زیادی از الوند، به دهات اینجا و این جلگه جاری است. باغات زیاد دارد. میوه‌های، خوب عمل می‌آید. بخصوص سیب سرخ اینجا،

مشهور است، به خوبی. و آلوچه، توت سفید و سایر میوه‌های بیلاقی بسیار خوب، عمل می‌آید.

حاصل گندم، جو و ... آبی و دیمی زیاد است. همیشه غله در این ولایت ارزان بوده است. به علت خشکسالی پارسال تا حالا با وجود بارندگی‌های به موقع، باز گندم خرواری هفت تومان است.

اول شهر «توی»، را ملاحظه کردم. در دامنه کوه الوند افتاده است. طول شهر بیشتر از عرض [آن] است. یعنی طولانی است. خانه‌های خوب داشت، بازار و کاروانسراهای معتبر خوب، دارد. در آخر شهر قلعه [ای] بود. در تویش عمارات داشت. سابق مجلس شاهزادگان که خسرو میرزا، جهانگیر میرزا، مصطفی قلی میرزا، احمد میرزا [باشند]، بوده است. در اول دولت ما، که شاهزادگان را مرخص فرمودیم. باز هم همین قلعه محل سکناى اولاد و عیال آنها است. اطراف شهر هم مزارع و باغات زیادی دارد. از «توی» که می‌گذرد، قریه آرتیمان، در بغله کوه افتاده است. خانه‌های این قریه به طول افتاده است. اما مرتبه به مرتبه روی هم ساخته‌اند. خانه‌های بسیار عالی قشنگ و به این ترکیب که روی هم افتاده است، بسیار باصفا و خوش‌منظر است. و اطرافش کلا باغات است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۴

از آنجا می‌گذرد [و] به قریه سرکان، می‌رود. که در درّه [ای] از دره‌های الوند واقع است.

(مقبره ابو الحسن، که از صحابه حضرت پیغمبر است. در سرکان است. چنارهای بزرگ دارد.

دراویش زیاد، تابستان به آنجا می‌روند.) «۱» درّه [ای] بسیار وسیع به نظر آمد. مملو از درخت و باغات و خانوار. سرکان هم توی دره را پر کرده بود. اطراف و دورها مملو از دهات و باغات بود، که دوربین درست تشخیص نمی‌داد. و هوا هم تاریک و مه بود. ده قلعه شیخ، و رود آور و ... و ... در جلو پیدا بود. و قلعه جعفر بیگ، که از دهات میرزا شفیع مرحوم است.

رود آور در قدیم شهر بوده است. که حال هم آثار خرابه‌های او هست. تپه [ای] در صحرا پیدا بود. در همان نواحی رود آور، از پشت تپه، سر برجی پیدا بود. مثل برج طغرل شهر ری، به همان ترکیب خیاره دارد، بنائی شده بود، از اهالی و معتبرین توی، سرکان استماع شد، که شب‌ها در دامنه کوه نزدیک شهر، «توی» روشنائی پیدا می‌شود. که الی صبح به همان ترکیب بدون کم و زیاد برقرار است. هر قدر دورتر بروند روشن‌تر به نظر می‌آید. هرچه نزدیک‌تر بروند مفقود و معدوم می‌شود. خود شاهزاده اعتضاد السلطنه [۴۳۷] هم عرض کرد در همین چند شب خود تجربه کردم و دیدم. اما می‌گفت باید از شهر خارج شد، و دید. یعنی توی شهر پیدا نیست. بعضی مردم می‌گویند، از چراغ‌های شهر است، این شعله.

اما شاهزاده می‌گفت من به دقت دیدم. از چراغ نیست. از کوه و زمین است. حتی می‌گفت با دوربین دو چشم دیدم. دود هم درمی‌آمد. خلاصه نماز کردم. چای خوردم.

بعد سوار شدیم. باز رفتیم. کنار رودخانه، باد تند سردی، بسیار شدید از پیش رو، می‌وزید.

بسیار اذیت کرد. تیمور میرزا باز یک حقار بدبختی، را پیدا کرد. بالابان را انداخت. حقار بلند شد. به دور گردن بالابان هم، دور می‌کرد. در این بین حقار، یک ماهی که خورده بود، از دهنش انداخت بیرون که خودش [را] سبک بکند، و بلند بشود. که بالابان‌ها بالای سر او را گرفته، لگدی زد، از بالا آورد پائین. خلاصه خیلی سرد بود. قدری به درشکه نشستیم.

باد از جلو بود فایده‌ای نکرد دوباره سوار شده دوان دوان آمدیم منزل باد بدی می‌آمد. تجیرها را خواباند شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمتها آمدند. عرفانچی روزنامه خواند.

بعد خوابیدیم ... امروز چرتی‌ها، در «توی»، مهمان سلیم لال بودند. از همان آفتاب گردان

(۱). قسمت داخل پرائتر در متن اصلی بالای سطر نوشته شده است.



شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۵

رفتند. سلیم لال امروز اسامی دهات را می‌گفت چاخانچی گری می‌کرد. تفصیل کوه «خان کورمز» یعنی وجه تسمیه او را سلیم لال به این‌طور می‌گفت: که در قدیم یک نفر خان ترک با زنش، و یک نفر نوکرش بالای این کوه به گردش رفته بودند. خان در طرفی نشسته بود.

نوکر، زن خان را برد، پشت سنگی به دم کار گرفت. زن می‌گفت به نوکر، خان کر. نوکر می‌گفت: خان کرمز آسوده باش. از آن وقت اسم کوه خان کورمز شد.

### روز دوشنبه هشتم [شهر ذیقعه]

باید رفت به جمیل آباد، ملکی محمد حسین خان ملایری است. دو فرسنگ و نیم راه است. صبح برخاستم، برف زیادی می‌آمد. مردانه رفتیم حمام. رخت پوشیده آمدیم. سوار کالسکه شدیم، راندم. راه کالسکه خوبی بود. الی یک فرسنگ و نیم دره ماهور بود. ماهورها نزدیک راه بودند. به نهار افتادیم. دست چپ راه، کنار راه، گاهی باز برف می‌آمد. معتمد الدوله مرخص شد. رفت کردستان. بعد از نهار باز سوار کالسکه شده، راندم. این دره ماهور، یک سربالائی کوچکی شد. بعد سرازیری شد. قدری صحرا وسعت به هم رساند. اما باز اطراف کوه بود. کوه‌های طرف دست راست بزرگتر، و بعضی کوه‌های سنگی داشت. منزل پیدا بود. خلاصه راندم. پنج به غروب مانده وارد منزل شدیم. دهاتی که در دست راست و چپ امروز بود، از این قرار است دست راست «حاجی تو»، ملک میرزا محمد رضا، یعقوب شاه، ملک حاجی هادی، زاغه، [ملک] نامدار خان زند. بوستان در، درواز، ملک امیر خان، احمدآباد [ملک] اسمعیل میرزا، برجی میان راه ساخته بودند، برای زوار. برج مربعی بود. بلند. زیرش آب‌انبار بالایش هم مسکون است. [۴۳۸] دست چپ، میان ده، ملک محمد حسن خان قاجار، بابا کمال به اشتراک خالصه و محمد حسین خان، سیاه درّه [ملک] رشید خان، سرخه ده، ایضا. باد زیادی منزل می‌آمد. شب هم آمد. بسیار بد. اغلب مردم در توی ده می‌افتند «۱» [باد] سراپرده اندرون و ... را خواباند چادر زعفران باجی را هم باد انداخته بود. شب بعد از شام مردانه شد. به جز عرفانچی و پسر ... «۲» و الی هیچ کس دیگر نبود. عرفانچی، قدری روزنامه خواند. باد الی صبح آمد. شهریار جاده‌ها متن ۲۰۵ روز دوشنبه هشتم [شهر ذیقعه]

ن

(۲). یک کلمه ناخوانا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۶

خوایدیم. کوچک Chirasi

### روز سه‌شنبه نهم [شهر ذیقعه]

باید رفت به حسین آباد. دو فرسنگ راه بود.

ملک قاسم خان ساخلو نایب آجودان و سایر شاملوهاست. صبح برخاستم هوا ابر [بود]. و برف هم می‌آمد. سرد بود. رخت پوشیده، رفتیم، سوار کالسکه شدم. عبای ماهوت زیر سنجاب [را] که تازه دوخته‌ایم پوشیده، رفتیم، توی کالسکه. برف هم می‌بارید. خانلر خان آمد.

مرخص شد، رفت، اسدآباد با مشیرالدوله، بعضی فرمایشات شد. باد هم می‌آمد. با برف باد و مه بود. خلاصه پیشخدمت‌ها، تیمور میرزا، سایرین، ترکیب‌های غریبی، سر و روی خودشان را پیچیده بودند، تماشا داشت، [و] خنده داشت. الی یک فرسنگ، که رانندیم. راه، طرفینش دره، ماهور، کوه، نزدیک بود. راه کالسکه خوبی بود. بعد به بلندی رسیدیم.

سرازیر می‌شد به جلگه حسن‌آباد. جلگه خوب بود. کالسکه هم می‌رفت. با کالسکه پائین رفتیم. تپه در جلو توی صحرا بود. به امین السلطان، حکم شد، برود بالای آن، آفتاب گردان بزند، ناهار بیاندازند. رفتیم بالا. باد شدید سردی می‌آمد. به زحمت ناهار خوردیم. از گردنه که پائین آمدیم، دامنه کوه دست راست ده پیر غیب بود.

ملکی خسرو میرزا، زیر تپه توی صحرا آبادی و باغی بود تازه‌ساز، مشهور به عباس‌آباد مال آقا خان تفنگدار، است. در دست چپ هم دهی بود. سید شهاب، آن هم ملکی آقا خان تفنگدار، است. عرفانچی روزنامه خواند. یحیی خان. حاجی میرزا علی، و ... بودند.

بعد از ناهار، از تپه پیاده رفتیم، پائین. سوار کالسکه شدم. باز برف می‌آمد. باد و مه، گاهی بازمی‌شد. اما متصل برف بود. و ابر و باد، پنج به غروب مانده، وارد منزل، که حسین‌آباد است، شدیم. چادر زده بودند، رفتیم، آلاچیق، زیر کرسی. صاحب دیوان از اصفهان آمده بود. اما من ندیدم. الی غروب برف، باد [و] ابر بود خلاصه، شب بعد از شام مردانه شد.

پیشخدمت‌ها آمدند. بعد خوابیدیم ... ۹۳۴] jennis

### روز چهارشنبه دهم [شهر ذیقعد]

امروز باید به دولت‌آباد ملایر، برویم.

چهار فرسنگ سبک راه است. صبح از خواب برخاسته، هوا ابر و سرد بود. باد بسیار سردی می‌آمد. رخت پوشیده، رفتیم، سوار کالسکه شدیم. با مشیرالدوله صحبت کنان رفتیم. از امور عرایض دیوانخانه، و مردم عرض می‌کرد. صارم‌الدوله را خواستم. مامور به حکومت لرستان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۷

شد. صاحب دیوان آمد. از تفصیل اصفهان عرض می‌کرد. از تنگی آذوقه آنجا و گرانی شدیدی که رو داده بود. بسیار متاثر شدم. قرار شد در منزل، مجلس بشود. فکری برای تا سرخرمن سال نو آنجا بشود، که جنس از ولایات دیگر به آنجا برسانند. بعد رانندیم. هوا بسیار سرد شد. باد و مه می‌آمد. برف هم می‌آمد. راه کالسکه خوب بود.

اطراف دره ماهور بود. گاهی هم وسعت پیدا می‌کرد. قدری که راه رفتیم، چپ به درّه رفته به ناهار افتادیم. اما از زور باد سردی، که می‌آمد، از کالسکه پائین نیامدم. آتش کردند اما تاثیری نداشت، از سرما، حاجی میرزا علی، عرفانچی، محقق، سیاچی، میاچی، با چرتی‌ها و ...

بودند. ناهار را به زحمت تمام توی کالسکه خوردیم. میرزا علی خان هم بود. بعد از ناهار، رانندیم. قدری سربالا رفته، سرازیری شد. از دم ده، کرکان، خالصه، و بعد از ده مهرآباد خالصه، که هردو خیلی معتبر و آباد و پرجمعیت [و] پرباغ بودند، گذشتم. زن‌های خوشگل زیادی داشت. از دولت‌آباد، مستقیلین زیادی، از هر جور، از شاهزاده و ... و ... می‌آمدند. سواره باجلان را خواسته بودم آمدند.

از علمای بروجرد، مثل میرزا هبت‌الله، پسر میرزا محمود آقا، محمد واحد‌العین، برادرزاده میرزا محمود، میرزا فخرالدین، و ... بعد علمای ملایر آمدند. سالار پسر شیخ‌الملک، آمد با اولاد امجاد، یک اسبی هم پیشکش آورده بود کردند. یک چشمش زاغ بود. در ده گنبد، می‌نشیند. ده گنبد دست راست در جلگه بود. ده معتبری است خلاصه رسیدیم به جمعیت مستقیلین شهری بسیار رعیت

معتبری داشته. فوج ملایر [و] تویسرکان که سپرده عسکر خان زند، است، ایستاده بودند. بسیار جوانهای خوبی بودند. بعد با کالسکه الی دم منزل، که باغ عیسی خان بیگلربیگی مرحوم، است. حالا کاظم پسر آن مرحوم این جا می‌نشیند. املاک و تیول دارند. در این ملایر است. جوان خوبی است. قابل نوکری است. منزل باغی است، که عمارتی در وسط دارد. برای حرم چادر زده‌اند. منزل ما، در اطاق کوچکی بود.

سفیدکاری سقف تخته [ای] بخاری داشت. آتش بخاری خیلی می‌چسبید. برف کمی می‌آمد. وقتی که سفر سلطانیه دوم می‌رفتیم، دوازده سال قبل باز در همین مکان، منزل کرده بودم. شکر باری تعالی را به جا آوردم. خلاصه شب بعد از شام خوابیدیم. **nauchafrin** بیری خان، چیتی برزگه مست شده‌اند. در کمال شدت. دهات دست راست و چپ از این قرار است:

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۸

دست راست: زیرابه، ملک اولاد حاجی سید اسد الله ... «۱» تکل آباد خالصه [است]، گلدسته، خالصه، خلیل آباد، قلعه آقا بیگ حاجی آباد، دست چپ: جوکار، [ملک] حاجی محمد باقر خان، قوش بلاغ، [ملک] اولاد جهانگیر میرزا، حسن آباد، رعیتی است. تاجر بیگ و مبارک آباد، [ملک] اولاد جهانگیر میرزا، پریشان، که در دامنه کوه واقع است، ده خوبی است، [ملک] اولاد حاجی جعفر خان معمار مرحوم، و حاجی صائب تاجر ملایری و متفرقه، [۴۴۰] دولت آباد هم خالصه دیوان است. بازار و دکاکین و ... دارد.

### روز پنجشنبه یازدهم [شهر ذیقعه]

در این منزل اطراق شد. صبح برخاستم.

برف شدیدی الحمد لله تعالی می‌آمد. زمین همه سفید شده بود. الی غروب بارید. گاهی تند، گاهی کم. از اطاق به بیرون نرفتیم. بعد از نهار مشیر الدوله، یحیی خان و ... آمدند. بعضی فرمایشات بود. حکم شد. بعد پیشخدمت‌ها بودند. عکاس باشی و عرفانچی، محقق بودند حاجی رحیم خان صندوقدار هم ایستاده بود من چیز می‌نوشتم یکبار عرفانچی و عکاس باشی، خنده پرزوری کردند. بلند شدم، گفتم چه خبر است؟ هی می‌گفتند محقق، و اشاره به طرف او می‌کردند. حاجی رحیم خان توسط «۲» خرقة [ای] برای خسرو میرزا می‌کرد. رفت بیرون.

بعد معلوم شد محقق، به پشت حاجی رحیم خان نگاه می‌کرده است. خلاصه الی غروب به صحبت و ... گذشت. قدری دل‌تنگ بودم و کسل خیالی. از آن جهت شام را بیرون، مردانه خوردیم. عکاس باشی، یحیی خان، محمد علی خان، موچول خان، محقق، عرفانچی، چرتی کوچک، بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد شب را به کسالت خوابیدم.

### روز جمعه دوازدهم (ذیقعه)

باید رفت، به پری خالصه. که آخر خاک ملایر است، و اول خاک عراق است. چهار فرسنگ راه است. صبح برخاسته باز برف می‌آمد. اما هوا بعد، باز شد. آفتاب خوبی شد. قبل از سواری، میرزا فخر الدین بروجردی، و امام جمعه، و سایر علمای ملایر را دیدم. بعد سوار اسب شده، قدری رفتیم. بعد سوار کالسکه شده، رانندیم، رو به مشرق. زمین کوه‌ها همه سفید بودند، از برف. دست چپ نزدیک قصبه دولت آباد، کوه‌های سخت سنگی بلند بود و درّه بود، رو به شمال. از این دره راه است،

(۲). توسط کردن: واسطه شدن، شفیع شدن

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۰۹

جاده متعارفی که می‌رود، به ده ازنا، و خالصه ملایر [و] از آن‌جا، به دیزآباد، و سارو، و سیاوشان عراق، که راه قافله است. قدری راه رفتیم. به ده جوراب خالصه رسیدیم، دست چپ بالای ده، به ناهار افتادیم. پیشخدمت‌ها هم بودند. کوه دست چپ که ذکر شد که راه درّه‌اش به «ازناو» و ... می‌رود در مقابل همین ده جوراب دره و در بند دیگری بهم می‌رساند رو به شمال، که می‌رود به ده ازنوله، اربابی، پروز ایضا جوزان قلیچ خان مرحوم. [۴۴۱] توسکن «۱» علیا و سفلی خالصه، مانیزان، اربابی. قجرآب، کمرآب، این کوه را گرم کوه می‌گویند. که از دولت‌آباد، کشیده الی بالای جوراب. اطرافش سنگ‌های سخت است.

اما از پشت سر می‌گویند راه دارد. که بالای این کوه می‌روند. و بالایش مسطح است. در بهار، خیلی پرگل و گیاه و باصفاست. شیخ الملک، حاکم سابق ملایر، در عهد خاقان مغفور، سالی یک‌بار با عیال خودش، بالای این کوه می‌رفته است. چند شب می‌مانده است [و] عیش می‌کرده است. لاله سرنگون زیادی در بهار، می‌گویند دارد. مغاره [ای] در این کوه هست، که هر قدر میانش می‌روند، به آخرش نمی‌رسند. با چراغ باید بروند. از این مغاره آبی می‌چکد، مثل قند روسی، متحجر می‌شود. و طعم تلخی دارد. شوخیتا توی چای ریخته به مردم می‌دهند. بلکه خود شخص برداشته توی چای «۲» می‌ریزد. بعد از خوردن می‌فهمد، قند نیست.

خلاصه، بعد از ناهار سوار کالسکه شده، از توی ده جوراب رانندیم. بنه و ... راه را گرفته بود.

راه هم تنگ بود. کالسکه به زحمت رفت. میان ده، تپه بلندی است روی آن تپه قدیم قلعه بوده است. بسیار محکم، اما خراب کرده‌اند. حالا به جز دیوار خرابه در روی تپه، چیزی نیست. زن‌های خوشگل بسیار، در این ده هست. باغات خوب دارد. از این‌جا گذشته، همه‌جا دست راست کوه‌های نرم بلند است. به فاصله نیم فرسنگ، پشت این کوه‌ها به محال و خاک بروجد منتهی می‌شود. راهی که متداول است، به بروجد می‌رود. از دولت‌آباد می‌رود. ثامن «۳» خاک ملایر،

(۱). نسخه چاپی: توشکن

(۲). اصل: چائی

(۳). نسخه چاپی: سامان

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۰

از آنجا از دره کرک «۱» گذشته، به بروجد می‌رسد. دست چپ همه‌جا همان کوه سخت سنگی است. از دولت‌آباد بالاتر، ابتدا شد. در این جاها به کوه لشکردر، معروف است.

الی تنگه توره، که جزء محال کراز، است بعدا از این دهنه، که فاصله می‌شود. این کوه لشکردر، کوه دیگر به همین ترکیب سنگی، و بلند و سخت، رو به مشرق می‌رود.

معروف به کوه «راست‌بند» است خلاصه. فاصله این دو کوه همه‌جا نیم فرسنگ بیشتر و کمتر است.

دهاتی در دست راست و چپ، امروز دیده شد. از این قرار است، دست راست:

اول نامیله، خرم‌آباد، [ملکی] حاجی خاله، داویجان خالصه، در بالای داویجان قشلاق بورکی، ملک سالار [است] بعد جوراب بود، که ذکر شد. بعد از آن بیجن‌آباد، قلعه خلیفه، مرویل، میشن خالصه، کمازان خالصه، این دهات در کنار رودخانه افتاده است.

بعد گوشه [ملکی] آقا خان تفنگدار، بعد قلعه خان [ملکی] قاسم خان شاملو. «گنجه‌در» «نهندز» «کساوند» خالصه [۴۴۲] بعد «زنگنه سفلی» خالصه که کنار رودخانه بود. بعد زنگنه علیا، که کنار جاده «۲» بود. خالصه بود، ده بسیار معتبری بود. بعد «پری‌در» بعد پری

خالصه که منزل بود. دست چپ، بعد از وضع «ناوله» و ... که نوشتیم، دیگر آبادی ندارد. مگر در دامنه کوه «لشکر در» محاذی زنگنه سفلی ده است، موسوم به قیان، ورپها، و گلپر آباد، املاک قلیچ خان مرحوم. در زنگنه علیا میرزا سید احمد وزیر عراق پسر میرزا موسی مرحوم وزیر تهران، با علی نقی خان صمصام الملک، سرتیپ فوج کزار آمده بودند. ملاحظه شد [ند] قدری فرمایش شد. بعد رسیدیم [به] منزل. در چادر سرد بود. کرسی و آتش درست شد. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. بعد خوابیدیم. uchi.

### روز شنبه سیزدهم [شهر ذیقعه]

امروز باید رفت به فزو حصار «۳» خالصه، که جزء عراق و بلوک کزار است پنج فرسنگ راه بود. صبح سر حمام بودم. کاغذی عرفانچی به امین السلطان نوشته بود، آوردند، دیدم. نوشته بود، زخم به حالت بدی ناخوش است.

(۱). نسخه چاپی: کر کر

(۲). اصل: جعه

(۳). نسخه چاپی: فره حصار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۱

مرخص بکنند، دو شب در پری بمانم، اذن دادم. بیچاره عرفانچی به معرکه افتاده است. خلاصه رخت پوشیده آمدیم، بیرون. سوار کالسکه شده، راندم. هوا صاف، آفتاب و ابر بود. سرد هم بود. یحیی خان سایر وزرا شاهزادگان و ... امروز به ده گر جائی [که] ملکی قاسم خان است، رفته‌اند. برای اجلاس تحقیق فقره کسر خالصه و ... چون شاهزاده اعتضاد، دیشب در آن ده بوده است. خلاصه راندم، راه کالسکه بد نبود.

اما گل زیادی، امروز بود. جمیع مالها [ی] مردم [و] کالسکه‌ها و ... همه گل شده بودند. برف امروز در کوه‌ها و زمین، بیشتر از ملایر بود. طرفین راه به فاصله دو میدان اسب، بیشتر [به] کوه منتهی می‌شد. کوه دست چپ، همان کوه «لشکر در» است. مال زیادی امروز زمین می‌خورد، به گل فرو می‌رفت. دست چپ جاده «۱» به ناهار افتادیم. برف‌ها را باد، زده به گودال‌ها ریخته بود. اسب غرق می‌شد. به زحمت رفتیم به ناهارگاه. بعد از ناهار سوار کالسکه شدیم. در سر ناهار ناصرقلی خان، حاجی میرزا علی مقدس را بلند می‌کرد، راه می‌برد، پهلوان خر، شده بود. [۴۴۳] خلاصه راندم، تا رسیدیم، به در بند و دهنه توره، از آنجا رو، به شمال راندم. دست چپ در دامنه کوه درخت و آبادی [و] عمارتی بود، مسمی به «صادق علی» مال علی نقی خان سرتیپ، است. ده نیست باغ و عمارتی است. خلاصه رودخانه داخل این در بند می‌شد و به توره و پایین می‌رفت. نزدیک ده توره فوج کزار ایستاده بود میرزا سید احمد گفت: کالسکه نمی‌رود. پلی است در جلو مانع است. اما راه کالسکه را از بالای ده ساخته بودند. خلاصه سوار اسب شدم. از توی ده رفتیم. این ده توره، است.

ملکی علی نقی خان کزاری. ده معتبری است. کوچه یخ داشت. راه بدی بود. بسیار با احتیاط رفتیم. از پل بسیار بسیار بدی [که] سنگ‌های رویش خراب، [و] درّه [و] تپه شده بود، رد شده. همه‌جا از راه بد، بیراهه، یخ‌دار، برف دارد رفتیم. تا به راه کالسکه افتادیم. از بالای ده «حقار» خواستم بروم که به توی ده نیفتیم، آخر راه بود، لابد «۲» باز توی ده افتادیم. اسب علی رضا خان لغزید، کون نشست دو سه مرتبه خان را جنباند. کم ماند [ه بود] زمین بزند.

بلند شد. خلاصه از توی ده با راه بسیار بد، آمدیم، الی منزل. زمین هم گل [و] تر [بود]. حرم

(۱). اصل: جعده

(۲). لابد: ناچار

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۲

هم به صعوبت آمدند. دهاتی که امروز در طرفین راه بود از این قرار است: دست راست: سپردر، قلعه‌نو، گنداب، بیغش، خالصه [است] چشمه علی محمد، که آخر خاک ملایر است. و گردنه کوچکی دارد، که آن طرف گردنه خاک عراق است. کزار، در خاک عراق [است]. جلایر، قره‌بنیاد، گل زرد، کله، حران دست چپ: خاک ملایر کرجائی، قاسم آباد قوش تپه، ده چانه در خاک عراق، خرخب، زیرآباد، سنگ سفید، شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمت‌ها آمدند قدری صحبت شد بعد خوابیدیم. Esfehani, Gland

### روز یکشنبه چهاردهم [شهر ذیقعدہ]

باید «نمک کور» برویم. که ملک مستوفی الممالک است. سه فرسنگ راه است. صبح که برخاستم برف شدیدی می‌آمد. یعنی از دیشب می‌باریده است. زمین هم سفید بود. رخت پوشیده، سوار اسب شدیم. چون راه بنه و یخ هم بود. سواره از صحرائی راندم، با اعتضاد السلطنه، حسام السلطنه، شهاب الملک، مشیر الدوله، صحبت می‌کردیم. خیلی از صحرا راندم [۴۴۴] برف زیادی داشت. به زحمت می‌رفتیم. تا رسیدیم به رودخانه [ای] که از طرف بالا، یعنی روبروی مامی آمد [و] به عقب می‌رفت. از رودخانه گذشتیم. خواستیم باز صحرائی بشویم. نهر عمیقی «۱» که از همین، رودخانه سوا شده بود. مانع از عبور شد. عقب سر ما پلی بود، بزرگ. که روی این رودخانه بود. لابد باید دوباره از رودخانه بگذریم، برویم، از پل برویم. برگشتیم از رودخانه گذشتیم. خیلی معطل شدیم، تا بنه و مردم را پس و پیش کردند. راهی باز شد. رفتیم.

از پل گذشتیم. آن طرف خیلی شلوغ «۲» [بود] سوار کالسکه شده، قدری که راندم، در کنار دست چپ به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار کالسکه شده راندم. طرفین راه کوه است، بلند.

اما به فاصله نیم فرسنگ، بیشتر [یا] کمتر، راه کالسکه خوب بود. دست چپ و راست، ده و آبادی زیاد بود. سه ده در دست راست بود. «مهاجران» می‌گفتند. خلاصه راندم برف گاهی می‌آمد، گاهی بازمی‌شد. اما باد بسیار بسیار سردی می‌آمد. راه قدری هرده‌هورده بود.

تا نزدیک «نمک کور» رسیدیم. توی کوچه ده رابنه، گرفته بود. یخ هم بود. از کالسکه درآمده، سوار اسب شدم. امین خلوت بود. از کناره ده راندم. بسیار بسیار باد سردی می‌آمد. به طوری

(۱). اصل: نه‌ری عمیقی

(۲). اصل: شلوق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۳

که آدم را می‌کشت. اسب دوان‌دوان، رفته توی چادر. بعد حرم هم آمدند. وقایعی روی نداد. طرف عصری برف شدیدی آمد. باز ایستاد. شب هم باریده بود. یحیی خان، مشیر الدوله، پیش رفتند، به سلطان آباد. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان [و] سایر پیشخدمت‌ها و ... آمدند. اخبار تلگرافی مفصلی از پاریس رسیده بود. که قشون فرانسه در بیرون شهر در صحرا به قدر دوست هزار نفر، به سرداری «بورباکی» و «تروشو» حاکم پاریس و ... و رؤسای جمهوری، با قشون پروس جنگ کرده بودند. روز اول [و] دوم پروس‌ها را شکست فاحشی، داده بودند. بعد سرداران پروس، با قشون زیادی، پی‌درپی به کمک رسیده، فرانسوی «۱» ها را کلا

شکست داده، همه را کشتند، و اسیر [و] متفرق کردند.

تروشو زخم کاری برداشته. همچنین سردار دیگر فرانسه [و] اولیای دولت جمهوری هم اسیر شده [اند] بعد پاریس هم تسلیم شد. [آنها] شهر را گرفته همه قشون آنجا را هم اسیر کرده‌اند با کمال افتضاح. از استرآباد هم تلگراف رسیده بود که قشون روس که در «قزل‌سو» کنار بحر خزر «۲» بودند. با ترکمان تکه آخالی و ... جنگ کرده‌اند [و] قشون روس کلا اسیر و مقتول شده‌اند. بیست نفر جان بیرون برده است.

سه شهر معظم فرانسه را هم سیل برده است. از آن جمله شهر «لیل»، است که در سرحد بلژیک «۳» در شمال فرانسه واقع بود. خلاصه شب را خوابیدیم. Chems

مهدی سلطان فضول، یاور موزیکان‌چی‌های شهرستانکی، در منزل «پری» فوت شده است. [۴۴۵]

### روز دوشنبه پانزدهم (شهر ذیقعه)

امروز باید به سلطان‌آباد برویم. سه فرسخ سبک، بود. صبح برخاسته رخت پوشیده، سوار کالسکه شدیم. هوا مه و تاریک بود. هیچ چیزی معلوم نشد. راه، قدری که رفتیم خوب بود. صاف برای کالسکه. تا یک فرسنگ و نیم بعد سرازیری کمی شد. طرفین راه کوه سنگی به نظر آمد. زمین یخ [زده] و لیز بود. سوار اسب شدم. اسب هم خیلی به احتیاط باید رانده می‌شد. شتر [و] قاطر زیادی هم لغزیده افتاده بودند.

(۱). اصل: فرانسه

(۲). اصل: خضر

(۳). اصل: بلجیک

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۴

اما الحمد الله هوا باد نداشت. گرم بود. باز سوار کالسکه شدم. الی شهر. اغلب سرازیر [و] سربالا بود. گاهی با کالسکه می‌رفتم. نزدیک شهر قدری مه باز «۱» شد. دست راست کوه‌های سنگی بلند، پیدا بود. سه ده طرف دست راست است. تا چشم کار می‌کرد باغات، و اشجار و آبادی بود. اسم سه ده از این قرار است: سینجان فیجان [و] گره‌رود. دست چپ هم کوه سنگی بود. اما درست پیدا نبود. زمین برف زیادی دارد. الحمد الله تعالی همه‌جا تا چشم کار می‌کند سفید است. به قدر یک چارک برف در زمین بود. زمین کوه‌ها سیاهی نداشت.

لذتی داد. الحمد الله این برف تازه باریده است. یعنی پریشب، به سلطان‌آباد نرسیده، نزدیک شهر باغات دارد. با کالسکه گذشته، چون کوچه یخ [زده] بود. از آنجا گذشته سوار شدیم.

حاجی سید محمد باقر، حاجی سید محسن، علمای عراق آمده بودند، مشیر الدوله [و] یحیی خان [هم] آمدند. رفتیم داخل شهر شده، عمارات دیوانی را خوب تعمیر کرده بودند.

ناهار خوردیم در اطاق ... داری «۲» بخاری روشن کرده بودند. منزل کردیم امروز کل موی مردم و حیوان از مژه چشم الی هر جا که مو بود که باد می‌خورد، یخ کرده بود، [و] سفید شده بود.

اگر موی مقعد و زهار، هم در بیرون بود حالت مژه و ... را پیدا می‌کرد. ریش شهاب الملک طور غریبی شده بود. مخصوصا احضار شد، تماشا کردم، موی سیبل و ریش [و] مژه یال و گوش قاطر [و] شتر بسیار، بسیار، خنده داشت، بسیار بامزه [بود]. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند قدری روزنامه خواند یحیی خان بعد خوابیدیم. بسیار بسیار سرد بود

هوا، Bolande. هوشنگ میرزا، حاکم گلپایگان [و] خوانسار امروز آمده بود.

محمد امین میرزا را، که مستوفی الممالک موقتا حاکم «کمره» کرده است او هم شب، شنیدم آمده است.

امروز که روز سه‌شنبه شانزدهم [شهر ذیقعه] است در سلطان آباد اطراق شد.

به عرایض و کارهای صاحب دیوان رسیدگی شد از عراقی‌ها و ... اقسام مختلف پیشکش آورده بودند. یحیی خان آورد و، به

کارهای دیگر رسیدگی شد الی غروبی. بیرون بودم.

هوا مه و ابر بود. چنان سرد بود که همچو چیزی دیده نشده بود. آب گرم حمام بلغاری، تا

(۱). اصل: واز شد

(۲). یک کلمه ناخوانا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۵

به زمین می‌رسید، فوراً یخ می‌کرد. دنیا (و اجرام فلکی) «۱» همه یخ بود [۴۴۶] سه ساعت از شب رفته صدای قال و مقال زیادی آمد

از پشت بام سر در تالار عمارت دیوانخانه، صدای امین السلطان، ملیجک، پسر فراشباشی رحیم کن کن و ... و ... معلوم شد، در

گوشواره «۲» بالاخانه تالار، که حاجی بلال، منزل کرده بوده است. بخاری به مرور آتش گرفته است.

تا امشب خیر شده‌اند. امین السلطان خیر شده، مردم را برده، که خاموش کند.

رحیم کن کن، با پنج نفر فراش، دو قراول و یک سقا، از بالای بام، تیرها که سوخته بود، از زیر پایشان دررفته، همه افتاده بودند،

پائین، روی هم، تیر و خاک و هوار، هم روی آن‌ها ریخته بود. از بالا هم برای آتش آب می‌ریختند روی این افتاده، آب می‌ریخت.

علی رضا خان هم بوده است. به هزار مرارت یکی یکی اینها را از زیر خاک کشیده بیرون آورده بودند.

الحمد لله تعالی با وجودی که از هفت ذرع راه افتاده بودند، روی هم توی خاک، آتش از بالا هم رویشان ریخته بود، کسی عیب

نکرده بود. مگر چند نفری از فراش و سقا که دست و کمرشان شکسته بود. رحیم کن کن هیچ عیب نکرده بود. تا من خوابیدم

قال و مقال همان‌طور بود. زیاد از حد صدا و قال و مقال بود. یک شورش، خلاصه خوابیدیم. fekri

### روز چهارشنبه هفدهم [شهر ذیقعه]

باز در سلطان آباد، اطراق شد. امروز همه را بکار گذشت. وزرا و شاهزادگان و ... به حضور آمدند. صاحب دیوان هم بود. با محمد

امین میرزا، و هوشنگ میرزا، بعضی فرمایشات داشتیم، شد. امروز هم زیاد سرد بود اما آفتاب شد. عصری هوا بد نبود. رفتیم بالای

برج قدری با دوربین تماشای شهر و اطراف را کردیم. قلعه شهر مربع است. به قدر ارگ تهران می‌شود. ارگ کوچکی هم دارد،

که عمارت دیوانی در ارگ واقع است. شهر را بسیار به قاعده ساخته‌اند. کوچه‌ها راست به یک اندازه، تقسیم آب‌ها و نهرها به نظم

و قاعده، خانه‌های بسیار عالی دارد. خیلی معتبر [است] خانوار این شهر، هزار و پانصد خانه می‌شود. تجار از آذربایجان و ... در این

شهر آمده، تجارت قالی و ... می‌کنند. قالی زیادی همه ساله از مملکت عراق به خارج مثل، مملکت روسیه و عثمانی و ...

می‌فرستند. تجارت عمده دارند. در عراق پنبه زیاد کاشته می‌شود. و از هر قسم حاصل

(۱). کلمات داخل پرانتز در بالای سطر اصلی نوشته شده است.

(۲). اطاق‌های گوشه ساختمان را گوشواره می‌گفتند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۶



به عمل می‌آید. [۴۴۷] بلوکات و دهات بسیار معتبر در عراق هست. خلاصه علمای عراق هم امروز به حضور آمدند، میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام اصفهان، هم که بعضی نوشتجات «۱» از علمای اصفهان داشت، به حضور آمد و از اصفهان آمده بود. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند. احکام زیادی که صاحب دیوان برای، اصفهان عرض کرده بود نوشته شده بود، ملاحظه کرده، مهر شد. بعد خوابیدیم. Mesume میرزا احمد خان برادرزاده صاحب دیوان هم از شیراز به حضور رسیده بود. ملاحظه شد.

امروز روز پنجشنبه هجدهم [شهر ذیقعه] باید به مصلح آباد برویم. چهار فرسنگ سنگین راه بود. صبح برخاسته رخت پوشیده از در ارگ سوار شدیم. از مال وینه حرم‌خانه و ... خیلی شلوغ «۲» و جنجال بود. علی هم صدای زیادی می‌کرد. شلوغ بود تا از دروازه بیرون رفتیم. جمعیت زیادی بود سوار کالسکه شده، رو به شمال رانیدیم. طرف دست چپ قدری که رفتیم، ده معظمی به نظر آمد، در دامنه کوه، اسمش مرزن جیران از جزء گزار است. همه‌جا طرف دست چپ کوهستان است. به فاصله یک فرسنگ بیشتر و کمتر، پشت این کوه‌ها، محال بزچلو، و شراح «۳» است. طرف دست راست هم به فاصله دو فرسنگ، سه فرسنگ، کوهستان است. محال فراهان است. و همچنین دهات سر راه و ... همه جزء فراهان بود. و منتهی می‌شود به بلوک محلات. قدری که رانیدیم یعنی به قدر یک فرسنگ به ناهار افتادیم. کنار دست چپ این جاها برف در زمین بود. بعد از ناهار صاحب دیوان، هوشنگ میرزا و ... و ... مرخص شده، رفتند. ما هم رانیدیم، از توی ده مشهد که ملک عباسقلی خان خواهر «۴» زاده سپهدار است، گذشتیم ده معموری بود. دست راست ده، امام‌زاده [ای] بود مسمی به محمد عابد، پسر امام موسی کاظم (ع) است. گنبدش را و جلو خانش را خیلی از قدیم ساخته است. حرم در این امام‌زاده به ناهار افتاده بودند. گنبد [آن] مخروطی است. بطور [کله] قند اما خیلی خوب ساخته‌اند. و عجب کاشی کاری داشته

(۱). اصل: نوشته‌جات

(۲). اصل: شلوق

(۳). نسخه چاپی: شراه

(۴). اصل: خاهر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۷

بوده است، این بناها. اما حالا ریخته است. از این ده که گذشتیم کم کم برف زمین کم شد. به طوری که زمین هم، تر بود هم، خشک، ملّمع بود. رفته‌رفته برف کمتر می‌شد تا آخر زمین خشک شد. اما بارندگی به شدت این جاها شده بود. چون زمینش شوره‌زار و کویر «۱» بود، برف آب شده بود. اما در اغلب جاها زراعت بود، و آبادی و دهات معمور زیاد در جنبین راه به نظر آمد. هوا امروز صاف و آفتاب خوبی بود [۴۴۸] گرم هم بود بعد از ده مشهد، نیم فرسنگ که گذشتیم، به ده، ابک آباد، رسیدیم. ملک جناب آقاست، یعنی مستوفی الممالک. ده معظمی بود از آنجا گذشته همه‌جا طرفین راه آبادی بود، الی منزل. بعد از میان ده کمال آباد، گذشته به منزل که مصلح آباد، است رسیدیم. دو ساعت به غروب مانده. دهاتی که امروز در طرف دست راست و چپ بود از این قرار است «۲». شب بعد از شام مردانه شد شعر [و] غزل شیخ منتخب شد. بعد خوابیدیم ZEHRASULTAN نزدیک صبح می‌گفت از دماغ خون می‌آید.

رفت [به] چادرش، کنیزی آمد، یعنی اقل بگه.

دست راست: میقان - مشهد محمد عابد (سه دانگ وقف امامزاده، باقی اربابی) ابک آباد [ملکی جناب آقا] - و یسمه [ملکی] قوام الدوله - استروان [ملکی] میرزا سید حسین و محمد حسن قائم مقام - حرآباد [ملکی] جناب آقا - کمال آباد [ملکی] حاجی میرزا سید

احمد و سایر ورثه حاجی میرزا کاظم شمس آباد- کمال آباد [ملکی ورثه] حاجی میرزا جعفر مصلح آبادی.  
دست چپ: مرز نجیران- مهرآباد- شاه آباد- وزیرآباد- سیجان- قلعه نو- مزیدآباد- مشهد الکوبه- آهنگران- نظم آباد- خلیج آباد-  
ولاسجرد.

### روز جمعه نوزدهم [شهر ذیقعدہ]

باید به آشتیان رفت چهار فرسنگ و نیم راه است. صبح از خواب برخاسته سوار کالسکه شدیم. با حسام السلطنه، اعتضاد السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، مجد الدوله، صحبت می کردیم از امور دولتی ... بعد رانندیم

(۱). اصل: کبیر

(۲). در متن اصلی به همین صورت آمده است یعنی اسامی دهات بعد از چند جمله به خط شخص دیگری نوشته شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۸

رانندیم هوا امروز آفتاب و صاف و گرم بود. جلگه خوبی دارد، وسیع صاف. جلگه هم بوته گون دارد. دست راست و چپ و اطراف همه کوه است. اما خیلی مسافت زیاد.

بخصوص دست چپ از دور کوه بزرگ سنگ داری بلند [و] طولانی پیدا بود. که قریه کنگران [۴۴۹] و زنجیران سرابند، معدن سنگ، شراب، سفید آب در آن سمت است. در این جلگه آهو زیاد است. سیاچی و حبیب الله خان برای شکار آهو رفته بودند. سیاچی می گفت آهوی زیادی دیدم. از پنج قدمی هم چهار پاره به آهو انداخته بود، نزده بود. اوقاتش تلخ بود.

خلاصه دست چپ به ناهار افتادیم. یحیی خان روزنامه خواند، حاجی میرزا علی [به] ترکیب عربی، دستمالی به سر انداخته بود. [و] حرفهای عجیب و غریب می زد. برادرهای انیس الدوله «۱» عقب مانده بودند [و] به نجف اشرف رفته بودند. پیدا شدند. می گفتند از راه نسیج و سارو آمده‌ایم. و از زیادی برف در آن صحراها زیاد تعریف می کردند، می گفتند افشار بیگ، هم از عقب می آید. یعنی به کرمانشاهان رسیده است. می گفتند در خاک عراق عرب «۲» به هیچوجه باران نیامده است. خشکی غریبی است. مفتی‌های بغداد با دایره [و] دنبک و بعضی طورها «۳» به مصلّا به طلب باران بیرون رفته بودند. از قبور شیخ عبد القادر و امام اعظم، استمداد کرده بودند. قدری ابری هم که در آسمان بوده است مرتفع شده، آفتاب شدید شده بود. خلاصه بعد از ناهار سوار کالسکه شده رانندیم. تا رسیدیم به قریه فیض آباد، که در دست میرزا محمد علی مشرف توپخانه است. ده خوبی بود. اما آبش بسیار کم بود. خانوارش به نظر زیاد می آمد. اما بی بضاعت. از فیض آباد که قدری گذشتیم، جلگه مبدل به هر ده ماهور شد. الی آشتیان به همین طور بود. جلگه یک گردنه بسیار کوچکی هم داشت. که قابل گفتن گردنه نیست. اما برای اسب‌های کالسکه و عراده و قاطرهای تخت و باری و شتر باری، که پنج ماه است در زیر بارند، الحق به نظر کوه البرز «۴» می آمد. خیلی به صعوبت گذشته زمین گل هم داشت. خلاصه نزدیک قریه آشتیان که در حقیقت شهر معظمی

(۱). در نسخه چاپی نام برادران انیس الدوله را محمد حسن خان و حبیب الله خان نوشته است.

(۲). اصل: عراق و عرب

(۳). اصل: تور

(۴). نسخه چاپی: الوند

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۱۹

است. از کالسکه سوار اسب شدم. از زیر قریه از توی کوچه‌های تنگ و یک پل «۱» کوچکی، که روی رودخانه کوچکی، که از میان آشتیان می‌آید، گذشته، به اردو رفتیم. اگرچه مستوفی الممالک، قلعه و عمارتی خارج از قصبه آشتیان دارد و می‌شد در آنجا منزل کرد، اما برای این که پس‌فردا باز در چادر خواهیم بود، و سرما [خواهیم داشت] خواستیم عادت به عمارت نشود مهدعلیا در آنجا منزل کرده بودند. خلاصه سه ساعت به غروب مانده وارد چادر شدیم. مستوفی الممالک بارخانه زیادی، از هر قبیل مرکبات مازندران و ... فرستاده بود، برای همه نوکرها و .. هم، پول بارخانه فرستاده بود، کل بارخانه‌ها «۲» را هم در طرفی کود «۳» کردند، کلش‌های بارخانه را هم طرفی ریختند [۴۵۰].

عصری قرق شد. زنها آمدند. زعفران باجی بارخانه‌ها را تقسیم کرد شلوغ «۴» شد گریه‌ها توی کلش‌ها بازی می‌کردند. تخته‌ها سوخته شدند. بعد کلش‌ها را هم آتش زدیم.

خلاصه قریه آشتیان در دامنه کوهی واقع است. خانه‌های عالی خوبی، روی هم رفته در دامنه ساخته شده دو درّه، و دامنه کوه را خانه‌ها پر کرده است. خلاصه شب بعد از شام، مردانه شد.

پیشخدمت‌ها آمدند. بعد خوابیدیم. Zaki شب باد تند و زیادی می‌آمد. الی صبح معرکه بود. [با] سرمای زیاد.

### روز شنبه بیستم [شهر ذیقعه]

در آشتیان اطراق شد. امروز باد سرد شدیدی می‌آمد، که از چادر و آلاچیق نمی‌شد بیرون رفت، می‌خواستیم امروز سوار شده آشتیان را تماشا کنیم. ممکن نشد. زیر کرسی توی آلاچیق تاریک، الی غروب نشستیم. عصری حمام سر و تن شوری مختصری رفتیم. عصری باد ایستاده بود. حاجی رحیم خان، عبد القادر خان، دولچه و ... از سلطان آباد، از راه ابراهیم آباد، به قم رفته‌اند. امروز به کسالت و بطالت گذشت. قدری دراز کشیدم. قدری کتاب جغرافیای فرانسه، با دکتر و یحیی خان خواندم. بعد شب خوابیدیم enis... عصری حمام سر تن شوری مختصری رفتیم.

(۱). اصل: پلی

(۲). اصل: بارخانه

(۳). اصل: کوت

(۴). اصل: شلوق

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۰

روز یکشنبه بیست و یکم [شهر ذیقعه] باید به دستجرد برویم، سه فرسنگ و نیم راه بود، صبح هوا صاف و آفتاب خوبی بود. اما سوز کمی می‌آمد. رخت پوشیده در سراپرده ایستادیم. از این قرار رؤسای آشتیان و غیره به حضور آمدند: آقا میرزا جعفر مجتهد، با بعضی علمای دیگر، مثل ملا حسین [و] ملا ابراهیم، میرزا محمد، که در قدیم وکیل یزد و کرمان بود، از جانب خان بابا خان سردار مرحوم، حالا-مرد مسنی است. بیکار است. از جهت «۱» پیری مجاور آشتیان است. [۴۵۱] میرزا حسین خان، برادر میرزا نصر الله گرگانی، میرزا تقی برادر میرزا زین العابدین البرز مرحوم، مردی است هفتاد و پنج ساله و جهان گردیده، می‌گفت به ولایات هند و سند و ... سیاحت رفته بوده است. میرزا علی نقی برادر ایضا میرزا شفیع سلطان نایب آشتیان، خلاصه سوار اسب شده، با حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، اعتضاد السلطنه، مجد الدوله، صحبت می‌کردیم، رفتیم، رو به، بلندی که آشتیان را تماشا بکنیم. اما هوا باد سردی داشت. اذیت می‌کرد. نشد زیاد تماشا بکنم.

الی نزدیک قلعه، مستوفی الممالک و قوام الدوله، رفتند قدری تماشای خانه‌ها را کرده، برگشته سوار کالسکه شدم. از باد سرد سرم

قدری سرما خورد، و رانندیم رو به مشرق، راه کالسکه خوب بود. اما همه جا پست و بلند و ماهور بود. طرفین راه همه کوه‌های کوچک سنگی و غیر سنگی بود. قدری که راه رفتیم، سرازیر و بلندی بود. کالسکه حرم گیر کرده بود. طرف دست چپ روی تپه به ناهار افتادیم. پیشخدمت‌ها و ... همه بودند.

یحیی خان، روزنامه خواند. حاجی میرزا علی بود. نامربوط زیادی می گفت. بعد از ناهار سوار شده، از بلندی بالا-رفته، سوار کالسکه شده، رانندیم. همه جا سرازیری بلند و پست بود. و کمی برف در کوه‌ها و زمین بود. به طوری که چشم را می زد. کوه‌های قشنگ در طرفین راه بود. تا رسیدیم، به ده کوچکی توی دره بود. اسمش رازآباد بود گفتند ملک مستوفی الممالک است. بعد قدری که رانندیم دست چپ، توی دره ده کوچکی دیگری بود موسوم به «سررود» بعد چند ده دیگر دیدیم. موسوم به موشه [و] «ورسان». بعد رسیدیم توی دره. حرم به ناهار افتاده بود. از این جا راه رو به شمال شد. باز دره است. اما این جا قدری گشاد شد. تا به ده «زی زکان» که در طرف دست چپ در دامنه کوه است، رسیدیم.

(۱). اصل: جهه

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۱

این جا اگرچه اطراف همه کوه و پیش رو هم بود و سد و حایل بود. کوه البرز قدری و کوه دماوند، تا نصفه پیدا شد. پر برف سفید، دماوند ارتفاع خودش را نمود. به این معنی که از این نقطه تا زیر کوه دماوند سی و پنج الی چهل فرسنگ «۱» راه است. این که نوشتیم غلط است. بعد از حساب صحیح پنجاه فرسنگ درست است. خلاصه پشت کوه زی زکان ده عامره است. و تفصیلی در این ده است که لابد باید نوشته شود. هر کس در این ده اسم ماست ببرد [۴۵۲] و بخصوص اگر بگوید ماست دارید، اذیت زیادی به آن گوینده می کنند. بلکه احتمال خطر هم دارد. چنانچه بعضی از اهل عامره در سلطان آباد به عرض آمده بودند، در منزل مشیر الدوله، که دیوانخانه عدلیه اعظم است معتمد الملک هم آنجا نشسته بوده است.

معتمد الملک یا کس دیگر سؤال کرده بوده است، که اینجا ماست خوب دارد یا نه.

عارضین عامره برخاسته «۲» از مجلس رفته بودند، با خشونت. اما در این روزنامه علت آن را «۳» که چرا عامره از لفظ ماست بدش می آید [را] نمی نویسیم هر کس بخواهد دلیل آن را بداند خودش برود عامره و ماست بخواهد تا معلومش شود. خلاصه رانندیم به قریه جوزا رسیدیم.

این جاها خاک خلع قم است. که جزء عراق [عجم] است فوج خلع به سرکردگی محمود آقا، که تربیت شده مدرسه سن سیر پاریس است، دیده شد. بسیار فوج آراسته [ای] بودند. بعد به منزل که دستجرد است رسیدیم، رفتیم، به چادر. دستجرد، ده بسیار معتبری است. باغات خوب دارد. در عامره رنگرزی زیاد دارند. و خودشان هم کرباس درست می کنند. از اطراف هم کرباس آورده، آنجا رنگ می کنند. خانوار زیادی دارد. شب، بعد از شام مردانه شد پیشخدمت‌ها و ... آمدند. دکتر قدری روزنامه خواند. بعد خوابیدیم. Uchi چاپار تهران رسیده بود. مطالب آورده بود. امروز همه را خوانده جواب نوشته، فوراً چاپار را معاودت دادیم.

## روز دوشنبه بیست و دوم [شهر ذیقعد]

باید رفت به قاضی، چهار فرسنگ راه است. هوا بسیار گرم و خوب بود. از دم سراپرده الی دم کالسکه، مسافتی بود پیاده رفتیم.

(۱). نسخه چاپی: پنجاه فرسخ درست است.

(۲). اصل: برخواسته

(۳). اصل: او را

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۲

سوار کالسکه شده، رانندیم، رو به شمال. [۴۵۳] راه پست و بلند بود. قدری رفتیم.

طرف دست راست، در دامنه نزدیک جاده «۱» ده عیسی آباد بود. امامزاده بود. گنبد قدیم سازی داشت، کاشی بود. خوب بنائی بود. اسم امامزاده زکریا بود. میگفتند پسر امام موسی کاظم (ع) است. از نزدیک امامزاده گدای زیادی دیده شد. به حسام السلطنه پول دادم، ببرد تقسیم بکند. گداهای زن‌ها دورش را گرفته [بودند]. کم مانده بود از اسب پائینش بیاورند. با وزیر خارجه، اعتضاد السلطنه، حسام السلطنه [و] مشیر الدوله، زیاد صحبت شد. راه کالسکه از بغله و پست و بلند شد [از کالسکه] پیاده شده، سوار شدم. دست چپ باغات و محل جهرود است، که جزء خلج است. و عراق دم راه پیدا بود.

بسیار بسیار درّه باصفائی است. همه باغات از هر جور درخت میوه و غیره و عرض دره بسیار وسیع [است]. دهات زیاد [دارد]. در بهار باید مثل بهشت باشد. طول دره به قدر یک فرسنگ بیشتر بود. عرض دره به قدر نیم فرسنگ کمتر و بیشتر بود. بسیار باصفا بود. قدری راه رفته، طرف دست راست، روی تپه، یعنی کوهی به ناهار افتادیم. حرم آمده، گذشتند.

(عکاس باشی عکس یکنفر پیرمرد خوانساری را که بسیار فقیر بود انداخت) «۲» عرفانچی پیدا شد، که در پری به علت ناخوشی زنش مانده بود. بشدت لاغر شده، و سیاه شده، از سرما تعریف کرد، که از پری از راه «ازنوله» و دیزآباد و سارو [و] آهنگران و سیاوشان آمده است. یک نفر آدمش در راه از سرما مرده بود. چند نفر را سرما دست و پا برده بود.

در دیزآباد هم که نصف شب وارد شد، و در راه یک ذرع برف بوده است، بعد از ورود به ده می‌خواستند، که قدری گرم بشوند، برای جزئی حرفی، میانه آدم عرفانچی، و کدخدا جنگ می‌شود. یکبار [ه] نصف شب، هزار نفر رعیت، با چوب و چماق ریخته فحش زیاد، به عرفانچی داده، بلکه کتک هم زده بودند، و رفته بودند، بالای بام که خانه را بر سر عرفانچی خراب کنند. عرفانچی بیرون آمده با هزار زحمت و التماس، آنها را از سر باز کرده بوده است. (سر ناهار خون زیادی از دماغ آمد) «۳» خلاصه بعد سوار شده رانندیم. همه جا

(۱). اصل: جعه

(۲). در متن اصلی جمله ما بین پرانتز در بالای سطر نوشته شده است.

(۳). در متن اصلی جمله ما بین پرانتز در بالای سطر نوشته شده است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۳

پست و بلند بود، و طرف دست چپ همه ده، و آباد بود. میرزا حبیب الله برادر میرزا نصر الله گرکانی، که قدیم مستوفی ما بود. دم راه آمده بود. در ده سناوند که از همین بلوک خلج است، دست چپ بود، می‌نشیند. آمد دم کالسکه، می‌لنگید. گفت اسب، پایم را معیوب کرده است. چند بچه کوچک هم داشت، لباس‌های قرمز و ... پوشانده بود.

خیلی می‌نالید، از دست مردم و ... رانندیم، تا رسیدیم به ده قاضی، که مال اولاد محمد حسین خان خلج است، مال حاجی عیسی خان است. سه برادر هستند. علی اکبر خان، حاجی عیسی خان، حاجی آقا خان، حاجی عیسی خان، در ده قاضی که ملک اوست، عمارت بسیار عالی ساخته است. هنوز ناتمام است. [۴۵۴] ملک نی‌زار مال علی اکبر خان و حاجی آقا خان است. این‌ها خانواده معتبری هستند، در خلج. خلاصه وارد منزل شدیم.

چیز تازه [ای] الحمد لله رو نداد. نصر الله قوشچی دیوانه، از ماهی دشت الی حال، به فلج گرفتار شده است. به فلاکت تمام می‌آید. در سلطان آباد، اعتضاد السلطنه و مجد الدوله و امینی بازی کردند. اعتضاد السلطنه از امینی و مجد الدوله ۸۰۰ تومان برده است. الی

صبح نشسته بودند. خلاصه شب شد. خوابیدیم. از سناوند و ... که رد شدیم به ده «رازوند»، و باغک رسیدیم بعد به قاضی. پای گربه چیتی کوچکی را لگد کرده‌اند، می‌لنگید. ناخوش هم بود. خوب توی تخت گذاشته می‌آورند.

### روز سه‌شنبه بیست و سوم [شهر ذیقعه]

صبح برخاستیم امروز باید به حضرت معصومه (ع) برویم شش فرسنگ تمام راه است. رانیدیم با وزرا و شاهزادگان صحبت کردیم. حسام السلطنه، بنا شد به خراسان برود. خلاصه همه ما رو به شمال مشرق می‌آمدیم، راه کالسکه خوب بود قدری، پست و بلند بود. بعد هموار است. دست راست از دور کوه‌های سنگی سیاه بلند، اما نه چندان بلند، برف هم داشتند، پیدا بود. محال جاسب و اردهال کرمجکان قم در آن دامنه و دره‌هاست، بیلاق قم است. «نی‌زار» هم همان طرف‌هاست. از راه به آن کوهها فاصله زیاد بود. پنج فرسنگ کمتر بیشتر، دست چپ هم، اوایل به فاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر، منتهی به کوه‌ها و تپه‌های کوچک سرخ و سفید رنگ می‌شود. کم‌کم در آخر راه نزدیک جلگه می‌چسبد به تپه‌های ... «۱» کوره هم طرف راست هم

(۱). یک کلمه نامفهوم

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۴

[طرف] چپ زمین امروز خشک بود. اما سابقا باریده بوده است. دست راست، در نزدیک ده سالیان که وقف نجف اشرف است به ناهار افتادیم پسر حاجی آقا خان خلج یک میش [و] یک قوی سفید بزرگ شکار کرده آورده بود. میش را در کوه‌های علی آباد، نزدیک «خرتپه» که نزدیک محلات است و آنجاها شکارگاه مشهور است می‌گفت زده است، قو را در رودخانه قم. اما هیچ وقت رسم نبود، قو اینجاها کسی ببیند. قو در کنار دریای بحر خزر «۱» زیاد است از آنجا این جا آمده است. خلاصه بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده رانیدیم. هوا بسیار گرم بود. خیلی رانیدیم. تا به رودخانه قم رسیدیم. آبش الحمد لله تعالی زیاد، (سر راه یک کاروانسرای سنگی بسیار قدیم مخروبه بود) «۲» نزدیک شهر سوار اسب شدم، جمعیت زیادی به تماشا و استقبال آمده بودند. به علت گرانی امسال، از اطراف هم فقرای زیاد، در این شهر جمع شده‌اند. حاجی ملا صادق مجتهد قمی [۴۵۵] آقا حسین قمی، به استقبال آمده بودند. صحبت زیاد کردیم، با آن‌ها. متولی باشی، سایر علما هم همه آمده بودند. در شهر منزل نکرده‌ایم. در روبروی عمارات دیوانی نزدیک شهر آن طرف رودخانه توی چهار دیواری «۳» چادر زده بودند. رفتیم منزل دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم.

حاجی رحیم خان دیده شد. دولچه دیده شد. خان نایب برادر محقق از تهران آمده است.

ملاحظه شد. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت‌ها آمدند. بعد خوابیدیم. Bakeri.

### روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعه]

توقف شد. بعد از ناهار رفتیم زیارت، پیاده، از رودخانه پلی بسته بودند، گذشته، از عمارات دیوانی رد شده، به زیارت رفتیم. پیشخدمت‌ها [و] نوکرها همه بودند. شاهزاده اعتضاد، مشیر الدوله، شهاب الملک، ساری اصلاان و ... و ... بودند. حسام السلطنه امروز نبود. وزیر خارجه هم نبود. دبیر الملک، هم امروز آمده بود. متولی باشی و غیره بودند. رفتیم زیارت، نماز ظهر و عصر را هم در بالای سر حضرت معصومه (ع) کردیم. سر مقبره شاه مرحوم، خاقان مغفور، رفتیم. بعد سر مقبره عین الملک مرحوم هم رفتیم. بسیار متأسف شدم. سر قبر

(۱). اصل: خضر

(۲). در متن اصلی در بالای سطر نوشته شده است.

(۳). اصل: چار دیوادی

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۵

حاجب الدوله مرحوم هم رفتم. در رواق حضرت مدفون است. سنگ مرمر کوچکی تازه ساخته آورده است، پسرش روی قبر گذاشته است. از اندازه قبر بسیار کوچک‌تر است.

قصیده [ای] هم که آخرش همه حاجب الدوله است، گفته‌اند. در روی مرمر نوشته‌اند، آنجا هم تأسف خوردم. قبر شعاع السلطنه مرحوم، هم در اطاق خاقان مغفور است.

اطاقی است بلندتر از مقبره خاقان مرحوم، آنجا سوزنی «۱» انداخته قاری نشانده بودند. پرسیدم، اصل قبر شعاع آنجاست یا نه، گفتند قبر پائین است. یعنی متولی قبر خاقان که اسمش میرزا علی اکبر است، گفت که اول که خواستیم مقبره، برای شعاع السلطنه این‌جا بکنیم، یک سنتی در آمد. بعد شاهزاده را روی همان سنتی دفن کردیم. زیاد خندیدیم.

شاهزاده اعتضاد هم زیاد خندید. لفظ سنتی لفظ قبیحی است. بعد معلوم شد قبری که بکنند، و مقبره ساخته قدیم در آید آن را «۲» سنتی می‌گویند. شعاعی مرحوم، از بس شلوغ و بامزه بود، در مردنش هم باید مضمون خنده باشد. آمدیم منزل، حرم همه رفتند، زیارت. دبیر الملک آمد. جواب ولایات بعضی احکام که به همه ولایات لازم بود حکم شد، بنویسد. بعد الی عصری به صحبت گذشت، شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند.

علی رضا خان، عکاس، بودند. بعد خوابیدم... enis... تیمور میرزا امروز یک درنای بزرگ، با یک بچه درنا، که نوکش «۳» کج بود، گرفته بود، آورد. یک قره‌قوش پیر بزرگی هم با چرخ دیروز گرفته بود. او هم زنده بود. [۴۵۶] زعفران باجی، کلب حسین، با، بارها، آدم «۴» زبیده، با، بارها، آقا مردک غلام‌بچه، آقا علی خواجه، میرزا باجی، انیس الدوله، حاجی رحیم خان با صندوق‌خانه، یحیی خان، عزت الدوله [و] عبد القادر خان و ... رفتند تهران.

### روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه]

در قم توقف شد .. مثل دیروز بعد از ظهر به زیارت رفتم و برگشتم. شب بعد از شام مردانه شد. عکاس باشی و ... آمدند. سیاچی

(۱). نوعی پارچه

(۲). اصل: او را

(۳). اصل: نکش

(۴). آدم به معنی نوکر

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۶

[هم آمد] عصری معیر الممالک آمده بود، از تهران. دیده شد. بعد از شام از بینی من در وقت دست شستن خون آمد. از دماغ انیس الدوله هم خون زیادی آمد. امروز هم از بینی انیس الدوله خون زیادی آمده بود. پیشخدمت‌ها که آمدند، بعد رفتم، اندرون. قدری گشتم. الی دم در رفتم. با باشی و کوچولو [به] چادر زن‌ها رفتم. باز آمدم بیرون. خیلی نشستیم. عکاس باشی صحبت می‌کرد [که]

دیشب، یک زن آمده بود پیش عکاس، صحبتشان بجای نازک هم رسیده بوده است. اما عکاس باشی می گفت زنکه پنجاه ساله بود. الی ساعت پنج نشستیم. بعد خوابیدیم. mesume قرار نانی برای فقرای قم گذاشتم. صد و پنجاه خروار غله دادیم، که به دست آقا حسین و متولی باشی، به فقراء برسانند. الی پنجاه روز، روزی به هزار و هشتصد نفر فقیر نان مجانا بدهند. پانصد خروار گندم، هم به فقرای اصفهان داده شد.

میرزا سید یوسف، نایب الحکومه قم عزل شد [و] عباس قلیخان قاجار، پسر محمد ولی خان قاجار مرحوم، نایب الحکومه شد.

### روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه]

باید به پل دلاک برویم. چهار فرسنگ راه بود.

هوا آفتاب و گرم بود. زبیده گفت گربه چیتی بزرگه نیست. هرچه گشتند پیدا نشد. تا سوار شدیم به کالسکه. مشیر الدوله، متولی باشی و ... و ... و ... بودند. میرزا سید احمد هم مرخص شد [که] به عراق برود. رانندیم. جمعیت زیادی در طرفین راه بود. از خاک فرج که گذشتیم جمعیت دیگر نبود. با وزیر خارجه، اعتضاد السلطنه، مشیر الدوله صحبت می کردیم. روی تپه کنار دست چپ به ناهار افتادیم. معیر و ... بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد از ناهار سوار شده، به کالسکه رانندیم. باز عرفانچی، دم کالسکه روزنامه می خواند، الی نزدیک منزل. بعضی فقرا از بلوکات اصفهان، به علت گرانی با زن و بچه برای تحصیل معاش رو به تهران می رفتند. بین راه کاروانسرائی تازه می ساختند، قلعه کشیده بودند. بسیار خوب و بجا و به موقع. سابقا میرزا زین العابدین البرز مستوفی بنای آبادی، این جا [را] گذاشته بوده است. حالاها مستوفی الممالک گویا خریده، مشغول آبادی است. بعد رسیدیم به منزل. راه کالسکه خوب است. جلگه است.

طرفین راه از دور، کوه و تپه دارد. غلام علی خان را بین راه به قم فرستادیم [که] چیتی را پیدا کند. در منزل هم عرفانچی روزنامه خواند [۴۵۷] بعد زن‌ها آمدند. زیاد حرف می زدند.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۷

اوقات تلخ می کنند. بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد روزنامه خواند. میرزا علی خان، محقق، سیاحی [و] عکاس و ... بودند بعد خوابیدیم. غلام علی خان آمد. اثری از چیتی بزرگه پیدا نبود. دلگیر شدم که این همه راه برویم، در قم [گره] گم بشود.

### روز شنبه بیست و هفتم [ذیقعه]

باید رفت به حوض سلطان. صبح برخاستیم دیشب کم خوابیدم، از بس خواجه‌ها، تفنگدارها، خورخور، و سرفه می کردند. دم صبح هم باران شدید می آمد. صبح که برخاستم، هوا ابر بود. باز بارید. سوار کالسکه شدم، خیر، سوار اسب شدم. خان بابا خان چهار محالی، محمد مهدی خان چهار محالی را مشیر الدوله به حضور آورده [بود]. اسب عربی کبود خوبی هم پیشکش آورده بودند. با وزیر، اعتضاد الدوله، صحبت کردیم. باران تند شد. سوار کالسکه شدم. امین الملک پسر اشرف خان ماکوئی، که سواره کرد و ترک را به استرآباد برده بود، برگشته است.

به حضور آورد. کریم خان که خلعت برای یمین الدوله [و] آصف الدوله برده بود در اول سفر ما این جا آمده است، به حضور آمد. صحبت از فارس می کرد، با زبان بی‌زبانی بعضی چیزها حالی می کرد. دست چپ به ناهار افتادیم. پیشخدمت‌ها همه بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد سوار کالسکه شده، قدری که رفتیم، باز سوار اسب شده، تنها با معیر الممالک، صحبت کرده [به] سمت چادرهای، ناهارگاه حرم سمت دست راست، نزدیک صدرآباد، خرابه، که حالا محمد خان حاکم سابق یزد [آن را] آباد کرده است، رفتیم. بعد معیر رفت، من رفتم ناهارگاه حرم. همه بودند. ببری خان هم بود.



قدری ایستادیم. بیرون باران می‌آمد. زن‌ها همه بودند. باشی غلام‌بچه، هم سواره به تاخت آمد. بعد رفتیم، کاروانسرا آب‌انبار و ... ساخته آب جاری آورده بود، خوب جایی شده بود. باز سوار کالسکه شده رفتیم. باران می‌آمد. رفتیم رفتیم خیلی راه بود. دو ساعت به غروب مانده، وارد حوض سلطان و کاروانسرای صدرآباد شدیم. هوا قدری باز شد.

محمد علی خان [و] علی رضا خان و ... بودند. در قم کیفیتی، برای علی رضا خان رو داده بود. محمد علی خان تعریف می‌کرد. علی رضا خان، محمد علی خان [و] علی رفته بودند حمام عمارت دیوانی، علی رضا خان قبل از حمام به بیت الخلا رفته است. تا نشسته بود روی خلا، صدایی از توی خلا درآمده، خان ترسیده بود. بعد از توی خلا

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۸

گربه بزرگی درآمده، جسته بود، بیرون. خان مقعد نشسته، برخاسته فرار کرده بود.

خلاصه شب خوابیدیم... Chirasi کوچک [۴۵۸]

### روز یکشنبه بیست و هشتم [شهر ذیقعه]

باید «کنار گرد» رفت. شش فرسنگ بلکه بیشتر راه است. آن قدری که این راه امروز ما را زحمت داد، و خسته کرد، در این سفر کمتر جایی به این طور ما را خسته کرد. راه کالسکه اغلب خوب بود. نزدیک «زیان» و «کنار گرد» و نزدیک رودخانه شور قدری بد بود. قدری هم سواره آمدیم. هوا صاف و آفتاب بود. باد قدری سرد می‌وزید. از مغرب به مشرق طرف دست چپ راه، به ناهار افتادیم.

خلاصه یک ساعت نیم به غروب مانده، به منزل که خیلی بالاتر از ده «کنار گرد» افتاده بودند، رسیدیم. امروز خیلی دور بود خسته شدیم. شب به استمرار همه شب گذشت.

### روز دوشنبه بیست و نهم [شهر ذیقعه]

به حضرت عبد العظیم (ع) باید رفت. صبح سوار کالسکه شده رانیدیم. راه قدری سربالا [و] پائین بود. همه بودند، در رکاب. هوا صاف بود. ببری خان و دولچه، او را صبح، بشیر خان به کالسکه گذاشته، با کنیز زبیده، و ملیجک یکسر بردند تهران. ناهار [را] در صحرا خورده، احکام زیادی دبیر فرستاده بود، مهر کردم. بعد رانیدیم عرفانچی همه‌جا روزنامه خواند. زن عرفانچی در قم مانده است.

ناخوشی او عود کرده است. خلاصه نایب السلطنه، میرزا کاظم، حکیم رشتی، لله «۱» باشی، آمدند. ما شاء الله نایب السلطنه چاق و خوب شده بود. محمد تقی میرزائی پیدا شد. بسیار بسیار فربه شده است. به طوری که هیچ حرکت نمی‌تواند بکند. اغلب کسان مردم «۲» آمده بودند، و غیره، و بچه‌های اهل اردو را جلو آورده بودند. عباس میرزا، پسر فخر الملک، هم آمده بود. خلاصه وارد حضرت عبد العظیم شدیم. زن‌ها باز شکوه از گرانی داشتند. رفتیم زیارت. شکر خدا کرده، آمدیم، باغ شاهزاده اعتضاد، علی رضا خان دیروز آمده بود. چادر زده بودند به قاعده، یحیی خان، از شهر آمده بود. حاجی محمد حسن بیگ، میرزا مهدی [و] میرآخور، الله قلی خان، آقا محسن، میرزا طاهر، اسحق میرزا، میرآخور ولیعهد. کاظم خان فراشباهی، احوالش بهتر شده، آمده بود. با میرآخور زیاد

(۱). اصل: له‌له باشی

(۲). مقصود از مردم همراهان است

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۲۹

صحبت شد. خیلی خنده داشت. آقا موچول پسرش هم بود. [۴۵۹] حکم دستخط میرآخوری باز به امیر آخور داده شد، با خلعت شمسه‌دار. بابا پیره اندرون آمده بود.

در کمال خوبی مانده است. خلاصه عصری زنانه شد. زن‌ها آمدند تماشای فواره دیوانیه شاهزاده را کردند. شب بعد از شام خوابیدم. Nouchafrin.

### روز سه‌شنبه غره ذی حجه «۱»

الحمد لله تعالی به تهران می‌رویم. صبح برخاستم.

رفتم. حمام رخت پوشیده، آمدم، بیرون، توی آلاچیق نشستم. دبیر احکام [را که] فرستاده بود، مهر شد. امیر آخور با خلعت شمس پوشیده آمده، نشست. حاجی میرزا علی آمد، با میرآخور زیاد شوخی کرد. خندیدم. معیر و ... بودند. حاجی رحیم خان، از شهر آمد. اسباب جواهر آورده بود. با آقا کثیر خان تفنگدار و شاهزاده.

زن حاجی رحیم خان پسر زائیده است. زن میرزا طاهر، میرزا را کتک مضبوطی زده است.

میرزا دو شب مفقود شده، به جنده‌بازی رفته بود. در مراجعت، میرزا توی حیاط «۲» می‌آید، می‌بیند، کنیزها دور میرزا را احاطه کرده، حالت بدی دارند. گیس سفیدی «۳» یزدی دارد، او آمده به میرزا گفته بود. آقا تو چکاره [ای] گفته بود، مستوفی پادشاه، کتابدار [و] اسلحه‌دار هستم. باز پرسیده بود چکاره [ای] باز میرزا این جواب را داده بود. گیس سفید گفته بود تو ... «۴» فیل شوری میرزا کج خلق شده بود. زنش درآمده بود. حکم کرده بود، بزیند. که میرزا را انداخته بودند [و] زیاد زده بودند. نهار را خورده بعد از نهار رخت پوشیده شمشیر، جقه و ... [بستم و] رفتم. صدر العلما [و] امام جمعه آمده بودند. ملاحظه شدند.

میرزا محمد خان عمواقلی، دیده شد. اشخاص عجیب و غریب دیده شدند. سوار کالسکه شده راندم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، سایرین، نوکرها، همه بودند.

هوا صاف بود اما باد گندی می‌آمد. گردوخاک زیادی بود. از حضرت عبد العظیم الی میدان عالی‌قاپوی دیوانخانه تهران آدم بود. از طرفین راه، هیچ وقت همچه جمعیتی

(۱). غره ذیحجه برابر با سه‌شنبه سوم اسفند ۱۲۴۹ هجری شمسی بوده است.

(۲). اصل: حیات

(۳). گیس سفید: همدم بانو و کسی که کارهای خانه را انجام دهد.

(۴). یک کلمه حرف شد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳۰

ندیده بودم. زن [و] مرد زیاد، گدای زیاد از حد چه مال خود تهران، چه از اطراف که قحطی بود، آمده این جا، ریخته‌اند. محشری بود. داد و فریاد قال و مقال زیاد بود.

زن‌های گدای سلیطه «۱» زیاد داشت از گرانی نان و از دست وزیر فریاد می‌کردند.

الی دیوانخانه [۴۶۰] به همین اوضاع مبتلا بودیم. همه‌جا از کنار خندق با کالسکه الی دم دروازه ناصری، آمدیم، آنجا سوار اسب شدیم. کوچه شمس العماره مملو بود از زن و مرد، نایب السلطنه، نصرت الدوله، صاحب منصبان و ... زیاد از حد بودند.

افواج هم ایستاده بودند. موزیکانچی [و] نقاره‌خانه و ... جلو بودند. خلاصه وارد میدان شدیم. مستوفی الممالک، مؤید الدوله،

ملک آرا [و] سپهدار و ... و ... و ... هزار نفر بودند پیاده شده، رفتیم، تخت مرمر، هوا سرد بود، نشستیم. حاجی آقا اسمعیل با هزار زحمت، قلیان آورده، خطیب قرمساق «۲» خطبه را زیاد طول داد. کم مانده بود سرما بخورم دیگر برای قصیده سامی «۳» ننشسته «۴» برخاستم آمدم دیوانخانه. بسیار باصفا بود. اما آب دیوانخانه هیچ نمی‌آمد. معیر باز خجل بود. اما خواهد آمد. پیشخدمتها سفری، حضری بودند. رفتم اطاق عاج پرزل را آوردم. قدری از پاریس و ... گفتم، خجالت می‌کشید. گفت الیاس باغبان معروف هم، از وبا مرده است. وزرا و ... آمدند صحبت شد. در باب گندم‌ها و ...

نسقچی باشی زیاد ناخوش بوده است. حالا خوب بود، آمده بود. رفتند. بعد رفتم پائین.

شیر من، که مرده بود، «اندری» ایتالیائی، شیر را درست کرده، روی تخته ایستاده واداشته بود. بعینها شیر، یک طاقه شال دادم. بعد رفتیم اندرون خلوت، لله «۵» باشی آنجا بود، با دخترهای پیانوزن، همه ناخوش شده بودند. حالا خوب بودند. لاغر [و] ضعیف، گربه فقیری آنجا بود. با گربه کوره، چند ترکمانی که حیدر قلی خان فرستاده بود آنجا بودند. کوچک، کور، کچل دیده شدند. آمدم بیرون، دیوانخانه را معمار باشی خوب تعمیر

(۱). اصل: سلیته

(۲). اصل: قرمصاق

(۳). یک کلمه نامفهوم

(۴). اصل: نه نشستم

(۵). اصل: له‌له

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳۱

کرده است. رفتم اندرون ببری خان و ... را دیدم گربه‌های شهری همه بودند اما کثیف شده بودند. گربه کوفته هم بود. شب بالاخانه شام خوردیم، انیس الدوله بود. بعد از شام از دماغش خون آمد، رفت. امشب کسل خیالی بودم. احوالم هم سست بود. شب را بد خوابیدم. ابتدای گل بنفشه در تهران است. قاسم، قرقچی قدیمی کند «۱»، و اسد الله قرقچی برادر نظر بیگ مرحوم [که] او هم قرقچی کند بود، هر دو مرده‌اند. الحمد لله تعالی شکر خدا را که سفر بخیر و خوبی انجام یافت باز هم الحمد لله تعالی. پایان روزنامه سفر به عتبات عالیات [۴۶۱]

(۱). کند- کن- از قراء اطراف تهران که اکنون ضمیمه تهران بزرگ است.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳۲

### وقایع بعد از ورود به تهران

بعد از ورود به تهران وقایعی که روی داده است از این قرار است: اولاً- بعد از دو روز میرزا عیسی ملعون وزیر تهران را در خلوت درب خانه حبس کرده حکم شد به حسابش برسند. امین الملک به جای او وزیر تهران شد. علاء الدوله نسقچی باشی با وجود ناخوشی سختی که داشت فراشباشی شد. کاظم خان که سفیه بود با پسرش عزل شدند. حکومت قزوین که با علاء الدوله بود به سپهدار التفات شد. آقا سردار پسرش را فرستاد. بعد از چهار پنج روز سرکار آقا مستوفی الممالک از وزارت و استیفا کلیتاً عزل شد. مستوفی الممالکی را به میرزا کاظم خان نظام الملک نوری، پسر صدر اعظم سابق التفات شد.

میرزا داوود خان برادرش نایب او شد. طایفه «نوریه» دوباره به هیجان آمده جنب و جوشی کردند. میرزا تقی خان خوئی که داروغه دفترخانه بود عزل شد. وزارت لشکر هم جزء ریاست کل قشون به خود «نصرت الدوله» التفات شد و در کار خود مستقل گردید. «محمد علی خان صاحب جمع» عزل شد و به حسابش رسیدگی «۱» شد. صاحب جمعی به امین السلطان التفات شد. عمل چاپخانه‌ها از «شهاب الملک» گرفته به «میرزا علی خان منشی حضور» التفات شد. عمل چاپخانه‌ها و روزنامه دولتی و ... از «اعتضاد السلطنه» انتزاع و به «محمد حسن خان عرفانچی» التفات شد. حکومت عراق و کمره به «یحیی خان معتمد الملک» التفات شد.

«اسداله میرزا» از مازندران عزل و مازندران «۲» به «علیرضا خان عضد الملک» داده شد. عربستان و بروجرد را به مجد الدوله التفات شد. «معز الدوله» احضار شد. نایب مجد الدوله رفت. در بینی که باید برود، سلخ ذیحجه یک خراج «۳» سختی در پشت درآورده بستری شد

(۱). اصل: رسیده گی

(۲). اصل: مازندران را

(۳). خراج: زخم و جوش بزرگ در بدن

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳۳

الی حال که هشتم محرم است، خوابیده است اطبا مایوس از حیاتش هستند. تا چه شود.

حسام السلطنه مأمور خراسان شد، یک روز بعد از ورود به تهران به ناخوشی نقرس مبتلا شد.

هنوز هم خوابیده است.

حاجی سیف الدوله، نایب شده به خراسان رفت. نایب الوزاره حاکم گیلان، و کل اعیان گیلان و طوالتش را خواسته بودیم آمده‌اند. مستوفی الممالک بعد از عزل چندی در خانه‌اش نشست. بعد از شهر بیرونش کردیم به یوسف آباد. چندی آنجا ماند. بعد رفتنش به آشتیان، لزوم به هم رسانید به محصلی مشیر الدوله به آشتیان رفت. غره محرم. یوسف آباد و ... به مشیر الدوله سپرده شد که خراب نشود. میرزا مسیح از شاه‌رود بسطام عزل و آنجا را به امین خلوت سپردیم.

میرزا قهرمان در ریاست دفتر آذربایجان مستقل شد. پسر «نصرت الدوله» سلطان حمید ملقب به «نظام الدوله» شده برای ریاست قشون آذربایجان مأمور شد.

بعد از ورود، همه به خشکی گذشت. حالت‌ها بسیار بد بود.

الحمد لله تعالی از برکت جناب سید الشهداء علیه السلام از غره محرم هوا انقلاب به هم رسانید. الی پنجم محرم، شب و روز پی‌درپی باران‌های نافع آمد. به کوهستان برف زیادی زد. در قزوین و خمسه، همدان، عراق، همه جا بارید. آن قدر وجد و سرور حاصل شد که حد نداشت. در پنج شبانه‌روز، گاهی می‌بارید، گاهی می‌ایستاد اما خیلی بارید. انشا الله باز هم خواهد آمد. امسال تحویل شب بیست و نهم ذیحجه بود.

دو ساعت و نیم به دسته مانده، تحویل حمل بود. اما چون قرب محرم بود، تحویلی نشد.

شاهی، خلعت داده نشد، به هیچ وجه لوازم عید به عمل نیامد. سنه «قوی‌ئیل» شد.

سنه ۱۲۸۸.

حاجی بیگم خانم، مشهور به «جان‌باجی» عمه بزرگ ما بود در سن هفتاد سالگی در ذیحجه ناخوش شد. سلخ ذیحجه فوت شد. مرغ کاشان و فیلیستان ورامین تیولات او بوده به محمد علی خان زین‌دارباشی سپرده شد.

«نور محمد خان» از تحویل‌داری کشیک خانه عزل شد. «آقا علی گرجی» امین صره از تحویل‌داری نظام عزل شد. اغلب ولایات از جهت گرانی و خشکسالی، فارس، شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳۴

خراسان، یزد، اصفهان و ... و ... حالتشان بسیار، بسیار بد است. از این جهت متصل اوقات تلخ است. به خصوص خراسان و همه‌جا. تهران هم حالش بد است.

گرانی کمال زحمت را میدهد به ما. خدا انشا الله خودش همه را درست خواهد کرد.

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۳۵

### پیوست

پیوستی که متن آن از نظر می‌گذرد کتابچه سیاهه‌ای از اشیای نفیس پیوستی در خزانه حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب است و همان‌گونه که در متن سفرنامه آمده است به دستور ناصر الدین شاه قاجار در هنگام زیارت، صورت برداری گردیده است:

نمره ۳۸۴۵ صورت قسمتی از جواهرات خزانه مبارکه حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین و امام‌المتقین روحی و ارواح‌العالمین له‌الفداء است که در سنه ۱۲۸۷ موقعی که شاه شهید ناصر الدین شاه مغفور نور الله مضجعه به خاکبوسی عتبه مقدسه مشرف بوده با استحضر والی بغداد و دیگر کارگزاران دولت عثمانی حسب الامر، ثبت برداشته‌اند.

علیهذا جزو کتب کتابخانه موضوع «۱» و در ضمن اسناد دولتی ضبط می‌شود. تا در دفتر مخصوص نقل و تحویل بشود. العبد موسی مرات الممالک.

(۱). موضوع: جدا می‌شود

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۵۱

هو به واسطه ابتلای به ناخوشی چاکر درگاه آسمان‌جاه خود بنفسه نتوانست از عهده تحریر این کتابچه مبارکه برآید و لکن نهایت مراقبت را نموده و با نسخه اصل مقابله کرده تصحیح نموده. چاکر درگاه آسمان‌جاه محمد زکی گیلانی سنه ۱۲۹۶ مهر (محمد زکی)

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۵۷

### فهرست اعلام

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۵۹

آ آب‌انبار (کاروانسرا): ۲۲۷

آجودان‌باشی: ۲۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۴

آخوند ملا حسین اردکانی: ۱۴۴

آخوند میرزا محمد باقر سلماسی: ۱۶۵

آدران: ۹؛ ۱۰

آدم (ع): ۱۳۴

آذربایجان - آذربایجان: ۲۷، ۳۱، ۴۷، ۵۳، ۷۴، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۳۳

آرتیمان (مکان): ۲۰۳

آشتیان: ۲۱۷ - ۲۲۰، ۲۳۳

آصف الدوله: ۹۴، ۲۲۷

آغاغنی (خواجه باشی): ۵۵، ۵۶

آفچه مشهد (محل): ۲۰

آق‌رود (محل): ۱۹

آقا ابراهیم: ۱۶ - ۱۸، ۵۲، ۶۰، ۸۴، ۸۶، ۱۳۲، ۱۳۹

آقا ابراهیم کوچک: ۱

آقا بیگ: ۲۰۸

آقا جوهر: ۱، ۱۱۰

آقا حسن: ۱، ۱۸۳

آقا حسن رخت‌دار (پسر حاجی خلیل تاجر): ۱، ۵۸، ۱۶۳

آقا حسن قهوه‌چی: ۱۶۳

آقا حسین: ۲۲۶

آقا حسینقلی (قهوه‌چی باشی): ۱۶۳

آقا حسین قمی: ۲۲۴

آقا خان تفنگدار: ۲۰۶، ۲۱۰

آقا خان محلاتی: ۹۴، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۵۴

آقا خلیل: ۱۰۹

آقا دایی: ۱، ۱۰، ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۹۳

آقا رجب: ۸

آقا سردار: ۲۳۲

آقا سلیمان (خواجه باشی): ۱، ۷، ۱۶، ۸۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۸۳

آقا سلیم خواجه: ۱، ۱۱، ۱۸۰

آقا سید ابراهیم مجتهد قزوینی: ۶۴، ۱۱۹

آقا سید ابو الحسن: ۱۰۷

آقا سید ابو القاسم کاشی: ۱۲۵

آقا سید احمد شیخی: ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹

آقا سید اسمعیل بهبهانی: ۱۳۵

آقا سید باقر: ۱۲۵

آقا سید جعفر روضه‌خوان: ۱۲۲

آقا سید جواد (بحر العلوم): ۱۲۵، ۱۲۶

- آقا سید جواد (کلیددار): ۲۴۹
- آقا سید حسن: ۸۴
- آقا سید حسین بحر العلوم: ۱۳۳
- آقا سید حسین ترک تبریزی: ۱۳۱
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۰
- آقا سید حسین ترک کوه کمری: ۱۳۳
- آقا سید حسین روضه‌خوان: ۶۴، ۳۷
- آقا سید حسین کلیددار: ۱۱۲
- آقا سید رضا: ۱۲۶
- آقا سید صادق: ۵۳، ۶۰، ۶۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۷
- آقا سید علی (متولی): ۸۹، ۱۰۵
- آقا سید کاظم روضه‌خوان: ۱۱۸
- آقا سید محسن: ۱۰۷
- آقا سید محمد: ۱۰۷، ۱۲۵
- آقا سید محمد تقی: ۱۲۵
- آقا سید مصطفی استرآبادی: ۱۱۹
- آقا سید مهدی اصفهانی: ۱۳۳
- آقا سید مهدی طباطبایی: ۱۱۸
- آقا شیخ صالح (پیش‌نماز): ۱۰۷، ۱۱۹
- آقا شیخ محمد: ۱۰۷
- آقا شیخ محمد رضا: ۱۱۹
- آقا شیخ محمد علی: ۱۰۷
- آقا شیخ مهدی شیخ عبد الغفار: ۱۰۷
- آقا صندی: ۱۵۱
- آقا عباس (پیشخدمت): ۱۷۱
- آقا عبد الله (خواجه): ۳، ۶۴، ۱۹۵
- آقا عبد الله (از علمای کرمانشاهان): ۱۸۸
- آقا علی آشتیانی: ۱، ۱۷۸
- آقا علی خواجه: ۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۴۶، ۵۸، ۶۶، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۰۰
- ۲۲۵
- آقا علی گرجی: ۲۳۳
- آقا عنبر خواجه: ۳، ۴۱
- آقا فتحعلی: ۱۵۱

- آقا فرج: ۱۵۱
- آقا کثیر خان تفنگدار: ۵، ۶، ۲۲۹
- آقا محراب: ۱، ۱۶۴
- آقا محسن (پیشخدمت): ۸، ۲۲۸
- آقا محمد ابراهیم (از علمای کرمانشاهان): ۱۸۸، ۱۹۵
- آقا محمد تقی: ۶۴، ۶۷
- آقا محمد حسن کوچک: ۱۳۹
- آقا محمد خان قاجار: ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸
- آقا محمد صالح کرمانشاهی: ۱۴۴
- آقا موچول موچول خان
- آقا موسی (پسر حاجی علی): ۹
- آقا میرزا اسمعیل (پیش نماز): ۱۰۷
- آقا میرزا تقی شهرستانی: ۱۱۹
- آقا میرزا جعفر مجتهد: ۲۲۰
- آقا میرزا حسن شیرازی میرزا حسن شیرازی
- آقا میرزا زین العابدین: ۱۱۹
- آقا میرزا صالح کربلایی: ۱۱۹
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۱
- آقا میرزا محمد همدانی: ۱۰۷
- آقا وجیه: ۱، ۶، ۹، ۱۰، ۲۳، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰
- آقا یعقوب: ۲۴، ۳۰، ۵۲، ۱۲۷
- آقا یوسف (سقاباشی): ۱، ۳
- آل بویه: ۱۲۱
- آنکله انگلیسی (موسیو): ۱۰۳
- آهنگران (محل): ۲۱۷، ۲۲۲
- آین مرک (محل): ۱۴
- آئی (برادر میرشکار): ۳، ۹، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۸
- ابراهیم آباد: ۲۱۹
- ابراهیم افندی (نایب بغداد): ۹۳
- ابراهیم بن علی: ۱۰۹
- ابراهیم بن مالک اشتر: ۱۷۱
- ابراهیم خان نایب: ۳، ۹، ۱۰، ۴۷، ۷۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۲
- ابراهیم علیه السلام: ۱۳۴



- ابک آباد (محل): ۲۱۷
- ابو الحسن (مقبره): ۲۰۴
- ابو السیف میرزا: ۲۳
- ابو العباس احمد الناصر لدین لله (خلیفه عباسی):  
۱۶۶
- ابو الفضل میرزا (پسر ظل السلطان): ۷۸
- ابو القاسم بیگ تفنگدار: ۷
- ابو حنیفه (امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی): ب، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۷، ۲۱۸
- ابو خمیس (زیارت گاه): ۸۸
- ابو سعیده (محل): ۸۹
- ابو صبری (نهر): ۸۶، ۸۷
- ابو طالب خان: ۱۸۱
- ابو فمین (محل): ۹۰
- ابو قداره (والی پشتکوه لرستان): ۳۸
- ابو قریب: ۱۱۰
- ابو کرمه (محل): ۸۹
- ابو مشاعل (محل): ۸۹
- احتشام الدوله: ۲۷
- احمد آباد (محل): ۲۰۵
- احمد افندی: ۹۳
- احمد بیگ (رئیس اداره بلدیہ بغداد): ۹۳
- احمد خان (پسر ناصر الملک): ۵۱
- احمد خان دنبلی: ۱۷۰
- احمد میرزا: ۲۰۳
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۲
- احمدوند (طایفه): ۶۱، ۸۵، ۱۸۰، ۱۸۵
- ادیب الملک، فریدون آقا: ۱، ۱۰، ۱۱۹
- اربابی (محل): ۲۰۹
- ارجه رط (محل): ۲۰
- اردهال (محل): ۲۲۳
- ارمنی: ۵۵، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶
- اروته خان (محل): ۸۹
- ازنا (محل): ۲۰۹



۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۷۵، ۱۷۹

افشار بیگ: ۱، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۴۶، ۱۳۶

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۳

۱۴۵، ۲۱۸

افغانی: ۵۵

اقبال الدوله: ب، ۷۸، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۱

اقدسیه: ۳

اقل بگه، ۲۱۷، ۱۵۰، ۱۴۰، ۴۴، ۱۲: Okolbeke

اکبر شاه هندی: ۲۳۸

اکرگوف (قصر نمرو، کاخ خورتق): ۱۰۸

الاقولاق (کوه): ۳۲

البرز (کوه): ۲۱۸، ۲۲۱

البوحمیه (عشیره): ۸۹

البو عامر (محل): ۹۰

البو فراج (عشیره): ۸۹

الحاوی (محل): ۱۶۹

العزه (عشیره): ۱۶۱

الفره (عشیره): ۹۰

الفه (رودخانه): ۷۴، ۷۵

الله قلی خان: ۶، ۲۲۸

اللهوردی خان (پل): ۸۱

المستنصر (خلیفه): ۹۹

الوس (کشتی): ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۹

الوند (رودخانه): ۷۵، ۱۸۰

الوند (کوه): ۲۵، ۳۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹

الیاس: ۲۳۰

ام الخاقان: ۱۴۳

امام جمعه اصفهان: ۱۴۷

امام جمعه تهران: ۶، ۲۲۹

امام جمعه همدان: ۳۱

امام حسن عسکری، حضرت عسکریین: ۹۶، ۱۶۵، ۱۷۰

امام حسین (ع)، ابا عبد الله حسین، حضرت سید الشهداء: ب، ج، ۳۴، ۵۲، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۲۳۳

امام زاده باقر: ۱۱

امام زاده زکریا: ۲۲۲

امام زاده محمد: ۸۴

امام زین العابدین (ع): ۱۱۹، ۱۳۴

امام علی (ع)، امیر المؤمنین، مرتضی علی (ع)، حضرت علی بن ابی طالب: ۲۵، ۸۶، ۹۰.

۹۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۳۶

امام علی النقی: ۱۷۰

امام محمد تقی (ع): ۱۳۰

امام موسی کاظم (ع): ۸۸، ۹۵، ۲۱۶، ۲۲۲

امان الله خان: ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۱۹۷

امروله، امر الله (کوه): ۳۵

امیرآباد (محل): ۱۳، ۲۲

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۴

امیر خان: ۲۰۵

امین: ۷۵

امین الدوله: ۱۱، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۷

امین الرعايا قزوینی: ۵۴

امین السلطان، میرزا علی خان: ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۷، ۳۱، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۹، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۹۷-۹۹، ۱۰۶،

۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰،

۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۲

امین الملک: ۱، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۵۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۰،

۱۶۲، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۳۱

امین حسین: ۱۰

امین حضور: ۱، ۴، ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۶

امین خلوت: ۱، ۱۱، ۳۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۳

امین نظام: ۳۶، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۹۱

امینی: ۲۲۳

انبار (محل): ۱۱۰

اندری ایتالیایی: ۲۳۰

انزلی: ۴۴، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۸

انگلیس، انگلیسی: ۴۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳.

۱۱۳، ۱۴۰، ۱۷۵

انیس الدوله: ۱، ۸، ۱۲-۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۸۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۰،

۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۵۱

اورته خان (محل): ۹۰

اوچی، ۲۲۱، ۲۱۰، ۱۹۷، ۱۸۵، ۱۳۱، ۶۰۱: Uchi

اوزان نازلیان (محل): ۴۷

اویس: ۱۷، ۳۰، ۳۲

اوین: ۷۰

ایران، ایرانی، ایرانیان؛ الف، د، ه، ح، ۲، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۷،

۱۸۸

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۵

ایروان: ۱۱۴

ایرین (محل): ۱۱

ایشیک آقاسی باشی: ۱۶، ۴۰، ۴۹، ۱۲۰ شهریار جاده‌ها متن ۲۶۵ فهرست اعلام

ا، ایتالیایی: ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۳۰

ایلخانی: ۱۴۳

اینالو: ۴۲

ایوان (محل): ۶۸، ۷۵

ایوانکیف: ۳۱

ب بابا پیره: ۲۲۸

بابا کمال (محل): ۲۰۵

بابا قپوچی: ۲۴

باب الفیل: ۱۳۵

بابل (شهر): ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۷

باجلان (سواره): ۲۰۷

بادخوره (محل): ۳۴

بازباشی: ۸

بازن (مارشال): ۶۷

باشی غلام بچه باشی (غلام بچه): ۱، ۳، ۹، ۱۷، ۵۸، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۲۶، ۲۲۷

باغک (محل): ۲۲۳

باغله تيله کش (محل): ۶۴

باقرآباد (محل): ۲۰۱

باقر کاشی: ۴۵

باقری، ۲۲۴، ۱۸۴، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۲۴، ۸۶، ۶۳: Bakeri

بان زرده (کوه): ۷۵

بایروند (طایفه): ۶۲

بایره (محل): ۷۵

ببری خان: ۳، ۹، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۸۸، ۹۴، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۲۷، ۲۲۸

بحر خزر، دریای بحر خزر: ۲۱۳، ۲۲۴

بختیاری: ۶۱

بخوبران (محل): ۴۴

بدر السلطنه: ۵۸، ۶۰

بدرئی (محل): ۶۶

بدوان فرانسوی: ۵۲

بدیع الملک میرزا: ۱۸۰، ۱۸۷

براسا (مسجد): ۹۴، ۹۵، ۱۱۰

برج طغرل: ۲۰۴

برخوردار خان: ۳۹

برس نمرود: ۱۲۴

برف آباد (محل): ۶۷

برف آباد (رودخانه): ۶۷

برفیان: ۲۰۲

برقانیه (محل): ۸۹

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۶

برناج (محل): ۴۱-۴۴، ۵۲، ۵۹

بروجرد: ۲۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۲

بریاج (محل): ۴۱

بزچلو (محل): ۲۱۶

بزرگ خان: ۲۶

بزکدار (محل): ۶۴

بزنیه جرد (محل): ۲۳

بزنیه رود خمسه (محل): ۲۴

بستامو (محل): ۱۰۳

بسظام: ۵۷، ۲۳۳

بسیطه (محل): ۸۸

بشیر خان: ۱، ۳۱، ۷۸، ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۲۸

بشیره (محل): ۷۳، ۷۵

بصره: ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۷۴

- بغداد: ب، ۲۶، ۵۳، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱
- بکتاش، بکتاشی: ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۳
- بلژیک: ۲۱۳
- بلغاری: ۲۱۴
- بلدروز (محل): ۸۹
- بلدروز (نهر): ۸۵، ۸۸
- بلوک مره (کوه): ۱۹
- بل مانه (محل): ۶۴
- Bolande (فاطمه): ۲۱۴، ۱۹۰، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۱۳، ۶۶، ۶۳
- بلوچ (طایفه): ۱۴۰
- بل وردی (محل): ۵۰
- بمبئی (محل): ۱۱۹، ۱۲۱
- بندر عباس: ۱۴۱
- بنی تمیم (طایفه): ۸۹، ۹۰، ۱۰۸
- بنی حسن (طایفه): ۱۲۳
- بنی زید (عشیره): ۸۹، ۹۰
- بوجواری (عشیره): ۱۶۱
- بورباکی (سردار فرانسوی): ۲۱۳
- بورکی (قشلاق): ۲۱۰
- بوستان: ۱۴۸
- بوستان در (محل): ۲۰۵
- بوشهر، بوشهری: ۱۰۳، ۱۳۰
- بوبهار (محل): ۵۰
- بویوک آباد (محل): ۲۲-۲۴
- بهار (محل): ۳۱
- بهاء الدین افندی (سرهنگ): ۹۳
- بهتوئی (طایفه): ۶۱
- بهرام بیگ: ۱۹۴
- بهروز (محل): ۹۰
- بهلول پاشا ماکویی: ۲۷، ۳۱
- بیات: ۲۱
- بیاج (محل): ۳۳

- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۷
- بیت الطشت: ۱۳۴
- بیجار (محل): ۴۷
- بی‌جانبه (محل): ۶۴
- بیجن آباد (محل): ۲۱۰
- بی‌چینگ (محل): ۲۱
- بی‌خود (خواجه): ۱۶۱
- بیدستان (عمارت): ۱۹۲
- بید سرخ (گردنه): ۳۸، ۳۹، ۱۹۷
- بیستون (کوه): ۲۹، ۴۱-۴۴، ۴۷-۵۱، ۵۳، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۱۹۵، ۱۹۶
- بیغش (محل): ۲۱۲
- بیگدلی (طایفه): ۱۸، ۱۹
- بیگم خانم خاله: ۷۸
- بیوک خان افشار: ۳۳
- پ پارس: ۵۷
- پاریس: ۴، ۸۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۰
- پاریس (عهدنامه): ۸۵
- پاشا خان (پاشای بغداد): ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۱۰، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷-۱۸۰
- پایروند (طایفه): ۵۹
- پای طاق (محل): ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۳، ۱۸۲، ۱۸۳
- پرندک (محل): ۱۱
- پرو (کوه): ۶۲
- پروانه (محل): ۸۹
- پروز (محل): ۲۰۹
- پروس: ۵، ۶۷، ۱۵۱، ۲۱۳
- پرویز میرزا: ۱
- پری (محل): ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲
- پری‌در (محل): ۲۱۰
- پریشان (محل): ۲۰۸
- پستادربند (محل): ۲۰
- پس قلعه (محل): ۷۰
- پشتکوه لرستان: ۳۸، ۱۲۷، ۱۵
- پشندی فشندی: ۶۰، ۱۵۴



- پطر (روزنامه): ۷، ۱۹۷  
 پلادین (محل): ۹  
 پل دلاک (محل): ۲۲۶  
 پل سفید: ۱۱۴  
 پلنگ آباد (محل): ۱۹  
 پنجره (محل): ۱۴  
 پوکاب (محل): ۶۹  
 پهلوان شریف: ۷۸  
 پیرغیب (محل): ۲۰۶  
 پی‌ریای (محل): ۶۴  
 پیغمبر (ص)، رسول الله: ۱۳۴، ۱۵۵، ۲۰۴  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۸  
 ت تاج آباد (محل): ۳۲  
 تاج الدوله: ۳۰، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۳  
 تاج الملوک: ۲۵۱  
 تاجر بیگ (محل): ۲۰۸  
 تاج گل: ۲۰، ۲۷، ۱۸۴  
 تاجی آباد (محل): ۳۲  
 تارجی، ۱۹۵، ۱۷۳، ۱۴۹، ۱۲۲، ۲۷، ۲۵، ۰۲: Tardjie  
 تاوه (کشتی): ۱۴۹  
 تبریز: ۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۸۳  
 تپه گلچه (محل): ۴۷  
 تپه مصلّا: ۲۸  
 تجریش: ۸  
 تخت شیرین (محل): ۴۷  
 تخت مرمر: ۲۳۰  
 ترک: ۴۷، ۸۲، ۲۲۷  
 ترکاش‌وند: ۴۱  
 ترکمان: و، ۱۳، ۲۷، ۱۵۸  
 تروشو (حاکم پاریس): ۲۱۳  
 تفرش عراق: ۱۹  
 تکل آباد (محل): ۲۰۸  
 تکلو (طایفه): ۲۰۱، ۲۰۲

تکه (طایفه‌ای ترکمن که در آخال سکونت دارند): ۱۰۶، ۲۱۳

تکیه درویش: ۱۱۶

تلخه والی: ۱۸۲

تنگ سلیم (محل): ۶۷

توران آغا: ۱۵۸

توره (محل): ۲۱۰، ۲۱۱

توسکن سفلی (محل): ۲۰۹

توسکن علیا (محل): ۲۰۹

توللی (طایفه): ۶۱

تویسرکان (توی و سرکان): ۲۵، ۲۷-۲۹، ۳۵، ۱۹۹-۲۰۴، ۲۰۷

تهران، طهران: ح، ز، ۲، ۳، ۹، ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۱-۵۳، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۱،

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳،

۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۴

تیمور پاشا: ۲۷، ۳۱

تیمور میرزا: و، ۹، ۲۳، ۲۷، ۳۳-۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱،

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۶۹

۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۵

تیمیان (محل): ۲۹

ث ثامن، (محل): ۲۰۹

ج جاجرود (رودخانه): ۷۰، ۱۶۸

جاسب (محل): ۲۲۳

جاف (ایل): ۱۹۴

جالسیه، جالوسیه، جالیسه (قلعه): ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰

جام: و، ۲۷

جاموس سوکن (محل): ۸۸

جامه شوران (محل): ۶۴

جان باجی: ۲۳۳

جان محمد خان (سرتیپ): ۱۲، ۱۷، ۱۸

جایدر (محل): ۴۲

جبرئیل (ع): ۱۳۴

جبور (عشیره): ۸۹

جزّانی (محل): ۹۰

- جعرائی (عشیره) ۸۹  
 جعفرآباد (محل): ۸ و ۹  
 جعفر برمکی: ۱۱۰  
 جعفر خان بیگ نایب: ۵۳، ۲۰۴  
 جگولو (محل): ۷۷  
 جلال الدوله: ۳۰  
 جلال الدین میرزا: ۳۰  
 جلال شاه: ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۵۶  
 جلاله مند (محل): ۷۵  
 جلایر (محل): ۲۱۲  
 جلیوند: ۴۲  
 جمال، ۸۸، ۶۴: djemal  
 جمیل آباد (محل): ۲۰۵  
 جهان آباد (محل): ۲۲، ۲۳  
 جهانگیر خان: ۱۹، ۲۴، ۲۹  
 جهانگیر میرزا: ۲۶، ۳۰، ۲۰۳، ۲۰۸  
 جهرود (محل): ۲۲۲  
 جوانمیر: ۱۸۰، ۱۸۵  
 جوراب (محل): ۲۰۹، ۲۱۰  
 جوزا (محل): ۲۲۱  
 جوزان (محل): ۲۰۹  
 جوکار: ۲۰۸  
 جوهر آقا آقا جوهر  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۰  
 چ چاشته (محل): ۲۰۲  
 چال طرفان (محل): ۱۷۵  
 چالککه (محل): ۷۵  
 چال میدان تهران: ۷۸  
 چانه (محل): ۲۱۲  
 چاه انکرلیته (محل): ۶۷  
 چاه بلک (محل): ۶۷  
 چاه زبر (محل): ۶۷  
 چاه زرد (محل): ۶۶

چرتی، چرتی‌ها: ۱، ۳، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۵، ۹۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۴

چرتی کوچک: ۵۸، ۷۳، ۱۷۲، ۲۰۸

چرکسی: ۸۰

چشمه آباد شاهی: ۹

چشمه سراب (محل): ۴۷

چشمه سفید (محل): ۶۴، ۶۸

چشمه علی: ۶

چشمه علی محمد (محل): ۲۱۲

چشمه قصابان (محل): ۳۱

چشمه مند علی (محل): ۶۴

چشمه یاروئی (محل): ۶۴

چغابلك (محل): ۶۴

چغاسرخ (تپه): ۶۲

چق کود (محل): ۵۷

چلبی (نهر): ۸۹

چل گزی (محل): ۱۹

چلوب (طایفه): ۱۳۹

چمچال (محل): ۴۲

چمچه مال (محل): ۴۴، ۶۲

چمن آرا (کنیز انیس الدوله): ۸

چمیطان (کوه): ۴۸

چنار (محل): ۳۴

چنگر (محل): ۶۸

چنگیز میرزا: ۱۵

چهر (محل): ۵۰

چهره: ۱۵۰

چهل نابالغان نهاوند (کوه): ۴۲

چیچک لو (محل): ۱۱

ح حاتم خان سنجابی: ۱۷۹

حاجب الدوله: ۲۲۵

حاجی (محل): ۸۴

حاجی آباد (محل): ۴۹-۵۱، ۶۱، ۱۹۳، ۲۰۸

حاجی آقا اسمعیل یوغورت: ۷ و ۲۳۰

حاجی آقا بابای حکیم: ۱۵، ۲۴، ۳۱، ۵۳.

۱۴۷، ۱۶۰

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۱

حاجی آقا خان خلج: ۲۲۳، ۲۲۴

حاجی آقا فراشخلوت: ۱۴۹

حاجی آقا یوسف آقا باشی: ۱۱۶

حاجی ابراهیم خان: ۱۳۳

حاجی ابو الحسن بهبهانی: ۱۲۱

حاجی اسمعیل بهبهانی: ۹، ۱۳۴، ۱۳۵

حاجی بلال: ۱، ۱۳، ۳۱، ۱۱۸، ۱۶۱، ۳۱۵

حاجی بیگم خانم: ۲۳۳

حاجی تو (محل): ۲۰۵

حاجی جابر خان: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹

حاجی جعفر خان معمار: ۲۰۸

حاجی جعفر صاحب جمع: ۵۳

حاجی جواد تاجر اصفهانی: ۲۰۰

حاجی حسن سقا: ۱۸۳

حاجی حسین میرزا: ۲۹

حاجی حمزه تبریزی آینه کار: ۱۲۷

حاجی حمزه خان: ۲۵

حاجی حیدر: ۱۶، ۱۲۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۷

حاجی خاله: ۲۱۰

حاجی خلیل تاجر عرب: ۵۸

حاجی رحیم خان (صندوقدار): ۷، ۲۳، ۹۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹

حاجی رستم خان: ۱۱۸

حاجی رضا قلی خان: ۱۴۱

حاجی سلمان: ۱۳۹

حاجی سید ابراهیم لاریجانی: ۱۱

حاجی سید اسد اله: ۱۳۳، ۲۰۸

حاجی سید محسن: ۲۱۴

حاجی سید محمد باقر: ۲۱۴

حاجی سید محمد تقی بحر العلوم: ۱۲۵

حاجی سیف الدوله: ۲۳۳

- حاجی شاهزاده (دختر محمد علی میرزا): ۳۰
- حاجی شهباز خان کلهر: ۱۸۲، ۶
- حاجی شیخ جعفر تهرانی: ۱۲۵
- حاجی شیخ علی ناظر: ۱۷۳
- حاجی صالح تاجر نجفی: ۱۳۴
- حاجی صائب تاجر ملایری: ۲۰۸
- حاجی صفر علی خان شاهسون: ۵
- حاجی عبد العظیم قزوینی: ۱۱
- حاجی عبد الکریم: ۹
- حاجی علی آقا: ۹، ۱۰، ۸۲
- حاجی علی خان زنگنه: ۶۰
- حاجی علی خان چلبیانلو: ۸۶
- حاجی علی رضای کور: ۲۰
- حاجی علی نقی: ۱، ۴۵، ۱۷۲
- حاجی عمران (سرهنگ): ۹۳
- حاجی عمو: ۹۷
- حاجی عمه: ۱۳۹
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۲
- حاجی عیسی خان: ۲۲۳
- حاجی غلام علی: ۱، ۷، ۲۴
- حاجی فیروز: ۱، ۱۹۹
- حاجی قاسم بیگ: ۱۴۲
- حاجی قره (پل): ۸۴
- حاجی کریم (قلعه): ۶۱، ۶۳
- حاجی کلباسی: ۱۳۳
- حاجی کلبعلی: ۱
- حاجی لو: ۲۲
- حاجی محمد باقر خان: ۲۰۸
- حاجی محمد حسن بیگ: ۲۲۸
- حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی: ۱۲۴
- حاجی محمد حیدر خان صدر اصفهانی: ۱۲۵
- حاجی محمد صادق تاجر کسمایی: ۱۴۵
- حاجی محمد صالح کبه: ۱۶۷

- حاجی محمد علی خان: ۳۶
- حاجی محمد ولی میرزا: ۱۴۳
- حاجی محمد هادی چراغچی باشی: ۱۰۷
- حاجی مراد خان یاور: ۲۰۱، ۲۰۰
- حاجی مشهدی قلی آقایی قاجار: ۱۲۲
- حاجی ملا باقر واعظ تهرانی: ۱۲۲
- حاجی ملا رضا: ۳۲
- حاجی ملا صادق مجتهد قمی: ۲۲۴
- حاجی ملا علی: ۷
- حاجی مهدی خواجه: ۴، ۱
- حاجی میرزا آقاسی: ۱۴۳، ۱۱۶
- حاجی میرزا ابو القاسم: ۱۳۳، ۱۱۹
- حاجی میرزا باقر: ۱۰۷
- حاجی میرزا بیگ: ۱
- حاجی میرزا جعفر مصلح آبادی: ۲۱۷
- حاجی میرزا جواد: ۱۳۲، ۱۲۲
- حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله
- حاجی میرزا رحیم: ۷۹
- حاجی میرزا سید احمد: ۲۱۷
- حاجی میرزا علی حکیم الممالک
- حاجی میرزا علی مقدس: ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۵۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹
- حاجی میرزا علی نقی عرب: ۲۴، ۳۲، ۱۱۲، ۱۱۹
- حاجی میرزا نقی خان عارف: ۲۳
- حاجی میرزا کاظم: ۲۱۷
- حاجی میرزا لطف اله: ۲۱۴
- حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی: ۱۳۳
- حاجی میرزا هادی جواهری: ۹۹، ۹۵
- حاجی میر محمد حسین ناظم التجار: ۱۴۴
- حاجی هادی: ۲۰۵
- حاجی هاشم نمازی: ۱۸۱، ۱۲۱
- حاجی وزیر: ۸۳
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۳

حارثه: ۷۷

حافظ افندی (مستوفی نظام): ۹۳

حایطه (سواره): ۸۶

حب حب (محل): ۹۰

حبور (عشیره): ۱۶۱

حبیب الله خان تنکابنی (سرتیپ): ۱۱، ۴۵، ۵۸، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۱۸

حبیب بن مظاهر: ۱۱۶، ۱۴۴

حبیب مترجم: ۱۰۳

حدیبیه (محل): ۱۷۴

حذیفه یمانی (مقبره): ۱۰۱، ۱۵۳

حر (محل، مقبره): ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۴

حر (نهر): ۱۱۷، ۱۱۸

حرآباد: ۲۱۷

حرّان (محل): ۱۲۳، ۲۱۲

حریر (محل): ۷۱

حسام آباد (محل): ۳۵

حسام السلطنه: ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱-۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۱-۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۵

۹۷-۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۱-۱۸۳

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳

حسام الملک: ۳۲

حسن آباد (محل): ۷، ۱۸، ۶۷، ۲۰۶، ۲۰۸

حسن افندی: ۹۳

حسن بیگ (میرآلای): ۹۳

حسن جان: ۱۳۷

حسن خان: ۷۸، ۹۹، ۱۰۱

حسن خان امین نظام: ۱۱

حسن خان باشماقچی: ۱

حسن خان سنجابی: ۱۷۹

حسن خان قصری: ۱۷۷، ۱۸۱

حسن علی خان گروسی: ۲۶

حسن قهوه‌چی: ۱

حسین آباد (محل): ۸، ۳۶، ۲۰۰، ۲۰۶

حسین بیگ (قائم مقام): ۹۳



- حسین بیگ (مین باشی): ۹۳  
 حسین پاشا (مفتش میرلوا): ۹۳  
 حسین خان: ۳۰، ۳۱  
 حسین خان (سرتیپ): ۲۰  
 حسین خان سردار ایرانی: ۱۱، ۱۱۴  
 حسینقلی خان قاجار: ۸، ۲۷، ۳۶، ۳۸، ۶۰، ۱۵۱  
 حسین قهوه‌چی: ۱۵۸  
 حسینیه (نهر): ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۴۷  
 حشمت الدوله: ۹، ۵۶  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۴  
 حضرت خدیجه صغری: ۱۳۵  
 حضرت داوود: ۷۴  
 حضرت زینب: ۱۱۴  
 حضرت صاحب الامر (ع): ۵، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۷  
 حضرت صادق (ع): ۱۳۴  
 حضرت عباس بن علی (ع)، حضرت ابو الفضل (ع): ب، ج، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲-۱۴۵  
 حضرت عبد العظیم (ع): ذ، ۷، ۹، ۲۲۸  
 حضرت علی اکبر (ع): ج، ۱۱۵  
 حضرت عیسی: ۱۱۹  
 حضرت معصومه (ع): ۲۲۳، ۲۲۴  
 حضرت یونس (ع): ۱۳۱  
 حقار (محل): ۲۱۱  
 حکیم الممالک، (حاجی میرزا علی): ۱، ۳، ۷، ۱۷، ۳۴، ۴۳، ۸۲، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴  
 حکیم رشتی: ۲۲۸  
 حکیم ریاضی: ۱۵  
 حکیم کاشی: ۱، ۳، ۴۰  
 حلب (شهر): ۵۳، ۱۰۸  
 حلوان (محل): ۷۵  
 حلّه (محل): ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۷  
 حلیمه خاتون (دختر امام محمد تقی): ۱۶۵، ۱۷۰  
 حمدی بیگ (شیخ قبیله شَهْر): ۸۲، ۹۳  
 حمدی پاشا: ۹۳  
 حمزین (کوه): ۸۵، ۸۸

- حمض (محل): ۸۹
- حنانه (مسجد): ۱۳۵
- حنفی سنی: ۱۳۲
- حوض سلطان (محل): ۸۹، ۲۰۲، ۲۲۷
- حوید (محل): ۸۹
- حویدز (محل): ۸۹
- حیدر خان خزل: ۳۸
- حیدر قلی خان: ۱۳۹، ۲۳۰
- حیدره (محل): ۳۱
- خ خازن الدوله: ۱۳۷
- خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار
- خاک ریز (محل): ۳۳
- خان آتشی (کاروانسرا): ۱۴۶
- خان بابا خان چهار محالی: ۳۴، ۲۲۰، ۲۲۷
- خان بنی سعد (محل): ۸۹
- خان بئرنوس (محل): ۱۱۱
- خان پیرمرد: ۱۲، ۱۶۸
- خان سلطان ترکمان: ۳
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۵
- خان شور، خوان شور (محل): ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰
- خانقین: ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۷۸، ۱۷۹
- خان کورمز (کوه): ۲۹، ۳۵، ۲۰۵
- خانلر خان افشار (سرهنگ): ۱۵، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۱۳۵، ۲۰۶
- خان محمودی (محل): ۱۱۱، ۱۴۸
- خان مزراقچی (محل): ۱۱۱، ۱۷۱
- خان میرزا هادی (محل): ۱۱۱
- خان نایب (برادر محقق): ۱۰، ۲۲۴
- خان نجار: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱
- خانه بیگ: ۸۴
- خانی آباد زرند (محل): ۱۳
- خاوه (محل): ۴۲
- خدابنده (محل): ۳۸
- خدابنده افشار: ۲۰۰

خدیدجه (عطر دان): ۲۴۲

خراسان، خراسانی: ح، و، ۲، ۱۳، ۲۴، ۲۷، ۸۶، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۴

خراسان (رودخانه): ۸۸، ۸۹

خرتپه (محل): ۲۲۴

خرخب (محل): ۲۱۲

خرم آباد (محل): ۴۲، ۲۱۰

خرم رود (رودخانه): ۲۰۰

خرن آباد (محل): ۸۹

خزاعل (طایفه): ۱۲۳

خزل (محل): ۴۲

خزل کلهر (طایفه): ۳۸

خزل نهاوند (محل): ۳۸

خسرج (عشیره): ۱۶۱

خسرو خان: ۶۸

خسرو میرزا: ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۷۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸

خضر (علیه السلام): ۱۳۴

خلج (طایفه): ۱۸

خلج قم (محل): ۴۲، ۲۲۱-۲۲۳

خلیج آباد: ۲۱۷

خلیج فارس، دریای فارس: و، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸

خلیف آباد (محل): ۴۴

خلیفه کندی (محل): ۲۰

خلیفه کندی (کوه): ۲۰

خلیل آباد: ۲۰۸

خلیلی: ۱

خمسه (محل): ۶۴، ۲۳۳

خواجه آقا محمد حسن بزرگ: ۱۳۹

خواجه سیاه: ۴

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۶

خواجه صندل: ۱۵۹

خوارج: ۸۴، ۹۰

خوانسار، خوانساری: ۲۱۴، ۲۲۲

خوان گناطر (کاروانسرا): ۱۷۴

- خورشید (محل): ۱۱۵  
 خورنق (قصر): ۹۶، ۱۰۸  
 خوش نآباد (محل): ۲۲  
 خولی: ۷۷  
 خوئی (طایفه): ۴۷  
 خیاجیک صفی آباد (محل): ۱۹  
 خیواآباد: ۱۰  
 خیرآباد (محل): ۱۰  
 د دار الصنایع (مکتب): ۹۹  
 دار الفنون: ۱۲۹  
 داریوش: ۴۸  
 دال خانی پشت (کوه): ۳۵  
 داویجان (محل): ۲۱۰  
 دبیر الملک: ز، ۲۰، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۴۹، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹  
 دجله: ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۱  
 دجیل (محل): ۱۱۰  
 دخان (محل): ۲۱  
 دخمه داوود: ۷۴، ۷۵، ۱۸۲  
 دخمه کیکاووس: ۳۹، ۴۱-۴۳  
 دده سیاه (مادر غلام علی خان): ۳۶  
 دربند: ۷۰  
 درّکه (محل): ۶۴، ۷۰  
 درواز (محل): ۲۰۵  
 دروازه ناصری: ۲۳۰  
 درو فرامان (محل): ۶۲  
 درویش افندی (مدیر اوقاف): ۹۳  
 دره جزین (محل): ۲۲  
 دره عباس (محل): ۲۸  
 دره کرک (محل): ۲۱۰  
 دزّه (محل): ۳۱  
 دستجرد (محل): ۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱  
 دکه القضا: ۱۳۴  
 دلبر: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۱۱۷

- دلشاد میرزا: ۷۸
- دلگشا (محل): ۶۴ شهریار جاده‌ها متن ۲۷۶ فهرست اعلام
- داوود (محل): ۷۵
- دماوند (کوه): ۲۲۱
- دوره (محل): ۸۹
- دوزلاغ (کوه): ۱۹
- دوستی بیگ جلودار: ۱۷۰
- دوشان تپه: ۲-۶، ۵۱، ۱۰۸
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۷
- دولاب (محل): ۵
- دولت آباد: ۲۰۶-۲۱۰
- دولتیار (محل): ۷۵
- دولچه غلام بچه باشی: ۱، ۳۳، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸
- دونوشک (کوه): ۷۵
- دوولو (محل): ۲۰
- دهباشی (میرزا عبد الله): ۱، ۱۶، ۷۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۸، ۱۹۹
- ده پیرخیر (محل): ۳۸، ۵۹
- ده لر (محل): ۳۸
- دهلکیه (عشیره): ۸۹
- دهنیه (عشیره): ۸۹
- دیار بکر: ۵۳
- دیاله (رودخانه): ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۵۴
- دیزآباد (محل): ۲۰۹، ۲۲۲
- دیزه (محل): ۷۵
- دیژمان (محل): ۶۸
- دیم تراکی افندی (مدیر قرائتین): ۹۳
- دینارآباد: ۹
- دینور (محل): ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷
- دینور (رودخانه): ۴۳
- ذالکهدیه (محل): ۶۷
- ذباب اواشق (محل): ۸۹
- ذی الکفل پیغمبر (مقبره، محل): ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۷
- ر رادخاله (محل): ۱۵۶

- رازآباد (محل): ۲۲۰  
 رازوند (محل): ۲۲۳  
 رازیان (محل): ۱۹  
 راست‌بند (کوه): ۲۱۰  
 رائف افندی: ۹۳  
 رباط: ۲۵، ۱۲، ۱۱  
 رباطکریم: ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳  
 رچه‌رچه: ۴۵  
 رحمان‌آباد: ۱۷  
 رحمت‌آباد: ۳۶  
 رحمت‌الله: ۳، ۶، ۲۴، ۴۶، ۱۰۴  
 رحمت‌الله‌خان: ۱۱، ۱۵۵، ۱۷۷  
 رحمت‌الله‌شکارچی: ۱۳۲  
 رحیم‌آباد: ۱۱  
 رحیم‌کن‌کن: ۱۸۳، ۲۱۵  
 رستم‌بیگ‌تفنگدار: ۶۴، ۱۵۳  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۸  
 رسول‌بیگ: ۵۳  
 رشید‌خان: ۲۰۵  
 رضا‌خان: ۱۱۷، ۱۴۴  
 رضا‌قلی‌بیگ‌تفنگدار: ۱۶۳، ۱۹۴  
 رضا‌قلی‌خان‌نایب: ۱۱، ۱۴۷  
 رضا‌قلی‌میرزا: ۷۰، ۱۱۱  
 رضوانیه (محل): ۱۱۰  
 رضی‌آباد (محل): ۱۵  
 روانسر (محل): ۵۱  
 رود‌آور (محل): ۲۰۴  
 رودبار: ۷۲  
 روژیه: ۱۰۳  
 روس، روسی، روسیه: ۱، ۱۳، ۸۰، ۸۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵  
 روم، رومی: ۰، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷  
 رومی (افواج): ۱۵۵  
 ری: ۱۲۹، ۲۰۴

ریجاب (محل): ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۱۸۱

رئوف پاشا: ۸۰، ۸۲، ۱۱۲

ز زاغه (محل): ۳۱، ۲۰۵

Zaki : ۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۵۸، ۲۱۹،

زاویه (محل): ۱۳، ۸۵، ۸۸

زاهد الدین شاه: ۱۴۱

زاینده‌رود: ۲۲، ۶۷

زبیه (عشیره): ۹۰

زبیده: ۳۳، ۴۴، ۷۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸

زبیده (مقبره زن هارون الرشید): ۱۱۰

زبیری (محل): ۱۸۶

زردآبه (محل): ۶۹

زردشت: ۵۷

زرد، زرده (کوه): ۶۱، ۷۵

زرقان (محل): ۲۲

زرنند (محل): ۱۴، ۱۵

زره (محل): ۲۲

زرین تاج: ۱۵۰

زعفران باجی: ۵۲، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۲۵

زکارید (ایل عرب): ۱۱۷

زنجیران سرابند (محل): ۲۱۸

زنگالیان (کوه): ۷۵

زنگنه (طایفه): ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۱۸۵

زنگنه سفلی: ۲۱۰

زنگنه علیا: ۲۱۰

زنگور (جزیره): ۱۶۹

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۷۹

زواره (کوه): ۶۸

زهاب (رودخانه): ۷۷، ۸۱

زهایی (مفتی بغداد): ۹۴

Zahrasoltan : ۶، ۲۷، ۵۸، ۱۹۱، ۲۱۷،

زهره (محل): ۸۹

زهیری (عشیره): ۸۹

- زیان (محل): ۲۲۸
- زیبری (محل): ۶۶
- زیرآباد (محل): ۲۱۲
- زیرآبه (محل): ۲۰۸
- زی زکان (محل): ۲۲۰
- زی زکان (کوه): ۲۲۱
- زین العابدین افندی (مفتش): ۹۳
- زین العابدین خان: ۶۰
- زین العابدین سلماسی: ۱۶۵
- زینب باجی: ۱۱۵
- زینب بیگم: ۱۳۸، ۲۳۸
- س سادات: ۶۴، ۶۵
- سارو (محل): ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۲
- ساری اصلان: ۸، ۳۶، ۳۸، ۶۵، ۷۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۴
- ساری قبه (کوه): ۱۹
- ساعد الملك: ۱۱۶
- سالار (پسر شیخ الملك): ۲۶، ۶۰، ۲۰۷، ۲۱۰
- سالار، ۱۷۴، ۶۷، ۷۲: Salar
- ساله (محل): ۸۹
- سالیان (محل): ۲۲۴
- سامان (کوه): ۲۰
- سامان سنجابی: ۶۶
- سامان کلهر: ۶۶
- سامره: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴
- ساوه: ۱۴، ۱۵، ۱۷-۱۹
- سپردر (محل): ۲۱۲
- سپهدار: ۱۳۷، ۲۳۰، ۲۳۲
- سپهسالار: ۲۴
- سبحی آباد زردآب (محل): ۴۴
- سرآب ندر خان (محل): ۶۴
- سرآسیاب دولاب: ۴
- سرآب جعفر قلی (محل): ۶۴
- سرآب حاجی عباس (محل): ۶۴



- سراب سرنور (محل): ۶۶  
 سراب سلید (محل): ۶۴  
 سراب ماران (محل): ۳۸  
 سراب نیلوفر (رودخانه): ۵۳، ۶۲  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۰  
 سراب همت (محل): ۶۴  
 سرایه پاشا: ۹۹  
 سرپل ذهاب: ه، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷  
 سرچشمه (عمارت): ۳  
 سرخ آباد (محل): ۲۴، ۲۵  
 سرخه‌ده (محل): ۲۰۵  
 سرخیجه (محل): ۵۷  
 سررود (محل): ۲۲۰  
 سرطاق: ۷۵  
 سر قبر آقا (محل): ۶۰، ۶۳، ۱۸۸  
 سرکان (توی و سرکان): ۲۰۴  
 سرکار علی: ۱۷۹  
 سزمن رای (محل): ه  
 سرنور (رودخانه): ۶۷، ۶۸  
 سعد: ۴۹  
 سعد الدوله: ۲۹، ۴۲، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۳  
 سعدی شیرازی: ج، ۲۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۱۷  
 سعدیه (محل): ۱۵۸  
 سعود (عشیره): ۱۶۱  
 سعیدآباد: ۱۱  
 سعید افندی (متولی): ۹۳  
 سفته (محل): ۹۰  
 سفرنامه ابن بطوطه: الف  
 سفید (کوه): ۶۲، ۶۳  
 سفیدآب (محل): ۲۱۸  
 سقا باشی: ۹۹  
 سلطان آباد: ۱۰، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳  
 سلطان احمد: ۱۰۵

- سلطان بیگم خانم: ۱۴۳
- سلطان حمید: ۲۳۳
- سلطان خانم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۱
- سلطان سلیم: ۲۵
- سلطان سلیمان روسی: ۱۰۵، ۱۱۳
- سلطان عبد العزیز خان: ۹۷، ۱۰۴، ۱۵۵
- سلطان عبد المجید خان: ۹۷، ۱۱۶
- سلطان مراد: ۹۷
- سلطانیه: ۲۰۷
- سلطنت آباد: ۲-۴، ۲۷، ۱۱۲، ۱۵۴
- سلماسی: ۴۷
- سلمان فارسی (مقبره) ۹۹-۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۵۶
- سلیمان بیگ (محل): ۱۸۲
- سلیمان خان قاجار: ۳۳، ۱۲۷
- سلیمانیه (محل): ۹۲
- سلیم جرد (محل): ۱۷
- سلیم لال: ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵
- سلیم میرزا (محل): ۲۰۲
- سماوک (محل): ۲۳
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۱
- سماوه (محل): ۱۲۸
- سمنگان (محل): ۴۴
- سناس (محل): ۱۶۸، ۱۶۹
- سنان بن انس: ۷۷
- سناوند (محل): ۲۲۳
- سنجایی (ایل): ۲۶، ۵۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۱۷۹
- سنجیبه (محل): ۸۹
- سنجیبه: ۸۷
- سند: ۲۲۰
- سن سل (محل): ۸۹
- سن سیر (مدرسه): ۲۲۱
- سنقری: ۱، ۱۰، ۱۵۲، ۱۷۵
- سنقور کلیایی (محل): ۳۵

سنی: ۸۴، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۵۵

سواد کوهی: ۳، ۱۵۲

سواد کوهی (فوج): ۹۲

سوار (محل): ۶۴

سواکند (محل): ۶

سود (محل): ۸۹

سوسن نقی (محل): ۱۹

سوعانلق (محل): ۱۷

سولقان (محل): ۷۰

سومار (محل): ۶۸

سیاچی: ۱، ۳، ۴، ۷، ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۹۴، ۹۷،

۹۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷

سیاووشان (محل): ۲۰۹، ۲۲۲

سیاه‌بید (محل): ۴۹، ۶۴، ۱۹۵

سیاه‌بید سفلی: ۵۰

سیاه‌بید علیا: ۵۰

سیاه‌دره: ۲۰۵

سیچان (محل): ۲۱۷

سید ابو طالب روضه‌خوان: ۱۳، ۲۴، ۳۷

سید اسمعیل خان: ۱۷۶

سید اسمعیل سفیر: ۱

سید العلماء: ۱۰۷

سید بیگم: ۱۷۳

سید جعفر: ۶۷

سید جلیل: ۶۷

سید سعید کلیددار: ۱۴۳

سید سلمان: ۱۰۵

سید شهاب (محل): ۲۰۶

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۲

سید صادق مجتهد: ۱۳

سید طالب کلیددار: ۱۵۰، ۱۵۵

سید عبد الحسین: ۶۴

- سید علی بحر العلوم: ۱۲۵
- سید علی کلیدار: ۱۶۵
- سید کاظم رشتی: ۱۱۲
- سید محمد تقی بحر العلوم: ۱۳۴، ۱۳۵
- سید مصطفی آخوند: ۱۵
- سیستان و بلوچستان: ۵، ۱۴۱
- سیستانه (محل): ۲۹
- سیف الدوله: ۲۰
- سیف الملک: ۱۴۳
- سیل آباد (محل): ۱۹
- سینجان (محل): ۲۱۴
- سیواستوپول، سواستوپول: ۸۵، ۱۴۰
- سهم الدوله: ۱۰۶
- سهراب خان نقدی: ۱۹۴
- سهل آباد: ۱۱
- سهله (مسجد): ۱۳۱
- ش شاپور: ۵۶، ۵۷
- شاکر افندی: ۹۳
- شاکر بیگ: ۱۶۴
- شاکر بیگ بیگلریکی: ۹۳
- شامبیاتی: ۱۹
- شاملو (طایفه): ۲۰۶
- شاه آباد: ۲۱۷
- شاه آباد مریوان (قلعه): ۱۸۵
- شاه اسمعیل صفوی: ۹۶
- شاه بی‌بی: ۱۴۳
- شاهرود: ۲۳۳
- شاهزاده هندی: ۱۴۴، ۱۴۵
- شاه سلطان حسین صفوی: ۱۳۸، ۱۷۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹
- شاهسون (محل): ۴۴
- شاهسون (سواره): ۱۹۱
- شاهسون ایتانلو (ایل): ۱۹۶
- شاهسون بغدادی: ۱۲، ۴۲، ۵۱، ۵۹

شاهسون کندی: ۱۷، ۱۸

شاه طهماسب صفوی: ۱۳۸، ۲۳۸

شاه عباس صفوی: ۱۲۶، ۲۴۹

شاه عباسی (کاروانسرا): ۲۰۲

شاه ملکی (محل): ۵۰

شبدیز: ۵۴

شجاع السلطنه: ۱۵۵

شراب (محل): ۲۱۸

شراح (محل): ۲۱۶

شط العرب: ۴۲

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۳

شعاع السلطنه: ۲۲۵

شکر الله خان قاجار: ۱۱

شکوه السلطنه: ۳، ۶۰، ۱۳۶

شل مَران (معدن): ۳۷

شلووزالو آب: ۶۵

شمّر (قبیله): ۱۱۲

شمر بن ذی الجوشن: ۷۷، ۱۸۰

شمس آباد: ۲۱۷

شمس الدوله، ۲۱۳، ۱۸۸، ۱۷۹، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۱۸، ۵۸، ۵۲، ۴، Chemsdole

شمس العماره: ۱۹۳، ۲۳۰

شمیران: ۲، ۸، ۶۰، ۶۹، ۷۰

شور (رودخانه): ۲۲۸

شورین (محل): ۲۶

شوهری: ۶

شهاب الملک: ۴۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۴، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۴

شهربان (محل): ۸۵

شهربانو خانم: ۱۷۳

شهرستانک: ۲، ۹، ۲۷، ۱۱۵، ۲۱۳

شهرستانه (محل): ۲۸، ۲۹

شهروان (محل): ۵، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶

شیخ (نهر): ۸۹

شیخ ابا بکر: ۱۵۰

- شیخ الشریعه قاجار: ۹۴، ۱۰۷
- شیخ الملک (حاکم ملایر): ۲۰۹
- شیخ انیزه، وانیزه: ۱۳۹، ۱۴۵
- شیخ جعفر: ۱۲۵
- شیخ حمزه بار فروش: ۷
- شیخ جنید: ۱۱۰
- شیخ جواد (رئیس خدام): ۱۰۷
- شیخ چلوب: ۱۴۵
- شیخ حسن: ۱۰۷
- شیخ حسن شوشتری: ۱۰۷
- شیخ رازی عرب: ۱۲۵، ۱۳۳
- شیخ زین العابدین مازندرانی: ۱۱۲، ۱۱۹
- شیخ سلمان (سرکشیک): ۱۰۷
- شیخ شهاب الدین سهروردی: ۱۰۴
- شیخ طالب کلیددار: ۹۶، ۱۰۷
- شیخ عبد الحسین تهرانی: ۱۴، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۵
- شیخ عبد القادر گیلانی: ب، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۸
- شیخ عبد المحسن ابن هزال: ۱۳۹، ۱۴۴
- شیخ علی: ۶۰
- شیخ علی خان زنگنه: ۴۸
- شیخ علیخانی: ۴۸، ۷۰، ۷۴
- شیخ علی میرزا: ۲۶
- شیخ عمر: ۱۰۴
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۴
- شیخ عیسی: ۷۸، ۹۶، ۱۰۷، ۱۵۵
- شیخ کوره: ۱۱۶
- شیخ مرتضی: ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳
- شیخ محمد: ۱۴، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۶۵، ۱۶۷
- شیخ محمد حسن: ۶۰، ۱۳۹
- شیخ محمد حسن قزوینی: ۱۰۷
- شیخ محمد حسن مجتهد: ۱۳۵
- شیخ محمد حسن نجفی: ۱۳۳، ۱۳۹
- شیخ محمد حسین: ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵

شیخ محمد حسین صاحب فصول اصفهانی:

۱۱۹

شیخ محمد حسین قزوینی: ۱۱۹

شیخ محمد عارف: ۷۹

شیخ محمد کاظمینی: ۱۳۳

شیخ محمد مؤذن باشی: ۱۰۷

شیخ محمد یاسین عرب: ۱۰۷

شیخ منصور: ۹۳، ۱۳۳

شیخ مهدی عرب: ۱۳۳

شیخ هادی: ۱۰۷

شیراز: ۲۱۶

شیرازی، ۱۷۵، ۱۷۰، ۱۷۰، ۱۵۰، ۱۳۸، ۸۲: Chirasi

شیرازی کوچک، ۲۲۸، ۲۰۶، ۱۶۱، ۱۲۱، ۱۱۵، ۸۵: Peti chirasi

شیر محمد میر غضب باشی: ۱۴۷

شیر مردان (معدن): ۳۷

شیرین: ۴۸، ۵۵

شیعه: ۸۴، ۸۹، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۶۵

ص صاحب جمع: ۴۵، ۱۸۴

صاحب دیوان: ۲۱۵، ۲۱۶

صاحب قران میرزا: ۱۲۶

صادق: ۱۷۲

صادق خان: ۱۷۴

صادق شاطر: ۷۶

صارم الدوله: ۳۷، ۴۸، ۶۲، ۷۴، ۹۵، ۱۶۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۶

صالح: ۱۲۷

صالح بیگ امیرآبادی: ۹۳

صالح پاشا: ۹۳

صالح چاووش: ۱۱۰

صالحین (امامزاده): ۱۰۹

صائب افندی (منشی باشی): ۹۳

صباوه (محل): ۱۱۱

صحنه (محل): ۳۷، ۳۹

صدرآباد: ۲۲۷

- صدرآباد (کاروانسرا): ۲۲۷  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۵  
 صدر العلماء: ۲۲۹  
 صدمره (محل): ۴۲  
 صعصعه (مسجد): ۱۳۵  
 صفاهان (کشتی): ۱۴۸، ۱۵۳  
 صفوی، صفویه: ۱۲۶، ۱۴۵، ۲۰۱  
 صمصام الملک، علی نقی خان: ۲۱۰  
 صیاد بیگ کرمانشاهانی: ۱۸۲  
 ط طاق بستان: ۵۱-۵۰، ۵۴، ۵۷-۵۸، ۱۹۳  
 طاق بسطام: ۵۳-۵۴، ۵۷  
 طاق کسری: ۷۲، ۹۹-۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۸  
 طارم (محل): ۱۸  
 طاهرآباد (مکان): ۳۶، ۲۰۰  
 طرفون آباد (مکان): ۳۳  
 طلسم (مکان): ۶۹  
 طوالش (مکان): ۵۵، ۲۳۳  
 طوع الطیف (مکان): ۶۴  
 طولوزون: ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۵۷، ۶۷، ۶۹، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸،  
 ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳  
 طونه (رودخانه): ۸۰  
 ظ ظل السلطان: ۲۰، ۷۸  
 ظهیر الدوله: ۱۱، ۱۳، ۳۹، ۱۴۵  
 ع عاشقلو (محل): ۲۰، ۲۲، ۲۵  
 عالی قاپو (میدان): ۲۲۹  
 عامره: ۲۲۱  
 عایشه: ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۵۱  
 عباد الله خان: ۳۶، ۱۵۱  
 عباس آباد (محل): ۲۹، ۲۰۶  
 عباس بیگ تفنگدار قره‌باغی: ۱۴۸  
 عباسقلی خان قاجار: ۲۱۶، ۲۲۶  
 عباس میرزا: ۶۹، ۷۱، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۲۸  
 عباسی، عباسیان (خلفا): ۹۵، ۱۲۱



عبد الرحمن بیگ: ۹۳

عبد القادر خان: ۵۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۵

عبد الله انصاری: ۱۵۳

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۶

عبد الله پاشا (میرلوا): ۹۳

عبد الله خان: ۱۵، ۱۷، ۲۷

عبدالآباد: ۱۴، ۱۵

عثمانلو (طایفه): ۸۰، ۸۱، ۸۶

عثمانوند (طایفه): ۶۲

عثمانی، عثمانی‌ها: ۱، ۸، ۲۱، ۷۸، ۸۰-۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۷۹

۱۹۱، ۲۱۵، ۲۳۵

عثمانی (افواج): ۹۱

عجم، عجمی: ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۲

عراق: ۳۰، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۳

عراق عجم: ۲۲۱

عراق عرب: ۲، ۵۶، ۵۷، ۱۱۹، ۱۸۹، ۲۱۸

عراقی، عراقی‌ها: ۷۸، ۲۱۴

عرب، عربی: ۷۸-۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۷

۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۵

عرب (صحرا): ۱۴۵

عربستان: ۲۳۲

عرفانچی، محمد حسن خان: د، ه، ا، ۳، ۴، ۶-۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۹-۲۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۵۳، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۹۹

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۸

عروس، ۷۰۱: eruse

عزت الدوله: ۴، ۲۰، ۴۳، ۷۸، ۱۳۷، ۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۹، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۵۰

عزیز الدوله: ۳۰، ۵۲

عزیز اله خان قلعه زنجیری: ۱۷۸

عزیز خان: ۱۸۳

عزیزیه: ۱۵۲

عسکر خان زند: ۲۰۷

عصمت الدوله (زن معین): ۴، ۱۷۰

عصمت خانم: ۱۰۳

عصمتیه: ۱۱

عضد الدوله دیلمی: ۱۳۲

عظیمیه (رودخانه): ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۲

عقر، عقرقوق (محل): ۸۹، ۱۱۰

عکاس باشی: ۱، ۱۰، ۱۲، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۵۹، ۸۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰،

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۷

۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۷،

عماد الدوله، عماد: ه، ۳۸، ۳۹، ۴۱-۵۲، ۵۴، ۵۶-۵۸، ۶۰-۶۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۴-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱

عمادیه: ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱۸۸-۱۹۱، ۱۹۳

عمار (محل): ۱۷۴

عمان: ۶۱

علاء الدوله: ۵۹، ۲۳۲

علی: ۲۰، ۱۹۷، ۲۱۶

علی آباد (محل): ۱۱، ۶۴، ۸۴، ۱۷۳، ۲۲۴

علی اکبر خان: ۲۲۳

علی بیگ (تشریفات چی باشی): ۸۰-۸۲، ۸۶، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹

علی بیگ افندی: ۱۱۷

علی پاشا: ۱۲۹

علی خان: ۱۴، ۲۰، ۲۸، ۱۶۳

علی رحمان: ۴۱

علی رضا خان گروسی: ۱۱، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۴۵-۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۰-

۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵

علی رضا خان عضد الملک: ۲۳۲

علی قلی خان افشار اروسی: ۱۵۹

علی کچل: ۱۰

علی کرده: ۷۵

علی مراد خان زند: ۱۳۸

علی نقی خان: ۱۳۴

علی نقی خان کزازی: ۲۱۱

عمر: ۱۸۰

عمر افندی: (سرهنک): ۹۳

عمرانیه (محل): ۸۹

عمه مقبوله: ۱۱۸، ۱۴۳

- عنبر خواجه: ۱۰  
 عوسجه (قبیله): ۱۰۸  
 عون (مقبره): ۱۱۴، ۱۴۶  
 عیدی بیگ (دفتردار): ۹۳  
 عیسی آباد: ۲۲۲  
 عیسی خان (بیگلر بیگی): ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۲۳  
 عیسی الکش (چشمه): ۶۴  
 عین الملک: ۲۲۴  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۸  
 غ غازانیه (محل): ۱۵۸، ۱۷۱  
 غازیاه (محل): ۲۰  
 غرق آباد: ۱۸-۲۰  
 غلام علی خان (سرتیپ): ۲۲، ۳۶، ۸۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷  
 ف فارس: ح، ۲۰، ۶۱، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۵۵، ۲۲۷، ۲۳۳  
 فانو افندی: ۹۳، ۱۹۵  
 فتح الله خان امرائی: ۳۹  
 فتح علیخان بغدادی: ۱۲، ۱۷، ۶۲  
 فتحعلیشاه، خاقان مغفور: ۳۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۵  
 فخر الدوله: ۱۷، ۱۲۸  
 فخر الملک: ۵، ۱۲، ۳۱، ۲۲۸  
 فخری جان ۲۱۵، ۱۷۶، ۱۵۰، ۷۳: fakri jan  
 فرات: ۱۰۸-۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹  
 فرانسه، فرانسوی: ۱۰، ۱۴، ۵۵، ۶۷، ۸۲، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۱، ۲۱۳، ۲۱۹  
 فراهان: ۹۶، ۲۱۶  
 فرج (محل): ۲۲۶  
 فرجات (محل): ۱۰۶، ۱۵۷  
 فرج الله خان: ۱۹۷  
 فرسفیج: ۲۰۱-۲۰۳  
 فرنگی، ferengi: ۲۳، ۲۰۲  
 فرنگی، فرنگستان: د، ۴، ۵۵، ۵۹، ۶۹، ۷۸، ۸۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۰  
 فرمانفرمای فارس: ۱۴۳  
 فرهاد [کوه کن]: ۳۵، ۴۲، ۴۸، ۴۹  
 فرهان: ۹۳

فره حصار: ۲۱۰

فریازان (محل): ۲۰۳

فریق نافذ پاشا: ۹۳

فشندی (۱۵۴، ۰۶): Pechendi

فضل الله خان یاور: ۲۳

فقیه قادر: ۱۸۰

فهمی افندی: ۵۸

فیروز آباد (محل): ۶۴

فیض آباد (محل): ۲۲، ۲۱۸

فیض الله بیگ، میرآلای حاجی: ۹۳

خیلستان، ورامین: ۲۳۳

فینجان (محل): ۲۱۴

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۸۹

ق قارمین آباد (محل): ۲۲

قازان چاکی (رودخانه): ۲۰

قازلی آباد (محل): ۱۹

قاسم آباد (محل): ۹، ۱۴

قاسم آباد قوش تپه (محل): ۲۱۲

قاسم خان: ۱۲۷، ۲۱۱

قاسم خان شاملو: ۲۱۰

قاسم خان فولر آقاسی: ۱۳۹

قاسم قرقچی: ۲۳۱

قاضی (محل): ۲۲۱، ۲۲۳

قاضی القضاة بغداد: ۹۲

قانلی داغ (کوه): ۲۲

قپان، (محل): ۲۱۰

قتیقر مهندس: ۹۸

قجرآب: ۲۰۹ شهریار جاده‌ها متن ۲۸۹ فهرست اعلام

: ۱۶۸

قراچه داغی (طایفه): ۴۷

قراباغی: ۲۳

قراداغی (محل): ۸۵

قراگوزلو: ۲۲، ۳۲

قراوالی (کوه): ۴۸

قرباغستان: ۶۴

قره بلاغ (محل): ۷۳، ۷۴، ۱۸۱

قره بنیاد (محل): ۲۱۲

قره پاپاق: ۹۹

قره‌دائی (محل): ۲۰

قره‌سو، قراسو: ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۵.

۱۸۹

قرل ارسلان: ۲۶

قرل رباط: ۸۳-۸۵، ۸۸، ۱۷۷

قرل‌سر: ۲۱۳

قزوین: ۲، ۵، ۵۳، ۵۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۳

قصر النسوس: ۳۷

قصر شیرین: ۷۶-۷۹، ۸۱، ۱۶۸، ۱۷۹-۱۸۱

قصر فیروزه: ۴، ۶، ۱۲، ۲۵، ۱۴۵

قصر قاجار: ۱۱، ۴۴

قصر ناصری: ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴

قصر نمرود: ۱۰۸

قلعه آخوند: ۶۸

قلعه امام اعظم: ۹۷

قلعه خان (محل): ۲۱۰

قلعه خلیفه (محل): ۲۱۰

قلعه زنجیری: ۶۴، ۶۶، ۷۱

قلعه شاهین: ۷۵، ۱۸۲

قلعه شیخ (محل): ۲۰۴

قلعه نو: ۹، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۷

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۰

قلیچ خان: ۲۰۹، ۲۱۰

قلی لاله علیا (محل): ۲۰۲

قم: ۲، ۲۱۹، ۲۲۳-۲۲۸

قمر السلطنه: ۱۴۲

قوام الدوله: ۲۱۷، ۲۲۰

قوة الممالک: ۱، ۱۵۴

- قوجه: ۱، ۵۳
- قوره توزهاب (محل): ۷۷
- قوش بلاغ (محل): ۲۰۸
- قهرمان خان تفنگدار: ۳۲، ۱۰۰
- قیطانیه (محل): ۱۹
- کک کاشان: ۲، ۱۱۴
- کاشانتو (محل): ۴۴
- کاظم [پسر عیسی خان بیگلر بیگی]: ۲۰۷
- کاظم خان فراشباشی: ۱۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۲۸، ۲۳۲
- کاظم خان لله باشی: ۳۰
- کاظمین: ب، ح، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴-۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۴، ۲۰۲
- کااوند: ۴۱
- کالویل [حکیم قونسول]: ۱۰۳
- کامل پاشا [وزیر موقوفات]: ۲۳۶
- کدخدا فتاو (محل): ۷۵
- کچل (کوه): ۶۹
- کرآزهیرات (مکان): ۸۹
- کربلا: ب، ج، ه، ۲، ۶، ۵۲، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۷
- کرج (رودخانه): ۹، ۱۶۸
- کرخ [بغداد کهنه]: ۱۰۰
- کرخه (رود): ۴۲، ۹۵
- کرخی (از عشایر): ۸۹
- کرد، اکراد، کردستان: ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۶۵، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۷
- کرده: ۶۰
- کرزان: ۲۹
- کرکان (محل): ۲۰۷
- کرمان: ۲، ۷، ۱۱۲، ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۲۰
- کرمانشاهان: ه، ۲، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵-۴۷، ۵۳، ۵۸-۶۰، ۶۲-۶۵، ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۸
- کرمجکان (محل): ۲۲۳
- کرنند، کرنندی: ۶۲، ۶۷-۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۱
- کرنه هربرت [جنرال قونسول انگلیسی]: ۱۰۳
- کره کند (محل): ۴۴

کریم آباد: ۶۶

کریم خان، سرتیپ: ۲۹، ۷۸، ۲۲۷

کریه (محل): ۸۰، ۸۲

کزار: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶

کزار (فوج): ۲۱۰

کساوند (محل): ۲۱۰

کفرآور (محل): ۶۸

کلب حسین خان: ۳۷، ۹۹، ۱۰۱، ۲۲۵

کلبعلی خواجه: ۷

کل داوود (محل): ۷۵، ۱۸۳

کل سرپل: ۷۵

کل محرما و (کوه): ۷۵

کله (محل): ۲۱۲

کلهر (ایل): ۳۹، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۱۸۵

کلیان (محل): ۲۰۲

کلیایی (محل): ۳۸

کمازان (محل): ۲۱۰

کمال آباد (محل): ۲۱۷

کمال افندی: ۸۲

کمال پاشا: ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۷۹

کمرآب: ۲۰۹

کمره: ۲۱۴

کمیچه (محل): ۴۷

کمیل بن زیاد: ۱۳۱

کنارگرد (محل): ۲۲۸

کند، کن: ۲۳۱

کنگاور: ۲۹، ۳۴-۳۸، ۴۲، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰

کنگران (محل): ۲۱۸

کنشت (محل): ۵۸، ۵۹، ۶۲

کوچولو (غلام بیچه): ۱، ۱۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۶

کودانه سرچغا (مکان): ۶۹

کوده (مکان): ۵۰، ۶۴

کودی (مکان): ۲۰۰

- کوره (مکان): ۵۰
- کوفه: ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۵
- کوکاب (مکان): ۷۱
- کوله بانان (کوه): ۶۸
- کونستان [نقاش فرانسوی]: ۸۲
- کوه سنگی: ۲۱۴
- کوءور (محل): ۸۴
- کیخسرو: ۷۵
- کیز، مسیو [قونسول فرانسه]: ۱۰۳
- کیزه رود: ۴۲
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۲
- کیکاس: ۷۳
- کهریز (محل): ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۸۴
- کھک (محل): ۱۹
- کیورث میرزا: ۵۲
- گگ گاکیه (محل): ۵۰
- گاماسب، رودخانه: ۴۱-۴۳، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۱۹۶
- گاوبنده (محل): ۵۷
- گجرات: ۷۹
- گرجائی (محل): ۲۱۱، ۲۱۲
- گركان: ۱۱۵
- گرم کوه: ۲۰۹
- گروس: ۲۶، ۳۱، ۴۷
- گره رود (محل): ۲۱۴
- گل اندوک: ۲
- گلبن خانم: ۱۱۵
- گلپایگان: ۲۱۴
- گلپرآباد (محل): ۲۱۰
- گل دزد (محل): ۲۱۲
- گلدسته (محل): ۲۰۸
- گلستان سعدی (کتاب): ۲۷، ۱۴۸
- گل عذار (کنیز): ۳۶
- گلی سیاه: ۱۱۵



گلین خانم: ۱۴۳

گنجوران (محل): ۲۰۲

گنجه در (محل): ۲۱۰

گنداب (محل): ۲۱۲

گوران: ۶۴، ۶۵، ۷۱

گوزگلدی: ۱۱۲، ۱۷۵

گوشان (محل): ۶۴

گوشه (محل): ۲۱۰

گوشیران (محل): ۶۴

گهواره (محل): ۷۱

گیرشیش [معلم توپخانه]: ۱۳۷

گیلان: ۱، ۶، ۱۴، ۵۵، ۶۸، ۷۵، ۲۳۳

ل لاتورکی [روزنامه فرانسوی]: ۱۰۲

لارنس انگلیسی: ۴۳

لاکری ۲۰۱، ۵۷، ۲۳، ۶۱: Lakeri

لاله بان (محل): ۶۵، ۶۷

لامیان (محل): ۲۰۲

لر، لرها: ۵۱، ۶۱، ۶۴، ۷۴، ۸۰، ۱۸۵

لرستان: ۲۲، ۲۹، ۳۷-۳۹، ۴۱، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۱۹۵، ۲۰۶

لشکر در، (کوه): ۲۱۰، ۲۱۱

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۳

لعلی (محل): ۳۱

لله باشی: ۳، ۶، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۳۰

لوچی اوچی

لوشان (محل): ۶۴

لیل [از شهرهای فرانسه]: ۲۱۳

لیلا: ۱۷۵

م مارانتو (محل): ۴۴

مازندران- مازندرانی: ۲۱، ۷۲، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۳۲

مأمون: ۷۵

مانیزان (محل): ۲۰۹

ماه تابان خانم: ۱۴۲، ۱۹۲

ماهر دو (محل): ۸۹

- ماهی دشت: ۶۱-۶۶، ۶۸، ۱۸۵-۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۳
- مبارک آباد (محل): ۲۰۲، ۲۰۸
- متر (شهر): ۶۷
- متوکل عباسی: ۱۶۷
- متولی باشی: ۲۲۶
- مجد الدوله: ۱۱، ۱۴-۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۴۲، ۵۳، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲
- مجدی: ۳۵، ۴۹
- مجمع (عشیره): ۹۰
- مجید پاشای بابان: ۱۲۲
- محب علیخان (میرزا): ۹، ۶۰، ۱۵۱
- محقق: ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۸، ۹۹
- ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷
- محلّات: ۲۱۶، ۲۲۴
- محمد ابراهیم تاجر: ۱۰، ۱۱
- محمد الملک: ۱۱
- محمد امین میرزا: ۶، ۲۱۴، ۲۱۵
- محمد باقر خان (پسر ظهیر الدوله): ۳۹، ۱۸۵
- محمد بیگ: ۹۳
- محمد بیگ جاف: ۱۸۰
- محمد تقی بیگ (نایب کالسکه خانه): ۶، ۱۴۵
- محمد تقی خان گشاد: ۵۲، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۵
- محمد تقی خان یزدی: ۱۳۴
- محمد تقی میرزا: ۱۱۱، ۲۲۸
- محمد حسن خان قاجار: ۱۹، ۲۰۵
- محمد حسن خان قائم مقام: ۲۱۷
- محمد حسن خان قراقرلو: ۷۴
- محمد حسن خان کلهر (سرتیپ): ۳۸، ۶۶
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۴
- ۶۷، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۱
- محمد حسن خان یوزباشی: ۱۴۶
- محمد حسین خان: ۱۰، ۱۱، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۲۳
- محمد حسین خان خلیج: ۲۲۳

- محمد حسین خان قاجار دوّلو: ۱۷۵
- محمد حسین خان ملایری: ۲۰۵
- محمد خان (حاکم سابق یزد): ۱۵، ۲۷، ۵۳، ۱۸۲، ۲۲۷
- محمد خان قرائی کله کن: ۱۳۶
- محمد رحیم خان: ۵۸، ۱۴۸، ۱۷۹
- محمد رحیم خان زند: ۴۹، ۱۶۸، ۱۷۳
- محمد رحیم خان قاجار (شامیاتی): ۱۱، ۱۹، ۱۷۵
- محمد رحیم میرزا (برادر عماد الدوله): ۱۹۰
- محمد رضا بیگ: ۱۱۲
- محمد رضا خان زنگنه (سرتیپ): ۳۹، ۶۵، ۱۸۵، ۱۹۲
- محمد رفیع بیگ: ۳۴
- محمد زکی گیلانی: ۲۵۱
- محمد زمان بیگ تفنگدار: ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۶۳
- محمد زهابی افندی (مفتش): ۹۳
- محمد سلطان خان زرندی: ۲۱
- محمد شاه (قاجار): ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۹۷
- محمد صالح خان کلهر: ۱۸۴
- محمد علی خان: ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۱.
- ۲۵-۲۷، ۳۲، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۷۱، ۷۹، ۸۸، ۹۴، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱
- ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۷
- محمد علی خان افتخار الدوله هندی: ۱۱۹، ۱۷۰
- محمد علی خان زین دار باشی: ۲۳۳
- محمد علی خان صاحب جمع: ۲۳۲
- محمد علی میرزا (شاهزاده): ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۷۲، ۸۱، ۱۱۶، ۱۶۵، ۱۸۹، ۱۹۳
- محمد عابد (امامزاده): ۲۱۶، ۲۱۷
- محمد قربان خان: ۱۵
- محمد مراد خان زرندی (سرتیپ): ۱۳، ۲۱، ۲۲
- محمد مهدی خان چهارمحالی: ۲۲۷
- محمد مهدی میرزا (پسر مؤید الدوله): ۲۶، ۳۰
- محمد نجف میرزا: ۱۴۱
- محمد واحد العین: ۲۰۷
- محمد والی: ۲۴۷
- محمد ولی خان قاجار: ۲۲۶

- محمّره (محل): ۱۴۸  
 محمود آقا: ۲۲۱  
 محمود افندی (معاون والی بغداد): ۹۳  
 شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۵  
 محمود بیگ: ۱۸۰  
 محمود میرزا: ۲۶  
 مختار (مقبره): ۱۳۵  
 مخیصه (محل): ۸۹  
 مداین (محل): ۱۵۲  
 مدحت پاشا (والی بغداد): ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۹، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۵۰  
 مدینه (شهر): ۹۰  
 مرادآباد (محل): ۵۱  
 مراد حاصل (محل): ۵۷  
 مراد خان یاور: ۲۹  
 مرادیه (محل): ۹۰  
 مراصد الاطلاع (کتاب): ۱۱۰  
 مراغه: ۱۹۵  
 مرتضی قلی میرزا (پسر عماد الدوله): ۱۸۹  
 مرجانیه (محل): ۸۴  
 مردآزما (تپه): ۸۰  
 مردک: ۱، ۵۸، ۱۶۱، ۲۲۵  
 مرزن جیران (محل): ۲۱۶، ۲۱۷  
 مرّصع خانم: ۱۳۶  
 مرغ کاشان (محل): ۲۳۳  
 مرک (محل): ۲۱  
 مرک (رودخانه): ۶۴  
 مرویل (محل): ۲۱۰  
 مرهم درّه (محل): ۳۲  
 مریانج (محل): ۳۱  
 مریم جهود: ۱۵۰  
 مریم شاه: ۱۹۲  
 مریم [مقام] (محل): ۱۱۹  
 مریمی: ۱۳، ۱۱۲، ۱۴۶

مرزاقچی (محل): ۱۴۸، ۱۶۱

مزلقان چای (محل): ۱۸، ۲۰

مزلقان چای (رودخانه): ۱۹، ۲۰

مزیدآباد (محل): ۲۱۷

مستنصریه (مدرسه): ۹۹

مستوفی الممالک: و، ۴، ۵، ۷، ۲۷، ۱۰۶، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳

مسقط، مسقطی: ۱۳۴

مسلم بن عقیل: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰.

۱۳۴، ۱۳۵

مسیب (محل): ۱۱۰-۱۱۳، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۸۶

مسیله (کویر): ۱۱۳

مشهد (شهر): و، ۲۷

مشهد (محل): ۲۱۶، ۲۱۷

مشهد الکوبه (محل): ۲۱۷

مشیر الدوله (حاجی میرزا حسین خان) وزیر خارجه: ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۸۰، ۸۴-۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۷،

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۶

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵-

۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶

مشیر الملک: ۱۵۶

مشیر پاشا: ۹۸

مشیر لشکر (لشکری): ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵

مشیریه (محل): ۸۹، ۹۰

مشیریه (نهر): ۹۰

مصطفی افندی (رئیس تلگراف بغداد): ۹۳، ۹۷

مصطفی بیگ: ۱۱۱

مصطفی پاشا (میرآرای): ۹۳

مصطفی خان عمو: ۱۲۱

مصطفی قلی خان: ۲۲، ۱۸۱

مصطفی قلی میرزا: ۲۰۳

مصلح آباد (محل): ۲۱۶

مظفر الدوله: ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۸۴

مظفر افندی: ۹۳

مظفر پاشا (حاکم کربلا): ۹۲، ۹۳

معتمد الدوله، فرهاد میرزا: ۹، ۲۲-۲۴، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵

معتمد الدوله، منوچهر خان: ۱۳۲

معتمد الملک: ۱۹۱، ۲۲۱

معجم البلدان (کتاب): ۱۱۰

معدن سنگ (محل): ۲۱۸

معروف کرخی: ۹۵، ۱۱۰

معز الدوله: ۲۳۲

معصومه، ۲۲۶، ۲۱۶، ۱۹۳، ۱۸۱، ۵۱، ۲۷، ۲۳، ۴، ۱، mesume

معمار باشی: ۲۳۰

معین التجار، حاجی محمد حسین: ۵۴

معین الدوله: ۲۰۲

معیر الممالک: د، ا، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۳.

۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۵۵، ۵۷، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۷۸، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۸

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۱

مغاری (کوه): ۴۶

مغرب (مراکش): ۱۰۵

مقاعد پاشا (میرلوا): ۹۳

مقداد (مقبره): ۸۶

مکه معظمه: ج، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸.

۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲

ملا آقا بزرگ تهرانی: ۱۲۲

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۷

ملا آقای دربندی: ۱۱۸، ۱۳۲

ملا ابراهیم: ۲۲۰

ملا باقر واعظ شیرازی: ۱۲۲

ملا حسین: ۲۲۰

ملا حسین اردکانی: ۱۱۹

ملا عباس روضه‌خوان: ۱۰۳

ملاگرد (محل): ۲۳

ملا محمد ایروانی: ۱۳۳

ملا محمود کلیددار: ۱۳۴

ملایر: ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲

ملایری (فوج): ۲۰۰، ۲۰۷-۲۰۹

ملک آرا: ۳۰، ۲۳۰

ملک قاسم خان ساخلو: ۲۰۶

ملک محمد: ۱۶، ۱۹۷

ملک نیاز خان: ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۱

ملکه، ۱۲: meleke

ملکه انگلیس: ۵۵

ملیچک: ۱، ۳، ۶، ۱۶، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۱۵، ۲۲۸

مملی: ۳۸، ۴۵، ۶۵، ۷۳، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۹۲

مندلیچ (محل): ۶۸

منصور دوانقی: ۸۹

منصوریه (محل): ۸۸، ۸۹، ۱۵۸

منوچهری (محل): ۳۱

موچول خان: ۱، ۹، ۱۰، ۲۸، ۴۶، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۹

موچولو میرزا: ۹

موسی: ۱۵

موسی مرات الممالک: ۲۳۵

موشلوق (محل): ۲۰۲

موشه (محل): ۲۲۰

مؤید الدوله: ۲۶، ۳۰، ۲۳۰

مهاجران: (محل): ۲۱۲

مهدی بیگ (محل): ۸۴

مهدی ساعت ساز: ۱۵

مهدی سلطان: ۲۱۳

مهد علیا: ۴، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۵۰

مهرآباد (محل): ۲۰۷، ۲۱۷

مهرنوش خانم: ۱۴۳

مهرروز (نهر): ۸۵

میاجی: ۴۱، ۴۵، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۹۳، ۲۰۷

میان دربند (محل): ۶۱

میان طاق (محل): ۷۲، ۱۸۳

میرآخور، امیر آخور: ۱۰۳، ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۲۹

میرزا آقا خان: ۱۱۶

میرزا ابو الفضل (کاشی): ۱، ۱۳۵

- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۸
- میرزا احمد خان: ۹۷، ۲۱۶
- میرزا اسد اله: ۱۹۵
- میرزا باجی: ۱۱۵
- میرزا تقی: ۲۲۰
- میرزا تقی خان امیر کبیر: ۱۱۶
- میرزا تقی خان خوئی: ۲۳۲
- میرزا جانی: ۱۷۰
- میرزا حبیب الله: ۲۲۳
- میرزا حسن: ۹۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
- میرزا حسن شیرازی، میرزای شیرازی: ۱۳۳، ۱۳۸
- میرزا حسن علی خان (منشی باشی): ۱۹۹
- میرزا حسن علی یوغورت: ۱۴۵
- میرزا حسن کلیددار: ۱۱۴
- میرزا حسین خان: ۹۹، ۱۱۷، ۲۲۰
- میرزا حسین خان کلیددار: ۱۱۵، ۱۲۱
- میرزا داوود خان: ۲۳۲
- میرزا زکی (وزیر انیس الدوله): ۵۳
- میرزا زکی مستوفی: ۱۳۲
- میرزا زین العابدین البرز: ۲۲۰، ۲۲۶
- میرزا سلیم خان: ۵۰
- میرزا سید احمد (وزیر عراق): ۲۱۰، ۲۲۶
- میرزا سید حسین: ۲۱۷
- میرزا سید کاظم ریش: ۱۹۶
- میرزا سید یوسف: ۲۲۶
- میرزا شفیع: ۲۰۲
- میرزا شفیع سلطان (نایب آشتیان): ۲۲۰
- میرزا شفیع صدر اعظم: ۹۶
- میرزا شفیع مستوفی: ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
- میرزا طاهر: ۲۲۸، ۲۲۹
- میرزا عبد الباقي منجم باشی گیلانی: ۱۲۲
- میرزا عبد الرحیم (شیخ الاسلام اصفهان): ۲۱۶
- میرزا عبد العلی یزدی (خوشنویس): ۱۳۴



- میرزا عبد الله: ۱، ۳، ۷، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰.
- ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸
- میرزا عبد الله ناظم میزان: ۱۳، ۱۳۸
- میرزا عبد الوهاب مستوفی گیلانی: ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۵
- میرزا علی اکبر: ۱۳۸، ۲۲۵
- میرزا علی اکبر خان قورخانچی: ۱۴۰
- میرزا علی اکبر خان کارخانه: ۱۵۴
- میرزا علی خان افشار بیگک: ۹
- میرزا علی خان امین السلطان
- میرزا علی نقی: ۲۲۰
- میرزا عیسی وزیر: ز، ۲۳۲
- میرزا فخر الدین بروجردی: ۲۰۷، ۲۰۸
- میرزا قهرمان: ۲۳۳
- میرزا محسن خان: ۶۹، ۱۰۱، ۱۵۴
- میرزا محمد (رئیس وزارت خارجه): ۲۰۰
- میرزا محمد (پسر قائم مقام): ۳۰، ۲۲۰
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۲۹۹
- میرزا محمد خان: ۱۱، ۲۵، ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۵۶
- میرزا محمد خان عمو اقلی: ۲۲۹
- میرزا محمد رضا (شربت‌دار): ۱۶۳، ۲۰۵
- میرزا محمد علی خان: ۳۱، ۷۹
- میرزا محمد علی (مشرف توپخانه): ۲۱۸
- میرزا محمد علی همدانی: ۲۴
- میرزا محمود آقا: ۲۰۷
- میرزا مسیح: ۲۳۳
- میرزا معصوم خان: ۵
- میرزا معین منشی: ۲۰۲
- میرزا موسی رشتی سرحددار: ۵۸، ۱۹۵
- میرزا موسی (وزیر تهران): ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۴، ۲۱۰
- میرزا مهدی: ۱۴۹، ۲۲۸
- میرزا ناظر حضرت: ۱۸۲
- میرزا نبی خان: ۱۹۲
- میرزا نصر اله گرکانی مستوفی: ۸، ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۲۳

- میرزا هادی خان: ۳۹، ۵۸
- میرزا هادی معدل: ۱۵۶
- میرزا هبت الله: ۲۰۷
- میرزا هدایت الله (امام جمعه مشهد): ۱۳۳، ۱۸۲
- میرشکار: ۳، ۹، ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۴-۴۴، ۴۶، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳
- میر عزیز (محل): ۴۴
- میرلوا: ۹۳
- میشن (محل): ۲۱۰
- میقان (محل): ۲۱۷
- میکائیل (مترجم): ۱۰۰، ۱۰۳
- میمون آباد (محل): ۱۱
- مینجان (محل): ۲۰۲
- ن نادر آباد (محل): ۴۴، ۱۹۶
- نادر شاه افشار، نادر شاهی: ۴۳، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۳۶، ۲۳۹
- ناصری: ۸۴
- ناصر الدین شاه قاجار: الف، ب، ج، د، ز، ۲۳۵
- ناصر الملک: ۴، ۳۱، ۵۱
- ناصر خان: ۳۲
- ناصر خسرو قبادیانی: الف
- ناصر قلی خان: ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۱۱
- ناصری (عمارت): ۱۵۶
- ناصریه (محل): ۱۴۹
- شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۰۰
- ناظم افندی [شارژ دافر عثمانی]: ۱، ۱۳، ۵۸، ۸۲، ۹۰، ۱۵۵، ۱۷۹
- نافذ پاشا: ۹۸
- نامدار خان زند: ۲۰۵
- ناملیه (محل): ۲۱۰
- نانکلی شهریار [سواره]: ۸۶
- ناوله (محل): ۲۱۰
- نایب الامایه [پسر عماد الدوله]: ۶۲
- نایب السلطنه (کامران میرزا): ۴-۷، ۱۰۵، ۱۳۳، ۲۲۸، ۲۳۰
- نبیح (محل): ۲۱۸
- نجف اشرف: ۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۱۸

۲۲۴، ۲۳۶

نجیب پاشا: ۹۲، ۱۰۲

نخل‌دار (محل): ۱۶۰

ندیم السلطنه: ۱۵۸

نرجس خاتون: ۱۷۰

نرسی شاه: ۵۶، ۵۷

نصرآباد (محل): ۱۱، ۲۳

نصرالله خان: ۶، ۱۲۲

نصرالله قوشچی: ۵۳، ۲۲۳

نصرالله میرزا [پسر ملک‌آرا]: ۳۰

نصرت‌الدوله: ۳، ۴، ۶، ۱۰۸، ۱۴۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳

نصرت سواد کوهی: ۵

نصیر بیگ: ۵۳

نصیری، نسیری: ۸۴، ۸۹

نظاره افشار بیگ: ۸، ۱۳، ۱۴۵

نظام‌الدوله: ۲۳۳

نظام‌العلماء: ۶، ۱۴۵

نظام‌الملک (میرزا کاظم خان نوری): ۲۲۸، ۲۳۲

نظامیه: ۴

نظر بیگ: ۲۳۱

نظم‌آباد: ۲۱۷

نعل‌شکن (گردنه): ۶۶، ۱۸۶

نقیب باشی: ۱، ۱۵۵

نقیب علی افندی: ۹۳

نگار خاتون (محل): ۲۲

نگار خانم: ۲۳، ۳۰، ۳۱

نگارستان: ۳۳

نمرودی (برکه): ۱۲۳

نمک‌کور (محل): ۲۱۲

ننه غلام رضا: ۱۱۵

نوآ (کوه): ۶۹

نواب عالیه (مسجد): ۶۰

نوبران (محل): ۱۸-۲۰، ۳۱

نوح: ۱۳۴

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۰۱

نور الدین (محل): ۱۹

نور الله اصائلو: ۸

نور علی بیگ: ۱۷

نور محمد خان: ۱، ۱۶۲، ۲۳۳

نوری: ۲۴، ۴۵، ۷۶، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۲

نوریه (طایفه): ۲۳۲

نوش آفرین، ۲۲۹، ۲۰۷، ۱۲۹، ۹۹، ۶۹، ۳۶، ۳۴، ۴: Nauchafrin

نهاوند، نهاوندی: ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۶۱

نهر خدریه (محل): ۹۰

نهر علیل (محل): ۱۱۰

نهروان (جنگ): ۸۶، ۹۰، ۱۷۱

نهندز (محل): ۲۱۰

نیاوران: ۲

نی‌زار: ۲۲۳

نیشابور: ۲۴ شهریار جاده‌ها متن ۳۰۱ فهرست اعلام

(محل): ۱۵۶

و وادی السلام: ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸

وارطان مسیو: ۱۰۳

والی پاشا: ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۸، ۲۴۹

وامافه گل (تنگه): ۷۴

وان (شهر): ۱۸۷

وجیهه (محل): ۸۹

وردو (محل): ۲۹

ورده (محل): ۱۵

ورکر (محل): ۵۰

ورمزیار (طایفه): ۳۵

وری‌ها (محل): ۲۱۰

وزیرآباد: ۲۱۷

ورسان (محل): ۲۲۰

وشوان (محل): ۶۷

وکیل الملک: ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۱

ولاسجرد: ۱۹۹-۲۰۲، ۲۱۷

ولی الله درویش: ۳۱

ولی خان: ۱

ونده لقان (محل): ۱۹

وهابی: ۱۴۰، ۲۳۶

وهلکله (ایل یا طایفه‌ای از اعراب): ۱۱۰

وسیمه (محل): ۲۱۷

ه هادی خان زرنندی: ۱۳

هارون آباد: ۴۲، ۶۵-۶۹، ۱۸۵

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۰۲

هارون الرشید: ۷۵، ۱۱۰، ۱۶۱

هارونیه: ۸۸، ۸۹

هاشم [پسر فراشباشی]: ۴۰، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۱

هاشم آباد: ۶

هاشم باقوش: ۱۵۹

هاشمیه (محل): ۹۰

هانی بن عروه: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵

هداوند (سواره): ۸۶

هرسم: ۶۸

هرمز: ۵۶، ۵۷

هزارچم (محل): ۷۲

هلاکو میرزا: ۱۵۵

هلند (هولاند): ۱۰۲، ۱۰۳

هلیلان (محل): ۴۲، ۶۲

هما خانم: ۹، ۲۱، ۱۱۸، ۲۶۴

همدان، همدانی: ۱۸، ۲۰، ۲۳-۲۹، ۳۱، ۴۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۳۳

Hamedani : ۰۹ همدانی

hems : ۷۲ همس

هند، هندی، هندوستان: ۵۵، ۷۸، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۳۶

هندیه (محل): ۱۷۵

هنیره پیانوزن (مسیو): ۵۲

هود: ۱۲۷

هوشنگ میرزا: ۲۱۴-۲۱۶

هویزه: ۴۲

هی حکیم: ۱۰۳

ی یاران (کوه): ۷۵

یاقوت حموی: ۱۱۰

یاور میرزا محسن: ۷۰

یحیی خان: ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳-۱۷، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۳-۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۹۰، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۸

یزد، یزدی: ح، ۲، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹

یعقوب شاه (محل): ۲۰۵

یعقوبیه: ه، ۸۶-۸۹، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹

یمن: ۱۷۹

یمین الدوله: ۲۲۷

شهریار جاده‌ها، متن، ص: ۳۰۳

ینگى دنیا: ۱۶۴

یوسف آباد: ۲۳۳

یوسف سقا باشی: ۱، ۲۴، ۲۵، ۴۹، ۸۸، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۶۸

یونس، مقبره: ۱۷۵

یهود، یهودی: ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۷

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

## ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

